فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

انستیتوی ادبیات بنام نظامی

نظامی گنجوی

اقبال نامه

ترتیب دهندهٔ متن علمی و تدقیقی

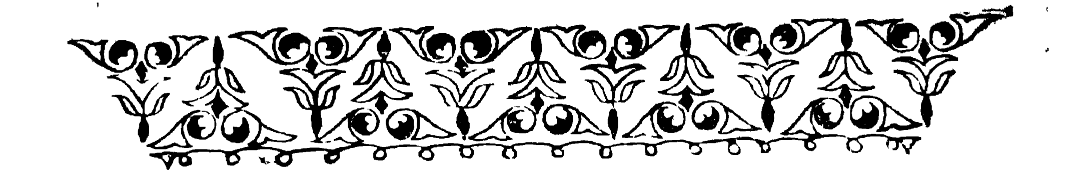
ف. بابایف

تصحیح

ی. ا. برتلس

نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

باکو ـ ۱۹۴۷



اقبال نامه

I

خـرد هر کجا گنجی آرد پدید ز نام خـدا سازد آنـرا کلید
حدای حردبحش بحرد نوار همان ناحردمند را چاره ساز
رهائی ده بستگان سحن توانا کن ناتوانان کن
نهان آشکارا درون و برون حرد را بدرگاه او رهنمون
5 برارندهٔ سقف این بارگاه نگارندهٔ نقش این کارگاه
ز داستنش عقل را ناگزیر بزرگی و دانائیش دلپذیر
ورای همه بودهٔ بود او همه رشتهٔ حوهرآلود او
بحکم آشکارا بحکمت نهفت شناسنده حیران از او وقت گفت
یکی کز دوئی حضرتش هست پاك نه از آب و آتش نه از باد و حاك
10 همه بود را هست از او ناگزیر بود کس او نیست سست پذیر
همه آفریدست در هفت پوست برو آفرین کافریننده اوست

2ᵃ D بحرد . 2ᵇ Pe E هما , U با , L D با
3ᵇ L نکن و ناتوانان 4ᵃ P D V Vo W نهان و
5, 6 V бр 5ᵃ D Vo فرارندهٔ . 5ᵇ D Vo طرازندهٔ 6 V B бр.
* U E D Vo арт سرای پرستش پرستنده را
تولا بدو مرده و زنده را , бу бейт W 8-дән
сонра кетмишдир
B арт سرای پرستش پرستنده را
نگارندهٔ چرخ گردنده را
7, 8 W 8, 7 7ᵇ Vo B حوهر آمود , W گوهر آمود
8ᵇ از E бр. 9ᵃ U : دوتی , هست D бр
9ᵇ D . نه از باد و آتش نه از آب و حاك
10, 11 U E D Vo B W 11, 10. 11 V бр.
11ᵃ P : غیب اوست , Pe O . و در غیب اوست 11ᵇ B : بود ; W : بدو

بموجب دستور هیئت رئیسه فرهنگستان
علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان چاپ شده است

بدو هیچ پیوندرا راه نیست — خردمند ازین حکمت آگاه نیست

گرت مذهب این شد که بالا بود — ز تعظیم او زیر تنها بود

وگر ذات او زیر گوئی که هست — خدا را نخواند کسی زیر دست

15 چو از ذات معبود رانی سخن — ز زیر و ز بالا دلیری مکن

چو در قدرت آید سخن ران دلیر — که بی قدرتش نیست بالا و زیر

بهیچ آرد از زیر و بالا پدید — سر از خط فرمان نشاید کشید

دلی را فروزان کند چون چراغ — نهد بر دلی دیگر از درد داغ

یکی را ز گردون دهد بارگاه — یکی را ز کیوان درآرد بچاه

20 همه بر دری پیش او اندکیست — بزرگی و خردی بردش یکیست

چه کوهی بر او چه یک کاه برگ — چه با امر او زندگانی چه مرگ

نه گوینده خاکی کس آرد بدست — نه بر آب نقشی توان بر نشست

جز او کیست کز خاک آدم سرشت — بر آب این چنین نقش داند نوشت

چو زه یاوه گردد نماینده اوست — چو در سینه گردد گشاینده اوست

25 تماشاست بر هر چه آن ممکن است — اگر آن چنین جنبنده یا ساکن است

بموند از او جملهٔ کائنات — بدو زنده هر کس که دارد حیات

همه بودی از بود او هست نام — تمام اوست دیگر همه ناتمام

12a L رو 12b I حیات 13a P I Vo آن, مذهب I ... وگر ذات او گوئی زیر هست 14a ...

13a Pe بود 13b ... زیر 14a ...

14b D نخواندی

15 Vo add. المعوی دعوئی داند ...
زدو آنچ از هم توان آرمید

16a Pe سخن را دلیر L دان, I V B چو در قدرت آید را دلیر

17a P آرد, I زیر V ... U E D Vo W داند,

B ... 18 19 U E D Vo B ... 18 نشاید سر ازخط فرمان کشید

18a Pe D دل, I دل ... درد و داغ V ... درد و داغ

19a U E D Vo B ... 19 L درآرد ... 20 ... op.

20a U W همه پیشی, E ... D Vo بزرگی همه پیش او

V B همه بودی ... بیشش ... 21 V زندگانی و مرگ

22a کس E op., D نه گوینده خاکی کس آرد بدست,

B نگوید خاکی که آرد بدست

22b U ... نواند بست 23 ... op. 23a Pe آب 23b P ... L ...

U داند, B آب ... 24 Vo W نسبه نسبد. 25 P Pe I op.

25a W او. 25b U B که آن. 26 P داند

27a D تام, U شد تمام 27b U B و دیگر

II

فی‌المناجات

حدایا توئی سده را دستگیر — سود سده را ار حدا ناگزیر
توئی حالق بوده و سودنی — سحشای سر حاک محشودنی
سحشایش حویش یاریم ده — ر عوغای حود رستگاریم ده
ترا حواهم ار هر مرادی که هست — که آید بتو هر مرادی ندست
5 دلی را که ار حود نکردی گمش — نه ار چرح ترسد نه ار انجمش
چو تو هستی ار حرح و انجم چه باك — چو هست آسمان بر رمین ریز حاك
جهانی چنین حوب و حرم سرشت — حوالت چرا شد نقا سر بهشت
ارین حود ناشد دگر حوتر — چو آن حوتر گفتی آن حوتر
درآن روضهٔ حوب کن حای ما — سر نقس نا حوسی ار رای ما
10 نه من چارهٔ حویش دانم نه کس — تو دانی چنان کن که دانی و بس
طلبکار تو هر کسی سر امید — یکی در سیاه و یکی در سپید
بدان تا ر باع تو یابد بری — تضرع کنان هر کسی بر دری
نه بینم من آن رهره در حویشتن — که گویم ترا این و آن ده بمن
کم حاجت ار هر کسی حست وحوی — چو یابم تو بحشیده باشی نه اوی
15 تو مستعنی ار هر چه در راه تست — بیار همه سوی درگاه تست *

2^a U . بودنی و نابوده حال . $2^б$ U L V B برحال , E سحشا برین
3 U бр 4^a هر : L бр $4^б$ Pe کهست , U B ر تو
5 O L бр 5^a Pe مکش ; B نکردی . $6^б$ آسمان V آبهمه
7^a V . حمالی . $7^б$ L B در
8^a E D Vo B W . اراس حوتر حود ناشد دگر,
V ارین حوتر چه ناشد دگر
$10^б$ و Pe бр 11^a L هرنکی . 11^a Pe بر سیاه و نکی بر سپید ,
V . سیاهی یکی . 12^a Pe B برآن , تا L . با . 13^a در Pe B . بر
$13^б$ P E که گویم تو و بار گویم که من , D Vo بتو
$14^б$ تو Pe به , Pe Vo B W . بحشنده . 15^a تو Pe به , راه Pe رای
* Pe L apт زمانی تو ار (زمانم ار L) بندگی کم مکن
سر رشته از راه حود (سر رشته‌ام را رده L) گم مکن ,
U E D V Vo B W apт
سروش مرا دو (سرمن سوی راه V , ازتو U دیو) مردم مکن
سررشته ار راه حود گم مکن

چو ـر آشنائی گشادی درم | مکن خاك بیگانگی ـر سـرم
بچشم من ار حود فروعی رسـان | که یابم فراعـی زچشم کسان
حو پروانهٔ شـجراع تـو ام | چنان دان‌که مـرعی ز باع تو ام
میں گرچه حردم مـں ریر دست | ررگی کں آحر ررگیت هست*
20 مں آں درهٔ حردم ار دیده دور | که نیروی تو بر من افکند نور
نیروی تـو چوں پدید آمـدم | در گـحهارا کلـیـد آمـدم
سر ـردم اوّل ساط سـحں | دگر ره کسم تاره درح کهن
باول سـحں دادیـم دسـتگاه | باحـر قـدم ـیـر سمای راه
صفائی ده ایـں حاک تاریك را | کـه ـه بید ایـں راه ناریك را
25 ـرانم کریں ره دریں تنگنای | بحشودی تـو رنم دسـت و پای
حفاطت چنان باد در کار مـں | که حشنود گردی رگفتار مـن
چو ار راه حشنودی آیم ـرت | نه پیچم ـسر ار قول پیغمبرت

III

فی نعت خاتم النبین

محمد کـه بی دعوی تحت و تاج | ر شاهان شمشیر ستد حـراج
عاملا گفتم آن شاه سدره سریر | که هم تاحور بود و هم تحت گیر
تنش محرم تحت افلاک ـود | سرش صاحب تاج لولاک ـود
فـرشـته ـمـودار ایزد شـناس | که مارا ندو هست ار ایزد سپاس
5 رسـانـنـده مـا را بحـرم بهشت | رهاننده ار دوزح تنگ رشـت
سـپیده دمـی در سـر کاینات | سـیاهـی شبی چو آب حیات

17a P حود ار من   17b B فروعی.   19a V حوردم
19b E V Vo B W ررگم
* L D Vo B api چو دره نگرد ررگان دوید
ندان حردی (حودی D) آورد حودرا پدید
20a L که از, V حوردم.   20b نور U دور
21, 22 L бр   21a Pe بهسروی   22b Vo چرح
23a Pe داریم   24a E آن.   24b به B تا
25a L ره , مدام . E D Vo پس   26 Vo бр.   26b B گفتار
27a L آرم.   27b قول Vo B راه
2a آن : Pe ای.   4b ارد Pe ایران.   5 P бр
5b Pe U رهاینده , O رهاسده ,
5a Pe رسانیده , O U رساسده.   5b E D V B W شب   6b L سیه برشیبی
Vo B . و رشت .   6a سر

گر او بر نکردی سر از طاق عرش   که برقع دریدی برین سبز فرش
ره انجام روحانی او دادمان   ره آورد عرش او فرستادمان
نیرزد بخاك سر کوی او   سر ما همه یك سر موی او
10 ز ما رنجه و راحت اندوز ما   چراغ شب و مشعل روز ما
درستی ده هر دلی کان شکست   شفاعت کن هر گناهی که هست
سر آمد ترین همه سروران   گزیده تر جمله پیغمبران
گر آدم ز مینو در آمد بخاك   شد آن گنج خاکی بمینوی پاك
گر آمد برون ماه یوسف ز چاه   شد آن چشمه از چاه بر اوج ماه
15 اگر خضر بر آب حیوان گذشت   محمد ز سرچشمهٔ جان گذشت
وگر کرد ماهی ز یونس شکار   زمین بوس او کرد ماهی و مار
ز داود اگر دور درعی گذاشت   محمد ز دراعه صد درع داشت
سلیمان اگر تخت بر باد بست   محمد ز باریچهٔ باد رست
اگر مهد عیسی بگردون رسید   محمد خود از مهد بیرون پرید
20 وگر طارم موسی از طور بود   سرا پردهٔ احمد از نور بود
رهی روغن هر چراغی که هست   بدریوزهٔ شمع تو چرب دست
تو آن چشمهٔ کاب تو هست پاك   بدان آب شسته شده روی خاك
زمین خاك شد بوی طیبش توئی   جهان دردرد شد طبیبش توئی
طبیب تهی روی با آب و رنگ   بحکم خدا نوش دارو بچنگ
25 توئی چشم روشن کن خاکیان   نوازندهٔ جان افلاکیان
طراز سخن سکه نام تست   بقای ابد جرعهٔ جام تست
کسی کو ز جام تو یك قطره خورد   همه ساله ایمن شد از داغ و درد
مبادا کز آن شربت خوشگوار   نباشد چو من خاکیی جرعه خوار

7^a L . ساق . 7^b L E بدین , Pe U L سره , V . تیره ,
B بدین تخت . 8^a P U · آوردمان , Pe . سرانجام
8^b Pe فرستادشان . 10^a U L افروز . 11^a E D Vo B W : کو
12^a Pe سدگان 12^b Pe E . ترین . 13^b آن U از , B · خاك
16^a P Pe V B · بوس زماهی , Vo · کرده ; E : اگر گشت یوسف بماهی
16^b کرد E B گشت 18 O 6p. 19, 20 : E 20, 19
19^a E وگر . 19^b مهد · L مهر . 22^b U L : باین , E W : بدان ,
V : بدین : L : شدی . 23 : B 6p. 24^a تهی : B تنی
24^b Vo B : دارد. 27^a Vo B . جرعه . 28^a U L : کرآن ,
V : که آن

IV

در سبب نظم کتاب

بهر مدتی گردش روزگار — ز طرزی دگر خواهد آموزگار

سر آهنگ پیشینه کژ رو کند — نوائی دگر در جهان نو کند

بساری در آید چو ناری گری — ز پرده برون آورد پیکری

بدان پیکر از راه افسونگری — کند مدتی خلق را دلبری

5 چو پیری در آن پیکر آرد شکست — جوان پیکری دیگر آرد بدست

بدین گونه سر نو خطان سخن — کند تازه تاریخهای کهن

زمان تا زمان خامهٔ نخل بند — سر نخل دیگر بر آرد بلند

چو گم گردد از گوهری آب و رنگ — دگر گوهری سر برارد ز سنگ

عروس مرا پیش پیکر شناس — همین تازه‌روئی بس است از قیاس

10 درین نامه گر هم برفتی بیوس — سخن گفتن تازه بودی فسوس

من آن توسنم کز ریاضت گری — رسیدم ز تندی بفرمان بری

چه گنجست کان ارمغانیم نیست — دریغا جوانی جوانیم نیست

جوانرا چو گل نعل در ابر نشست — چو پیری رسد نعل در آتش است

در آن کوره کایینه روشن کند — چو شکست از آیینه جوش کند

15 دل هر کرا کو سخن گستر است — سروشی سراینده یاری گرست

ازین بیشتر کان سخنهای نغز — بر آوردی اندیشه از خون مغز

1ᵇ E طراز , V بطرزی 2ᵃ U کر , L E W کج ,
V بر آهنگ 4ᵃ D Vo بان 4ᵇ P رهبری ,
آید I , سکه U 5ᵃ بکر حلق را مدتی Pe O U I V
درین گونه بر نو حطائی L , وبراس 6ᵃ Pe Vo پیکر 5ᵇ Pe E
6ᵇ Pe L : تاریحهای , D V Vo B W سرانه های
7 Vo 6p 7ᵃ E W حامهٔ 9ᵇ همس I که , Vo B , کند
این E B ار سی Vo بس است
10 P O Vo 6p 10ᵃ W کر این , V نام او هم U بلوس را
12ᵃ D چو , U گنجست 13 V 6p 13ᵃ E آنشست
13ᵇ O D B W بر
14ᵃ L : آیینه , F درین , D B کند . 14ᵇ E B کند
15ᵃ E Vo B پرورست 15ᵇ Pe B سروش , U L ناری
16ᵃ B ار آن 16ᵇ P O L D V Vo B : و مغز , E حوش

سرایندهٔ داشتم در نهفت   که با من سخنهای پوشیده گفت
کنون آن سراینده خاموش گشت   مرا نیز گفتن فراموش گشت
بپوشندهٔ سیر کان می‌شنید   هم از شفقهٔ کار شد تا پدید
20 چو شاه ارسلان رفت و درخاك خفت   سخن چون توان در چنین حال گفت
مگر دولت شه کند یاری   در آرد بمن تاره گفتاری
در اندیشهٔ این گدرهای تنگ   هم از تن توان شد هم از روی رنگ
چو طوفان اندیشه راهم گرفت   شب آمد در خوابگاهم گرفت
شبی از دل تنگ تاریك تر   رهی از سر موی باریك تر
25 درین شب چگونه توان کرد راه   درین ره چگونه توان دید چاه
فلك پاس‌گه را سر اندوده نیل   سر پاسبان مانده در پای پیل
سرین سره کاهو بر انگیخته   ز ناف زمین نافه‌ها ریخته
به شمعی که باشد ز پروانه دور   نه پروانهٔ داشت پروای نور
من آن شب نشسته سوادی بچنگ   سیه تر ز سودای آن شب برنگ
30 بغواصی بحر در ساختن   گه اندوختن گاهی انداختن
چو پاسی گذشت از شب دیر بار   دو پاس دگر مانده هریك درار
شتاب فلك را تك آهسته شد   خروسان شب را زبان بسته شد
من از کله شب در این دیر تنگ   همی بافتم حلهٔ هفت رنگ
مسیحا صفت زیر خم لاجورد   گه ازرق برآوردم وگاه زرد
35 مرا کاول این پرورش کار بود   ولیعمتی در دهش یار بود
عماد خوی آن خواجهٔ ارجمند   که شد قد قابد بدو سر بلند

17б B سخنهای : همه گفت و   18а E Vo W کان ، D کس
19а D бр سر   20а E حفت ، سراسده رفت و بیوشنده و ، D бр
20б U L حاك ، Vo اندرین حاك   22а P O U گدرحای ،
E گدرگاه   23б E چو در   25а Pe O U L درآن،
D در شب ، E برد راه   26а P O B اندود ، D بارگه ،
Vo پیشگه ، B پاسگه . 26б B ماند   27а Pe O کاهو انگیخته ،
U V برآن سرگه آهوئی انگیحته . L ، برین سرگه آهو انگیخته ;
E D Vo B برین سره آهوی (آهو W) انگیخته
27б P نافها سرها   29а Pe O U бр , L من و شب آن
30 B бр   30б E گاهی . گه بر   31б Pe O D Vo B W ماند
32а E شهاب ، P O U E B زانکه ; B شد بود
32б E دهان ; B بود   33а L کله شب کلبه شب ، E کله بو ، V حله‌بافی
33б L . یافتم   34а B : زان   35б Vo : ولی نعمتش ، B رهش
36—43 L бр   36 Vo бр   36а W عماد حوئی ، آن . W бр
36б P O U D . قد قابل ، E V قدر مارا ، B قد نقابل ، Pe . براو ، D . باو

حهارا ر گـج سخا کرده پـر   ر درح سـحن سـر سخا سته در
ندیدم کسی در سـرای کـهـں   که دارد حر او هم سحا هم سخن
عطارد کـه ـیـــد درو مشتری   ندیں مـهـر ـرداِرد انکشتری
40 نود مدنری کاں حسب را حهان   سردیك حود دارد از مـں نهان
فـرو سته کاری ـیـامـد عمی   نه کس عمگساری نه کس همدمی
رلك قاقله جـــد رایـد سـحں   چه حرما گشاید ر یك نحل بـں
من آنشب تهی ماندم ار حواب وحورد   شاور دریـں ـر کـۀ لاحورد
شبی و چه شب چوں یکی ژرف چاه   فتاده درو رحت حورشید و مـاه
45 شبی کر سـیاهی ناں نایه ـود   کرو ـور در تهمت سـایه ـود
من ار دولت شـه کمندی ندست   گرفته ـسی آهوی شیر مسـت
در اف ـه طرحی ندریای ژرف   نطرح اندروں ماهیاں شـگرف
رصـد سه ـر طالع شـهـریار   سحں کـرده نا سـاعت نیك یار
نداں تا کـم شـاه را پیشکش   بر انگیحته حیل چیں نا حبش *
50 درآں وحشت آناد ورت پدیر   شـده دولت شـه مـرا دسـتگیر
گهر حوی را تیشه ـرکاں رسید   حگر حوردں دل نپایاں رسـید
جـو رریں سـراپردۀ آفتاب   نحرپشتۀ کوه ـر رد طناب

37a D Vo B کرد 38 P бр 38a Vo سحں 38b B او در سحا
39b Pe مهره , B چهره , E رریں مهره پردارد
40 · Pe бр 40, 41 E Vo бр 40a U حسب حهاں ,
D B حهت را , V نود مدنی کاں , V مدنری راکه کار حهاں ,
W حسارا حهاں 40b D B W سرلك , V سرسب
41 O бр 41a Pe D نیامد عمی ـسانی V عمش همدمی ,
B نیانی , W پیاپی 41b Pe عمحوری , V محرمی
42a Vo · قالیه , B قافهه 42b B که راند
43a P Pe امشب , O L E V B W مانده 43b Vo نارگه
44a یکی V چوں تیره چوں 44b P رحت و
45a Pe L درآں , E Vo نداں , V آں 45b Pe O طلمت
46a دولت شه L اول شب 47b اندروں B دگر , Pe مایهای ,
E ماهیانی 48b نیك Pe حوش 49b انگیحته Pe L ادهم بهم ,
O انگیحتم , E D Vo B W آمیحته , V انگیحتم حیلك حودنا ,
تا : P ار , L E نا
* E D Vo B W apı نمرل رسانده ره انحام را
گرو (کرو E) برده هم صبح و هم شام را
50 . L бр 50a B · درس , E V فطرب , D عربب , B فکرب
52b V رریں پشتۀ

من شب نیاسوده بر خاستم — بآسودگی بزمی آراستم
سریری بپایین سلطانیان — زدم بر سر کوی روحانیان
55 بساطی کشیدم بترتیب نو — برو کردم اندیشه را پیش رو
می و نقل و ریحان مرا هم نفس — ضمیر و سخن بود و دل بود و بس
سرم چون ز می تاب مستی گرفت — سخن با سخا همنشستی گرفت
در آمد بغریدن ابر بلند — فرو ریخت گوهر بگوهر پسند*
دو جا مرد را بود باید دلیر — یکی نزد آتش یکی نزد شیر
60 مگر آتش و شیر هم گوهرند — که از دام و دد هرچه باید خورند
چو بر دست من داد نیك اختری — دف زهره و دفتر مشتری
گه از لطف بر ساختم زیوری — گه از گنج حکمت گشادم دری
جهانی بجوهر بر آراستم — که چون شاه جوهرخری داشتم
دگر باره بر کان گشادم کمین — بر انداختم مغز گنج از زمین
65 بدعوی دروغی نباید نمود — زر و آتش اینك توان آزمود
شرف نامه‌را تازه کردم نورد — سپیدآب را ساختم لاجورد
دگر باره این نظم چینی طراز — نه بین تا کجا میکند ترکتاز
باوّل چه کشتم بآخر چه رست — شکسته چنین کرد باید درست
بسی سالها شد که جوهر پرست — نیاورد از این گونه جوهر بدست
70 فروشندهٔ جوهر آمد پدید — متاع از فروشنده باید خرید

53ª V من آن شب B ,حواسم
53ᵇ E بر آسودگی 55ª B برو بروں
56ᵇ Pe L ,ضمیر سخن EDVoBW ·
,زبان و ضمیر (م E) و (бр و B) سخن بود و (бр و B) بس
بسد · 58ᵇ B چون دمی E 57ª · سخن بودم از بیش و بس V
* EDVoBW apı دلم آتش و طالعم شیر بود
ز نامم در آن (درین E) شعل شمشیر بود
59ᵇ PPeOLEVVo داش 60 O бр 60ᵇ EDVoBW ,باشد
V باند 61ª EDVoB در دست 62ª B برداشتم
63ª EDW ,بگوهر بر اباشتم VoB بر اباشتم
63ᵇ EDW گوهر 64, 65, 66 VoB бр.
65ᵇ D زر از آهن V ,زر و آهن 66ᵇ W لاحود
67ª PO ,چین با طراز U ,چین تا طراز V چین با طراز
67ᵇ UL ترك و تاز 68ª L ,چو گشتم بآخر چو O چه گفتم
69ª DW گوهر 69ᵇ O ,نظمی بدست
LEDW · گوهر 70ª W گوهر

چو فرمود شه باغی آراستن — سخن کاشتن سرو پیراستن
سر سری شاه روشن ضمیر — پیروی فرهنگ فرمان پذیر
یکی سرو پیراستم در چمن — که بر یاد او می خورند انجمن*
سخن گفتن آسان و آنکس رود — که نظم تهیش از سخن پر بود
75 کسی کو جواهر برآرد ز سنگ — بدشواری آرد سخن را بچنگ
غلط کاری این خیالات بعر — در آورد خوش دلم را بمغز
زگرمی سرم را پر از دود کرد — ز خشکی تنم را نمك سود کرد
بترتیب این بکر شوهر فریب — مرا صابری باد و شه را شکیب
سخن بین کجا بارگه میزند — چه میگویم او خود چه ره می زند
80 ندانم که این حادثیهای چیست — جگونه در این بابلی چاه زیست
که آموخت این زهره را زیر زند — که سازد نواهای هاروت بند
بدین سحر کآب زردشت برد — سازند را کاتش زنده مرد
کجا قطره تا در بدریا برد — خر آرد ورین بصره خرما برد
من آن ابرم این ظرف شش طاق را — که آب از جگر بحشم آفاق را
85 همه حون گیا جرعه خواران من — ز من سرو بسته باران من

---

71 V óp 71ª B آراستم 71ª F D Vo W کشتن و سرو ,
B سخن کشتم و باغ پیراستم
73ª F D Vo B W در 73ª Pe می‌حورم , V W می‌حورد
* E D Vo B W add سخن زین نمط هرچه دارد نوی
بدین (زین D Vo) شیوه نو کند بی روی
دلی باید اندیشه را سیر و بند
نرمش (نرسنش E , نرش نو W) بیاید ز شمشیر کند
V add دلی باید اندیشه را تیر و بند
بریدن بباید ز شمشیر کند
74ª P Pe E D V Vo B بود , W برد 74ª V که جان ,
Pe L بهست , U زین , F میبش Vo بهی , Pe U I بربود ,
E D Vo B W بس بود 76ª Pe خوش 77ª O زگرم ,
V بگرمی 78ª D باد شوهر شکیب 80ª Pe ازین ,
L جست 81 L óp 81ª Pe ازین بابلی چاره جست ,
D زیر ماند , زیر سد V , این زهره زیر زند
81ª B سد ماند 82ª Pe برین 82ª P Pe O U I مرده برد ,
V مرده مرد 83ª قطره E ابر , تا Pe را , در B óp
84ª E D V Vo B طرفه . 85ª L جرعه داران
85ª E Vo B : زمین سیر و تشنه , D W زمین سیر و تشنه ,
V رسته سرو ازین , L من باران حسمه

چو سایه که هنجار دارد سور ورو دارد آمیزش خویش دور
ز من گرچه شوریده شد خواستان هم از فیض خوی مست آشنان
همه صرف خواران صرف مسد قباله بوستان حرف مسد
من ادرار این فیض از آن یافتم که روی از دگر چشمها تافتم
90 بخلوت زدودم ز پولاد زنگ که مینا پذیرد ز یاقوت رنگ
چو من کردم آیینه را تابناك پذیرندهٔ باد شد جای خاك
بخواندی که آن صیقل چین نگار چگونه ستند رومیان را حصار
چو خواهی که بر گنج یابی کلید نباید عنان از ریاضت کشید
مثل زد بر آنکس که ورزانه بود که برناید از هیچ ویرانه دود
95 بسا خواب کاول بود هولناك نشاط آورد چون شود روز پاك
بسا چیز کو دردل آرد هراس سر انجام از آن کرد باید سپاس
جهان پر شد از دعوی انگیختن ز بیم قطع ترسم زچون ریختن
چو باران فراوان بود در تموز هوا سرد گردد چو بردالعجوز
چو باد هوا سر نماند در آب بسوزاند آن چرخ را آفتاب
100 چو بر عادت خود در آید حریف هوا دور باشد ز باد لطیف
وبا خیزد از تری آب و ابر که باشد نفس را گذرگه سطبر

86a سور دارد E Vo B نارد ز بور نردد ، D دارد زبور
87a Vo ز من گرچه سوریده ، B زمن گرچه سوریده
87b خوی فیض L V فیض خوی 88c B مثاله بوستان
91a E W باك شد جان باك ، D Vo : بال شد جای بال
92, 93 V 93, 92 92a Pc ببدیدی که آن ماه چینی نگار ، صیقل چینی D Vo ، که از H ، بخواندن که از مثل چینی نگار V
92a W نگار از صقل چینی حصار W ، که اس E
93c D نباید کشید از ریاضت عنان . L از عبادت
94a که بر آنکس P بر دود آنك O ، بر در آنك U ، در آنك
94b P Pe O U L پروانه E D V Vo B W درین آنکه
95a شود E ، رسد Vo بود 96a Vo . کان ، L آید
96b E سر انجام آن V کرد باید درد باید 97a L قطع
98a چو V Vo که 99a B که باد مرا در نماند در آب ،
تر نماند F بر نماند وچو باران هوا بر نماند ز آب W
Vo در نماند ، B hпшинодә 98a 99b W سوزاند
100c L یار ، P Pe O U بار 101 L Vo бр 101a V از برنئی
101b B سطبر گذرگه سطبر ، V لدیکم سطر را کدر که سطبر

نباید یکی آتش افروختن — برو صندل و عود و گل سوختن

من آن عود سوزم که در بزم شاه — ندارم جز این یك وثیقت نگاه

خدای از پی بندگیم آفرید — بجز بندگی ناید از من پدید

105 سبك و سبد مرد آموزگار — نه پیچد سر از گردش روزگار *

ندارد جهان خوی سازندگان — نسازد نوا با نوازندگان

چو ابریشمی بسته بیند ستار — کند دست خود بر بریدن دراز

دو کرم است کان در بریشم کشی — کند دعوی آبی و آتشی

یکی کارگاه بریشم تند — یکی کاروان بریشم زند

110 دو باشد مگس انگبین خانه را — فرستنده چون شمع پروانه را

کند یك مگس مایهٔ خورد و جفت — بمردی خورد دیگری در نهفت

یکی زآن مگس کانگبین گر بود — نه از صد مگس کانگبین خور بود

از آن پیش کارد شبیخون شتاب — چو دراج در ده صلای کباب

ز حرصی چه باید طلب کرد کام — که گه سوخته داردت گاه خام

115 اگر خوش کنی سوری ز درد — وگر بر نخوشی شوی خام و سرد

سپهر اژدهائیست با همت سر — رحمی که اندازد از پا بسر

درین طشت غربالی آبگون — تو غربال خاکی فلك طشت خون

گر او با تو چون طشت شد آب ریز — تو با او چو غربال شو خاك بیز

کجا خاکدان باشد و آبگیر — ز غربال و طشتی بود ناگزیر

120 فسونگر حسبت این خم بانگون — که صد گونه رنگ آید از وی برون

اگر جادوئی بر خمی شد سوار — خمی بین تو بر جادوان صد هزار

102a D رحتی   103b E D وطیفه   105a بد ... 105b ید

* E D Vo B W add بهرچش رسد سارکاری کند
فلك بر سر بنده خواری کند

106a V جهانجوی   106b Vo سازد, B بسازد, D بر

107a E Vo B ابریسم   108a E کو, V آن, D بر برسم

109, 110, 111 V 111, 110, 109   110b P Pe O U L و پروانه

111a L V خانهٔ   111b دیگری E V Vo B یك مکس, D یکی مکس

115a Vo سورد   115b B اگر

116a باسر E D V Vo B ما سر, W به سر

118a E شد, B شوی   119b D شد   120a L حمیست

120a L آمد   121a L همی, E D Vo W حمی بین برو جادوان,
B حمی بین بدان جادوان.

حساب فلك را رها كن ز دست — كه پستش بلند و بلنديست پست

گهی زیر ما گاه بالای ماست — اگر زیر بالاش خوانم رواست

درین پرده با آسمان جنك نیست — كه این پرده با كس هم آهنك نیست

125 چه بازیچه كین چرخ بازیچه رنك — بیارد دراین چار دیوار تنك

كسی را كه گردون بر آرد بلند — همش بار در گردن آرد كمند

چو روباه سرخ از كلاهش دهد — بخورد سگان سیاهش دهد

درین چارسو چند سازیم جای — شكم چارسو كرده چون چارپای

سر آنگاه بر چار بالش نهیم — كزین لنگر چاربالش رهیم

130 رباطی دو در دارد این دیر خاك — دری در گریوه دری در مغاك

بیامد كسی زآن در اینجا قرار — كزین در بروش نكردند بار

فسرده كسی كو درین جاه پست — چو برف اندر افتاد و چون یخ ببست

خنك برق كو جان بگرمی سپرد — بیك لحظه زاد و بیك لحظه مرد

به افسرده شمعی كه چون بر فروخت — شبی چند جان كند و آنگاه سوخت

135 كسی را كه كشتی نباشد درست — شناور شدن واجب آید نخست *

شناسنده را اسب صحرا حرام — رق داده به زآن كه باشد حمام

جهان آن جهان شد كه از مكر و فن — كه آب تو ریزد گهی خون من

122ᵃ Pe كه باشد بلند و بلند, O U L E D Vo B W كه پستی بلندو,
V كه پستی بلندی, بلندست O E بلندیش,
U Vo بلندست 123ᵃ L E V B W زبر و, E بیمی,
D W حوابی 125ᵃ چرخ بازیچه O V Vo چرخ بازیح,
D چرخ باریك 125ᵇ W این . سازد L 6p
126ᵃ Pe O . كردن. 127ᵃ چو E D V Vo B . زدهد D كمد
128ᵃ E بدین, W درس. 128ᵇ Pe L چارپای
129ᵇ لنگر P U L كنكره, Pe O لنكره, E D Vo B W كمدهٔ,
D چارمالش, Pe . حابالش دهیم. 130ᵃ دارد : V باشد.
131ᵃ Pe U Vo آنجا. 132ᵃ B من و هركسی, Vo كاندرین,
O چاه بیست. 132ᵇ E چو برق اندر افتاد چون یخ نشست,
و D 6p., O یخ ببست. 133ᵃ U برف
133ᵇ O U لمحه برد, E لمحه مرد. 134ᵃ Pe . جان باخت,
V آخر سوخت. 135ᵇ V B آمد
* E D Vo B W add به سی كه ماهی بدریای ژرف
بیندیشد از هیچ باران و برف
136ᵃ اسب : V آب. 136ᵇ Vo داده, جرق L دار,
V كرده; به زآن كه E به دان كه, D بهتر كه,
V Vo B W زآنكه. 137ᵃ L : آن جنان, V زانجهان

سپهر آن سپهرست کز داغ و درد
گه ازرق کند رنگ ما گاه زرد

برین ره کسی پرده داند نواخت
که هنجار این ره تواند شناخت

140 بسرهسر توان راه بردن بسر
سر راه دارم کجا راهبر

چنان وقت وقت آیدم مرگ پیش
که امید بردارم از عمر خویش

دگر باره غفلت سپاه آورد
سرم سر بسر خوابگاه آورد

خیالی بحوای بدر می برم
بافسانه عمری بسر می برم

بدین پسر کجا بر توانم پرید
بپائی چنین در چه دانم رسید

145 بدین چارسوی محالف روان
نیم رسته گر پیرم و گر جوان

اگر وقع بیرون ندارم بکار
جدا مانم از مردم روزگار

و گر با چنین تن خوابی کنم
بجان کسان زندگانی کنم

همان به که با هر تهی بارهٔ
نمایم بقدر وی اندازهٔ

مگر ... ره کردن این ... را
نیارام این همرهی چند را

V

در ستایش سخن و نصیحت ملوک

چو غواص دریا بر آید بموج
ز کام صدف در در آرد باوج*

دل ... دولت در آمد بکار
دل دهقانی تا سخن گشت یار

فره ... شب ... روشن ...
شاهنشهی را صبح صادق دمید

138ᵃ Vo آن از 138ᵇ I ...
139ᵃ D دریں , W ازیں ...
140ᵃ U سرهسر بریں بر ... 141 I مرگ ...
142ᵃ Pe آورم 142ᵇ Po آورم 143 ... بسر می برم
L بسر می برم 143ᵇ P ... می
144ᵃ E V بدین Vo بدین بر ... 144ᵇ P V پائی ,
Pe L برچه , E رسید بوان 145ᵇ W ...
146ᵃ P Pe O ... D Vo ندارم B ... ندارم ,
V دمع سرانه دارم 147ᵃ Po ... 148 ... آوارهٔ
149ᵃ Pe Vo B بارها , کردن Vo ... I B سد را .
1ᵃ P O D U V W آمد ... I آرد ... زکاف صدف
E زکان صدف
* E D Vo B W app.
از آن این کانش در (بر Vo B) آب افکند
زمین ساده بر آسمان افکند
2ᵃ L Vo درآمد . 3ᵃ روز L 6p , P و روشن

دگر باره بختم سبك خيز شد … نشاط دلم بر سخن تيز شد

5 چو دولت دهد برگشايش كليد … ز سنگ سيه گوهر آيد پديد

همه روز را روزگارست نام … يكى روز دانه ست و يكروز دام

چو فرمان ده نقش پرگار كن … بفرمان من كرد ملك سخن

برانداختنی كردم از راى چست … كه اين مملكت بر كه آيد درست

در اين شهر كاقبال يارى كند … كه باشد كه او شهريارى كند

10 خرد گفت كانكس بود شهريار … كه باشد پسنديده در هر ديار

بداد و دهش چيره بازو بود … جهان بخش بى هم ترازو بود

بمور آن دهد كو بود مورخوار … دهد پيل را طعمهٔ پيل وار

نه چون خام كارى كه مستى كند … بجامه زدن خام دستى كند

ره آورد مورى فرستد به پيل … دهد پشه را رايت جبرئيل

15 همه كار شاهان شوريده آب … از اندازه نشناختن شد خراب

كه يك ره سر از نيزه نشناختند … بمستى كلاهى سر انداختند

بزرگ اندك و خرد بسيار برد … شكوه بزرگان ازين گشت خرد

سخائى كه بى دانش آيد بجوش … ز طبل دريده برآرد خروش

مراتب نگه دار تا وقت كار … شمردن توانى يكى تا هزار

20 كم و بيش كالا چنان بر مسنج … كه حمال هر ساعت آيد برنج

5a L كشاند. 5б L چشمه آيد. 6б Pe L داده يكى روز

7a Pe پيكار, L بكار. 8 L oп 8a E راه, Vo B روى:

9a شهر V كار. 9б او L از. 10a D آنكس

10б Pe پسنديدهٔ هر, L پسنديدهٔ شهريار

11a L چيره. 11б بى هم Pe برى, L برتى,
E D V Vo B جهان بخشش بى ترازو بود

12a E كر, B كان, V بموران دهد طعمه مورواز

13a L بجون خام كارى, V Vo سستى

13б L خام 14, 15 Pe L 15, 14

14б رايت E B پر, W رانت. 15a Pe L E D V Vo B خواب

15б V ز, L ساخت آن. 16a سر از L سرا;
E سره خواب, D Vo B پاى. 16б E مستى

17a P O U: بزرك اندكى برد (بود U) و بسيار خرد

17б E ازو, گشت L برد. 18 O oп

18a D Vo B سخائى, P Pe U L V سخائى كه دانش فزايد بجوش

19a Vo مراتب. 20a L بالا.

20б Vo B بساعت آيد برنج (و. Vo) كه حمال, U آمد

مکش بر کهن شاه نو خیز را — کزین کشت شیرویه پرویز را
مزن اره بر سالخورده درخت — که ضحاک ازین گشت بی‌تاج و تخت
جهاندار چون ابر و چون آفتاب — باندازه بخشد هم آتش هم آب
بدریا رسد در فشاند ز دست — بکند گردهٔ کوه را لعل بست
25 بهرجا که رایت بر آرد بلند — سر کیسه را بر گشاید ز بند
بحمدالله این شاه بسیار هوش — که بارش‌خرست و بوارش فروش
زبر ستحش کوه تا برگ کاه — شناسد همه چیز را پایگاه
باندازهٔ هر گرامایهٔ — دها و دهش را دهد پایهٔ
از آن شد بر او آفرین جایگیر — که در آفرینش ندارد نظیر
30 ز من هر کس این نامه را بازجست — بعنوان او نامه آمد درست
جز او هر کرا دیدم از خسروان — ندیدم در او جای خلوت روان
سری دیدم از قهر پرداخته — سبی سر به بازیکی انداخته
دری پر ز دعوی و جوابی تهی — همه لاغریهای بی فربهی
35 همه صیرفی طبع بازارگان — جگر خوارهٔ خامگی خوارگان
همین رشته را دیدم از لعل پر — ضمیری چو دریا و لفظی چو در
خریداری الحق چنین ارجمند — سخنهای من چون باشد بلند *

21ᵃ Pe E مکن, D Vo B W شاح
22ᵃ E کزین گست ضحاک بی تاج و تحت 24ᵇ Pe L کردن.
Pe L نعل 25 O L бр 25ᵃ جا D که, Vo B برآید
25ᵇ U کمه 26ᵃ E D بیدار 26ᵇ L بارس بوارش V بارس
27ᵃ Pe L گاه (L و) بابرك (با l) ز برکوه از سحن بسحن V سحن.
B سحمی, برك O B در, V بر 27 V بابه گاه
28ᵃ E براندازهٔ, U W هرکرا مایهٔ, L هرکه را سایه
28ᵇ Pe L بود 30ᵃ L کسی 31ᵇ I آن, I D آید
31ᵃ V جرد هرکرا دید از خسروان 31ᵇ L درآن,
حای E D Vo B حوی, B حلقت 32 Pe L دارم,
E D V Vo B W ممر, L انداحمه
33ᵃ دعوی V معنی. Vo حوان
34ᵃ صبرفی Pe طرفی, L طرفهٔ, D و برارگان
34ᵇ D گوشهٔ. حگر, B چابکی
35ᵃ Pe L E B همه, P رسمه, را Vo B بر
* P Pe L Vo „Шәрәфнамә" поэмасынын X §-ы кечмишдир

VI

ستایش پادشاه

شنیدم که بالای این سبز فرش — خروسی سپید است در زیر عرش

چو او بر زند طبل خود را دوال — خروسان دیگر نکوبند بال

همانا که آن مرغ عرشی منم — که هر بامدادی نوائی زنم

بر آواز من جمله مرغان شهر — برارند بانگ ایت کوپای دهر

5 نظامی ز گنجینه بگشای بند — گرفتاری گنجه تا چند چند

برون آر اگر صیدی افکندهٔ — روان کن اگر گنجی آکندهٔ

چنین گنج از بخت روزی بود — سزاوار گیتی فروزی بود

چو بر سکهٔ شاه بستی زرش — همان خطبه خوان بر سر منبرش

شهی کانچه در دور ایام اوست — برو خطبه و سکه نام اوست

10 سر سروران و گردنکشان — ملک نصرة الدین سلطان نشان

---

§-ын 1-чи бейтиндән әввәл

شنیدم که بالای این سبز فرش
خروسی سپید است در زیر عرش

мисралары (бах VI §) әлавә эдилмишдир. Көстәрилән нүсхәләрин дөрдүндә дә 1, 2 бр, 10-чу бейтдән сонра һәман нүсхәләрдә арт

سر سروران و گردنکشان
ملک عز دین (عزالدین Pe L Vo) قاهر شه نشان
طغرای دولت چو طغرل تکین
ابوالفتح مسعود بن نوردین (نورالدین Pe L Vo)
چو مسعود (محمود Pe L) با فر و فرهنگ و داد
چو مو دود کردی جهان بود شاد
بهارست هم میوه هم گل در او (بر او Pe L Vo)
سراینده قمری و بلبل در او (بر او Pe L)
دیار ربیع از بهارش بهشت
ز بس گلستان و ز (ز Pe бр) بس (بسی . Vo) کارو کشت

(Бах „VI“ § 10, 12, 13, 14), 11, 12 P Pe L Vo бр, 16, 31, 32, 50, 73 P Pe L бр (бах „Шәрәфнамә“ § X), бунун ардынча Pe L Vo нүсхәләриндә „Шәрәфнамәнин“ XI §-ы вә XII §-ын 1, 2 бейтләри кетмишдир, 2, 3, 21 Pe бр 5-бейтдән сонра Pe L Vo нүсхәләриндә арт

جهان پهلوان (ارسلان Pe L) شاه (پادشاه . Pe) الب (الب Pe бр)
ارسلان (ر : L)
که بادش همیشه روان شادمان Бах „Шәрәфнамә“

برون آر اگر گنجی پروردهٔ ... 2ᵃ D · بر دوال 4ᵃ است E ای تو 6ᵃ E
7ᵃ گنج W بزلی ؛ از D اگر , W از 7ᵃ گیتی D گنجه
8ᵃ بر سر D W بازبر 10ᵃ W ملک عز دین قاهر شه نشان

طرف دار موصل هررانگی   قدرخان شاهان بمردانگی

چو محمود با فر و فرهنك و شرم   چو داود ارو گشته پولاد نرم

بطرای دولت ر محمودیان   بتوقیع بست ر داودیان

بهاریست هم میوه هم گل سرو   سرایده قمری و بلبل سرو

15 نه بینی که در برم چون نو بهار   درم ریرد و در فشاند نثار

جو در حام ریرد می سالحورد   شبیحون برد لعل بر لاحورد

حو شمشیرش آتش بر آرد رآب   میانجی کند ابر بر آفتاب

کجا گشت شاهین او صید گیر   ر شاهین گردون برآرد هیر

عقابش حو پر بر ربد بر سپهر   شکارش باشد مگر ماه و مهر

20 که باشد کسی تا بدوران او   کند دردی سیرت و سان او

سرور وی آن درد گردد حراب   که حودرا رسن سارد ار ماهتاب

سراب ار سر آب بشناحتن   کشد تشنه را ار تك و تاحتن

کلنجه گمان بردن ار قرص ماه   فکندست بسیار کس را بچاه

دهد دیو عکس فرشته ر دور   ولیك آن ر طلمت بود این ر نور

25 درین مهربان شاه ایرد پرست   ر مهرو وفا هرچه حواهد هست

نه من مانده ام حیره درکار او   که گفت آورینی سراوار او

حرا بیشکین حواند او را سپهر   که هست ار دگر حسروان بیش مهر

اگر بیشکین بر نویسد براست   بودکی پشین حرف بر وی گواست

سرد گر بود نام او کی پشین   که هم کی شناست و هم کی شین

30 باحیای او ریده شد ملك دهر   گواه من آنکس که اوراست بهر

ار آن رلرلـه کاسمانرا درید   شد آشهرها در رمین ناپدید

جهان لررة افتاد بر کوه و دشت   که گرد ار گریبان گردون گذشت

رمین گشته حون آسمان بیقرار   معلق رن ار باری رورگار

---

11 E D бр 15^{b} E رر, W بماند. 16^{a} E ایرد

17^{a} E D شمشیر, E بداند 17^{b} E ابر را, D ابرنا

20^{b} E سیر و سامان او 21^{b} E آفتاب

22^{a} E سراب و سرآب شناحتن 22^{b} E ار دشنه را, W در

23 E бр 23^{b} D فکند 24^{a} D ولی, آن E این.این آن E آن

26—49 E бр 27^{b} دگر W چنان 28^{a} D برشیند رواست

28^{b} D بشین 29^{a} D بشین 30^{b} D گوای من آنك واهر

31^{a} D کران 32^{a} لرره D رلرله 33^{b} D باروی

برآمد یکی صدمه از هج صور — که ماهی شد از کوههٔ گاو دور

35 فلك را سلاسل زهم بر گسست — زمین را مفاصل بهم درشکست

در اعصای خاك آسرا سته کرد — ز بس کوفتن کوه را حسته کرد

رخ یوسفاسرا سر آورد میل — در مصریابرا سر اندود نیل

نمانده یکی دیده برحای حویش — جهان درجهان سرمه ز اندازه بیش *

ز بس گنج کان رور بر باد رفت — شب شبه را گنجه از یاد رفت

40 ز چندان زن و مردو برنا و پیر — برون نامد آوازهٔ حز هیر

چو ماند این یکی رشته گوهر بجای — دگر ره شد آن رشته گوهر گرای

باقبال ایں گوهر گوهری — از آن دایره دور شد داوری

بکم مدت آن مرز ویرانه بوم — بهر وی آباد تر شد ز روم

درآن رحنه مگر که از ربح و تاب — شد از مملکت دور اکنون حراب

45 مگر تا باین شاه گردون سریر — دگر باره چون شد عمارت پذیر

گلیں باروش را ز بس برك و سار — بدیوار زرین بدل کرد باز

برآراست ویرانهٔ را بگنج — ز بیماری مملکت برد رنج

زهر کنجی انگیخت صد گونه باغ — برافروخت از خانهٔ صد چراغ

چو ز آبادی آن ملك را نور داد — خرابی ز درگاه او دور باد

VII

خطاب زمین بوس**

زهی آفتابی که از دور دست — بنور تو می بینم از هرچه هست

چراغ ارچه باشد هم از جنس نور — جز اورا باو دید نتوان ز دور

به آن شد که داری پادشاه — که دارد بگنجینه در صد کلاه

35ᵇ D مقاصل   W برآمود   37ᵇ D در اندود

* W apr   زمیں را چناں در هم افشرد سخت
کز افسردگی کوه شد لخت لخت
به یك رشته را مهره بر کار ماند
به یك مهره در هیچ دیوار ماند

40ᵃ D ز . به   44ᵃ ربح . W پیچ

44ᵇ D . شد آن مملکت دور از اکنون حراب   45ᵃ W بدین

46ᵃ D از سی ربح و تار   47ᵇ W بیماری از

48ᵇ W . برخانهٔ

** O U V apr   شنیدم که بالای این سبز فرش
خروسی سفید است در زیر (پای O) عرش

1ᵇ از EW در, D Vo درو, B ورو.   2ᵇ EV بدو,
B : برو, Pe دیده   3, 4, 5 L бр   3ᵇ U بگنجه

که داری آن شد که برهر سری　　بهد هر رمان ار کلاه افسری

5 دماغی که آن در سر آرد عرور　　ر سرها بشمشیر کردی تو دور

چو عالی بود رات و رای شاه　　همش نزم فرح بود هم سپاه

توئی رایت ار بصرت آراسته　　برور تو حور ار جهان حاسته *

کیان گر گذشتند ازین برمگاه　　سر سری آنک تو داری کلاه

تو امرور بر حاق فرماندهی　　بعس حود ار آفرینش بهی

10 که دار عالم توئی در جهان　　که ار تست بر سر کلاه مهان

ر کاوس و کیخسرو و کیقباد　　توئی بیش داد ای نه ار پیشداد**

برآیی بدین هفت پیروره کاخ　　کبی پردهٔ تنگ هستی فراخ

ر باع نطامی یکی طاس می　　حوری هم بائین کاوس کی

ستانی ز ان طاس طوسی نوار　　حق شاهنامه ر محمود بار

---

4 Pe бр　4ᵃ ار B بر　5 E D 10-дан сопра кегм

5 B бр　5ᵇ Pe E D V Vo W ر سرها بوکردی بشمشیر دور

6ᵃ رایت L راوی , و L бр　7ᵃ آراسته L انگیحته , L افراشته

7ᵇ P بدور , Pe L E D Vo B W

ر رای (راه E) بو برحاسته (انگیحته L , بر داشته E)

, تردد (دررگی Pe L)

برد دور رای بو بر حواسته Vo

* E арт ر منصوری رات و رای حویش

همه کارها کرده برحای حویش

8ᵃ گر U کو　8ᵇ Pe E D B اسك , Vo اکنون

9ᵃ E D Vo B کامرور　9ᵇ L B سقش　10ᵃ L حهان

11, 12, 13, 14 P бр　11ᵇ Pe O U L

بو دادی (داری O I) ار اسان (ر سداد U) نه سداد داد

E توئی مسدا ای نه ار مسداد V , توئی بیش و دادارب ار سش

دادی B W داد ای

** E D Vo B W арт چو در داد بیسی و بیشیت هست

سرد گر شوی برکیان بیش دست

U арт چو در وادی آری سرتیب شست

سرد گر شوی برکیان بیش دست

V арт چو در آدمی بیبی ار بیست هست

توئی شاه وکی و رکیان بیش دست

12, 13, 14 O бр　12ᵃ L E D V B برازی ,

نه اس Vo , تو این L , بر این Pe E D V W بدین

12ᵇ کبی Pe L E D V Vo B ازین , Pe بردهٔ ,

هستی E D B صبی , V فصری , Vo چیبی

13ᵃ ر باع Po L E Vo B چو شمس , D ساد , V ر بطم , W رکاس

13ᵇ E V Vo W وکی　14ᵃ بدان Pe D هم بان , B بان Vo طوی

15 دو وارث شمار ار دو کان کهن | تـرا در سخا و مرا در سـخن
مقامی که با داده باشد نخست | حق وارث ار وارث آید درست
من آن گفته ام کانچنان کس نگفت | تو آن کن که آن نیز نتوان نهفت
نگفتن مرا عقل تـوفیق داد | نخواندن تـرا نیز توفیق باد
چو توفیق ما هر دو همره شود | سخن را یکی پایه در ده شود*
20 باین گل که ریحان باغ مست | در ایوان تو شب چراغ مست
بر آرای مجلس بر افرور جام | که حلاب پخته‌ست درخون حام
تو مـی خور بهانه ر در دور دار | مرا اب مهر است معدور دار **
دلت تازه بادا و دولت جوان | تو بادی جهانرا جهان پهلوان
قران تـو در گـردش رورگار | میفتاد چون چرخ گردان رکار
25 بلندیـت بادا چو جـرخ کبود | که جرخ ار بلندی نیاید فرود
دو تیغی تر ار صبح شمشیر تـو | سپهر ار زمین رام تر ریر تو
درفشنده تیغت عـدو سـوز باد | درفش کیان ار تو پیروز باد

15a وارث V داور · شمار E D شماس

16 O бр 16a مقامی E Vo B بقائی, D نکامی, W بوامی.
V نظامی · که با داده D که ار با داده, Vo که با داده,
B که مان داده 16б L بدست 17a B کانچس

17б نیر L نیر 18a V عقل و بومس باد

19б D Vo مایه, در E B با

* E арт صدف چون ز هر گوهری گشت پر
پدید آید ار هر دو دریای در

Бу беит D нүсхәсиндә VII §-ын 5-чи беитиндән сонра, W дә һаман §-ын 10-чу беитиндән сонра кәлмишдир
20—26 E бр

20a D B : برین, V بدان 21 O бр 21a V بدارای

21б حلاب P U حلوای · حون P U حان 22a در · L D V Vo من

** D Vo B арт
بان (بدان B) حام کارد در (به B) اندیشه هوش
همه ساله می خوردت باد نوش

23a W بادو, و دولت L ره دلت, B بخت جوان

23б جهان Pe L نجان 24a قران L مثال, D Vo B براب,
به ار تو درس گردش روزگار V گر, Pe در

24б میفتاد چون V مساد حر, L نکار 25 O бр.

25a P Pe O U L V (V بالای) (Pe بالا و) بلندست بالا,
کبود Pe L بلند. 25б D : که بر چرخ; فرود : Pe L کرند

26б B تر; و ار B در, رام تر زیر تو Pe زیر تو زیر تو, L دور برام تو

27a L دو رخشنده

اگرچه من ار هر کاری نزرگ فرستادمت یادگاری نزرگ
مبادا ر تو حر تو کس یادگار وزین یادگار این سحن یاد دار

VIII

آغاز کتاب

سر فیلسوفان یونان گروه حواهر چنین آرد ار کان کوه
که چون یك ره آن شاه گیتی نورد ر گردش نگردون بر آورد گرد
بیونان زمین آمد ار راه دور وطن گاه حود را ار آن داد نور
ر رامش سوی داش آورد رای پژوهش گری کرد با رهمای
5 دماع فلك را باندیشه سفت در سنگیها گشاد ار نهفت
سحن را ... حست ار رهبری ر یونانی و پهلوی و دری
ار آن پارسی دفتر حسروان که بر یاد بودش چو آب روان
ر دیگر زبانهای هر مرز و بوم حه ار حس یونان چه ار حس روم
بفرمود تا فیلسوفان همه کنند آنچه داش بود ترجمه
10 ر هر در بداش دری در کشید وزآن حمله دریائی آمد پدید
نحستین طرازی که بست ار قیاس کتابیست کان هست گیتی شناس
دگر دفتر رمز روحانیان کرو زنده مانند یونانیان

28ª V نماید رمی گرچه کاری نزرك
29ª Pe B کس، حرکسی L گیتی، E کسی
1ª گروه V نروه 1ᵇ U V کان وکوه ار کان داد چنین، L کانی
2ª یك ره آن L نکرهٔ، D دیگران 3ᵇ حودرا ارآن L حود را نش،
V را ر مه نش را، E D Vo B W • پیشینه را داد،
ار آن Pe ست، E داده 4ª P ر داس سوی رامش
5 D 10-чу беitдән сонра кетмишдир
5ª Pe L باندازه 6ª Pe شان بافت حست 7ª Pe حراب
8ª L • هرمر • 9ª کسد Pe کند D گسند، ترحمه L ترحمه،
10ª Pe داش، P می کشید، D برکشند
10ᵇ P O U V در تاری، Pe L در باری، Vo B • یونانی
11ª طراری B قیاسی، ار E او . 11ᵇ کتابست L که ایست،
O ایرد شناس . 12ª Pe وگر، رمر E ررم، V مرر
12ᵇ Vo B کران، L مانند نوانیان، E D V Vo B مانند

همان سفر اسکندری کاهل روم — بدو نرم کردند آهن چو موم *

خبر یافتند از ره کین و مهر — که در هفت گنبد چه دارد سپهر

15 کنون زان صدفهای گوهر فشان — برون ز اطیاحس به بینی نشان

چنین چند بوباوهٔ عقل و رای — پدید آمد از شاه کشور گشای

بان کاردانی و کار آگهی — چو بنشست بر تخت شاهنشهی

اشارت چنان شد ز تحت بلند — که داناست نزدیك ما ارجمند

نجوید کسی برکسی سر تری — مگر از طریق هنر پروری

20 ز هر پایگاهی که والا بود — هنرمند را پایه بالا بود

قرار آنچنان شدکه نزدیك شاه — بدانش بود مرد را پایگاه

چو دولت بدانش روان کرد مهد — همه سوی دانش نمودند جهد **

ز فرهنگ آن شاه دانش پسند — شد آوار یونان بدانش بلند

کنون کان نواحی ورق در نوشت — رمان گشت ورو نام دانش بگشت

25 سر نوبتی گرچه بر چرخ بست — بطاعتگهش بیش بودی نشست

13[a] E سفر ,هم از ربح اسکندری P Pe O U L D Vo صفر, V B : صعر

13[б] Pe بر او ; D Vo : کردندی . ا

* D Vo B арт کسانی که آن صفر (صفر B) برخوانده اند
سکسیر (بیکسر D ,بتکبیر B) ازو حرفها رانده اند

14, 15 E бр 15[a] زان B .از 15[б] ز . B زان,
P انتطماحش, O اطماحش, U انتطماحس, Pe L : سطماحش,
D اصطماحش, V سطاحش, Vo اسماعش, B طماحش,
Pe L بیانی . 16[a] D عقل رای, B مصقل ز دای .

16[б] Vo B آید. 17[a] L بران, V W . بدان. 18[a] E D Vo بحت

19[a] D ازکسی, L بهتری . 19[б] O D Vo B W کر .

20[a] L بهر, Pe L V بارگاهی, L بادا بود .

20[б] V بایدکه را پایه, L والا . 21[a] V فراوان بود بده در بارگاه
قراران حنا شد L قرار آنچنان شد.

21[б] L سرورا, پایگاه Pe یادگار, V بانه‌گاه . 22[a] L چنان;
B : تو آن کرد جهد . 22[б] همه Pe L E D V Vo W مهمان,
U همان, B جهان, Pe L Vo : عهد

** E D W арт همه رخ بدانش بر افروختند
ز فرزانگان دانش آموختند

23[б] B . دانش بیونان بلند. 24[б] L زبان; Pe L V ور;
بگشت U شکست, O E بگشت . 25[б] W بطاعتکهش بود دایم نشست;
Pe L V : زطاعت‌کشش , Pe V رودی, L . روزی ; V . نشست

سهان حانهٔ داشتی ار ادیم — بر و هیچ ىدی نه از رر و سیم

ىکی حرگه ار شوشهٔ سرح ىید — در آن خرگه افشانده حاك سپید *

دلش چون شدی سیر ارىن دامگاه — در آن حرگه آوردی آرامگاه

ىهادی کلاه کیاىی ر سر — ىحدمت گری چست ىستی کمر

30 ردی روی ىر روی آن حاك ياك — ىر آوردی ار دل دمی دردناک

ر رفته سپاسی ىر آراستی — ناىىده هم ياريئی حواستی

هر آن فتح کاقىالش آورد پیش — ر فصل حدا دید ىر حهد حویش

دعا کردش ىین چه در پرده ىود — همانا که شاهی دعا کرده ىود

دعا کاید ار راه آلودگی — ىيارد مگر معر پالودگی

35 چو صافی ىود مرد مقصود حواه — دعا رود ياىد ىه مقصود راه

سکندر که آن پادشاهی گرفت — حهانرا ىدین ىیك راهی گرفت

ىه ران عاقلان ىود کر رود و می — ىدو ىیك را ىر ىگیرند پی

ىکس ىر حوی حور ىگداشتی — حهان را ىمیران ىگه داشتی

اگر پیره رن ىود و گر طفل حرد — گه دادحواهی ىدو راه ىرد

40 ىدین راستی ىود پیمان او — که شد هفت کشور ىفرمان او

ىتدىیر کار آگهان دم گشاد — رکار آگهی کار عالم گشاد

و گر ىه ىکی ترک رومی کلاه — ىهند و ىه چین کی ردی ىارگاه

شىىدم که هرحا که راندی چو کوه — ىودی درش حالی ار شش گروه

ر پولاد حاىان شمشیر رن — کمر ىسته ىودی هرار انجمن

---

26 D бр 26^б هیچ ىدی V میح و سدش 27^a ىید Pe L ىد

27^б V ۰ اندوده , حاك Pe حال , E D ریك , B حال, L حالی سمند,

* 27-чи беитдэн сонра L 45-чи бенг кетмишдир

28^a B دستگاه . 29^a Pe L E سر 30^a P Pe O U در,

در ریك آن روی ىاك L ریك Pe ریك, E D V Vo B حاك

30^б ىر Vo در . 31^a Pe L E D سپاهی

31^б P O U ىا ىوده هم , B ىرآسده . 32^a V صبح , E کاقىالش

32^б E ر وصل , Pe ىر , L ىر , ىر حهد E ىوحید, V حهل

33^a E کردیش . 33^б Pe شاهان 34^б V دعا آید ار معر

35^a L چه صافی , 36^б Pe L ىرىن , U V Vo رایی

37^a B عاقلی . 37^б را ىر L دائر

38^б ىمیران Vo ىمیرل , B ر طالم . 39^a وگر : Pe L D V B اگر

41^б Vo که کار . 42^a E ىرك

42^б Pe L : ر چین , E روی . 43^б شش گروه V ىی شکوه

44^a E : حاىان . 45 L 27-чи беитдэн сонра кетмишдир

45 و ز افسونگران چند حادوی چست — کر ایشان شدی بند هاروت سست

رمان آورایی کـه وقت شتاب — کلیچه ربودندی ار آفتاب

حکیمان باریك بین بیش ار آن — که رنحانم اندیشهٔ حویش از آن

ز پیران زاهد سی نیك مـرد — که در شب دعایی تواند کرد

به پیغمبران نیز بودش پناه — وزین حمله حالی بودش سپاه

50 چو کاری گره پیش بار آمدی — به مشکل گشادن نیار آمـدی

ز شش کوکبه صف بر آراستی — ز هر کوکبی یاریی حواستی

باندازهٔ حهد حود هـر کسی — در آن شغل یاری نمودی سی

بچندین رقیبان یاری گـرش — گشاده شدی آن گره بر درش

بتدبیر پیران بسیار سال — بدستوری احتر نیك فال

55 چو زین گونه تدبیر ساز آمدی — دو اسبه عرص پیش بار آمـدی

کحا دشمنی یافتی سحت گوش — که پیچیدی ار سحت کوشیش گوش

بـه پیغام اول رر انداحتی — بر کار حودرا چو رر ساحتی

اگر دشمن رر ندی دشمنش — باهن شـدی کار چون آهنش

گر آهن نبودی بران در کلید — بافسونگران چاره کردی پدید

60 گر افسون اران جاره سـر تافتی — بمرد ربان‌دان فـرح یافتی

چـو رحم ربان هم نبودی پسند — ز رای حـکیمان شدی بهره‌مند

حـکیم ار ز چاره هراسان شـدی — برهد و دعا سحتی آسان شدی

گر ار راهدان بودی آن‌کار بیش — بپیغمبران بردی آن کار پیش

45a Pe L بافسونگری , D ز افسونگری , W ز افسونگران

46б L ربودی هم ار آفتاب . 49б حمله Vo бр

50a Pe L Vo کار 50б D کشان , Vo کسادی , Pe بسار .

51a E بیاراستی 51б B کوکبه , E باری 52a L عهد

52б شعل · W کار , E باری . 54a بیران V آن قوم

55a تدبیر B دستور 55б Pe U L Vo W اسبش , دواسبه V وراسش

56a B بوش . 56б E ار کوششش بیر گوش

57б L : بر کار , حودرا E حودر , چورر L چودر , V بر ر

58a D و گر , Vo دشمنش. 59 P Pe O U L E V бр

59a B بدان 60a W گر افسونگر ار چاره , E جان و سر یافتی

60б B بمردی , L ربادان , L E · طفر . 61a L زبان .

61б U راه , Vo چاره مند , B چاره سد

61-чи бейт O нүсхәсиндә тәкрар олунур

62a D W · ز چاره حکیم ار . 62б Vo B سحت

63a راهدان Pe اسدا ; D Vo B · بار . 63б L بپیغمبری , V بودی , L دار

وگر زین همه بیش بودی شمار | بایزد پناهیدی انجام کار

65 بساهدهٔ بحت بیدار او | شدی یار او ساختی کار او

ز هر عره کاندر شمار آمدی | بمودار عبرت نکار آمدی

ز برم طرب تا بشعل شکار | ندیدی سساریچه در هیچ کار

یکی رور می حوردن آغاز کرد | در حرمی بر حهان باز کرد

سراهش شستند رامشگران | کشیدند برمی کران تا کران*

70 سرایندهٔ بود در برم شاه | که شه را درو بیش بودی نگاه

وشی حامهٔ داشتی هفت رنك | چوگل تار و پودش برآورده تنگ

تماشای آن حامهٔ نعر باف | دل شاه را داد بر وی طواف

بر آن حامهٔ چون گل افروحته | زکرباس حام آستر دوحته

حداوند آن حامهٔ نعر کار | بران حامه رد تا بسی رور گار

75 رس رحمه برد و تاراح کرد | وشی پوش را حامه شد سالحورد

چو حندید بر یکدگر تار و پود | سرایده را آحر آمد سرود

کهن حامه را داد ساری دگر | وشی ریر کرد آستر بر زبر

64[a] Vo B شرار   64[б] Pe بپاهمد

65[a] L بپاهید, Vo بیامده. E بحت   66 Vo бр

66[a] P Pe عیر, O U حسر, F D B W آمدش, V آوری

66[б] E D B W آمدش, V آوری

67[б] B بدندست باریجه. 68[б] بر Pe U D V Vo B در

69[a] Pe بشیمد   69[б] L برم

* D сәрлөвһә ары «حکایت»   70[б] E بدو

71[б] U باره بودش, Vo بار بودش, F D برآموده, Vo رنك,

V چو گل تاره و در برش تود تنك,

B چو گلبار بودش بر آورده رنك

72[a] حامهٔ P Pe O U L حلقهٔ, D V B حلّه.

72[б] داد V بود, D W داده, Pe طناب, U طراف

73[б] E بر افروحته   73[б] U آسترش   74, 75 D 75, 74

74[б] W حامه رو گران, تا سی Pe باشی, U باشی, B باش

75[a] رحمه U برحمه, D Vo B رحمه, V رس برحمه بود. باراح گرد

75[б] حامه P O U حلقه, Pe L. حرقه; را V آن, Vo نیل حورد

76 E бр   76[a] L یار بود, D بود رود تا.   76[б] V سرویده

77[a] داد Pe L شد, E D Vo B کرد, V گشت, ساری Pe سار,

L وسادی

چو در چشم شاه آمد آن رنگ زشت   بدو گفت کی مدبر بد سرشت
چرا تره سرخ گل ریختی   خار مغیلان در آویختی
80 حریرت چرا گشت برتن پلاس   چه داری شه پیش گوهر شناس
زمین بوسه داد آن سراینده مرد   بجان و سر شاه سوگند خورد
که این جامه بود آنکه بود از نخست   ز بومش دگرگونه نقشی نرست
جز آن نیست کز تو عمل کرده‌ام   درون را به بیرون بدل کرده‌ام
خلق بود بیرون بهفتم ز شاه   خلق تر شدم چون درون یافت راه
85 شه از پاسخ مرد دستان سرای   فرو ماند سرگشته لختی بجای
از آن تاکه خلقان او تازه کرد   بخلقش کرم بیش از اندازه کرد
زگریه بپیچید و در گریه گفت   که پوشیده به راز ما در نهفت
گر از راز ما سر گشاید بمد   بگیرد جهان در جهان بوی گند
چو از نقش دیبای رومی طراز   سر عیبه ریسمان گشاید باز
90 نه از ما درین محضر نقره پوش   چو عود سیه سر نداریم خوش
که خوبان بخاکستر عود و بید   کشند از سر خنده دندان سپید

IX

صفت حال اسکندر با غلامی که سرتراش او بود

بیار ای مغنی ره دلپسند   بر اوتار این ارغنون بلند
رهی کان ز محنت رهائی دهد   بتاریک شب روشنائی دهد
سخن را نگارندهٔ چرب دست   بنام سکندر چنین نقش بست

79а Pe L . تره , D W پره , E Vo B پردهٔ . V تاره بر ,
گل همی E سرخ گل
80б B آری E : داری ,چو داری سیه
82а بود آنکه E D Vo B هست آنچه , V آنچه ,بود L бр
82б E پوشش , Vo برست 83а Pe کرده اند
83б Pe . کرده اند . 84а V حرق . 84б درون O E V دران , L درو
86а تاکه L E D Vo B W پس , V ناله 87а Vo B نگریه ,
D رحنده , P Pe O U L حفت . 89а رومی Pe حیبی
89б Pe . عیب ریسان , P O U L V B عیب اریسان
90, 91 E бр. 90а V . نقر . 90б Pe O U L V . بیاریم
91а P O وعود
1, 2 E бр 1б L V . آوار , Pe اعنون . 2а V . کو

که صاحب دو قرنش بدان بود نام — که بر مشرق و مغرب آورد کام *

5 بقولی دگر کان سپیجیده داشت — دو گیسو پس پشت پیچیده داشت

همان قول دیگر که در وقت جواب — دو قرن فلك ستد ار آفتاب

دگر داستانی زد آموزگار — که بعمرش دو قرن آمد ار روزگار

دگرگونه گوید جهان فیلسوف — ابو معشر اندر کتاب الوف

که چون بر سکندر سر آمد زمان — بود ار حلل حلق را در گمان

10 ز مهرش که یونانیان داشتند — بقاعد برش نقش بنگاشتند

چو برجای خود کلك صورت گرش — بر آراست آرایشی در خورش

دو نقش دگر بست پیکر نگار — یکی بر یمین و یکی بر یسار

دو قرن ار سر هیکل انگیخته — بر او لاحورد و زر آمیخته

لقب گردشان مرد هیئت شناس — دو فرخ فرشته ز روی قیاس

15 که در پیکری کاید آراستش — فرشته بود بر چپ و راستش

چو آن هر سه پیکر بدان دلبری — که برد ار دو پیکر بهی پیکری

ز یونان بدیگر سواد اوفتاد — حدیث سکندر بدو کرد یاد

بیافت ار ایشان بهر مرز و بوم — بر آرایش دستکاران روم

عرب چون بر آن دیده بگماشتند — سکندر دگر صورت انگاشتند

4ª صاحب V شاه . E D ار آن . U نام بود 4ᵇ V معرش بود

* E D Vo B W add. بقول دگر آنکه بر جای جم / دو دستی زدی تیغ چون صبحدم

5 V om. 5ª Pe O U L بقول, D Vo B زقولی, Vo زقول,

E W کو, D B سمجیده 5ᵇ Vo دو گیسه,

که بر E بس : چو شب بیر Pe بس شت

7ª P دستان دگر گونه 8ª جهان V یکی

8ª E ابولمعسر, V ابوالمشرق 9ª Pe V برآمد, L Vo جهان

9ᵇ ار E D Vo B W آن, حلل Pe حلک . خلق L ملك

10ᵇ Pe U L درش . 11ª V چو ماسد او 12ª L نکار

12ᵇ Vo B در یمین, L D بر یسار (D ی) دیگر, Vo B بر یسار

13ª هیکل . P شکل, E هر ملك I اندوخته 13ᵇ F اندوخته

14ᵇ دو Pe که 15ª F D Vo B که هر 16ª Pe L بران

16ᵇ B که داری دو پیکر بدان پیکری, V که بود,

O حط پیکری, حط آوری . P بهی پیکری

U حطسکوئی, V بی پیکری 17ª L بلاد, E W افتاد

17ᵇ E D V Vo B کرد, برو L رفت . 18ª V بیاں رفت ارایشان

18ᵇ V ار, L دستکاران . 19ª چون I e L V را, D V B W بدان

20 گمان بودشان کانچه فرش برست   به فرخ فرشته که اسکندرست
ار این روی در شبهت افتاده‌اند   که صاحب دو قرش لقب داده‌اند
چنین گفت نامن خداوند هوش   که بیرون ار اندازه بودش دو گوش
بر آن گوش چون تاج انگیخته   ز در داشتی طوقی آویخته
دگر گوش را گنجدان داشتی   چو گنجش ز مردم نهان داشتی
25 بجز سرتراشی که بودش علام   سوی گوش او کس نکردی پیام
مگر کان علام ار جهان درگذشت   بدیگر تراشنده محتاج گشت
تراشنده استادی آمد فرار   بپوشیدگی موی او کرد بار
چو موی ار سر مرزبان بارکرد   بدو مرزبان نرمك آوار کرد
که گر رار این گوش پیرایه پوش   بگوش آورم کاورد کس بگوش
30 جنانت دهم گوشمال آن نفس   که با گفتنی را نگوئی بکس
شد آن مردو آن حلقه در گوش کرد   سخن را ز یاران فراموش کرد
نگفت این سخن باکسی درجهان   چو کهرش همی داشت در دل نهان
ز پوشیدن رار شد روی زرد   که پوشیده راری دل آرد بدرد
یکی روز پنهان برون شد زکاخ   ز دل تنگی آمد بدشتی فراخ
35 به بیغوله دید چاهی شگرف   فکند آن سخن را در آن چاه ژرف
که شاه جهانرا درازست گوش   چو گفت این سخن دل تهی شد ز جوش
سوی خانه آمد باهستگی   نگه داشت مهر زبان بستگی

20[a] L مردشان , P فرس برست , U فرش برست , L فرده‌برست ,
E فرس ررست , D Vo فرش ررست . V نقش برست ,
B فرئش ررست , W : قرش دراست . 20[б] V بفرح , B روفرح
21[a] D شبهه . 21[б] Pe کرده‌اند 22[a] E D V Vo B W حر اس
23[a] E باحی . 23[б] در . U W رر , D داشت طوقی در آویحه
24[a] دگر E D Vo B ردر , W ررر 25[a] بحر B مگر
25[б] L E D V Vo B سردی 26[a] P O U V در بوشت
26[б] L تراشیده . 27[a] L براشنده . 27[б] P کرده
28[a] ار P Pe O U V бр 30[a] آن W бр 30[б] نگوئی . E ساری
31[a] L جوان مردرا حلقه . 31[б] را . Pe бр ,
O D W سخن بی زبانرا فراموش کرد ,
E Vo B سخن دان (ار B بر , Vo) زبانرا فراموش کرد
32[a] E D V Vo B سخن , آن Pe бр 32[б] L راست
33 Pe бр 33, 34 B бр 33[a] L بوشیدن 34[a] L V نکاح
36[a] Pe فراحست . 36[б] P O Vo هوش 37 E бр.
37[б] نگه B نهان , مهر Pe L : حوش ار

شنیده چنین شد کزان چاه چست   ىرآهنك آن نالـه نالی برسـ
ر چه سر ىر آورد و ىالا کشید   همان دسـت دردی ىکالا کشد

40 شـىاىی ىیاىاىـی آمـد ر راه   ىىی دید ىر رسـته از قعر چ
ىرسم شـىاىاں ار و پیشـه سـاخت   نحستیں ىزد رحمه آىکه ىواحد
دل حـود در امدیشه ىگداشـتی   ىاں ىی دل حویش حوش داشـتی
ىروں رفته ىد شـاه روری ىدشـت   در آں دشـت ىر پیر چوپاں گدشت
ىیئی دید کر دور میزد شـىاں   شد آں مرر شوریده ىر مرریاز

45 چىاں ىـود آوار آں ىی ىـرار   که دارد سـکىدر دو گوش درار
شـه ار ىالۀ ىی چىاں گرم گشت   که پولاد ىا حشم او ىرم گشت
درآں داوری سـاعتی ىی فشرد   ىر آهىك سـاماں او پی سـپرد
شـىاىرا ىحود حواىد و ىرسید رار   شـىاں رار آں ىی ىدو گفت ىاز
که ایں ىی ر چاهی ىرآمد ىلىد   که شـیریں ترست ار ىیستاں قىد

50 ىرحم حودش کردم ار گرد پاك   ىشد رحمه رں تا ىشد رحماك
درو حاں ىـه و عشق حاں مسـت   ىدیں ىـی رىاىی رىاں مسـت
شگفت آمد ایں داسـتاں شـاه را   ىسـر ىـرد سـوی وطں راه را

38^{a} O D Vo W حیده, Pe چو اس, O U E D V Vo B چىاں,
Pe L ار آں . $38^{б}$ Pe L ىر آهىك ىاله ىکی ىال رست,
O E V B ىاىی ىرست . $39^{б}$ V درد دردی, Vo دست دوری
40^{a} O شىاں, Pe O U V ىراه   41 P Pe U L E бр
41 V
ىمرىد آں ىی وراں پسه کرد
شىاں ىای رد ىی ر ىی پیشه کرد
Vo B ىمرىد ىیرا (و ىا Vo) ىاو سار کرد
چو دردم گرفت آں ىی آوار کرد
$41^{б}$ D رحمکش, W : رحم و آىگه 42^{a} L ىگداشىی
$42^{б}$ O ىراں, E V ىداں, B دل حویش همی وقف
43^{a} V رفت و شد $43^{б}$ P U D Vo O ىراں, Pe L ار آں,
E ىداں B ىر ىاں Vo آں, B ىاں, V . ىر آں ىپر چوىاں دشتی گدست
$44^{б}$ مرر آں شد . B ىشد وقت 45^{a} آوار آں Pe V در ىاد آں,
O ىر ىاله, L E D Vo B W در ىالۀ .   46 P Pe U D V W бр
46^{a} شه ار E ار آں .   47 · D бр $47^{б}$ V ىسپرد پی او سامان آهىك,
B ىاهىك, O Vo B وساماں او, Pe L آں . پی L ىره,
O Vo L E V B W ىسرد . $48^{б}$ رارآں · Pe L را اراں,
O E D B قصۀ, D ىاو   رار . L ىار . 50^{a} کرد V W رحم
$50^{б}$ رحمه P رحم. 51^{a} ىه · V کی . 52^{a} U ىگفت, E Vo B : آں
$52^{б}$ B کاه را

چو نشست خلوت فرستاد کس　　تراشــده را سوی حود حواىد و س
ىدو گفت کای مرد آهسته رای　　سحنهای سربسته را برگشای
55 که راز مرا تا که پرداختی　　سحن را ىگوش که اىداحتی
اگر گفتی آزادی از تند میغ　　وگرىه سرت را ىرد سیل تیغ
تراشنده کاین داستانرا شنید　　ىه از راست گفتن حوابی ىدید
نحستین سوک مژه راه رفت　　دعا کرد و ىا آن دعا کرده گفت
که چون شاه با من چنان کرد عهد　　که ىرقع کشم ىر عروسان مهد
60 از آن راز پنهان دلم سفته شد　　حکایت ىچاهی فرو گفته شد
ىگفتم حز این با کس ای نیك رای　　وگر گفته ام ىاد حصمم حدای
چو شه دید راز جگر سفت او　　درستی طلب کرد ىر گفت او
ىفرمود کارد رفیقی شگرف　　نیی ىاله پرورد از آن چاه ژرف
چو در پردهٔ نی نفس یافت راه　　همان راز پیشینه ىشنید شاه
65 شد آگه که در عرصگاه جهان　　ىهفتیدهٔ کس ىماىد نهان
ىه نیکی سراینده را یاد کرد　　شد آزاد و از تیغش آزاد کرد
چنان دان که از غنچهٔ لعل و در　　شکوفه کند هرچه آن گشت ىر
ىحاری که در سنگ خارا شود　　سر انجام کار آشکارا شود

53^{a} E B و ىست ىحلوت , L ىحلوت
$53^{б}$ V سوی و ىرد , و O E V 6p　54^{a} P U V ای
$54^{б}$ W سرگسای　55^{a} تاکه P O تاك , Pe تاك , U تاك , Vo B ىرکه
$55^{б}$ Pe ىرداحتی　56 P Pe U L V 6p
$56^{б}$ ىرد سیل سع E Vo B ىسرم سیع , D ىرد سنك تیع
57^{a} L کان　$57^{б}$ حوابی Pe حدىثی , V طریقی
58^{a} راه Pe L حای　$58^{б}$ آن V واو کرده , Vo راسب , B رار
59^{a} من Vo B ما　61^{a} L E آن , ای کس L کسی
$61^{б}$ B اگر　62^{a} دید Pe 6p　$62^{б}$ طلب کرد V گره ىود .
　او E 6p　63^{a} کارد V تا شد , Vo رفیقی
$63^{б}$ ناله پرورد V تاگه آورد , پرورد Pe ىرىرد , O ىردار
64 P Pe U L V 6p　64^{a} Vo ىر　$64^{б}$ Vo راه ,
　ىپسینه B W نوشیده　65^{a} P Pe U عرص کار , V B عرصه گاه
$65^{б}$ ىهفتیده کس P ىهفته کس را , Pe ىهفتد راکی , L ىهفتده را حود ,
　E Vo B ىهفتدهٔ کس , Pe نماند　66 V 6p　66^{a} D تراشنده را
67^{a} O که آن　$67^{б}$ E شکفته شود , هرچه آن V ىرلب
68^{a} L V ىود　$68^{б}$ I V ىود

X

قصهٔ اسکندر با شبان

معنی بیا ر اوّل صبح سام — برن رحمهٔ پچته ر رود خا...
ار آن رحمه کو در دل آب آورد — ر سودای بیهوده حواب آورد
چنین گوید آن بعر گوینده پیر — که در فیلسوفان سودش نظیر
که رومی کمر شاه چینی کلاه — نشست ار بر گاه روزی نگاه
5 نطاق دو ابرو بر آورده خم — گره بسته بر حدهٔ جام جم
مهی داشت تابنده چون آفتاب — ر بحران تب یافته ربح و تاب
شکسته جهان کام در کام او — رسیده بنومیدی انجام او
دل شه که آیینهٔ بود پاک — ار آن دردمندی شده دردناک
بفرمود تا کارداران روم — حرامد بردش ر هر مرر و بوم
10 مگر چارهٔ آن پریوش کند — دل ناخوش شاه را خوش کند
کسانی که در پرده محرم شدند — درآن داوری گه فراهم شدند
درآن تب بسی چارهها ساختند — تنش را ر تابش بپرداختند
به آن سرح سیب ار تنش گشت به — به ر ابروی شه دور گشت آن گره
ار آنجا که سه دل درو بسته بود — ر تیمار بیمار دل حسته بود
15 فرود آمد ار تخت و بر شد بنام — که شوریده کمتر پذیرد مقام

1ª ساز اوّل Pc ساله دل L, بیا کاوّل V, یار اوّل B, ساز اوّل,
برن نعمهٔ رود بر بادسا O 1ᵇ صبح جام V, صبحگاه O
نعمه, V O 2ª درحورد کام B, بپرورد جام L
3ª گوید L گوید, W رود دردل, بر L, وکان U V
3ᵇ V فیلسوفی 5ª O در آورد, Pc آورد, L بم
5ᵇ Pc برحدهٔ 6 P om 6ª L همی V بهی
6ᵇ Vo شب, L تابنده 7 O رسیده سوی سحر سار او
9ª Pc L F کار داران 9ᵇ L حرامده, L بهر مرر و بوم,
Vo B همه مرر و بوم 11ᵇ Pc داوریها
12ª L تب, Vo سب 12 را D om O رباتش را, ربالش
13ª L سرحی سب, آن Pc om, O به آن ارتش گشت یک روز به
13ᵇ ر B om دور L, ورور, V ربح ار تنش
14ª Pc ورانجا B ار آن, شد V گشت
14ᵇ U بیمار و بیمار, L بیمار بیمار
15ᵇ کمسر O L E Vo B راکم

یکی لحظه پیرامن بام گشت — نظر کرد از آن بام بر کوه ودشت
در آن پستی از بام حصن بلند — شبان دید و در پیش او گوسفند
همایون یکی پیر با فر و هوش — کلاه و سرش هر دو کافور پوش
در آن دشت • می گشت بی مشعله — گهش در گیا روی و گه در گله
20 دلش زان شبان اندکی برگشاد — که زیبامش بود و زیرك نهاد
فرستاد کارندش از جای پست — بر آن خسروی بام عالی نشست
رقیبان بفرمان شه تاختند — شبان را بخواندن سر افراختند
بر آمد شبانه بنزدیك شاه — سرا پردهٔ دید بر اوج ماه
خبر داشت کان سد اسکندرست — نمودار فالش بلند اخترست
25 زمین بوسه دادش که پرورده بود — دگر خدمت خسروان کرده بود
پس آنگاه شاهش بر خویش خواند — بگستاخیش نکتهٔ چند راند
بدو گفت کز قصهٔ کوه و دشت — فرو خوان بمن بر یکی سرگذشت
که دل تنگم از گردش روزگار — مگر خوش کنم دل بآموزگار
شبان گفت کای خسرو تخت گیر — بتاج تو عالم عمارت پذیر
30 ز تخت زرت ملك پر نور باد — ز تاج سرت چشم بد دور باد
نخستم خبر ده که تا شهریار — ز بهر چه در خاطر آرد عمار
بدان تا سخن گو بدان ره برد — سخن گفتن او بدان در خورد

$16^{б}$ U در 17^{a} L حصن بام بلند ; در آن پستی از حصن بام بلند,
Pe D V حصن , حصن بام   P U شخص , W قصر
18^{a} همایون P Pe U L V هماما $18^{б}$ پوش Pe بود
19^{a} بی L چون , V با , W بر , L مشعله
$19^{б}$ V گهی در کنار و گهی در گله 20^{a} زان شبان Pe L داستان.
زان P U V وا $20^{б}$ منش L بش $21^{б}$ E در , O برای
23 P U 6p 23^{a} D V Vo B W در , V سانك
24^{a} سد E شاه , W اسکندرست $24^{б}$ W اخترست
$25^{б}$ دگر O همه 27^{a} Pe برو , Pe از $27^{б}$ B برمن
29 Pe 6p 29^{a} O دستگیر 30^{a} B تخت وسرت ,
Pe L • زرش $30^{б}$ P Pe B زرت 31^{a} ده O کن , با E آن
$31^{б}$ Pe L عمار (I عمار) بخاطر دارد • E Vo B W بر
32, 33 P Pe L V 33, 32 32^{a} Pe با بران , L با ,
گو بدان Pe بران دان, L بدو کان, V کوی آن
$32^{б}$ بدان در خورد او O آنکه از آن ره برد , بدان L برو ,
V از آن

پسندید شاه از شاه این سخن | که آن قصه را بار هست اصل و بن

بگفت از سر داد و دین پروری | سخن چون بیابانیان سرسری

35 بدو حال آن نوش لب بار گفت | شهان چون شد آگه ز راز نهفت

دگر باره خاک زمین بوسه داد | و زان به دعائی دگر کرد یاد

چنین گفت کانگه که بودم جوان | * نکردم بجز خدمت خسروان

از آن بزم داران که من داشتم | ور اشان سر خود بر افراشتم

ملک زادهٔ بود در شهر مرو | بهی طلعتی چون خرامنده سرو

40 سهی سرو را کرده بالاش پست | دماغ گل از خوب روئیش مست

عروسی ز بائین پرستان او | گرو بود حرم شبستان او

شد از گوشهٔ چشم رحمی نژند | تب آمد شد آن نازنین دردمند

در آن تب که جز داغ دودی نداشت | بسی چاره کردند و سودی نداشت

سهی سرو از رنجه چون بید گشت | بدان حد گرو حاق نومید گشت

45 ملک زاده چون دید کان داستان | بکار اجل گشت هم داستان

از آن بیش کان زهر باید چشید | از آن نوش لب خویشتن در کشید

ز نومیدی او بیکبارگی | گرفت از جهان راه آوارگی

در آن ناحیت بود از اندیشه دور | بیابانی از کوه و از بیشه دور

بسی وادی و مار ویران در او | کنام پلنگان و شیران در او

33ª O پسندید ; POD چو پسندید ; آ
33ª Pe L (و L بن) اصل و ; پسندید آمد که (حست)
UV این ; 34ª UV گفت ; در
35ª D بدان ; 1-доф ; حال ; 2-доф روی راز
* W ... ; 37ª D آنکه
38ª Pe بر افراختم ; بهی ; B ; V اطلعی ; B طاعتی
O خرامند , B خرامند ; 40ª
40ª V کرده ; بش ; 40ª I هست ; Pe آس ,
E خسرو , V بالین ; 42ª گوبه ; O کربه , L کوبه ,
B کوره , W گوسه ; 42ª OE بس ; V نازنین ; زه وش
43ª P Pe U L E بس , حز داغ دودی ; D او دو و داعی ,
U او داغ و دودی , Pe L او درد و داعی .
B و دودی , V گداست ; 44ª Pe بران , P U کران
45ª L E داستان , V کلستان ; 45ª L داستان
46ª Pe نوش ; 6p. OE خوش را ; 48ª آن , Vo 6p
49 O 6p , V 51-дэн сонра кетмышлар 49, 50 P U 50, 49
49ª B درآن ; B مقام . Pe شمرای , P درآن

50 دراو رستنی را نه بیح و نه برك　　سام آن بیابان بیابان مرك
کسی کو شدی نا امید ار حهان　　درآن محنت آباد گشتی نهان
ندیدند کس را کران شوره دشت　　نمأوا گه حویشتن بار گشت*
ملك زاده زاندوه آن رنح سحت　　سوی آن بیابان گرائید رحت
رفیقی وفادار دیرینه داشت　　که مهر ملك زاده در سینه داشت
55 حبر داشت کان شاه اندوهناك　　درآن ره کند حویشتن را هلاك
چو درداں ره روی را بار بست　　سوی او حرامید تیغی بدست
بشناس ناکی بر او رد بامد　　بر او حملهٔ برد و اورا فکند
چو اوکنده بوش چو سرو روان　　فرو هشت برقع بروی حوان
سوی حانهٔ حود یك تر کنار　　بچشم فرو بستش آورد بار
60 نهانحانهٔ داشت در زیر حاك　　نشاندش در آن حانه اندوهناك
یکی ر استواران برو بر گماشت　　کرو رار پوشیده پوشیده داشت
نانی و نانی قناعت نمود　　ورین بیش چیزیش رحصت نبود
ملك زاده زندانی و مستمند　　دل و دیده و دست هر سه بند
فرومانده سرگشته درکار حویش　　که نارفته چون آمد آن حال پیش
65 حوانمرد کو بود غمحوار او　　کمر بست در چارهٔ کار او
عروس تنش دیده‌را چاره ساحت　　دلش را بصد گونه شربت نواحت
طبیبی طلب کرد علت شناس　　گرانمایه را داشت یکچند پاس
پری رح ر درمان آن حیره دست　　ار آن تاب و آن تب بیکباره رست
همان آب و رنگش درآمد که بود　　تماشا طلب کرد و شادی نمود

50[a] را PU نه　51[a] U کان, Vo گر, O ارحهان نا امید
51[б] U ححت, نهان O نوند　52[a] V ندندی کسی
* L apı 52[a], 53[б]
53[a] زاده P бp　53[б] L 44[a]　55[a] E داد, شاه OE نار
57[a] EW بشناحت, V بررد　57[б] اورا E ار با　58[a] V سروی
58[б] هست O بست　59[a] Pe U L برك و تار
59[б] Pe L سس　60[б] اندوهناك O اندر معاك
62[б] PV وران　63[a] و Pe бp　64[a] Vo ماند, B بر,
  کار Pe O U L V Vo حال, B حای　64[б] E آمدش چاه پیش,
  Pe L این, حان W راه　65 P Pe U L V бp.
66[a] سش Pe نش, L بش, B الم, Pe L حای, E چار
68[a] آن چهره دست L وی حمره گشت, O چرب, Vo چهر
68[б] Vo ور آن; B سکبار, Vo حست

70 چو گشت ار دوا یافتن تندرست — دوای دل خویش را باز جست
حوانمرد چون دید کان حوب چهر — ملك زاده را حوید ار بهر مهر
شبی حانه ار عود پر طیب کرد — یکی بزم شاهانه ترتیب کرد
چو آراست آن بزم چون نوبهار — نشاند آن گل سرخ را برکنار
شد آورد شاه نطر بسته را — مهی ار دم اژدها رسته را
75 ز رنج سد و برقع بر انداختش — در آن بزمگه برد و نواختش
ملك زاده چون یك زمان بنگرید — می و مجلس و نقل و معشوقه دید
ار آن دوزخ تنگ تاریك زشت — همش حور حاصل شده هم بهشت
نگویم که چون بود ازین خرمی — بود شرح ازین بیش با محرمی
شهنشه چو آن گفته را کرد گوش — بمغز رمیده در آورد هوش
80 بر آسود ار آن رنج و آرام یافت — کران پیر پخته می خام یافت
درین بود خسرو که ار بزم خاص — برون آمد آوازهٔ بر خلاص
که آن مهربان ماه خسرو پرست — باقبال شه عطسهٔ داد و رست
شبان خون شه نیکخواهی رساند — مدارای شاهش شاهی رساند
کسی را که پاکی بود در سرشت — چنین قصه‌ها رو توان در نوشت
85 هنر تابد ار مردم گوهری — چو نور ار مه و تابش ار مشتری

70[b] حوش را Pe L D حوسس 71[a] L مهر
71[b] ملك زاده P حوانمرد , زاده Pe бр
V بهر , نار حوند بمهر O E Vo B راه
73[a] V : چو بر , O بزم را 73[b] Pe L نشاند , Pe O L E در
74[a] شاه L که 75 P Pe U L V бр 75[b] بردو D رود
76[a] یك زمان E ناگهان , O جهان 76[b] نقل O E سمع ,
P O E معسوق 77[b] D سد , O E B وهم
78[a] O L E D Vo B ار آن 78[b] O ار آن ,
V بود سور ارین حوسر آدمی
79[a] آن گفته را O D Vo B W گفت شهان , E وول شهان ,
گفته L کرده 79[b] B بر معر , B بر
80[a] P ار آن , P Pe U L V پیر حسته می و حام یافت . L حصه , ۸۰ حام
81[a] بزم P U نام 81 D тәкрар эдилмишдир 83[b] E V مداوای
84[a] بود در D در آمد 84[b] رو بوان در E حوش بواند ,
V زان , O بر 85[a] ناند P Pe ناند , U E D B ناند , V مند
85[b] B چو نور و مه ار نابش مستری . O бр

شناسنده گر نیست شوریده مغز — بهره شناسد ز دینار نغز
کسی کو سخن با تو نغز آورد — بدل بشنوش کان ز مغز آورد
زبانی که آرد سخن نا صواب — بخاموشیش داد باید جواب

XI

حکایت ارشمیدش با کنیزک چینی

معنی یکی رود سوار رود — گر اندیشه در مغزم افتاد دود
چنان برکش آن نغمهٔ نغز را — که ساکن کنی درسر این مغز را
هم از فیلسوفان آن مرز و بوم — * چنین گفت پیری ز پیران روم
که بود از ندیمان خسرو حرام — همرپیشهٔ ارشمیدش بنام
5 ز یونانیان محتشم زادهٔ — ندیده چو او گیتی آزادهٔ
خزینه بسی داشت خوبی بسی — بیونان نبد خوبتر زو کسی
خردمند و با رای و فرهنگ و هوش — بتعلیم دانا گشاینده گوش
ارسطوش فرزند خود نام کرد — بتعلیم او خانه بد رام کرد
سکندر بدو داد دیوان خاص — گرو دید عمخوار گانرا خلاص
10 کنیزی که خاقان بدو داده بود — بروس آن همه رزمش افتاده بود

86ª Pe O L کو , معر L سحت   86ᵇ Vo سهره ,
ر دسار P ردساء , O بکالای , E D ر دسای , ر بعر L سحت
87ᵇ B سود   88ª E D Vo B W دارد
1 L бр   1ª رود O E B W نعمه , D رحمه ,
V یکی نعمه سار ار درود , E Vo یکی نعمه سمای ,
سوار Pe باوار , V o B سمای رود , Pe B رود
1ᵇ اندیشه E اند , B معر   2ª نعمهٔ O E Vo نامه
* W сəр.лəвhə арr «داسان»   3ª Pe L V مررروم
3ᵇ پیری D برای   4ᵇ Pe V Vo B ارشمدش , O L ارسمدس ,
W ارشمیدس   5 E D бр   5ª L · یونیان
5ᵇ چو او P Pe U حسو , L چو تو , V o حر , گسی Pe هرکس ,
L هیچ , V آزادهٔ بدیده کسی چون وی
6ª E V Vo B . و حوبی   6ᵇ L ران
7ª V . حردمند بارای , بارای و فرهنگ Pe L هرهنگ (L باران (باران
8ᵇ D B حامه   9ª P Pe U L · داده   9ᵇ B · گرو داد
10ª P Pe U L V : کسرك   10ᵇ Pe L V
او U آن , بروی (از V) هم (همه L V) ادرمش (ررمش L V)

بان خوسروی هرپیشه داد — هرپیشه را دل باندیشه داد
چو صیاد را آهو آمد بدست — شد سیر از آن آهوی شیر مست
بران ترك جیبی چنان دل سپرد — که هندوی عم رختش از خانه برد
ز مشغولی او سی روزگار — نیامد بتعلیم آموزگار
15 سراینده استاد را روز درس — ز تعلیم او در دل افتاد ترس
که گوئی چه ره زد هرپیشه‌را — چه شورید در مغزش اندیشه‌را *
بتعلیم او بود شاگرد صد — که آموختندی ازو نیك و بد
اگر ارشمیدش نبودی بجای — نبود به بدبدی بدو رهنمای
سراینده را بسته گشتی سخن — گران سکه بو بود نقش کهن
20 و گر بودی او یك تنه یادگیر — سخن گوی را برگشادی ضمیر
نیوشنده یك تن که بخرد بود — ز با بخردان بهتر از صد بود
هرپیشه‌را پیش خواند اوستاد — که جوست کز ما بیاری تو یاد
چه مشغولی از داشت بار داشت — نه بی داشی عمر نتوان گذاشت
چنین بار داد ارشمیدس جواب — که بر تشنهٔ راه زد جوی آب

11a O E V Vo B W بدان , هنر L همس 11b هنر L همس,
آهو E بسر , U سمر 12b آهوی . D 12a بر اندیشه E
13a O E D V Vo B W بدان , L بان
13b عم : Vo B бр , B ار آن , Vo سرد . 14a E بمشغولی
15a O E بر تقصیر , B بر تعطیل , او در دل V آوردن , افتاد L آورد
16a که گوئی D که آیا 16b O E که , D چو سورنده
* O E add سودای او سخت بیچاره گشت
که ار راه تعلیم آواره گشت
نمیدانم ار راه صدق (و E) مجاز
که اورا که میدارد ار درس باز
17a Vo چند 17b Pe آموختی
18a Pe U L V Vo B ارسمیدش , O ارسمیدش , W ارسمیدس , B بدبدی
18b بدو به بدبدی بود Pe براو به بدبدی همو , E بکسی بدو هیچ کس ,
V را هنرمند بدبدی , بدبدی O Vo B بدبدی , بدو O بر
19b P Pe U L V ار آن , B کرو , نقش O E D Vo B نقد
20a L بودی او , تنه Pe L بسه , V بسه , Vo نکته
21 V бр 21a P Pe U L : نویسنده یك
22a بیش Pe L бр , Pe L اوستاد او 22b تو یاد O D V B بیاد
23 V бр 24a O L ارسمیدش , U ارسمیدش , V Vo B ارشمیدش ,
ارشمیدس E W 24b Pe U L V راه بسه O آب

25 مرا بیشتر رینکه سواخت شـاه | سس داد چیی کیری چو ماه
جوانی ور اسان تی حوب چهر | ـداں مهرماں چوں ساشـم سمهـر
ماں صید وا مانده ام رین شکار | که یك دل ساشـد دلی در دوکار
جو داست استاد کاں تیرهوش | شهوت پـرستی ر آورد حوش
نگفت آں پری روی را پیش من | سایـد فرسـتـاد ـی اـحمـں
30 نه بیم که تاراح آں ترکتار | ترا ار سر علم چوں داشـت مار
شد آں ت پرسنده فرماں پدیر | فرسـتاد ت را ـداںای پیـر
ر آمیحت دانا یکی تلح حام | که ار تں روں آورد خلط حام
به حلطی که حانرا گرایش کمد | ملی آنچه حوںرا فرایش کند
پرداحت ار شحص او مایه را | دو تا کرد سرو سهی سایه را
35 فصولی کراں مایه آمد ریـر | طشتی در امداحـت دانا دلیر
چو پر کرد ار احلاط آں مایه طشت | ت حوب در دیده نا حوب گشت
طراوت شد ار روی و روىق ر رىك | شـد ار ىقرهٔ ریقی آب و رىك
نحواند آں حـواں هرمىد را | ـدو داد معشوق دلـىـد را
که ستاں دلارام حود را سار | ـرو شـادمانه سـوی حانه نار
40 حوانمرد چوں در صىم ىگریست | ناستاد گفت این رں رشت کیست

25a E D V W راىكه 25б L سی داد 26a O ت
26б Pe O U L E D V Vo B رآں
27a O E V W ىداں , L ىراں , Vo ار اں , B ار آں
27б Pe که حود ىك ر او رورگار , که یك ساشد ىر او رورگار , که یك دل O که یك ىك ,
E درو رورگار L دلی در دوکار , ىدارد V ساشد , که هرگر
V دل اىدر دوکار 28a O D : اسماد داست
28б Pe L سیوه , Pe ىرآرد حروش 29б F ورسىادں ,
L ىی , E ار ىی 30a U ترك و تار 30б D Vo B کرد ىار
31a U V ورسىده 31б L ىدانای
33б ملی : Pe L یکی , V W ولی , آنچه O ریح , E D V W آىکه
34a E L ار آں ; او O E آں 34б P U مايه
35a کراں B کماں , P U ىاىه , O ماده 35б داىا O اورا
36a از V бр. P اىحلاط ار آں مانه , Pe احلاص ,
Pe L اس , O ماده 36б در Vo бр , ىاحوب V حوساں
37a و L бр 37б ىقره Vo قوب , E رآب ,
Pe آںرىك , O E D Vo B W · سىك 38a Pe حردمىد
38б Pe مشعوق 39б Pe ىر او , O E D Vo B W ىسر , U L ىدو
40a حوانمرد O دلارام 40б Pe چیست

کجا آنکه من دوستدارش بدم   همه ساله در سد کارش بدم
هرمود دانا که ار حای حویش   بیارید آن طشت پوشیده پیش
سر طشت پوشیده را بر گرفت   درآن داوری ماند گیتی شگفت
بدو گفت کاین بد دلارام تو   بدو بود مشغولی کام تو
45 و لیك آنکه تا پیکر آن کنیز   ازین بود پر بود پیشت عزیز
چو این مایه در تن نمی دانیش   بصورت زن زشت میخوانیش
چه باید ز خون خلط پرداختن   بدان خلط و خون عاشقی ساختن
مریز آب خودرا درین تیره خاك   کزین آب شد آدمی تابناك
در آن قطرهٔ آب با ریخته   بسی خرمیهاست آمیخته
50 بچندین کنیزان وحشی نهاد   مده خرمن عمر خود را بباد
یکی جفت همتا ترا بس بود   که بسیار کس مرد بی کس بود
از آن مختلف رای شد روزگار   که دارد پدر هفت و مادر چهار

42^a O E W بیاریدش , L بیارید , Vo . بیارید , آن Pe ار
43^a , 43^b P 43^b , 43^a . 43^c P U L E مانده , V گیتی شگفت
44 Pe L бр 44^a V این 44^b O D Vo B W بدین ,
V کام , و کام B آرام
45^a ولیك D Vo B W دلیل , E L Pe L E V ولی .
Pe U L F V Vo B با , D W از
45^b ازین بود بر B ازین خلط و خون , بر V بر ,
و بر بود هست و عزیز Pe , بردل شد او با عزیز P بر بود پیشت عزیز
و او بود تن را عزیز L , بزون شد او با عزیز U
E و می بود بست عزیز 46 P U бр 46^a D ماده
46^b B مداش 47^a V چو , B آید , خون O خود
47^b Pe برآن , O U L D برین , F Vo B W بدین , V برو ,
و خون O خون , O E . باخس , Vo باخس 48^a , 48^b L 48^b , 48^a
48^a E O برین 48^b D Vo B که از
49^a P Pe U L Vo B W درآن 49^b O انگیخته
50^a V به چندان , Vo W نژاد
51, 52 P бр., Pe U L 54-дән сонра кетмишдир
51 V 54-дән сонра кетмишдир 51^a L و هما ,
V رسا , B رعنا , W سها , E همساز را , Pe برایش
51^b O که بسیار مردم که بی , B از آن
52 V 55-дән сонра кетмишдир
52^a W ریك رای

چو یك رنك خواهی که باشد پسر   چو دل باش یك مادر و یك پدر
چو دید ارشمیدش که دانای روم   چگونه کشید انگبین را ز موم
55 بعذری چنین پای او بوسه داد   وزان پس نظر سوی داش نهاد
ولیکن دلش میل آن ماه داشت   که الحق فریبنده دلخواه داشت
دگر ره چو سبزی در آمد شاخ   سهی سرو او گشت میدان فراخ
بنفشه دگر باره شد مشکبوش   سر نرگس آمد ز مستی بجوش
گل روی آن ترك چینی شکفت   شمال آمدو راه میخانه رفت
60 دل ارشمیدش در آمد بکار   چو مرغان پرنده بر مرغزار
ز تعلیم دانا فرو بست گوش   در عیش بگشاد بر بار و نوش
پری وار با آن پری چهره زیست   چه ایمن کسی کو نهان چون پریست
عتاب خود استاد از او دور داشت   دلش را بدان عشق معذور داشت
چو بگذشت ازین داستان یك دوسال   غزاله شد از چشم چینی غزال
65 گل سرخ بر دامن خاك ریخت   سراینده بلبل ز بستان گریخت
فرو خورد خاك آن پری زاده را   چنان چون پری زادگان باده را
فلك پیشتر زین که آزاده بود   از آن به کنیزی مرا داده بود
همان مهر و خدمتگری پیشه داشت   همان کاردانی در اندیشه داشت
پیاده نهاده رخش ماه را   فرس طرح کرده سی شاه را
70 خجسته گلی چون من خورد او   سحر من به کس در جهان مرد او

53ᵃ L کنا شد , O آید   54ᵃ L D ارسمدش , Vo B ارشمدس
W ارشمیدس   55 Pe ɓp   55ᵃ B او بعدر , Vo B وی
57ᵃ L سرس , E آید , D نکاح   57ᵇ او O D Vo B W را
58ᵃ Pe E V مشکبوی   58ᵇ O 61ᵃ   58ᵇ برگس آمد E مسی آید ,
B از مسی آمد بهوش , Pe L E V بحوی
59, 60, 61 O ɓp   60ᵃ Pe U Vo B L V ارشمدش ,
V ارحمدش , W ارسمدش , E . درآید   60ᵇ Pe L رىده ,
D Vo B در , U E W شاحسار   61ᵃ Pe بار , E ای
62ᵇ V کریست , Vo بریست   63ᵃ P Pe U L E V عتاب خود , L آن
63ᵇ Pe دلش بران عشق   64ᵃ از L آن
65ᵃ D در , B Vo خار   66ᵃ آن L ɓp
66ᵇ چون Pe L کان , Pe . را   67 E ɓp   67ᵃ Pe L V زانك
68, 69 D 69, 68   68ᵃ مهرو B بهره , داشت E کرد
68ᵇ V . کامرانی , داشت E کرد   69ᵃ O نهادی
69ᵇ Pe کردی , O L دادی , سی O رسی , D رخش
70 Pe ɓp   70ᵃ V گلی چون می , B گل

چو چشم مرا چشمهٔ نور کرد | ز چشم منش چشم بد دور کرد
ربایده حرح آن حاش رسود | که گفتی که تا بود هرگز بود
بخشودیی کان مرا بود از او | چه گویم خدا باد خشنود از او
مرا طالعی طرفه هست از سخن | که چون نو کنم داستان کهن
75 در آن عید کان شکر افشان کنم | عروسی شکر خنده قربان کنم
چو حلوای شیرین همی ساختم | ز حلواگری خانه پرداختم
چو بر گنج لیلی کشیدم حصار | دگر گوهری کردم آنجا نثار
کنون نیز چون شد عروسی بسر | برضوان سپردم عروسی دگر
ندانم که با داغ چندین عروس | چگونه کنم قصهٔ روم و روس
80 نه از بارم اندوه پیشینه پیش | بدین داستان خوش کنم وقت خویش

XII

حکایت ماریهٔ قبطی و کنیزک ساحر او

مغنی بیا باستانی بزن | معانه نوای معانی بزن
مس بی نوا را بآن یک نوا | گرامی کن و گرم ترکن هوا
کزین فیلسوف جهان آزمای | سخن را چنین کرد برقع گشای
که قبطی زنی بود در ملک شام | زمیری پدر ماریه کرده نام
5 سی قلعهٔ باحور داشته | ز بیداد بد خواه بگذاشته

71ª U بروز
71ᵇ V نه ,من Pe روز 72ª O خرحش آن چنان در
72ᵇ I در آفاق که تا بود Pe تا , Vo تا 73 V B opp.
73ᵇ Pe I خدا بود 75ª P کان ز لب , I عید کان , عید
75ᵇ Pe L E عروس , Vo عروس شکرخند 76 , 76 D ... , 76ª
76ᵇ D گری , Vo لبی B کبی 77ª سی Pe لیلی , U لشکر , کیلی
I لشکر , E گشادم 77ᵇ B نگار nominn O نثار
78ª L کنون چون عروسی در آمد بسر , O شد چون
78ᵇ Pe بسرم 79ª E با داغ درباغ
80ª V نه در بارم , خبر داشتم قصهٔ رفته بیش B , بس از دم
بر اس B L E 80ᵇ Pe امده , اندوه , باورم امده I بارم اندوه
1ª O باسانی , L باسانی 1ᵇ Pe معانه
2ª D من , مکن , O E V بدان , B بران
* W сэрıевhə арт «داسمان» 3ª Pe کرس , گر ,
O E D B کهن , U کرس , L فیلعوس 3 V B : چنان
4ᵇ O V B ربیری , Vo زسری V ماریهش مادرس
5ª Pe سی قلعهٔ باحور ساخته B حواند کرده

برو گشته بد خواه او چیره دست   بکارش در آورده گیتی شکست
چو کارش ز دشمن بجان آمده   بدرگاه شاه جهان آمده
بدان تا بخواهد ز شه داد خویش   شود خرم از ملك آباد خویش
بدستور شه برد خود را پناه   بدان داوری گشت ازو داد خواه
10 چو دیدش که دستور دانش پژوه   دهد درس دانش بچندین گروه
از آن دادخواهی هراسان شده   بر او دانش آموزی آسان شده
دل از قصهٔ داد و بیداد شست   بتعلیم دانش کمر بست چست
بخدمتگری پیش دانای دهر   پرستندهٔ گشت گستاخ بهر
ز دیگر کمیران بائین پرست   جز او کس نشد محرم آن دست
15 ز پرهیزکاری که بود اوستاد   بطراز ست هرگه که او زخ گشاد
ز دستی جهان کاب از او می چکید   جز آبی که بردستش آمد ندید
چو زین دید کاستاد پرهیزگار   ز کافور او گشت کافور خوار
ز میای که مانند زنانرا بمرد   هوای دانش گشت یکباره سرد
منش داد در دانش آموختن   پشیمان شد از رامش اندوختن
20 ارسطوی دانا بدان دلنواز   در دانش خویش بگشاد باز

6^a برو Pe L E Vo B W بدو , O بدر , Vo گست , B گفت ,
O او آن , B ازو , L حیره , Vo چیر , E دشت
O L آوره , E V B آورد 7^a O آمد او $7^б$ O آمد او
8^a P Pe U L آزاد $9^б$ O D Vo درآن ,
O Vo B ز و , ازو , گشته رو D , روگشته را L گست ازو
10^a O D Vo B چو دید او $10^б$ Pe در درس آموز چندین گروه
P Pe U V درو درس , L در درس , V کند درس
11^a Vo B وبدان , O E پشیمان شده $11^б$ D دو داد دانش
12 P Pe U L V бр 13^a P دارای
14^a Pe ز دیگر لسان مرد آئین پرست , O E I آیین ,
U بابین , V مامن , B hашиндә آئین $14^б$ Vo بد , ! آب و دست
15^a U W استاد 16^a Vo B (B کشید) کاب از دل چکید ,
Pe گشاد چکید $16^б$ Vo بر , هرآبی D V B از ,
Pe نهاد , L Vo ندید ندید 17 P U бр.
17^a Pe L گستاخ $17^б$ O نکافور 18^a Pe زنانرا
19^a Pe منش , L نقس , U بهس , B مهش , L سش , آتش دانش
$19^б$ W رامش , سامان شد P U V W دانش , Pe راس , L رانش ,
O B آموخس , 20^a Pe بران , E D بران
$20^б$ L بار 21 D 23 дән сонра кетмишдир

سی در بر آن در باسفته سفت — سی گفتیهای ناگفته گفت
ار آن علم کاسان بیاید بدست — یکا یك حبر دادش ار هرچه هست
رن داش آمور دادش سرشت — چو لوحی رهر داشی در بوشت
سوی کشور حویشتن کرد رای — کـه رسم بیارا بیارد بجای
25 بان داوری دستگاهی بداشت — باین حود برگ راهی بداشت
چو دستور دابا چنین دید کار — که بی گنج نتوان شدن شهریار
بر آن حوهر انداحت اکسیر رر — با کسیر حود کردش اکسیر گر
بان کیمیا ماریه میرگشت — لقب بامهٔ علم اکسیر گشت
حو ار داش حویش دستور شاه — بگنجی چنان دادش آن دستگاه
30 بدستوری شـه سوی کشورش — فرستاد با گنج و با لشکرش
شناسده چون سوی کشور شتافت — باهستگی مملکت بار یافت
جهان گشت مستغنی ار ساو و باج — که بر داشت ار کشور حود حراج
با کسیر کاری حهان شد تمام — که کردی رر پحته ار سیم خام
ر بس رر که آن سیمتن ساز کرد — در گنج بر حاکیان بار کرد
35 چه رر در ترازوی آنکس چه سنگ — که آرد رر بی ترازو بچنگ

21[a] L بران, L V بدان, Pe گفت 21[б] L گفتهائی
22 V бр 22[a] E سامد 23 D 20-дэн сонра кәлмишдир
23[a] V o B رن, اران O E داش, O E دانا, E V o درست
23[б] V رسر, P رسر, P می نوشت 24[a] D حوش, Pe L رای کرده
24[б] Pe بسارا هم آن رسم بر جای کرد, L بسارا همان رسم بر بای کرد
O Vo بیارد 25[a] Pe بران, O L D V B W بدان
25[c] Pe و راهی, V وحاهی 26[a] O چنان, Vo دادکار
26[б] V سیم گنج 27[a] L E V بدان, Pe حوهر, Pe چون سر
O گوهر, V حوشر 28 V бр 28[a] O L E W بدان,
O مادر, مبر, O ماربه, حیر 28[б] O L B Vo B لقب نامهٔ
29[a] Vo B دستور و 29[б] چنان O E چنین, Vo B حبر,
O دادشان دستگاه, U B آن, Vo B ار بایگاه
30[б] O کسورش و با لشکر, V با گوهرش
31[a] کسور Pe لسکر 32[a] O E گنج و تاج, Vo ساز و باج,
B شاه باج, Pe تاج 33[a] D دراکسر, L اکسر دانا چنان
33[б] L حام سنك 34 P, e U L V бр
35[a] رر L бр V رر بر 35[б] آرد رر B آرر دار,
B hашийәдә آرد رر

ز لشکرگهش کس نیامد بدست | که بر بارگی نعل از زر نبست
بدرگاه او هر که سر داشتی | اگر خر بدی زین زر داشتی
ز بس زر که بر زیور انباشتند | سگان را بزنجیر زر داشتند
گروهی حکیمان دانش پرست | ز اسباب دنیا شده تنگ دست*
40 از آن گنج پنهان خبر یافتند | بدیدار گنجینه بشتافتند
نمودند خواهش بدان کان گنج | که درویشی آورد ما را برنج
ندانیم چون دیگران پیشهٔ | مگر در جهان کردن اندیشهٔ
ز کسب جهان دامن افشانده ایم | بقوت یکی روز در مانده ایم
توانی که بانوی عاجز نواز | گشاید بما بر در گنج باز
45 در آموزد از رای و تدبیر خویش | بما چیزی از علم اکسیر خویش
جهان را چنین گنج گوهر بسیست | کلید در گنج با هر کسیست
مگر قوت را چاره سازی کنیم | ز خلق جهان بی نیازی کنیم

36ᵃ D نیاید 36ᵇ L که از ,
بارگی E بارش , Pe U L E V Vo W بعلی , D لعل , D زرسی ,
از زر O D زرش , L بست , E بست 37ᵃ V جرندی گرش
38 V бр 38ᵃ زیور B زر , O آراستند 39ᵃ V گروه
* Pe L арт
بامید راحت ز راه آمدند
سر دیك آن بارگاه آمدند
زمین بوسه دادند و گفتند راز
که ای در جهان (در Pe) از جهان بی نیاز
\ арт
چو از خور سگی بجان آمدند
بر شاه اکسیر دان آمدند
بگفتند احوال فاقه برس
که تا بهره باشد ز سیم و زرش
40 Pe L V 47-дән сонра кетмишдир
40ᵃ L از اس , L V یافتیم 40ᵇ L V بشتافتیم
41ᵃ نمودند L نمودیم , V نمودار , O L V B W بدان , L بزیر ,
D از آن , کان B کار 42, 43 Pe 43, 42
42ᵃ L بداریم , V بداسم گفتند ما پیشهٔ 43ᵇ P Pe O V . روزه
44, 45 Pe 45, 44 44ᵃ L توانی , V توانی که شاهی و عاجز
بانوی P Pe U L یاقوت 44ᵇ V گشائی , Pe دربر
45ᵃ V درآموز از 45ᵇ L واکسیر
46 Pe 42-дән сонра кетмишдир
46ᵃ E Vo B وگوهر 47ᵃ قوت Pe قول , را E B бр ,
L کارسازی

رن کار پیرای روشن صمیر | بان حواسته گشت حواهش پذیر

یکی مطری بود با آب و رنگ | مقرنس برآورده از حاره سنگ

50 عروسانه برشد برآن حاوه گاه | پـرندی سیه بسته بر گرد ماه

بر آورده حون برگس و مشك بید | بموی سیه مهره های سپید

صلیبی دو گیسوی مشگین کمند | در آن مهره آورده با پیچ و بند

نظارگان گفت گیسوی من | نه بیند در طاق ابروی من

نمودار اکسیر بیهایم | نه بیند در صحن پیشانیم

55 بپوشند کانرا درآن داوری | غلط شد زبان زان زبان آوری

یکی گفت اشارت بدان مهره بود | که شفاف و تابنده چون زهره بود

یکی زار پوشیده از موی حست | که آن مهره با موی دید از نحست

گرفتند هر ... آن ... را | حلاوی ندید آمد اندیشه ر

از آن قصه هرك دمی می سمرد | بهرهك دانا کسی پی نبرد

60 دگر روز حواهش ... آراستند | درآن باب فصلی دگر حواستند

پری روی ... طاق مطرب نشست | نشاند آن پری چند را زیر دست

سحن راند از آن گنج درحواسته | چو سربسته گنجی بر آراسته

حدیث سر کوه و مردم گیا | که سازند از او زیرکان کیمیا

همان سنگ اعظم که کان زرست | سحن بس که حون کیمیا پرورست

---

48 Pe L V 41 [illegible]

48ª E کار فرمای کار 48' O I V W بدان , L B بران ... حواسس

49ª O E مطوره , بود ... داشت 50ª D Vo ان

50ª E D برشد برید 51ª برآورده O D B برآمود ,

E D V Vo B W برآموده , و B 6p 51' I سوی , U مارهی

52 V 6p 52ª O طیبی 52ª L مهر O U Vo B آورد

53ª L D بهمسد , B بهسد , P و در , V بر

54ª O بحوئند , U بهسد , L D بهسد بهسد B بهسد , صحن W صبح ;

L بسایم 55ª ران E V B 6p 56 P Pe U I V ...

56ª D Vo بار - 56ª O که برآب و تابنده ,

Vo تابنده که برطاق , B که برماه تابنده , U زهر ر

57ª دید O بود 58 P Pe U I V op 58ª O بی هرسك

59ª P هرسك , برشمرد E هرکس 59' L بکی کسی

60ª Pe برانگیحتند 60' O بساراسسد , دگرحواسسد وفصلی I-بساراسسد , Pe رنجسد

61ª U B . در طاق 62 P Pe U L V 6p

62ª E از گنج و از حواسته 63, 64 I 6p

63ª D V از آن , او B 6p 64ª V بر درست , B بوبرست

65 بپوشیدگی کرد رمزی پدید | در او آهنین قفل زرین کلید
مدانا رسید این سخن گنج یافت | سادان رسید انده و رنج یافت
گر آن کیمیا را گهر در گیاست | گیای قلم گوهر کیمیاست
ارین کیمیا ما همه چرب دست | دریغی نه چندان که خواهند هست
کسی را بود کیمیا در نورد | که او عشوهٔ کیمیاگر نخورد

70 شنیدم خراسانی بود چست | * سعداد شد چون شدش کار سست
دمی چند بر کار کرد ای شگفت | حراسانی آمد دمش در گرفت
ار آنان که اهل حراسان کنند | سعدادیان باری آسان کنند
هرارش عدد بود مصری چو موم | رری کانچنان رر ناشد بروم
سوهان یکا یك همه حرد سود | سر آمیختش با گل سرح رود
75 وران سرح گل مهرهٔ چند ساحت | نان مهره ها بین که چون مهره باخت
معطاری آن مهره‌ها بر شمرد | نمهر حود آن مهره اورا سپرد
که این مهره در حقهٔ نه برار | رهی مهره درد و رهی مهره مار
ندیناری این سر تو نفروحتم | ورو کیسهٔ سود بر دوحتم

65ᵃ O U L دگر V · پدید , موند O رمزی , بیوشده‌گی
65ᵉ در او D درش , V بدین , B در آهنین , Vo آهنی ,
O E کلید ,و ررین P U کشید V , گهر (کمر)
66ᵃ D V Vo B آن 66ᵉ V اندوه 67ᵃ گهر Pe کمر ;
L که اندر گیاست 68ᵃ E Vo B W ار آن ,
ناهمه D پیش من , V ما همه , B نامهٔ 68ᵉ V یاسد , U حواهد ست
69 L бр 61ᵉ V که او شیشهٔ کمیا حرد کرد , U حورد
* V сәрлөвһә арт
حکایت مرد حراسانی در باب اکسیر ساختن
* W сәрлөвһә арт
افسانهٔ حراسانی و فریب دادن خلیفه
70ᵉ B به بیداد شد 71, 72 Vo бр 71ᵃ V B در
71ᵉ E حراسانیانه دمش 72 V 69-дан сонра кетмишдир
72ᵃ ار آنان O E B W ار آن دم , D ار آنها
72ᵉ سعدادیان : Pe L ار آن سغداد 73ᵃ بود D V бр ,
B رر ; D Vo · همچو 74ᵉ E Vo گلی ; سرح V ررد
75ᵃ سرح V ررد 75ᵉ O E بدان , B · بران , Vo مهر ناحت
76ᵃ مهره‌ها D مهره ; Vo در 76ᵉ O مهره هارا سپرد
77ᵃ B آن , حقه · B قنه 78ᵃ O B : آن 78ᵉ E · وران ,
B ازو , سود O رود , Vo بود , V سود اندوحتم

چو وقت آید این را که داری برنج — بده بار حرم رهی کان گنج

80 بپرسید عطار کاین را چه نام — یکتا طریك سحن شد تمام

ر دکان عطار چون بار گشت — بافسونگری کیمیا سار گشت

بدارالحلافه حسر بار داد — که اکسیرئی آمدست اوستاد

مسم واصل کیمیا در بهت — بحوهرشناسی کسم بیست جفت

عملهای من چون در آید بکار — یکی ده کند ده صد و صد هزار

85 درستی صدم داد باید نحست — که گردد هزار آن صد ار من درست

همان استواران مردم شناس — بمن بر گمارید و دارید پاس

گر آید ز من دستکاری شگرف — بیارید با من در این کار حرف

وگر حواهم ار راستی در گذشت — ز من حون و سر ور شما تیغ و طشت

خلیفه چو اکسیر ساری شنید — بعشوه رزی داد و رز می خرید

90 بافسون روباهی آن شیر مرد — زر پخته را بر می خام حورد

چو ده گانهٔ ماند ار آن رز بجای — در آن دستکاری بیفشرد پای

یکی کورهٔ ساخت چون رزگران — ز هر داروئی کرد چیزی در آر

فرستاد در شهر بالا و پست — طریك طلب کرد و نامد بدست

79ᵃ B آرا که آری برنج , L چو وقت آمد آنرا که آیی برنج
79ᵇ بارحرم E با ستانم 80ᵃ Pe بپرسید , O برسید
80ᵇ طریك L بگسر این , E طربك 82ᵃ V بدارالحلافه شدس بار داد
82ᵇ D اکسیر را E . یکی ده کند ده صد و صد هزار
83, 84 D 84 83 83ᵃ B مسم واصع 83ᵇ W بگوهر
84ᵃ D درآمد 84ᵇ D که استاد اکسیری آمد سار ,
ده صدو Pe U L ده کند 85 P 6p 85ᵃ داد V 6p
85ᵇ Pe اگر دو هزار ار من صد درست ,
L که من در هزار آرم ار صد درست
E که گردد هزاران ار آن صد درست ,
ار من آن صد U D V Vo B W آن صد ار من
86ᵃ Pe اسواری مرد , L استواری مردم
86ᵇ Pe O L E برگمارید و دارید 87ᵃ V B که آید .
Vo دست و کاری 87ᵇ Pe بیارید , O بسارید , E بگمرید ,
V بمارید , F برمن , O L Vo B صرف 89ᵇ B رزی حرید ,
W ررقی حرید 90ᵃ Vo رباهی
90ᵇ L نامی , Pe حام 91ᵃ Vo حودکانه , L دانهٔ , B زان
91ᵇ L بسرد 92ᵃ O E بر ساحت 92ᵇ B دار و بی ,
E چیزی روار 93ᵇ E طمریك , B کرد نامد , L نامد .
E بالا و پست

هم آحر رقیبان آن مارگاه بعطار پیشیبه بردند راه
95 گل سرخ روورا مدیار ررد حریدند و بردند نردیك مرد
حراسانی آن مهره‌ها کرد حرد نمود آشکارا یکی دسترد
بکوره در افکند و آتش دمید بحا ماند رر و آن دگرها رمید
سبیکه فرو ریحت درمای تنك برآمد رر سرح یاقوت رنك
بگوش خلیفه رسید این سحن که نقدی بر آمد رکان کهن
100 رری دید با سود همره شده در آن کدحدائی یکی ده شده
بامید گنحی چنان گوهری سی کرد با او نوارش گری
ار آن معربی رر مصری عیار فرستاد بردیك او ده هرار
که این را بکار آور ای نیك رای که من حق آن با تو آرم بحای
کشند استواران ما ار تو دست که بردیك ما استواریت هست
105 درآن آرمایش که چست آمدی نمیران معنی درست آمدی
حراسانی آن گنح بستد سار چو هندو کمر بست بر ترکتار
گریران ره حانه را پی گرفت شبی چند با عاقلان می گرفت
بحفت و بحفتن بحسباندشان چو برحاست برحاك بشاندشان
ستوران تاری علامان کار باندازه بحرید و بربست بار
110 براهی که دیده بشاش ندید چنان شد که کس در جهانش ندید

94[a] O E D Vo B W کارگاه
94[б] E نعطا 95[a] روورا O E D Vo B را رو , W اورا
96 E бp 96[б] Pe آشکارا 97[a] Vo رر افکند , Vo • رر افشاند ,
O E D B در اوشاند , V و اندر دمند 97[б] V رسند
98[a] V فرو کوفت , U در مای سنك , O مای , L راه , مای ,
V یای , Vo رای , B بای 98[б] O برآمود 99[a] O رساند
99[б] D W نقد بو آمد , L نقدی تواند , P V رکار , Pe کان گهر
101[a] O چنین , E حوهری 102[a] مصری Pe صافی
103[a] Pe اورا , U آنرا , نکار B نکان , O سك نام
103[б] L اس , O نا بو دارم تمام 105[a] L درس , که E چو
105[б] نمیران V نمکیال 106[a] V برار
106[б] کمر بست بر V که بگریحت ار , Pe U L ترك و بار
107[a] O گرنره , E D Vo B گرنر , P Pe U L ره حانهٔ ری گرفت
107[б] چند Pe бp , U D Vo B عاقلان , E ساقیان , W • عاملان ,
B بی گرفت 108[a] U L E بحفت , Vo بحفت ,
Pe F بحصباندشان , V فرسادشان 109[a] تاری B کاری
109[б] بحرند E بگرند , بار L بار , D راه

خلیفه چو آگاه شد رین فریب — که برد آن حراسانی آن رر و زیب

حدیث طربك باد آمدش — حر آن هرچه بشنید باد آمدش

حبر بار حست ار طربك فروش — بحدید کان طرش آمد بگوش

طربك چو تصحیف سارد دبیر — بیامور معنی و معنیش گیر

115 هر افسون کر افسونگری بشوی — بگیر تا بافسون او بگروی

در آن داوری هیچکس دم برد — که در باری کیمیا کم برد

سکندر ر یونان حبردار شد — که بر گنج رر ماریه مار شد

شه بار گفتند کان ماده شیر — بصید افکنی گشت خواهد دلیر

ربی کارداست و سامان شناس — بداند کسی سیم اورا قیاس

120 ر پوشیده گنجی حبر داشتست — بآن گنج گیتی بیباشتست

بافسونگری سنگ را رر کند — صدف پاره را لؤلؤ تر کند

ار آن بیشتر گنج رر ساختست — که قارون بخاك اندر انداختست

گرش سر سرد سر تیغ شاه — جهان رود گیرد بگنج و سپاه

سپاه آورد دشمنا برا بردنج — سپاهی نگردد مگر گرد گنج

125 بارار او شه شتابده گشت — ر گرمی چو خورشید تابده گشت

111ᵃ I D زان
111ᵇ Pe U خراسانی, اس Pe حرانی این, L خراسان
112ᵃ E طبرك 112ᵇ O حر او, V حر این, L باد
113ᵃ O بار بافت, L طبرك, L نگوش
113ᵇ L کان طرش, L آن بعرس 114ᵃ E: طبرك, Pe بصحف,
LV تصحیف 114ᵇ Vo معنش و معنش
115ᵇ نگروی Pe تلری 116 O бр 116ᵃ Pe U L E D L Vo B W این,
L دم رند, Vo دم برد 116ᵇ I که دور است اس کاررار بورد,
D باری, کردن L V Vo دم برد
* Vo сәрлөвһә арт «در شرح کیمیا ساحس ماریه», W «افسانه»
117ᵃ O سکندر بیابون, E D Vo B W سوبان
117ᵇ ماریه V ماده, B بار شد 119ᵃ O ربی سم دارست,
و Pe O L V Vo B бр
120ᵃ O E بدان, V وران, گسی Pe бр, I گمی,
O بر اباشست, I بدماشست 121ᵃ V صدف را فرو لؤلؤ,
پاره O D Vo B W ریره, L پانه, E ریر 122ᵃ O حواسست
123ᵃ گیرد L бр, بگنج P Pe U بحك, V بحل, I سپاه
124ᵃ D دشمنا 124ᵇ L سپاهی 125ᵃ او L бр, شه B سر

تدبیر آن شد کرین حاك پاك   تدبیر دشمن سرآرد هلاك
چو ار آتش خشم شاهنشهی   بدستور دانا رسید آگهی
کمر ست بر حدمت شهریار   سی چربی آورد با او نکار
که آن رن ربی پارسا گوهرست   جهانجوی را کمترین چاکرست
130 کمر سته تست در ملك شام   بگوهر کبیر و بحدمت علام
سی گشت چون چاکران گرد من   بچدین هنر هست شاگرد من
مش دل بداش بر افروختم   بهاسی بدو چیری آموختم
که چداں بدست آرد ار برك وسار   که گردد رحلق جهان بی بیار
بر او طالعی دیدم آراسته   خبر داده ار گنج و ار خواسته
135 حر او هرکه این صعت آرد نکار   حوی بارد ار گنج او در شمار
بهشیاری طالع مال سنح   بحر ماریه کس شد مار گنج
کنون کان کفایت بدست آمدش   بجای پدر هم نشست آمدش
چو شه بوزش رای دستور یافت   دل خویش ار آن داوری دور یافت
چو دستور گرد ار دل شه ربود   سوی ماریه کس فرستاد رود
140 فرمود تا عدر شاه آورد   همان قاصدی سر براه آورد
رن کاردان چون شید این سحن   گشاد ار رر تاره گنج کهن
فرستادهٔ را سر آراست کار   فرستاد گنجی سوی شهریار
که چندین تراروی گنجیه سنج   بیکجای چندان ندیدست گنج

126a شد Pe L شه , V کران ، O E D Vo . کران حان پاك ,
B کرو حان پاك 126b سدبیر O بگفتار , D بترویر , B بتقریر
128a کمر ست · O سحید , V بحید , E D Vo B W سیچید
130b کبیرو · O E Vo B کسرك 131b هست V W گشت
132b بدو O D Vo W در او 133a ار Vo این , E آن ترکتار
134a E بدو 134b U دادم , L وز او , B و رر حواسته
135a E Vo B آن ; V آرد بحای 135b E V باید ;
او O رر , V او جر حدای 136a مال O بار , E B مار , V سال
136b ماریه‌کس O مارنکش 137b پدر هم O E D Vo B W بیاکان
138a V و رای 138b V دل خویشن ر ارر و دور یافت ,
دور E 6p 139a B · شه ر دود 140a V شه
141a O : آن 141b رر O E رح , گنج D کان
142 E 6p. 142a B · هم بر آراست
142b Pe : فرستاده ; سوی V . بر 143 Pe 6p 143b E D چندین

چو بر گنج دادن دلش راه برد ‌‌ ‌ ملال از خود و کینه از شاه برد
145 درم دادن آتش کشد کیه را ‌ ‌ شاند ز دل خشم دیرینه را

XIII

حکایت بانوای بی نوا و نوانگر شدن او

معنی بیار آن نوای غریب ‌ ‌ نو آیین تر از نالهٔ عندلیب
نوائی که در وی نوائی بود ‌ ‌ نوائی نه کز بینوائی بود
شنیده چنین شد در اقصای روم ‌ ‌ * که بی سیمی آمد ز بیگانه بوم
بکم مدتی شد جهان سیم سنج ‌ ‌ که شد خواجه کاروانهای گنج
5 کس آگه نه کان گنج دریا شکوه ‌ ‌ ز دریا بر او جمع شد یا ز کوه
یکی نامش از کان کنی میگشاد ‌ ‌ یکی تهمت ره زنی مینهاد
سرانجامش آزاد نگذاشتند ‌ ‌ بشاه جهان قصه برداشتند
که آمد تهی دستی از راه دور ‌ ‌ نه در کیسه رونق نه در کاسه نور
بتاریخ یکسال یا بیش و کم ‌ ‌ بدست آوریدست چندین درم
10 که گر شه گمارد بر آن ده دبیر ‌ ‌ ز تفصیل آن عاجز آید ضمیر
یکی نانوا مرد بد بی نوا ‌ ‌ نه آبی روان و نه نانی روا
کنون لعل و گوهر فروشی کند ‌ ‌ خرد کی در این ره خموشی کند
نه پیشه نه بازارگانی نه زرع ‌ ‌ چنین مال را چون بود اصل و فرع

144a B : دادش , Pe . راه بود ‌ 144b ملال O E D Vo B W هلاك ,
Pe شاه بود ‌ 145a P دل آتش . درم را U . ردم دادن ,
E در آن دادن , V سبه را ‌ 145b Pe L حشم , شاید V کین
1b U L B نوائی تر . ‌ 2a L . چنین نعمهٔ کز نوائی بود . D بروی
Pe نوائی , نو آیین , E D Vo B روائی
2b O دوای دل بینوائی بود
* W сәрләвhә арт «افسانه» ‌ 3a O . سیدم , D W حسده
4b D : گنج ربح ‌ 6a O کان کنی ‌ کس کشی , L که کنی
7b D . قصه نگداشتند ‌ 8b رونق . O E نیرو ‌ 9a B با یا
9b O V Vo چندان ‌ 10a O E . بدان , D . بروگدارد , Vo B . بر او ,
V بدو , L . صد دبیر ‌ 10b Vo B ضمیر او ‌ V حریر , Vo مشیر
11a نانوا Pe U L V ناتوان , D نوا
11b O Vo B نه آبی روانه نه نانی روا , L دوا ‌ 12, 13 O 13, 12
12a V گوهرفشانی کند . ‌ 12b V ره گمانی کند ‌ 13a O نه بیشه
13b W مایه را , چون O کی

صواب آن چنان شد که شاه جهان — ار احوال او مار حوید نهان
15 جهاندار فرمود کان راد مرد — فرو شوید ار دامن خویش گرد
حلوت کند شاه را دست بوس — ر تشبیع ر مارد آوار کوس
درم دار مقبل بفرمان شاه — بخدمت روان شد سوی مارگاه
درون رفت و بوسید شه را رمین — رمین بوس چون کرد خواند آفرین
چو شاه جهانش حوان دید تخت — حوان تخت را خواند بردیك تخت
20 سی نیك و بد مرد را کرد یاد — سخنها کرو گنج شاید گشاد
که مردی عزیزی و آراد چهر — هرحدگی در تو دیده سپهر
شنیدم چو اینجا وطن ساختی — بیک روزه روزی بپرداختی
کنون رحت و سکاهت آنجا رسید — که نتوانستش کاروانی کشید
ساید جنین گنج را دست ریج — وگر نه من اولیتر آیم بگنج
25 اگر راست گفتی که چوست حال — رمن ایمنی هم سر هم نمال
وگر بر دروغ افکنی این اساس — سر و مال ستانم ار ناسپاس
نیوشنده چون دید کر حشم شاه — بحز راستی نیست اورا پناه
رمین بوس شه تاره ترکرد مار — چنین گفت کای شاه گردن فرار
ندیده جهان نقش بیداد تو — به نیکی شده در جهان یاد تو
30 رعیت ر دادت چنان دل حوشند — که گر جان حواهی به پیشت کشند
مرا مال و نعمت رمین راد تست — هم از دادهٔ تو هم ار داد تست
اگر می پذیری رمن هرچه هست — بگو تا ر افشانم ار جمله دست

14a صواب • O صلاح
14b V حواهد نهان ; O : جوید نشان . 15, 16 O 16, 15
15 P Pe U L 6p   15a V راده مرد
16b O بو تشبیع و ,B در بتشبیع ,Vo • برناورد ,W آوای . 18a L بوشید
18b P U L حواند کرد افرین . 19a جهانش V حوانرا ,
Vo حوان تخت دید . 19b B • جهان تخت
20a مردرا L شاه را, O E D Vo B : کرد با مرد ناد
20b L شاید نهاد . 21a O L E B • مرد , Pe عزیزی ناواره چهر ,
O E V Vo B آراده . 22a P Pe U L که آنجا , E B چو آنجا
23b W • کاروانها . 24a O نیاید , L نماید , گنج را • O گنجی ار ,
Pe دست رس . 24b Pe آیم بکس . 26a V رین سپاس
26b V : ناشناس . 28a تر B کر . 28b L : همین گفت کان شاه ,
O E D Vo B W : شاه عاجز نواز . 29a نقش • E رسم
30a L : ردادت . 31 . L 6p 31a O • سرو مال و نعمت رمین داد تست

نکمتر علامی دهم شاه را　　　رنم بوسه این خاك درگاه را
چو شه گفت کاحوال خود بازگوی　　　نگویم که این آب چون شد بجوی
35 من اول که اینجا رسیدم فرار　　　تهی دست بودم زهر برك و سار
دلم را غم بی نوائی شکست　　　گرفتم ره نانوائی بدست
درآن پیشه بیرم نوائی نبود　　　که در کار و کسبم وفائی نبود
شهری که داور بود بی فراح　　　شود دخل بر نانوا حشك شاخ
ز هر سو سراسیمه می تاختم　　　به بی برگی آن برك می ساختم
40 زنی داشتم قانع و سازکار　　　قضارا شد آن زن زمن باردار
بسختی همی گشت برما سپهر　　　شد از مهر گردنده یك پاره مهر
زن پاك دامن تر از بوی مشك　　　شکیبنده با من بیك نان حشك
چو آمد گه زادن اورا فرار　　　به کشکینه گرمش آمد نیاز
ز چیزی که دارد بخوردن بسیج　　　نبودم بجز خون درآن خانه هیچ
45 من و زن درآن خانه تنها و بس　　　مرا گفت کای شوی فریاد رس
اگر شوربائی بچنك آوری　　　من مرده را باز زنك آوری
وگرنه چنان دان که رفتم ز دست　　　ستمکاره شد باد وکشتی شکست
چو من دیدم آن نازنین را چنان　　　برون رفتم از خانه زاری کنان
ز سامان سامان نکوی و شهر　　　دویدم مگر یابم از توشه بهر

33, 34, 35, 36 O бр　33ª L . دهد
34, 35, P Pe U L V 35, 34　34ª Vo B احوال, V بازگو
34ᵇ V بحو .　35ª Pe U آنجا .　35ᵇ Vo تهی برك,
E . زهر ترکتار .　36ᵇ Pe U L V ناتوانی　37ª W وران
37ᵇ P کشتم, Pe کیشم, O B روائی, D بوائی
38ᵇ برنانوا V نا ناتوان .　39ᵇ E وزبی برگی,
V شبی برك آن شب همی ساختم .　41ª Vo B زسختی,
O برمن　41ᵇ از . L V مهر, آن O E چرخ, L گردیده
42ª L E . زنی ; V برار .　42ᵇ V شکستند نامن مگر نان حشك
43ª O E Vo B زادن زن فرار, D زدان او فرار
44ª L بچیزی, V داروی خوردن بسیج .　44ᵇ O بجز خون سودم,
Pe L بجز خوان, L وودر آن, V جام هیچ　45ª در آن D бр
46 P тәкрар олунур　46ᵇ من . O س .
48ᵇ زاری کنان D خوروان
49ª O E D V o B W . همه کوی و شهر,
L نکوه و بدشت, V . بهر کوی شهر .　49ᵇ L توشه پشت

50 ندیدم دری کاں به در بسته بود — که سختی بمن سخت پیوسته بود
رسیدم سوی‌ویرانهٔ دور دست — درو درگهی نا رمیں گشته پست
سی گرد ویرانه کردم طواف — شناسده چوں دیو درهر شکاف
سرائی کهن یافتم سالحورد — دری درشسته بدو دود و گرد
در او آتشی روشن افروحته — در او عود حروار ها سوحته
55 سیه رنگیئی دیدم آتش پرست — سفالیں سوئی پر ار می بدست
بر آتش نهاده لویدی فراح — نمك‌سود فربه در او شاح شاح
چو رنگی مرا دید بر حست زود — به پیچید بر حود بکردار دود
نمن بانك بر زد که ای دیو زاد — شبیحوں من چوں آمد بیاد
تو دردی و من نیز درد این رواست — بدردی شدن پیش درداں حطاست
60 من ار هول رنگی و تیمار حویش — فرو ماندم آشفته درکار حویش
زباں برگشادم بائیں رنگ — دعا گفتم آوردم اورا بچنك
که ار بی نوائی و بی مایگی — گرفتم در این حانه همسایگی
حوانمردئی چوں تو شیر افکنی — شنیدم بافسانه ار هر تنی
بحوانده مهماں ار آں تاحتم — سر حویش در پایت انداحتم
65 مگر کز تو کارم بحائی رسد — در این بینوائی بوائی رسد

50a E کا ' کاں . 50b O رمں 51a Pe L ار دور
51b B درو , L درگهش نا رمیں گشت پست 52b L . چوں شیر
53b O D Vo B بر , Pe U L V Vo W . بر او , B پر ار ,
V درد وگرد 54b O E D W بر او ,
V دو حروار هیمه برو سوحته , عود O E D Vo B W هیمه ,
U . حروار ها ریحته . 56, 57, E 57, 56 56a V در ,
لویدی Pe L کوربی , E سفالی , B لوندی
56b Pe L B نمك سوی , O E : و فربه . 57b L در حود , B . حودرا
58b . E 6p , چوت L حوت
59a Pe به دردی و به دردش آمد ساد ,
P U L (L : راست) به دزدی و به درد راهت رواست ,
E V Vo B روواست (V حود) چوں (E Vo : کی) تودردی ومں درد این ,
L راهت راست . 59b Pe بدردی پیش او همچو باد ,
O درد این حطاست . 61a O بایں و رنك
61b O ثنا گفتم , L D دعا کردم .
62b حانه O E D Vo B W سایه
63b ار Vo 6p P هردری . 64 P Pe U L V 6p
64a ار آں D Vo B W تو . 65a E ار

چو رنگی زنان مرا چرب دید ‏ ‏ ورآن گونه گفتار شیرین شنید

ازآن چرب و شیرین رها کرد حرب ‏ ‏ که دشمن فریب است شیرین وچرب

بگفتا خوری باده با نای سرود ‏ ‏ بگفتم بلی پیشم آورد رود

از او بستدم رود عاشق نوار ‏ ‏ ربی سازیش پرده بستم بسار

70 سر زخمه بر رود بگماشتم ‏ ‏ سرودی فریسده برداشتم

در آوردم اورا بنالك و خروش ‏ ‏ چو دیگی که از گرمی آید بجوش

گهی خورد ریحانئی زان سفال ‏ ‏ گهی کوفت پائی نامید مال

زدم زخمهٔ چند رنگی فریب ‏ ‏ برون بردم ازجان رنگی شکیب

خریهانه با من درآمد نکار ‏ ‏ چو سرمست شد کرد راز آشکار

75 که امشب درین کاخ ویرانه رنك ‏ ‏ نامید مالی گرفتم درنك

دگر رنگئی نیست همراد من ‏ ‏ که می خوردش نیست بی یاد من

یکی گنجدان یافتیم از بهمت ‏ ‏ که هیچ اژدهائیش بر سر نخفت

مگر ما که هستیم خون اژدها ‏ ‏ ز دل کرده آزرم هر کس رها

بود سالی اکنون کران کان گنج ‏ ‏ خوریم و نداریم خود را برنج

80 من اینجا نشستم چنین نیمسال ‏ ‏ دگر رنگئی رفته خوبای ماله

ز گنجینهٔ آن همه سیم و زر ‏ ‏ همانا که یك پشته مانده دگر

چو امشب رسیدی تو مهمان ما ‏ ‏ رواست حکم تو برجان ما

بشرطی که چون آید آن ره نورد ‏ ‏ کشد گوهر سرخ و یاقوت زرد

تو در گنج کاشانه پنهان شوی ‏ ‏ شکیبنده چون شخص بی‌جان شوی

66ᵇ L : ازآن , E B وریں Vo در آن , گونه O چرب

67 P Pe U L V бр 67ᵇ دشمن O دست

68ᵇ D چوگفتم بلی , رود O برود , L رود . 69ᵃ رود O زند

70ᵇ E سرود . 71 Pe бр 71ᵃ F بر آوردم آنرا

71ᵇ L دیگی , E دیگر , Vo رنگی , آمد . 72ᵃ O خورده ,
خورد : D бр 72ᵇ کوفت Vo گفت

73ᵃ چند O حنك . 73ᵇ بردم O زفت

74ᵇ کرد راز Vo راز شد 77ᵇ O E D V Vo نافتم

77ᵇ L . اژدهائی برسرش می‌نخفت . 78ᵇ L هرکس روا

79, 80 P Pe U L V бр 80ᵃ Vo نیمقال 80ᵇ Vo B خوبان

81ᵇ B . همانا یکی , V یك کیسه بردم سر . O L E ماند

83ᵃ V در نورد . 83ᵇ کشد . U D V کند ,
یاقوت O E دیبای , Vo B دستار . 84ᵃ V چو در

84ᵇ شخص O مرده , شوی E бр

85 که مئ در دل آن دارم ای هوشمند / که آن اژدها را رسانم گزند
هر آن گنج کارد تنها سرم / نگنجی شـینم تنها حورم
تـرا سیـر از آن قسمتی نامداد / دهم تا دلت گردد از گنج شاد
من و رنگی اندر سحن گرم رای / که ناگه نگوش آمد آوار پای
زحا حستم و در حریدم نگنج / گهی خار در خاطرم گـه تریح
90 در آمـد سـیه چهرهٔ چون زکال / بپشت اندر آورده یك پشته مال
نهادش سـحتی زگـردن سـریر / برو گردیی سحت چون تند شیر
از آن پیش کان پشته‌را بارکرد / یکی بیمه زان شوربا بارحورد *
نگه کرد و همزاد او حفته بود / همان کرد با او که او گفته بود
برد تـیغ پولاد بـر گـردنش / سـرش را بیفکند بـر دامـنش
95 من از بیم از آسان که افتم زپای / دگر باره حودرا گرفتم بجای
چو رنگی سر یار حود را بـرید / تنش را بحنجر ز هم بردرید
یکی بیمه در ست و در رد بدوش / برون رفت و من مانده بی عقل وهوش
پس از مـدتی کان برآمـد درار / نگه کردم آمد دگر باره بار
دگر بیمه را همچنان کرد حرد / بائین پیشـیه در سـت و بـرد

85a دارم که این L آن دارم ای
86a V کارم , Pe L V بریم . 86б L V شیبیم ,
Pe U L V و تنها , Pe L V حوریم . 87a ار آن V هم
88a V بیك‌رای , P کرم وای . 89a P Pe U L ربا , V بنا
90a L سیه رنگی . V , سیه حردهٔ همچو حال , E سیه حامهٔ چون کرال ,
O زکال , Vo نکال 90б Pe O L آورد
91a O زگردن سحتی , Pe رسحتی , B نهادش رسحنی نگردن ,
Vo زگردون , Pe : بریر . 91б برو L برون , O E برەشیر
92a E وران . 92б E سمه کنجه
*E apr. بیفتاد در حال و بیهوش شد
تو گوئی که گنجش فراموش شد
93a و O L E V W бр. او L حود , E کو
94б E D V Vo W در , Pe . گردش . 95a بیم D هول ,
ار آسان O V راسان , L آسان . 95б Pe U L رحای
96б O E D B رحنجر , O E B بر , بهم : D бр.
97a L یکی بیمه در پشت نگرفت ودوش , E در پشت ,
O E D Vo W بررد . 97б E ماند
98a P Pe U D V Vo مدتی , پس مدتی L ساعتی ,
کان : Pe کا , B درآمد . 99б Pe دربیش برد ,
P U درست برد , L درشت برد , E برداشت برد , V برپشت برد .

100 چو دیدم که هحار او دور بود شب ار حمله شبهای دیجور بود
بدان گنج پویان شدم چون عقاب سوی پشتهٔ مال کردم شتاب
بپشت اندر آوردم آن پشته را چو رنگی دگر رنگی کشته را
وزان شورها ساعری گرم حوش ربودم سوی حانه رفتم حموش
چنان آمدم سوی ایوان حویش که حر دولتم کس بیفتاد پیش
105 چو درحانه رفتم بسیروی بحت بهادم ز دل بار و ار پشت رحت
بگوش آمد آوار بوراد من وزان شاد تر شد دل شاد من
بدین دادم آن شورها را بحورد پس ار صبر کردن بسی شکر کرد
ز فرزند فرحنده دادم حبر پسر بود و باشد پسر تاح سر
گشادم گره رحت سربسته را بمرهم رساندم دل حسته را
110 چه دیدم یکی گنج کانی دراو ز یاقوت و ار هرچه دانی در او
بگنجی چنان کان گوهر شدم وزان شب چو دریا توانگر شدم
بفرزند فرح دلم شاد گشت که با گوهر و گنج همراد گشت
همه مال من زان شب آمد پدید که شب با گهر بد گهر باکلید
چنین بود گوینده را سر گذشت سحن کامد آنجا ورق در نوشت
115 شه ار وقت مولود فرزند او حبر جست و ار حال پیوند او
شد آن گرهری مرد وار حای حویش نمودار آن طالع آورد پیش
شه آن نسحه را هم بر اسان که بود بوالیس دانا فرستاد زود

100ª هحار او U هحار لو , P دیر بود
101ª Pe O L E D V Vo B پویان, ار آن D Vo پران , B سرون , O شد
101ᵇ O گنج تشه سوی , Vo و مال . 103ª O E ساعر
103ᵇ گرمم سوی . 104ᵇ بیماد پیش . O L E بیامد به پیش
105ᵇ پشت Vo دوش . 107ª V را , بدو دادم Vo бр , L V B تا ,
E بار حورد .
107ᵇ O E D شکر کرد و حود فرمود مرا شکر
108ª فرزند D فرز 108ᵇ O L تاح زر . 109 V бр
109ᵇ E حسته را دل رهاندم وا رعم . 110ª O L E V چو دیدم
110ᵇ و ار O و در , W هرچه ,ورز Pe هر
111ª O · چنین ; کان · D گنج . 111ᵇ V دران , Pe توںگر
112ª O شاد شد. 112ᵇ O همراد شد. 114ª E چنان بود گوینده را سرشت
114ᵇ کامد L کامد , Pe O V B اںحا , E · اںحا سحن در نوشت
115ᵇ و Pe O L D Vo B бр , Pe U L V Vo و پیوند
116ª Vo B حوهری , و ار O با , L E Vo B ار , V در ,
L حان حویش 117ª E D V B W بداںسان

که احوال این طالع از هرچه هست — چنان کن که از اختر آری بدست
بـد و نیـك اورا نهانی بجوی — چو یابی نهان آشکارا بگوی
120 چو آمـد بوالیـس فرمان شـاه — سـوی اختران کـرد نیکو نگاه
نظر کردن هر یکی باز جسـت — شد احوال پوشیده بر وی درسـت
نوشت و فرستاد از آنجا که دید — به ز آنجا که از کس حکایت شنید
چو شـه نامهٔ حکم والیس خواند — درآن حکم نامه شـگفتی بماند
نمودار طـالع چنان کرده بود — از آن نقش‌ها کـز پس پرده بود
125 که این نا بوا نابوا زاده ایست — که از نور دولت نوا داده ایست
نه بـی برگی از مادر انداخته — چـو زاده فلك بـرگ او سـاخته
پدر گشـته فرح ز پروار او — توانگر ز پیـروزی زار او
همانا که چون زاده باشد بجای — نهاده بـود بـر سـر گنج پای
ز غیرت شه آمد چو دریا بجوش — لطف کرد با مرد گوهر فروش
130 پس آنگاه بـسـیار نواختش — یکی از ندیمان خود ساختش

XIV

حکایت انکار حکما در بارهٔ هرمس و هلاك شدن ایشان

معنی بر آهنگ خود ساز گیر — یکی پرده زآهنگ خود باز گیر
که ما را سـر پرده تنگ نیست — بحر بی فراخی در آهنگ نیست
بـهـر مدّتـی فیلسوفان روم — فراهم شـدندی ز هر مرز و بوم

118, 119 O бр   118[a] کی Pe دا, Vo که آن   *
119[a] L محوی   120[a] فرمان Pe بفرمان, L فرجنده
121[b] پوشنده O بشته   122[a] O E D V Vo B نبشته فرستاد,
از V бр   122[b] Pe به زنجا, V به آنجا   123[b] V وزان
124 P Pe U L V бр   124[a] E Vo B چنین
125[a] این L ای, نابوا O E D Vo B طالع, نابوا L نابوا, V بی‌نوا
125[b] نوا V برو, L زاده است   126[b] برك V کار
127[a] پدر : O فلك hашиядә بدر.   127[b] Pe بونگر, D سار او
129[a] دریا V در.   130[a] آنگاه Pe L E Vo از آنکه, P U آنك
1[a] D معنی به راهنك من سار کن, O راهنك, V · ناهنك,
B چوآهنك, خود O E ما, Pe سارکرد
1[b] خود O ما, Pe بارکرد, E خودرا نگیر, B چوآهنك,
D بارکن. 2[a] B سراپردهٔ. 2[b] V بحرپی مراحی
* W сәрлөвһә арт «افسانه». 3[b] O D بهر مرزوبوم

بر آراستندی بفرهنگ و رای — سخن های دل پرور جان فزای

5 کسی‌را که حجت قوی تر شدی — به حجت بر آن سروران سر شدی

در آن داوری هرمس تیز مغز — بحق گفتش اندیشهٔ داشت نغز

بر هرکس که او حجتی پیش داشت — سخنهای او پرورش بیش داشت

بر سی گفتش راز روحانیان — بر او رشك بردند یونانیان

بهم جمع گشتند هفتاد تن — بانکار او ساختند انجمن

10 که هرچ او بگوید بدو بگرویم — سخن گر چه زیبا بود بشنویم

بمیر دهیمش بانکار خویش — بانکار بتوان سخن برد پیش

جهان عهد بستند بایکدگر — که چون هرمس ارکان برآرد گهر

بدریای او آبرویی کنند — بران گنج دانش حالی بری کنند

بحق گفتنش در نیارند هوش — نگیرند از انکار گوینده گوش

15 چو هرمس سخن گفتن آغاز کرد — در دانش ایزدی باز کرد

بهر نکتهٔ حجتی بار بست — که چون نور در دیده و دل نشست

ندید آن سخن را بر ایشان پسند — جز انکار کردن بانگ بلند

دگر باره گنجینهٔ نو گشاد — اساسی دگر گونه از نو نهاد

بیانی جهان روشن و دلپذیر — که در دل نه در سنگ شد جایگیر

20 دگر ره ندید آن سخن را شکوه — بانکار خود دیدشان همگروه

4^a D بفرسنك . 5^a E حاجت , V قوت ,
شدی Pe شود , D بدی 5^b V بران قوم سرور سدی ,
Vo بران همرور شدی , شدی Pe شود . 6^a O بدان ,
L Vo هرمز 6^b V سخن گفتن . 7^a D که هر
7^b Vo بروردش پرورش 9^b O ساخته 10^a I هرچه او او ,
Pe L : براو , O که‌هرچه آن بگوید بدان , D بان
11^a E بمیری دهیمش 11^b B برد بتوان , V راند
12^a O همه عهد . 12^b L هرمز . 13^b Vo بران , بر
L حالی زبری . 14^a I V سخن گفتنش , Pe هوش ,
O I گوش I هوش 14^b بگیرند Pe نیارند ,
O U I Vo B بگیرند D بگیرند , انکار O I D الزام ,
گوینده V گیرنده O هوش . 15^a I هرمز
16^b B نور دیده بهر دل , نور نور V و , ود Vo op
17^a I بر ایشان , E V ندیدشان 18^a گنجینه P انگیخته , Pe U L انگیخته ,
نو O E در , V نو نهاد . 18^b V نوگشاد
19^a P Pe U L U روشن دلپذیر .
19^b O E بدر جان شدی جایگیر . 20^a D را کو

سیم باره ار رای مشکل گشای — نمود آنچه باشد حقیقت نمای
سخنهای ربنده دلنوار — بر ایشان فرو خواند فصلی درار
زحساندن بانگ چندان خرس — سری در سماعش نحساند کس
چو گوینده عاجر شد ار گفت خویش — زبان گشته حیران گلو گشته ریش
25 خبر یافت کر راه با بخردی — ستیزیزند با حجت ایزدی
چو درکس ز حسش نشانی بیافت — بحسید و روی ار رفیقان بتافت
بر ایشان یکی بانگ بر زد که های — محنبید کس تا قیامت رجای
همان لحظه بر جای هفتاد مرد — ز حسش فتادند و گشتند سرد
چو در پردهٔ راست کج باختند — ار این پرده شان رخت پرداختند
30 سر افکنده چون آب دریای خویش — ز سردی فسردند برجای خویش
سکندر چو زین حالت آگاه گشت — چو انجم بر آن انجمن برگذشت
ار آن بیشهٔ سرو با بوی مشک — یکی سرو تر مانده هفتاد خشک
بپرسید و هرمس بدو گفت راز — که همت در آسمان کرد بار
سکندر بر او آفرین سار گشت — و ز آنجا بدرگاه خود بار گشت
35 بخلوت چو بنشست باهر کسی — ار آن داستان داستان زد بسی
که هرمس بطوفان هفتاد کس — بنوحی همی ماند و هفتاد خس
گروهیش کز حق گرفتند گوش — بمردند چون یافه کردند هوش

21ᵇ L D بجای نمای 22 O бp 22ᵃ L ورخواند فصل درار ,
B بدیشان 23ᵃ O بجسبدن , V رحسبدن , D V چندین
24ᵃ O زبان گشت , V زبان سبه , زبان گلو · E زبان ,
D گلو کرد ریش . 25ᵃ Pe O U L D Vo B W خبرداشت
26ᵃ V چودر هیچکس حست وخوئی بیافت
26ᵇ O L D Vo W رفیقان , U شتافت . 27 P бp
27ᵃ V یکی بانك بر زد کزیشان رجای L پریشان ,
27ᵇ L E V بجسبد , U بجای V زجای 29ᵃ L یافتند
29ᵇ O دزین . 30ᵃ Pe سر افکند . D , دریا به بیش ,
B . دریای خویش 32ᵃ مانده O E , دیدو D , ماندو , Vo ماند
33ᵃ و P Pe O U I Vo бp , P U L هرمز
33ᵇ V در آیینه اش کرد باز . 34 P Pe U L V Vo B бp
34ᵃ D بدو 34ᵇ O بدرگاه خود , درآنجا O E بارمگه
35ᵇ E ارس 36ᵃ P L هرمز , Vo B بیفتادکس
36ᵇ همی ماندو E فرو برد , V فرو ماند , و · Pe O U L B бp ,
Pe هفتاد کس 37 L бp 37ᵃ O E D گروهی ;
Vo که از , گروهش B , گروهش که ازحق گرفتند هوش B گرو
37ᵇ Pe وچون , یافه O , یاد E D B , یاوه V , ناقه , U E V گوش

ز پوشیدن درس آموزگار　　کفن بین که پوشید شان روزگار

بیانی که باشد محجت قوی　　ز ما فرجی باشد ار مثنوی

40 دری را که او تاج تارک بود　　زدن بر زمین نا مبارك بود

هنر بست روی ار هر تافتن　　شقایق دریدن حش یافتن

هنرمند را چون مدارا کنی　　هنرهای خویش آشکارا کنی

XV

اغانی ساختن افلاطون

معنی سماعی بر انگیز گرم　　سرودی بر آور باواز نرم

مگر گرم تر زین شود کار من　　کسادی گریزد ز بازار من

دهل زن چو زر بر دهل داغ چرم　*　هوای شب سردرا کرد گرم

فرو ماند زاغ سیه با امید　　بگفتن در آمد خروس سپید

5 سکندر نشست ار بر تحت روم　　زبانی چو آتش دماغی چو موم

همه فیلسوفان صده در صده　　بیائین که تخت او صف زده

بمقدار هر دانشی بیش و کم　　همی رفتشان گفتگوئی بهم

یکی ار طبیعی سخن سار کرد　　یکی ار الهی گره بار کرد

یکی ار ریاضی بر افراخت یال　　یکی هندسی را گشاد ار خیال

10 یکی سکه بر نقد فرهنگ زد　　یکی لاف ناموس ونیرنگ زد

تفاخر کنان هریکی در فنی　　بفرهنگ خود عالمی هر تنی

---

38 L бр　39a D که باورجی , ناشدار O داں اگر L ار , ار ,
Pe سوی　40a O رزیرا , L که آن　41a همر V رمس
41b V وجین یافتن , B حسك یافس　42a W حردمندرا
1b D ۰ سروری　2a رس شود L گردد این
2b E D گریرد کسادی , Vo گریرد سادی , B که ریرد سناطی ,
ر L бр , D زبارمن
* W сәрлөвhә арт داستان　3a Vo چو بر رد دهل
5b دماعی L چراغی　6a O E B رده بر رده , Vo رده بورده
7b B همه , گفتگوی بهم　Pe پرسسی سش وکم　8 Pe бр
8b V یکی راگهی آن گره　9a ار P Pe U L D V را , B با ,
رباصی V ۰ رنامی , D V Vo B نال　9b Vo یکی هندوئی ,
E W سکه نقد , U بر گشاد　اس حیال　10a V
10b ناموس E نیرو ۰　11a O D هرکسی , B هریك ار هر فنی

ارسطو بدلگـرمـی پشت شـاه   بر افزود بـر هـر یکی پایگاه
که اهل هنر را منم چاره سـاز   ز علم دگـر خردان بـی نیاز
همان نقد حکمت بمن شد روا   بحکمت منم بـر همـه پیشوا
15 فلان عام خوب از مـن آمد پدید   فلانکس فلان نکته از مـن شنید
دروغی نگـویم در این داوری   بحجت زنـم لاف نـام آوری
ز بهر دل شـاه و تمـکین او   زبانـهـا مـوافـق بتحسین او
فلاطون بـر آشفت از آن انجمن   که استادی او داشت در جمله فـن
ز هـر دانشی کانک اندوختند   نخستین ورق رو در آموختـنـد
20 برون رفت و روی ازجهان درکشید   چو عنقا شـد از مرغ شه ناپـدیـد
شب و روز از اندیشه چندان نخفت   کانانـی بـرون آورید از نهفت
نخم در شد از خلق بی کرد گم   نشان جست از آواز این هفت خم
کسی کو سماعی به دلکش کند   صـدای خم آواز او خوش کـند
مگر کان عناسـار آواز رود   در آن خم بدین عذر گفت آن سرود
25 چو صاحب رصد جای درخم گرفت   پـی چرخ و دنبال انجم گـرفت
بـر آهنگ آن ناله کانجا شنید   نموداری آورد از آنجا پـدیـد

12ᵃ V بدلگرمی و دست شاه , U زدلگرمی

12ᵇ O بر افروخت V , براوروده E , بر افروده بر هرکسی

13ᵃ اهل Pe I , O D Vo B W خردرا , E خردرا من چاره

13ᵇ دگر B خرد 14ᵃ O همه نقد همت

15ᵃ خوب O چون 16ᵃ B نام لاف 17 Pe бр

18ᵇ Pe استاد , در Pe U L از , D V Vo بر

19ᵃ O E B W چو هر , Vo چه هر , P آنك , Pe Vo زانك ,
D V • آنکه , B زانکه , E کان براوروختند , L انگیختند

19ᵇ L از وی آموختند , V نخستین فلك را در آموختند

20ᵃ B برکشید 20ᵇ مرغ O چشم , B برد

21ᵃ از اندیشه Pe اند I , B خسان نخفت 22 L бр

22ᵃ O نخه روشد , Vo وبی , B بی‌دردگم .

22ᵇ Pe O U V B آن 23ᵃ O کسی کو صدائی , E سماع

24 L бр 24ᵃ Pe مگو کان نواسار از آواز رود ,
Vo عنی , O سارد , D ازآواز , Vo .سارداز آواز 24ᵇ Pe براه ,
P Pe U L E D V دراس

24 -беитдән сонра E нүсхәсиндә 38-чи беит кәлмишдир

25 O رسد . 26ᵃ Pe کانجا رسید 26ᵇ آورد E آمد , P . ازنجا ,
Pe . زنجا , W انجا

854—

چو آن ناله را سست از رود یافت | در آن پرده‌ها رودگر رود یافت
کدوی تهی را بوقت سرود | بچرم اندر آورد و برست رود
چو بر چرم آهو بر اندود مشك | نوائی بر انگیخت از رود خشك
30 پس آنگه بران رسم و هیئت که خواست | یکی هیکل از ارغنون کرد راست
وزان نغمهٔ نالهای درست | باوتار بست و بر آورد چست
بزیر و بم نالهٔ رود خیز | گهی نرم زد رحمه و گاه تیز
ز نرمی و تیری ز بالا و زیر | نوا ساخت بر نالهٔ گاو و شیر
چنان سست آن ناله از آب دست | که هرجا که شد هر دورا پای بست
35 همان سست آدمی تا دده | بر آن رودها شد یکایك رده
چنان کادمی‌زاد را زان نوا | برقص و طرب چیره گشتی هوا
سباع و بهائم بران سار حمت | یکی گشت بیدار و دیگر بخفت

---

27 L бр

27^a O رود سست آن از ناله , V رود از داشت ناله , سست I بسمی

27^б P Pe O U D V Vo
، ردهٔ (در O) رودگه (رودگر Vo B) , رود (رود U) یافت
یافت D , بپرده که رودکی (رودگر W) رود یافت L W

28^б L درست رود

29^б بر P Pe U L D V Vo بر , O حسك حوب از , I وحسك

30^a B بدان , هیئت O برهان 31 P Pe U L V бр

31^a E Vo ورو , D براو , W دراو , D درست های سار

31^б Vo براوتار , B بدوتار , برآورد E D W بروست
Vo بروست , B ست بدو . 32^a بم Pe L بم O I B وباله ,
E از ناله , D ناله آن . 33^a O زکرمی , E D Vo B برمی
E Vo و , L زیر و و 33^б گاو O E D Vo گور
34, 35 V бр. 34^a O E D Vo B W
بدست (O D شد) آمد (O D نالهاس) نالش سست حبان
P اس , Pe U دست و آب را ناله , I دست و آب را ناله

34^б شد O E D Vo B W زد , هردورا I را دست , B مردرا
35 E 41 дэн сопра кетмишиш

35^a Pe L آدمی بر سست همان ، D Vo B دده

35^б O E رده شد می رحمه برآن بکا بك , P B بدان

36^a O بواس شیدی‌گر کادمی‌ چنان 36^б O برسم طرب ,
O E L D V حمره , O هواس 37^a E B بدان ,
E Pe U D وحمت , L V وحمت , Vo وحمی 37^б D بداد

چو بر سست نالهٔ هر کسی — بدست آمدش راه دستان بسی

ز موسیقی آورد ساری برون — که آنرا شد کس حز او رهمون

40 چنان ساخت هر سستی را حروش — که نالنده را دل درآرد بحوش

بجائی رساند آن نواگر نواحت — که دانا بدو عیب و علت شناخت

نقانون از آن نالهٔ حرگهی — ز هر علتی یافت عقل آگهی

چو آواز آن ارغنون شد تمام — شد آن عود پخته نه از عود خام

برون شد بصحرا و نواختش — بهر سست اندازهٔ ساختش

45 حطی چارسو گرد حود در کشید — نشست اندر آن حط نوا برکشید

دد و دامرا از بیابان و کوه — دوانید بر حود گروها گروه

دویدند هر یك باواز او — نهادند سر برحط ساز او

همه یك یك از هوش رفتند پاك — فتادند چون مرده بر روی حاك

نه گرگ حوان کرد نرمیش رور — نه شیر ژیان داشت پروای گور

50 دگر سستی را که داست باز — در آورد نغمه بدان حفت ساز

چنان کان ددان درحروش آمدند — از آن بیحودی باز هوش آمدند

پراکنده گشتند بر روی دشت — که دارد یاد این چنین سرگذشت

---

38 E 24 - дән сонра кетмишдир

38ᵃ سست P Pe U L . سست بر 38ᵇ P Pe و دستان

39ᵇ Pe U L V اورا , P حز اوکس شد

40ᵃ O حرآن ساحت هر 40ᵇ D Vo B درآمد , V برآرد

41ᵃ P Vo B بحائی رسید آن نواگو , U نحائی رسید اس کواک نواحت ,
L بحائی رسیداس نواحت , D بحائی رسیدآن نوا از نواحت , O V رسید ,
E آن نوا و نواحت 41ᵇ Pe براو 42 O бр

42ᵃ B ز قانون , از E Vo B бр , ناله B نامهٔ

43ᵃ O چوآن ارغنون سمه آمد تمام , اوار E Vo B W اوبار

43ᵇ Pe سیم حام 45ᵃ O B حط , D برکشید

45ᵇ O درآن حط شد و ارغنون برکشید 46ᵃ E бр

46ᵇ دوانید O روان کرد . 47ᵃ O D V برآوار

47ᵇ O L و سار 48ᵃ یك یك L هریك , V یك سر 49 B бр

49ᵃ O زگرگ . 50 B 57-дән сонра кетмишдир

50ᵃ بار P ساز , O D زار 50ᵇ O بدان , ونعمه P Pe U L V کمان
D Vo بان , V هفت ساز , Vo حفت و ساز , L D و ساز

51ᵃ L آن , ددان در حروش Pe دوان حروش

51ᵇ L کران , بیحودی O D V Vo B W بیهشی , F بهسان

بگرد جهان این حبر گشت فاش   که شد کان یاقوت یاقوت‌پاش

فلاطون چنین پردهٔ ساختست   که حر وی کس آن پرده نشناختست

55 بر انگیحت آواری ار حشك رود   که ار تری آرد فلك را فرود

حو بر سنتی راند انگشت حود   بحسند بر آوار او دام و دد

چو بر سنتی دیگر آرد شتاب   بهوش آورد حفتگان را ر خواب

شد آواره بر درگه شاه تیر   که هاروت با رهره شد هم ستیر

ارسطو چو بشنید کان هوشمند   بر انگیحت رینگونه کاری بلند

60 فرو ماند اران ریرکی تنگدل   چو حصمی که گردد ر حصمی حجل

باندیشه بنشست در کنح کاخ   دل تنگ را داد میدان فراح

بتعلیق آن درس پنهان نویس   که نقشی عحب بود و نقدی نفیس

در آن کار علوی بسی رنح برد   بسی رور و شب را نفکرت سپرد

هم آحر پس ار رنحهای درار   سر رشتهٔ رار را یافت بار

65 برون آورید ار نظرهای تیر   که چون باشد آن نالهٔ رود حیر

چگونه رساند نوا سوی گوش   برد هوش و آرد دگر ره بهوش

همان سست آورد رایش بدست   که دانای پیشینه بر پرده بست

بصحرا شد و پرده را سار کرد   طلسمات بیهوشی آعار کرد

چو ار هوشمندان ستد هوش را   دیگر گونه رد رود حاموش را

70 بر آن سنتش بحت یاری نداد   که بیهوش را آرد ار هوش یاد

53ª حبر L سحن 54ª W برساحست 54ᵇ L V B این، D شناحت
55ª برانگیحت D بر آورد ، بر آوار E آنی ، O آوار آن ، بر آورد
55ᵇ فرود V . درود 56ᵇ B باوار ، دد L دود 57 V 6p
57ᵇ O حستگان را او آرد ، L D Vo B W آن آرد ، Pe بحواب
58ª V بردرگه چنان راند ، O U B بر 58ᵇ O با رهره و ماروب
59ᵇ E گونه ران ، D B گونه ارین ، B بساری بلند
60ª B ارین ، رىركى L بىركى 61ª E بر اندىسه ، D W بر
62ª Pe O U L بتعليم . 62ᵇ V بعدى ، نقدى B بعسى
63ª آن كار O اوبانه ، E D V Vo B اوبار
64ª ار Pe U L D Vo 6p ، O بسى رنحهاى
65ª ار L آن . 65ᵇ V نالها ، U D رود 66ª L بوا برا
66ᵇ آرد ديگرره L آرد دىگر ، D آرد دىگرره ، O بگوش
67ª V بدست داش آورده 68ª L بار كرد پرده ها بار ، Pe بار كرد
69ª Vo بار هوش . 69ᵇ Vo B 70ᵇ 69ᵇ ، 70ª Vo B 6p
69ᵇ گونه O D باره . 70ª V وران سسيش
70ᵇ V بهوشى ، B را هوش آن آرد Vo با هوش

بکوشید تا در حـروش آورد   وائـی که در حفته هوش آورد
نداست چدانکـه ست گـروت   درآں کار سرگشته ماند ای شگفت
چو عاحر شـد ار راه ما یافتں   ر رهـر شـایسـت سـر تاوتں
شـد ار راه رعبت ستعلیم او   عناں داد یك یك ـه تسلیم او
75 ببرسـید کاں سـت دلپسـد   که هش رفتگانـرا کـد هوشمد
بدانم کـه در پـرده آوار او   چگوست و چون پرورم سـار او
فلاطوں چو داسـت کاں سرفرار   تعلیم او گشت صـاحب سیـار
بروں شد حطی گرد حود درکشید   ـوا سـاحت تا سبت آمد بدید
همه روی صحرا ر گور و پلك   ر آں حط کشیدند پرگار تنگ
80 ـه بیهوشـی ار سـت اولـش   نهادند سـر ـرحط مدلش
نوائـی دگر ناره ـر رد حو بوش   کارسطوی دانا تهی شد ر هوش
چو بیهوش ـود او بیك راه نعر   دد و دام را کـرد بیدار معر
دگـر ناره رد نست هوش بحش   کارسطو ر حا حست همچوں درحش
فرو ماند سرگشته ـر حای حود   که چوں بی حبر بود ارآں دام و دد
85 اراں اولی چوں بهوش آمـدـد   چه بود آں کرو درحروش آمدند
شد آگه که دانای دستاں نوار   ندستاں ـرو داشت پوشیده رار
ثنا گفت و چداں ارو عدر حواست   که آں پردهٔ کز برو گشت راست

72^{b} ماندای L ماند اس, B ماندار
73^{b} O ر ره رو شاست برتافتں
74^{b} L B داده , ىك ىك O E Vo B W ىك ره
75^{b} Vo که به بیش رمگانرا , کند Pe شود
76^{b} پرورم E B بررىم , Pe رار او . 77 Vo бp
77^{b} Pe سلیم او 78^{a} E برکشید , D گرد او برکشید
78^{b} L سبت . 79 P Pe U L V бp 79^{b} V B در آں
80^{a} L ار اولی سستش . 80^{b} O Vo مبرلش , D حدولش ,
V مىدلش . 81^{a} ناره O ماز , V بررد بهوش
81^{b} بی . B فرو . 82^{a} بود او D گشت , V شد او , بیك . P Pe U L سىك ;
سستی O D , گوبه V ناره 83^{a} . هشیار معر Pe 84^{b} . رای U B راه
84^{b} Vo ار او . 85^{a} D کراں ,
اولی Pe L اولس , O E D V Vo B W بهسی . 85^{b} O کراں
86^{a} که Pe бp , V . دانا بدستان نوار
86^{b} برو O E D اراو , B بدو , داشت E کرد
87^{b} Pe O E B کج , U E V W بدو , گشت B کرد

چو شد حرف آن سست اورا درست — سشت آن او آن حودرا شست
باقرار او معر را تاره کرد — مدارای او بیش ار اندازه کرد
90 سکندر جو داست کر هر علوم — فلاطون شد استاد داش بروم
بر افرود پایش درآن سروری — بنرد حودش داد بالا تری

XVI

حکایت گفتن افلاطون ار مقدمان

معنی بیا حکت را سار کن — بگفتن گلو را حوش آوار کن
مرا ار نواریدن حک حویش — نوارش گری کن باهنك حویش
چو رور دگر صبح گیتی فرور — به پیروری آورد شب را بسرور
بر آمد گل ارچشمهٔ آفتاب — فرو برد مه سر جو ماهی بات
5 بر اورنگ رر شد شه تاحور — رده بر میان گوهر آگین کمر
نشسته همه ریرکان ریر تحت — فلاطون بالا بر افکنده رحت
شه ار سستی کو در آن پرده ساحت — عجب ماند کان پرده را چون شاحت
بپرسید ار او کای جهان دیده پیر — بر آورده مکنون عیب ار صمیر
شمائید بر قفل داش کلید — ر رای شما داش آمد پدید
10 ر دانندگان حوانندهٔ هیچکس — که بودس فرون ار شما دسترس
حیالی بر انگیحت رین کارگاه — که رای شمارا بدان نیست راه

88ᵃ P E V Vo آن او و آن, U حودرا سست
89ᵃ را D 6p 89ᵃ E مداوای
90 V 6p 90ᵃ کر Pe L که در هر 91ᵃ پاش Vo بدرس
سرد حودس داد I 91ᵃ. بدان V ,بران E B ,باں D در آن
2ᵃ Vo باوار حوش
3 P Pe U L V 6p 4 O 6p 4ᵃ, 4ᵃ L B4ᵃ, 4ᵃ
4ᵃ مه Pe مد, V 6p., D سرمه چو, V سرهمچون ماهی,
Pe L بر آب, E D V Vo B W در آب
5ᵃ D Vo B باورنك شه Pe 6p, O شه تاج رر
5ᵃ رده Pe شده. Pe اس کمر, L آس کمر
6ᵃ P U D برافکند, E برافکنده, V Vo B برافکند
7ᵃ Vo B چون نواحت. 8ᵃ V برسید ار وی جهان دیده سر
8ᵃ Vo برآورد درعیب را ار صمیر, B بر آوردهٔ عیب را ار صمیر
L ار نطیر. 10ᵃ V رداندگان حواندهاند آنچه کس
10ᵃ ار شما V ر آسمان. 11ᵃ مر D که, Vo حیالی برانگیر ارین
رس E D ,ارس V ,آن B ار 11ᵃ E بدین, V بدو

فلاطون پس ار آفریں تمام — چنین گفت کایں چرخ فیروره فام

ارآں بیشتر ساحت افسونگری — که یابد دل ما بداں رهبری

گر آنها که پیشیگاں ساحتند — به نیرنگ و افسوں بر افراحتند

15 یکی گویم ار صد درایں رورگار — بداند کسی رار آموزگار

اگر شاه فرمایدم اندکی — نگویم نه ار ده که ار صد یکی

احارت رسید ار سر راستاں — که دانا فرو گوید ایں داستاں

جهاں دیده دانای روشن ضمیر — چنیں گفت کای شاه داش پذیر

شنیدم بحاری نگرمی شتافت — بشکل شکوفه رمیں را شکافت

20 بر انداحت هاموں کلوح ار مغاك — طلسمی پدید آمد ار ریر حاك

ر قلعی و مس قالبی ریحته — و راں صورت اسپی برانگیحته

گشاده ر پهلوی اسپ نلند — یکی رحنه چوں رحنهٔ آب کند

چو حورشید ار آں رحنه درتافتی — نظر نقش پوشیده در یافتی

شبانی براں ژرف وادی گدشت — مغاکی تهی دید بر ساده دشت

25 طلسمی درفشنده در وی پدید — شبانه دراں ژرف وادی رسید

ستوری مسیں دید در پیکرش — یکی رحنه با کالبد در حورش

ارآں رحنه نور تابنده هور — نگه کرد سر تا بن آں ستور

$12^{б}$ D کای . کاس 14, 15 V 6p 14^{a} O که آنها B کر آنها,
P Pe U I پسینگان . سسدگان $14^{б}$ و Pe 6p, •
O Vo براندا‌حتند , E سرداحتند , D سرداحتند
16^{a} O E وگر $16^{б}$ ار صد L صد ار 17^{a} V اشارت . L آسمان
$17^{б}$ دانا L داند L ار , D W آن
$18^{б}$ داش پذیر O E D فرح سرور , Vo B روشن سرور
19^{a} V شنیدی . L زگرمی ساقت
$19^{б}$ سکل O B W بحسف , E سوک , Vo بحس را Pe می
21^{a} Vo ر قلع و ر مس , W ر روی و ر مس
$21^{б}$ O برو , بر O B W 6p 23^{a} L ار آن وحه بر نافتی
Vo B بر نافتی . $23^{б}$ O نقش فش
24^{a} L در آن , E V بدان . $24^{б}$ O معاك
25^{a} Vo B درحشنده , V بروی . $25^{б}$ L سپان اندرآن ژرف ,
V که مثلش ندیده ندوی شنید , P بدان , وادی رسید O دریا دوید ,
E D دوید . 26^{a} مسس Pe U V B مسی , L سر , P O D ودر
27^{a} L W در آن رحنه ار نور تابنده هور , D رحنه که نور ,
Pe U رحنه ار نور , O رحنه بر نور
$27^{б}$ O E D Vo W سر تا سرش سور , U سر پای آن ستور ,
B سر تا سر بر ستور

درو حقهٔ دید دیرینه سال	نگشته یکی موی مویش رحال
بدستش در از رنك انگشتری	نگینی فرورده چون مشتری
30 براو دست حود را سلک تار کرد	ور انگشتش انگشتری بار کرد
چو انگشتری دید در مشت حویش	نهادش برودی در انگشت حویش
دگر نقد شاهانه آنجا بیافت	ستودان رها کرد و بیرون شتافت
گله پیش در کرد و میرفت شاد	شکیبده می بود تا بامداد
چو از رایت شیر پیکر سپهر	بر آورد محوق تابنده مهر
35 شبان رفت نزدیك صاحب گله	گله کرد در کوه و صحرا یله
بدان تا نگین را نهد پیش او	بداند بهای کم و بیش او
چو صاحب گله دید کامد شبان	گشاد از سر چرب گوئی زبان
بپرسید از احوال میش و بره	بپوشیده دادش جواب سره
شبانه بهنگام گفت و شنید	زمان تا زمان گشت از او ناپدید
40 دگر ره پدیدار گشت از بهمت	گله صاحبش بر زد آوار و گفت
که هردم چرا گردی از من نهان	دگر باره پیدا شوی ناگهان
نگر تا چه افسون در آموختی	که بر حود چنین برقعی دوختی
شبانه عجب ماند از آن داوری	در آن کار حست از خرد یاوری
جنان بود کان مرد خاتم پرست	بخاتم همیکرد باری بدست

28ᵃ W بر او . 28ᵇ O موی حالش بحال
29ᵃ ار V او, O E D Vo B . در از رزنك
29ᵇ نگیبی L نگستی, E نگمش, Vo نگسی, فرورده O فرورسته, D فرورهٔ, بر او دست گساحی اسار کرد V 30ᵃ . فروران بر ار مشری B
سار O E D Vo B , بار Pe U L
32ᵃ O D راحا . 32ᵇ Pe O U L E V Vo B ستوران , نقد شایسه B
بش حود کردو V , میراند O دو گرد 33ᵃ B 6p و
33ᵇ تا Pe L V چون . 34ᵃ شمر Pe U L سمر , D پیکر سر سپهر
34ᵇ محوق E حورشید , مهر L بهر , F جهر 35ᵃ E در
36ᵃ Pe بران , O درآن . 36ᵇ U بها و کم
37ᵇ چرب E V حوب , زبان L کشان 38ᵃ L سرسید احوال ,
O E D Vo B W حال ار او . 38ᵇ O بیوشیدو دادش ,
L D B W جوابی . 39ᵃ L شمارا , V شبانك
4ᵒᵇ V حداوند گله ردش بانك وگفت . 41ᵇ ناگهان Pe ار بهان ,
L در زمان . 42ᵃ E نگر , V نگو نگو باچه افسوی آموحی
43ᵃ L شمارا , V شبانك . 44ᵇ V حاتم بدست

45 نگین دان اورا چه رود و چه دیر — گهی کرد بالا گهی کرد زیر
نگین تا گرفتی ببالا قرار — شمان پیش بیننده بود آشکار
چو سوی کف دست گردان شدی — شمانه ز بیننده پنهان شدی
نهاد نگین را چنان بد حساب — که دارنده را داشتی در حجاب
شبان چون از این ماری آگاه گشت — شد این آزمون کرد بر کوه و دشت
50 در آمد بازی گری ساختن — چو گردون بانگشتری باختن
کجا رای پنهان شدن داشتی — نگین را ز کف دور بگذاشتی
چو کردی به پیدا شدن رای خویش — نگین را زدی نقش برجای خویش
به پنهان و پیدا شدن گرد شهر — ز هرچ آرزو داشت برداشت بهر
یکی روز بر خاست پنهان برار — نگین را بکف درکشید از قرار
55 برهنه یکی تیغ هندی بدست — سوی پادشه رفت و پنهان نشست
چو خالی شد از خاصگان انجمن — برو کرد پیدا تن خویشتن
دل پادشا را ز خود بیم کرد — بدو پادشا شغل تسلیم کرد
بزنهار گفتش که کام تو چیست — فرستندهٔ تو بدین جای کیست
شبان گفت پیغمبرم رود باش — بمن بگرو از تخت خوشنود باش
60 جو خواهم نه بیند مرا هیچکس — بدین دعوتم معجز آنست و بس
بدو پادشا بگروید از هراس — همان مردم شهر نیز از قیاس

46ᵃ W نگین تا بالا گرفتی قرار , L بالا درار

47 L ики дәфә язылыб 47ᵃ L биринчи дәфә گریان گردان
V چو سوی دگر دست پنهان شدی . 47ᵇ L биринчи дәфә 46ᵇ ,
L икинчи дәфә شانرا , V شمانك

48ᵃ بهاد O E Vo حجاب , D B حساب

49ᵇ U شد آن ; D آزمون و شد , کرد . Vo B گشت

50ᵇ O D بانگشترین . 51ᵇ V نگین برکف دست بگذاشتی

52 P тәкрар олунур. 53, 54 O 54, 53

53ᵃ E شدن پنهان و پیدا به , شدن O شدی . 54ᵇ Pe L E B برکشید

55ᵃ سوی O بر . 56ᵃ حاصگان · O پادشا . 56ᵇ O بروں کرد

57ᵃ Pe · ز خود . 58ᵃ D V گفتش ; O نام تو . 58ᵇ Pe برای

59ᵇ B بمن بگراز تخت و خوشنود باش 60ᵇ O E D V · دعوتم ;
U L E V Vo B معجزاتست , O D B · معجز اینست

61ᵃ V . برو 61ᵇ O بدو مردم ;
P Pe U L همان مردم تیز هوش (هوش تیز L) از قیاس

شان آنچنان گردن افراز گشت   که آن پادشاهی بدو باز گشت

نگین بین که از مهر انگشتری   چگونه رساندش بپیغمبری

حکیمان نگر کان نگین ساختند   بحکمت چگونه سر افراختند

65 چنان باید انگیخت نیرنگ و ساز   که ما در نیابیم ازین پرده راز

بسی کردم اندیشه را رهمون   نیاوردم این ستگی را برون

بما گفت بر وی چو شاه این شنید   بر آن نیز کان نقش ازو شد پدید

همه پاسداران آن آستان   گرفتند عبرت بدین داستان

XVII

احوال اسکندر با سقراط

معنی بدان ساز تیمار سور   نشاط مرا یك زمان بر فرور

مگر زان نوای بریشم نواز   بریشم کشم روم را در طراز

چنین گوید آن کاردان فیلسوف   که بر کار آفاق بودش وقوف

که یونان نشینان آن روزگار   سوی زهد بودند آموزگار

5 ز دنیا نجستندی آسایشی   نپرنیدشان شهوت آلایشی

نکردندی الا ریاضتگری   بسیار دانی و اندك خوری

کسی کو بجود برتوان داشتی   ز طمع آرزوها نهان داشتی

62ª آنچنان Pe ارچنان   63ª مهر O مهد , B بهر
63ᵇ V رساند   64ª L E V کین   65, 66 O 66, 65
65 E 6p   65ª B همان باید و P Pe U 6p
65ᵇ O از آن پرده باز نیابیم آن , L D V Vo B W از آن ,
Pe باز , L باز   66ª O F Vo B آن
67ª , 67ᵇ   P 67ᵇ , 67ª   67ª O E آن
67ᵇ O E B بدان , L V بر او . بر سر Vo B سر , O بر ،
L کین , O از آن
68ª B همان , Pe پاسداران , O L E از آن
68ᵇ Pe L عبرت , P برین , Pe بر او , O L اران , U بران ,
D ازین , Vo باس   1ª D بران , Vo بیمار
2ᵇ D کشد , O رود , L V با طراز   3ª Pe چنان
3ᵇ وقوف Pe وسوس   4ª O E D Vo B در آن
5ª L E D Vo B بجستند   5ᵇ O نپرزند شهوت هم آلایشی
6ª P Pe O U L E D V . نکردند   7ª B زجود

ر گرد آمدن سر در آید ىگرد — چو سر بایدت گرد آفت مگرد

ىكـردى تمتـع ىحوردى نىيد — گزين هر دو گردد حرد ناپدید

10 ىدانجا رسيدند اران رسم و راى — كه برحاست بيادشان زين سراى

ر حشكى ىدريا كشيدند بار — ر پيـوىد گشتىد پرهيزكار

رىان را ر مـردان ىپرداحتىد — حداگانه شـان كشتيى سـاحتىد

ىمردانگى حون حـود ريحتىد — ىمردنـد و با زن بياميحتىد

ىگيتى جـىيـن ىـود بيادشـان — كه تحمه ر گيتى بر افتادشـان

15 يكى رور فرحنده ار صبحگاه — ر فررانگان برمى آراست شاه

چنان داد فـرمان سالار بار — كه نامى ندارد كس امرور كار

فرسـتيد و حوانيد سـقراط را — ىگيهان تـركيب و احلاط را

فرسـتاده سـقراط را ىار حست — ر شه ياد كردش كه حوياى تست

زمانـى ىـدرگاه حسـرو حرام — بر آراى حامه بر افـرور حام

20 فـريب ورا پير دانا ىحورد — فـرىىدگى را احابـت ىكـرد

ىدو گفت رو باسكندر ىگوى — كه هرچ اندرين ره بيابى محوى

من آنحائيم وين سخن روشنست — گر ايىحا حياليست آن بى منست

مرا گر ىدسـت آرد ايرد پرست — هم ار درگه ايرد آيم ىدسـت

8, 9 O E D V B W 9, 8

8^a O ر گرد آمدن در سرايت مگرد, L ر گرد آمد سر در آمد ر گرد,

Vo ر گرداىدن . P Pe U در سر آمد ,

E در آمد , V در سر آمد مكرد , U مكرد

9^a ىمىع . P Pe U L سعم , Vo B حماع و , O ىحورد و

9^b U . ارس . 10^a L ار رسم 11^b Pe كى نامى ىدارد كس آمورگار

12, 13, 14 V 6p 12^a U سگىحىىد 12^b , 13^a P Pe U L 6p

13^a Vo B ىمرد افكىى 13^b ساىحىىد Pe همى ساحىىد , L ىمى ساحىىد

14^a L E چنان 16^a L چىىں 16^b E ناما , Pe L V آمورگار

17^a O ورسىىد و حواىد , D V ورساد و حواىدىد ,

Vo B ورساد و ىر حواىد 17^b P ىركيب احلاط

18^a P Pe U L ورستاد و 19^b حامه V حاى

20^a سر V ىمرد , B سر 21^b U L E V Vo B . آن درىں ,

P كه هرچه آن بيابى درىں ره محوى , D ده

22^a D V B اىحا ىىم , Vo آىحا ىيم 22^b L كه آىحائى حود حالى ار منست

E كه اىحا حيالى و او بى منست , D كه آىحا حيالست و ايىحا ىىست ,

V گرىں حالىست آىكه او بى منست ,

B كه اىحا حيالست و اين بى منست , Vo آىحا , O . وآن . P Pe U او

23^a L آىد

حوابی که آن کان وهنك سمت — فرستاده شد با فرستنده گفت

25 شهنشاه را گشت روشن چو رور — که سقراط شمعیست خلوت فرور

بیابد بدیدار آن شمع راه — هر آنکس که شحیر باشد چو ماه

سکندر که دارندهٔ تاج بود — بدانش همه ساله محتاج بود

زمانی نبودی که فرزانهٔ — ز گوهر ندادی بدو دانهٔ

ز هر دانشی کان ز دانندگان — رسانندندی اورا رسانندگان

30 سخنهای سقراط بیدار هوش — پسند آمدی مرزبان را بگوش

بران شد دل دانش اندیش او — که آرند سقراط را پیش او

نمودند کان پیر خلوت پناه — برآمد شد خلق بر بست راه

سر از شغل دنیا چنان تافتست — که در گور گوئی دری یافتست

ز خویشان و یاران جدائی گرفت — بکنجی دگر آشنائی گرفت

35 جهان گر چه کارش بجان آورد — نه ممکن که سر درجهان آورد

ز خون خوردن جانور خو برید — پلاسی بپوشید و دیبا درید

کمی بیست از آنجا که عادت بود — شماروزی اورا کفایت بود

جز ایزد پرستیدنش کار نیست — سزدیك او خلق را بار نیست

بطامی صفت با خرد خو گرفت — بطامی مگر کاین صفت زو گرفت

40 بشرحی که دادند از آن دین پناه — گراینده تر شد بدو مهر شاه

چنین آمدست آدمی را نهاد — که آرد فرامش کنان را بیاد

کسی کو ز مردم گریزنده تر — بدو میل مردم ستیزنده تر

چو سقراط مهر خود از خلق شست — همه خلق سقراط را بار جست

بسی خواند شاهش بر خویشتن — نشد شاه انجم بر آن انجمن

24ª کان V کار, B مرد, () E · ناقوب سمت

25ª O مجلس فرور

27ª L سال 28, 29 L op 29' Pe رسانندی,
UEVB رسانندی, D رسانندی. 30ª Vo بقراط

31ª E بدان ; Pe بران بد دل دانش اندور او . L بران بد

32ª E · حلق سستست راه . 34ª O حراب بکنج,
دگر E D Vo B W حراب. 36--86 Vo B op

36' P حوی, U L E حون, V حو. 36ª O دسا اطلس

37ª L گهی پست. 39ª Pe بو گروت. 10ª V از او برد شاه

40ᵇ Pe O برو, V برو مهر ماه

44ª OE برآن سوی, L V بدان

45 چو زاندازه شد خواهش شهریار   دل کاردان در نیامد بکار
ز بار هنرمند ترکانه‌وش   رمیده شد دولت بارکش
شه از جملهٔ استواران خویش   یکی محرم خاص را خواند پیش
فرستاد نزدیك دانا فرار   بسی قصه ها گفت با او براز
که نزدیك خود خواندمت بارها   نهان داشتم با تو گفتارها
50 اجابت نکردن چه بود از قیاس   نوازنده را با شدن حق شناس
بیا یا بگو حجتی دلپذیر   چرائی ز درگاه ما گوشه گیر
بمعذوری خویش حجت نمای   و گر نیست حجت بحاجت بپای
فرستادهٔ پی مبارك ز راه   بسقراط شد داد پیغام شاه
جهاندیده دانای حاضر جواب   چنین داد پاسخ برای صواب
55 که گر شه مرا خواند نزدیك خود   خرد چبرها داند از نیك و بد
نماید که رفتن بدو رای نیست   که مهر تورا در دلش جای نیست
چو برنا شدن هست چندین دلیل   نیاری شد پیش کس جبرئیل
مرا رغبت آنگه پدید آمدی   که پیغام شه با کلید آمدی
چو در نافه مشك آشنائی دهد   برو باد خوشبو گوائی دهد
60 دلی را که بر دوستی رهبر است   برون از زبان حجتی دیگر است
دروئی که مهر آشکارا کند   مدارا فزون از مدارا کند
کسانیکه نزدیك شه محرمند   برم اندرون شاهرا همدمند
سوی من سیند بر آب و سنك   ستور مرا پای از ایجاست لنك
چنان مینماید که در برمگاه   سیکی مرا یاد ناورد شاه

45 O бр 46 L бр 46[a] Pe زبار ,
OED (D بیگانه فش) هنرمند بگانه‌وش . 46[б] Pe O E D V رمیده
48[б] L D درار . 49[a] V خوانمت . 50[a] I W نکردی .
P Pe U L چه سود . 50[б] V نوازندهٔ را شدن , L شدن
51[a] , 51[б] O E D W 51[б] , 51[a] 51[a] U بگو ,باید V با و بگو
52[б] O بحجت بحاجت , D گرای حاجت 53[б] O شد آورد
56[a] U L باو , V دلم گوید آنجا شدن رای 57[a] V چو , که
W چو در , U چو با تو شدن 57[б] D سوی کس
59[a] O بر 59[б] V برو با دم خویش گواهی دهد , O بره باد
W بر گوائی برو بوی خوش 61[a] E бр مهر
61[б] E V برون از 62[б] O E بپرده درون شاه ,
P ماه را همدمند , U L ماه را 63[a] O بسند , D V با آب
63[б] P Pe U (U از آن) سوی او مرا پای ازین حاست لنك ,
L سوی این مرا از آست لنك , V کنون پای مارا از آنجاست
64, 65 P Pe U I V бр

65 که آن راز داران که خدمتگرند | بدل دوستی سوی من ننگرند
دل شاه را مرد مردم شناس | هم از مردم شاه گیرد قیاس
اگر خاصگان‌را زبان هست نرم | بامید شه دل توان کرد گرم
و گر نرم باید ز گوینده گفت | درشتی بود شاه را در نهفت
عنا ساز گنبد چو باشد درست | صدای خوش آرد بر او تار سست
70 ز گنبد چو یك ز کی گردد خراب | خوش آواز را ناخوش آید جواب
هر آن نیك و بد کاید از در برون | بدارای درگه بود رهمون
تو خواهی مرا پرده‌داران راز | سرهنگی از پرده دارند باز
نگر تا بطوفان ز دریای آب | در این کشمکش چون نمانم شتاب
مثال آنچنان شد که دریای ژرف | نماید که درهاست مارا شگرف
75 نهنگان دریا گشاسد چنگ | که خوید گهر در دهان نهنگ
چگونه شوم بر دری نور پاس | که باشد بر او این همه دور باش
بر شاه اگر صورتم بد کشد | خلاقت به برمن که برجود کشد
ز خاق جهان بندهٔ را چه باك | که بندد کمر پیش یزدان پاك
در این بندگی خواجه تاشم ترا | گر آیم تو بنده باشم ترا
80 بین ای سکندر تقویم راست | که این نکته را ارتفاع از کجاست
فرستادهٔ شهریار از برش | برشاه شد خواند درس از برش
طبق پوش برداشت از خوان در | ز در دامن شاه را کرد پر
شه از گوهر افشان آن کان گنج | ز گوهر بر آمودن آمد برنج

67ᵃ P Pe U I بست نرم
68ᵃ V باند 68ᵇ E V درستی 69, 70 O om.
69ᵇ E بدو بادست , D در او , V W او
70ᵃ V زکینه خو باشد نکی زك خراب 71ᵃ O I همان
V مرا سك , Pe از ره 71ᵇ درگه P Pe U I V رهبر
72ᵃ V برده داری براز 72ᵇ I دارید
73ᵃ D بطوفان در ای , مگر تا بدریای طوفان آب O V
74 L om. 75ᵃ Pe نماسد 76ᵃ V چگونه زوم بردر دور باس
D دور , Pe L در نور , E شود , D نامی 77
78ᵃ U معبود پاك 79ᵃ U V باشم 79 دو L I برت
80ᵃ P نقطه 81ᵇ I , برشد خواند درس از سرش
O D ریخت در بر سرش , E خوان در بر سرش
82ᵃ O برد از سرخوان در , P U V از سرش. 83ᵇ Pe سنج

پسند آمدش کان سخنهای چست — بدعوی که حجت آمد درست

85 چو دانست کو هست حلوت گرای — پیاده بحلوتگهش کرد رای

شد آن گنج را دید در گوشهٔ — ز بی توشهٔ ساخته توشهٔ

ز شغل جهان گشته مشغول حواب — ز آسوده از تابش آفتاب

تماشای او در دلش کار کرد — بپایش بحساید و بیدار کرد

بدو گفت ز حیر و با من بسار — که تا از جهانت کنم بی نیاز

90 بحدید دانا کزین داوری — به از حز می را بدست آوری

کسی کو نهد دل بمشتی گیا — بگردد بگرد تو چون آسیا

چو قرص جوین هست جان پرورم — غم گرده گندمین چون خورم

بران راهرو بیم جو بار نیست — که اورا یکی جو در انبار نیست

مرا کایم از کاه برگی ستوه — چه باید گرانبار کردن چو کوه

95 دگر باره شه گفت کز مال و جاه — تمنا چه داری تو ای نیکخواه

جوابش چنین داد دانای دور — که با چون منی ز میسار حور

من از تو بهمت توانگر ترم — که تو بیش حواری من اندك حورم

تو با اینکه داری جهانی چنین — نئی سیر دل هم ز خوانی چنین

مرا این یکی ژندهٔ سالخورد — گرانستی از نیستی گرم و سرد

---

85 Pe L 87-дән сонра кетмишдир

85^b O گرد ناى 86^a P Pe U L D V سه

86^b L V ز بی توشکی , Pe ساخت او توشهٔ 87^a B گست

87^b E B ز آسود , D V O B در تابش 90^a P Pe U بحسید ,
V بحسید 90^b I حز چون 91^a Pe گهی . O دهد دل

92^b E D V B حورم (E می) کی گندمی کی , چون Vo کی

93 P O L бр 93^a Pe بره راه رویم چون راه نیست ,
U بران راه رویم حروار نیست , بره راه رویم جوین بار نیست , V
B بران راه رو چون کسی بار نیست . E جوی

94^a Pe O کاند 94^b E گشتن چو کوه , V چون کوه

95^a O کز جاه و مال

95^b P Pe U L E Vo تو ای نیکخواه (L اسك بحواه(حواه) (Vo تو)من ,
O جواب این چنین داد من ای نیك حال ,
96^b O D برمارای , L موم درمسیار , L روم , V درد دور
V برمسدار حورد , E برمسیاد 97 O бр

98^a E V با آنك , D با آنکه دارای جهانی 98^b Pe бр , D از ز

99^a E این یکی با چنین 99^b O گران آستی از نی گرم و سرد ,
E گراست دشت از نی گرم و سرد

100 تو با این گرانی که در بار تست — طلبکاری من کجا کار تست

دگر باره پرسید از او شهریار — که تو کیستی من کیم در شمار

چنین داد پاسخ سخنگوی پیر — که فرمان دهم من تو فرمانپذیر

بر آشفت شه زان حدیث درست — بهانی سخن را درون بار جست

خردمند پاسخ چنین داد باز — که بر شه گشایم در بسته باز

105 مرا بندهٔ هست نامش هوا — دل من بدان بنده فرمان روا

تو آنی که آن بنده را بندهٔ — پرستار ما را پرستندهٔ

شه از رای دانای باریک بین — ز خجلت سر افکنده شد بر زمین

بدو گفت خود نور سیمای من — گواهست بر پاکی رای من

زپاکان خو پاکی جدائی مکن — بمرده زمین آزمائی مکن

110 دگر ره جوابش چون سیم داد — که سیماب در گوش نتوان نهاد

چو پاکی و پاکیزه رائی کنی — چرا دعوی چارپائی کنی

که هر چارپائی که آرد شتاب — بپای اندر آرد کسی را ز خواب

چو من خفتهٔ را تو بیدار مرد — نبایست از این گونه بیدار کرد

توکر خواب ما را در آشفتهٔ — یکی خفته بیدار و خود خفتهٔ

115 بدین خواب خرگوش و خوی پلنگ — ز شیران بیدار بردار چنگ

100ᵃ E Vo آن

100ᵃ P سر من 101ᵇ L کمم شهریار 102ᵃ B جهانجوی بیر

103ᵃ L زان شه , P Pe O Vo B درست

103ᵇ L زمانی , Vo بهانی درون سخن بار , V ازو درون

104ᵇ P Pe U B که بانه , Vo که باسه گشایم دربسته راز , D راز

105ᵃ V سرابندهٔ هست

105ᵇ B دل سه , E D Vo بران 106ᵃ D برستاره را ,
Vo B برستندهٔ با (ما B) پرستندهٔ

108—141 P 150-дән сонра кәлмишдир

108ᵃ P خود شه , O E D چون نور سیمای , L سیمای تو

108ᵇ L رای تو 109ᵃ V پاکان ساپاك رایی مکن , O ز به پاکی

109ᵇ P Pe L بمرده زمین آشنائی , U E V بمرده , B بموده

111ᵇ L پادشاهی کنی 112 E бр 112ᵃ Pe که او دست آب

112ᵇ ز Pe бр 113ᵃ خفتهٔ Pe مرده 114ᵃ E W برآشفتهٔ

114ᵇ L یکی خفته بیدار و تو خفتهٔ

شکاری طلب کاقد از تیر تو | هزبری چو من بیست نحجیر تو
دل شه مدان داستانهای گرم | چو موم ار پدیرندگی گشت رم
حواهش چنان حواست کان هوشمند | ر پندش دهد حلقهٔ گوش نند
شد آن تلحی ار پیر پرهیزکار | شیرین رمانی درآمد نکار
120 ار آن پند کو سر ملندی دهد | نگفت آنچه او سودمندی دهد
که چون آهنی دست پیرای تو | پدیرای صورت شد ار رای تو
توانی که روشن کنی سینه را | در او آری آیین آیینه را
چو مردن توانی ر آهن تو رنك | که تاحای گیرد در او نقش و رنك
دل پاك را رنك پردار کن | بر او رار روحانیان مازکن
125 سیه کن روان بد اندیش را | شوی ار سیاهی دل حویش را
رمانیست هرکو سیه دل بود | نه هر رنگیئی حواجه مقبل بود
سودای رنگی مشو رهنمون | مفرح نگر کر لب آرد برون
سیاهی کنی سوحته شو چو بید | که دندان ندو کرد رنگی سپید
مگر کاینه رنگی ار آهنست | که تا آن سیاهی دلش روشنست
130 ار آنجا خبر داد کارآزمای | که نوشاد را در سیاهی است حای
برون آی چون نقره ر آلودگی | ر نقره بیاموز پالودگی
دماعی کز آلودگی گشت پاك | نچربد بر این گنبد دودناك

117a Pe · بران, E داوریهای گرم, L داستانها گرم B زرف
117b D کرد نرم 118b B ر حلقش دهد 119a پیر V شاه
120a P Pe U L کان· 120b Pe L · او ارو, B آن
121a V W آهن 121b Vo B شده رای تو, V شد آرای تو
122a U کند, Pe کنی رای تو 122b Pe · در او آوری روشن رای تو,
O در آیی مائیں آیسه را, L درآوری روشن آیینه را,
P U V در او آری این (آن V) روشن آیینه‌را,
123a Pe O L E D Vo B توان ر آهن تیره رنك 123b L نقش رنك
124a رنك D سنك, D دل پاك را نقش بردار کن
124b رار L یاد, E درر 126a L V ریائیست,
E ریاییست هرکس, B ر ما بیر هرکو, Vo ریاییست
126b D ر هر 127b Pe E D V Vo B مفرح نگر کارد از لب برون
128 Vo бр 128a Pe O سوحته همچو بید 128b V B ندان
129a P Pe L Vo B نگر 130a E ایںحا
131a Pe L: برون همچو نقره 131b Pe ساموده; D بادگی
132a کرآلودگی L که‌آکودگی 132b V نحرسوزدل نکندش دودناك;
Pe U E D B ندس

..بهار.خانه صبحگاهی شود | حرمگاه سر الهی شود
ر تو دور کردن ر رورن نقاب | سرورن در افتادن ار آفتاب
135 چراغی ر دریوره بر کرده گیر | قفائی ر باد سحر حورده گیر
عماری کش بور حورشید باش | ر ترك عطری سر امید باش
تو در پاك میکن ر حاشاك و حار | طلبکار سلطان مشو رینهار
چو سلطان شود سوی نحجیرگاه | دری رفته بید فرو شسته راه
حو دایی که آمد بمهمان فرود | نبا حوانده مهمان بر ار ما درود
گر آیی بر این در دلیری مکن | تمای بالا و ریری مکن
نحان شو پدیرندهٔ برم حاص | که تن را ر دربان سیی حلاص
بکمش گل آلوده برتحت شاه | نشاید شدن کمش هکن ر ه
چو هم کاسهٔ شاه حواهی نشست | بپیرای ناحن فرو شوی دست
گرا رهره گر حود بود بره شیر | که برتحت سلطان حرامد دلیر
145 که شیری که بر تحت او بحته شد | هم ار هیبت تحت او تحته شد
کسی کو در آید بدرگاه تو | حورد سیلی ار گم کند راه تو
بیں نا ترا سر بدرگاه کیست | دل ترسناکت بطرگاه کیست
گر اس در ربی کمتر ں سده باش | گر این پای داری سرافکنده باش

133ᵃ P بود 134ᵃ E ر روی اس نقاب
134ᵇ ار Pe U L D V όp 135ᵃ W , بدریوره
بر کرده E , پر کرده Vo برده 135ᵇ P O U I قفاعی
Pe قفا , W ر باد هوا 136ᵃ B امید
137ᵃ I ر حاساك , درس سمه بر ر حاشاك V تو با باك نامی ر
Pe نامی ر , بوگر باك نامی ر P مکس , U نامی
138ᵇ B در , رفته L سه , Vo سسه , V فرو رفته راه
139ᵃ P Pe D Vo • چه , E B حوابی ر آرد بمهمان D V Vo آید
139ᶜ B بر ده 140ᵃ V کدایی , F D بدس , B بدس حود داری
141 Pe όp 141ᵃ B و حاص . 141ᵇ V ر درمان یسمی B درمان
142ᵇ L ر راه , D ر براه 144 P Pe U I V όp
144ᵃ بره D Vo B بد , W شرره 145 P I όp
145ᵃ B بحت حود حسه شد , U V بحته , E Vo سحته
145ᵇ B آهنس V o همت , هم ار آهنس بحت او حسه
V بحت او بحته 146ᶜ P U L D V Vo B بو (L حاه (حای
147ᵃ سر Pe όp 147ᵇ Vo B شرمناکت , L طلبکار کست
148ᵃ P Pe U L D V کمتر ار بده

و گرنه تو حود شاهی و شهریار   ترا با سك و پاسبانی چکار

150 توگرمی مکں گرمن ارحوی گرم   نگفتم ترا گفتیهای نرم

دل تافته کو ر مں تفته بود   بحاسوسی آسماں رفته بود

کنوں کامد ار آسماں بر رمیں   ره آوردش آں بود و ره بردش این

چو گفت اين سحنهای پرورده پیر   سحں در دل شاه شد حایگیر

بر افروحته روی چوں آفتاب   سوی برم حود کرد حسرو شتاب

155 بفرمود تا مرد کاتب سرشت   باب رر آں نکته هارا بشت

XVIII

مناظره کردن حکیم هند با اسکندر

معنی عارا درآور بحوش   که در باغ بامل ساید حموش

مگر حاطرم را بحوش آوری   من گنك را در حروش آوری

همان فیلسوف حهاندیده گفت   که چوں دانش آمد ره شاه رفت

دهن مهر کرد ارمی حوشگوار   که بیاد شادی ندید استوار

5 یکی رور کر صبح رریں نقاب   سطارگاں رح نمود آفتاب

سکندر بایین فرهنك حویش   ملوکانه برشد باورنك حویش

درآمد رقیبی که ایك رراه   فرستادهٔ هندو آمد بشاه

149[б] E Vo B W سك باسبانان , D سك باسبان , V سك پاسبانی

150[a] P U گرمی گرمی

150[б] P U L E V D نگفتم   151, 152 P бп

151[a] Pe U توکو (Pe هست) بحت (Pe دلی) دل, V ودل بحت بوگر ر مں
گر ر مں Vo B , دلی هست بوکو ر مں رفته L

151[б] E بر آسماں   152[a] V آمد   152[б] L واین ,
ره آوردش ایست و رهبر همس L , است O D Vo B آں بود

153[a] Vo سحنهای مرده بدر   153[б] E همه سحن

154 P бп   154[a] Vo کرده   155[a] Pe بست , L • نوشت

155[б] Vo B اں

1[a] P U . سامد , Pe l بیاند , V Vo B ساشد   4 V бп

4[a] P Pe U L دهاں   4[б] O سد اسوار

5[a] O E کر چرح کحلی نقاب   6[a] L E وفرهنك

7[a] P Pe O U L V که ار گرد راه   7[б] E D Vo B • هند

نمایـد که در حصرت شـهریار پیام آورم بار خواهید

هرمود شه تا شتاب آورند مغابرا سوی آفتاب آور

10 فرمان شه سوی مع تاختند رهش بار دادند و نواـ

درآمد مع حدمت آموحته معابه چو آتش بر افرو

چو تاسده حورشید را دید رود برسم مغانش پرستش نمـ

هرمان شاهش رقیبان دست نشاندند حائی که شاید نشسـ

سحن میشد ار هر دری دلپسند ر حاك رمین تا بچرخ بـ

15 باندازه هرکس هنر میمود بگفتار خود قدر حود میفر

چو در هندو آمد نشاط سحن گل تاره رست ار درحت کم

سبی نکتههای گره سته گفت که آن در با سفته را کس سفـ

فلك را ر لب حقه پر نوش کرد حهانرا ر در حلقه درگوش کر

ثنای جهاندار گیتی پناه چنان گفت کافروحت آن بارگ

20 چو گشت ار ثنا پیر پرداحته نقاب سحن شد برانداحـ

که تاریك پروانهٔ سوی باغ روان شد بامید روشن چرا

مگر کان چراغ آشنائی دهد من تیره را روشنائی دهـ

منم پیشوای همه هندوان باندیشه پیر و بقوت حوار

سحنهای سرسته دارم سبی که بگشاید آن سته را هرکسی

25 شنیدم کزین دور آمورگار سر آمد توئی بر همه رورگار

حرد رشتهٔ در یکتای تست درفش گره بارکن رای تست

اگرچه حداوند تاحی و تحت بر داشت نیز داد است بحت

اگر گفته را ار تو یابم حواب پرستش بگردانم ار آفتاب

8b L · ار حواهد ر راه , V حواهم   9 L тәкрар эдилир

10a B درش بار کردندو , B بار کردند

11, 12 P Pe U L V 12, 11   11a D B معابرا   13a Pe O V باند

14a O سپهر بلند .   15a E قدر او .   16—20 B бр

16a E هندی , D هندوی, Vo هند   17a V باسفت

18a رلب Pe اران , V لب , حقه   O E حلق , Vo حلقه

20a E سر   21a Pe L چوباریك .   25 V бр

25a O که این   25b P Pe درهمه , رورگار B شهربار

26a V درفش کهن   27a L حدا داست ,

B · بهر داش بیر باربست بحت   28a ار بو بابم · P E بابم ار بو .

Pe ار تو باشم , B اگر گفته رارم تو دادی حواب

وگر نابد از شه حوابی بدست   دگر باره برحر توان رحت بست

30 ولیکن بحواهم که حز شهریار   رود در سحن هیچکس را شمار

ز من پرسش و پاسخ آید ز تو   حواب سحن فرح آید ز تو

حهاندار گفتا بهانه محوی   سحن هرچه پوشیده داری بگوی

حهاندیده هدو رمین بوسه داد   زبانی چو شمشیر هندی گشاد

چو کرد آفرینی سزاوار شاه   بپرسیدش از کار گیتی پناه

35 که چون من ز حود رحت بیرون برم   سوی آفریننده ره چون برم

یکی آفریننده دانم که هست   کجا حویمش چون شوم ره پرست

نشانش پدید است و او ناپدید   در بسته را از که حویم کلید

وحودش که صاحب معانی شدست   زمیسست یا آسمانی شدست

در اندیشه یا در نظر حویمش   چو پرسند حایش کحا گویمش

40 کجا حای دارد ز بالا و زیر   بحجت شود مرد پرسنده سیر

حهاندار پاسخ چنین داد باز   که هم کوتهست این سحن هم دراز

چو از حویشتن روی بر تافتی   نابرد چنان دان که ره یافتی

طلب کردن حای او رای نیست   که حای آفریننده را حای نیست

به کس راز اورا تواند شمرد   به اندیشه داند بدو راه برد

45 بان چیزها دارد اندیشه راه   که باشد برو دیده را دستگاه

29a P U V نامد , Pe وگر نامد از شه حواب درست ,
L . حوابی درست   29b L ست رحت   30 V бр
30b هیچکس P Pe U L هرکسی   31a ز او . P زتو ,
Pe براو , U L ازو   31b زتو P U L از او , Pe بر او
32b V سحن هرچه داری بهته مگوی .   33a U بوس
34a آفرینی . P Pe U او ثنائی , L او دعائی   34b P Pe U E V . بپرسید ,
L بپرسید از شاه گیتی پناه   36a D B بلی
36b E حق پرست , W ره بدست   37, 38, 39 V 39, 37, 38
37a و : V бр   38a شدست D بود
38b L B زمین است یا (و با B) آسمان شدست ,
Pe ویا ; D . آسمانی بود   39b جایش P L حالی ;
O : حاکجا گویمش , D Vo . حویمش .   40b Vo شمر
40, 41 O 41, 40   42, 43 . P Pe U L V бр
44b L . زاندیشه شاید , Pe U L V . (Pe بر او) شاید بدو
45 E бр.   45a O V بدان چیزها یابد , W . بدان , Pe D Vo : داند ,
L راند .   45b D B W : بدو .

حدارا شاید در اندیشه حست　　که دیو است هرچ آن ر اندیشه ر
هر اندیشه کان بود در صمیر　　حیالی بود آفریش پ
هرآنچ آن ندارد در اندیشه حای　　سوی آفریننده شد رهنـ
بعلت شاید شد این راه را　　که ابر ار تو پنهان کند ماه
50 نشان بس بود کرده بر کردگار　　چو ایسحا رسیدی هم اینحا
نایرد شناسی همین شد قیاس　　ار این نگدرد مرد ایرد شـ
نحوید دگر پردهٔ رار را　　حبرهای انحام و آعار
چو• هندو حواب سکندر شنید　　شمساری دیگر آمد بد
که هرچ ار رمین باشد و آسمان　　نهایتگهی باشدش بیگمـ
55 حرده که بیرون ار این بارگاه　　نچیری دگر هست یا نیست
اگر هست حون راں کس آگاه نیست　　وگر نیست بریستی راه نیسـ
جهاندار گفت ار حساب کهن　　ناررم تر سکه رن بر سـ
برون ر آسمان و رمین بر متار　　که نابی سر رشته حویش
فلك بر تو راں همت مدل کشید　　که بیرون رمدل شاید دو
60 ارس مرل حون شاید گدشت　　که چرح ایستادست ناتیع و طشـ
حصاریست اس بارگاه بلند　　درو گشته اندشها شهربـ
حه اندشه رین پرده در نگدرد　　پس پردهٔ رار کسی ره بـ

46, 47　O E 47, 46
46ª　V　که دیویست سرح آن کر اندشه , L که دیوست ارو هرچه ار اندشه ,
O　هرچه ر اندسه　47ª　P　کان اندر آمد صمیر ,
Pe U　کان باشد اندر صمیر , O E　کاند اندر صمیر
47　L бр　47—93　V бр　48ª　آن　O бр,　W　او .
L • هران کان ندارد　49ª　Pe　که ابر ار برا کندکی کند ماه برد .
ار تو　L бр　50　Pe бр　50ª　P U I　کرد
50ª　P U L　چو انحارسدی هم انحا ندار
52　W 62-дән сонра кетмишдир　56ª　Pe　وگر .
O E　اران چون .　56ª　بر　Pe　راں
59ª　O　ولك بر تو آن همت مرل , Pe L E　میدان کسید ,
D Vo B　مرل　59ª　Pe L　میدان , O D Vo B　مرل
60ª　P Pe U L　گدشت (L　ساند) ارس مرلت حون شاند ,
O　ارین همت مرل شاید , E　ارس مرلت حود شاند , W　مندل
60ª　B　آسیا دست　61ª　L　رس
62ª　O　کهن ره برد , W　رازبی چون برد

بدین داستانها رسد رهنمای — که نادیده را نیست اندیشه جای
گر اندیشی آنرا که نادیدهٔ — چو نیکو نه بینی خطا دیدهٔ
65 سا کس که من دیده انگاشتم — خیالش در اندیشه بنگاشتم
سرانجام چون دیدمش وقت کار — نه آن بود کز وی گرفتم شمار
جهانی دگر هست پوشیده روی — نانجا توان کردن این جستجوی
دگر باره گفتش نمی گوی راست — که ملك جهان بر دو قسمت چراست
جهانی بدین خوبی آراستن — چه باید جهانی دگر خواستن
70 جو پیداست کاینجا توانیم زیست — نانجا سفر کردن از بهر چیست
چو آنجا نشستنگه آمد درست — نانجا نشستن چه باید نخست
خردمند شه گفت کای ساده‌مرد — جبین دان و از دل فرو شوی گرد
که ایزد دوگیتی بدان آفرید — که آنجا بود گنج و اینجا کلید
در اینجا کسی کشت وکار نوی — در آنجا بر کشته را بدروی
75 درین گردد از حال خود هرچه هست — در آن دریکی حال باید نشست
دو پرگار برد جهان آفرین — در این آفریش در آن آفرین
بلست این و بر پل باید گذشت — بدریا بود سیل را بازگشت
جو چشمه روان گردد از کوهسار — بدریاش باید گرفتن قرار
دگر باره پرسید هندوی پیر — که جان چیست در پیکر جاپذیر
80 نماید مرا کاتشی تافتست — شراری ازو کالبد یافتست
فرو مردن جان و آتش یکیست — درین بد بود گر کسی را شکیست

63[a] Pe O D براس

63[б] Pe سوی آورسده شد رهنمای 63-дән сонра Pe 54 тәкрар эдир بعلت شاند شد اس راه ـ که اس ار کند ماهرا

65[a] O U E B نگماشتم 66[a] L مردکار

67[б] D در آنجا , Pe L کرد 68[a] P که بر نمی

69[a] Pe برس · 70[a] U L E Vo B کانجا

70[б] U بایجا , L ار آنجا , E بدسحا 71[a] D B ایسحا

71[б] Pe نانجا نشسس گه آند نخست , D Vo B W · گدشس (W , ناسحا) نانجا

72[a] D Vo ای 73[a] Pe بران

73[б] Pe Vo که اینجا بود گنج و آنجا

74[a] P O U E Vo B (O کشت کار) بدسحا کسی کشت وکار , P U L کاری , Pe براین حا بکی کست و

74[б] P Pe O U · نانجا , E بدانجا روی کشته را 76 · Vo бр

77[a] B بست آن و بر پل 79[a] باره P бр

79[б] در پیکر Pe بر نگی , P U L درتنگی 81 Vo бр

چو آتش درو گرم دل گشت شاه   ـنـنـدی درو کـرد لحتی نـگاه
ـدو گـفت کاهرـمی ـسـاں تست   اگـر حاں رآتش ـود جاں تست
ـحواندی که حاں چوں سفر سار گشت   ار آـنـکس که آمد ـدو ـار گشت
85 چو راتش ـود حسش حاں ـحست   ـدورخ تـواں حای او ـار حست
دگـر آـنکه گفتی ـوقت ـوـراع   ورو مردں حاں ـود چوں چراع
علط گـفتهٔ حاں علـوی گـرای   ـمبرد ولیکـں شـود ـار حای
حکایت ر شحصی که او حاں سپرد   چگـویـد؟ حاں داد یا حاں ـمرد
ـگوید حاں دادو ایں ـیست ررق   ر دادں ـود تا ورو مرده ورق
90 رحاں در گدرکاں وروعیست پاک   ر ـور الـهی ـه ار آب و حاک
دگر گوـه هدو سحں کرد ساز   ـپرسـیدں حواش آمـد ـیار
کـه ـیـده حواب را در حیال   چه ـیـرو ـروں آورد پـرو ـال
که مرل ـمرل رود کوه و دشت   ـسید حـهـاں درحهاں سـر گدشـت
چو ـیده آـحاست ایـں حفته کیست   و گر ـقشـند آں شد ایں ـقش چیست
95 پاسح دگـر ـاره شـد شاه تیر   که حواب ار حیالی ـود حاـه حیر

82^a L حواش , O E D Vo B ـرو 82^b Vo B ـرو
83^a D چـس گـفت کاهرمی شاں , E Vo B شاں
83^b D B W اگر حاـی آتش , Po اگر حاـی آتش حای تست
84, 85 Vo 85, 84 84^a O U L E Vo B چوں حاں
84^b Pe آمد ر او ـار . 85^a B چو آتش , D ـود حس حاـی ـحست
85^b P Pe O حاں , L حاں ارو ـار حست 87^b Vo ـمـرد
88^a O که حاں می سپرد
88^b P U L سپرد (L ـحاناں) حاں هم ـاں حاں , Pe O سـپرد ,
E Vo ـبرد . 89^a O چوگوید , P Pe وریں ,
U وریں داد حاں ـگوـده , L ورق ـیست وریں داد حاں ـگوـده
89^b P Pe U L B (B داده ورو) ـرموده ر (L ـا) تا ـود داده ر ,
D Vo ر داده . 90^a Pe O D Vo کو
90^b Pe : آب ـه , U L : حاك ـه و (L رآب ـه) آب ـه
92^a B را ـهر , E ار حیال 92^b Pe U L B چو ,
O E D Vo B ـال پرو (D آں) ار آرد
93^a L رود . B رسد , دود 93^b B ـهیید ,
D حهاں در حهاں ـیمد او سر گدشت
94^a , 94^b , 95^a , 95^b P 94^b , 95^a , 95^b , 94^a
94^a V چوییـد , D ایـحاست . , Pe L E آں , Vo : گفت کیست
94^b L آں شد اں ; Pe آں , V ایں شد ـیدا ـقش گر و
95^b L رستحیر ـود .

خیال همه خوابها خانگیست — در آن آشنائی نه بیگانگیست

اگر مرده گر زنده بینی بخواب — ز شمع تو میخیزد آن نور و تاب

نماینده اندیشه پاک تست — نموده تمامای ادراک تست

گرت در دل آید که راز نهفت — چرا گشت پیدا بر آنکس که خفت

100 روان چون برهنه شود در خیال — بپوشد بر او صورت هیچ حال

ببینی کسی کو ریاضتگر است — بیداری آن گنج را رهبر است

همان بیند آن مرد بیدار هوش — که دیگر کس از خواب و خواب ار سروش

دگر باره هندو در آمد بگفت — گهر کرد ناسوک الماس حفت

که بی‌چشم ند شاهیی ده مرا — رچشم ند آگاهیی ده مرا

105 چه بیروست در حسش چشم ند — که بیکوی خودرا کند چشم رد

ار او کارگرتر جهان آرمای — ندیده است بیندهٔ جان گرای

همه چیز را کارمایش رسد — چو دیده پسندد فرایش رسد

حر اوراکه هرچ او پسند آورد — سرو گردش زیر بند آورد

بهر حرفتی در که دیدیم ژرف — درستی ندیدیم در هیچ حرف

110 همین یك کماندار شد کز نخست — ز آماجگه تیر او شد درست

96ᵃ P D درس , V روان , نه Vo ر

97ᵃ D این 98ᵃ V نمود . 99ᵃ P Pe U V آمد

99ᵃ پیدا E روش , P Pe پیدا و کس را نگفت , V پیدا چو ناکس نگفت,
O ناکس , D حفت

100 V کسی کو نهد جای خود درخیال ــ نتومند صورت هیچ حال

100ᵃ E: برهنه بود , O چون خیال . 100ᵇ L بپوشند ,
Vo B صورت از هیچ . 101ᵃ O E D Vo این , Pe U V گنجها

102ᵃ P Pe L · این مرد سیار هوش , U E سیار هوش

102ᵇ V یکی گفت از خواب دیگر سروش ,
Pe از خواب وانگه سروش 105ᵇ D بیکی ,
O V (V که سکویی خود کند چشم رد (خود

106ᵃ P Pe U . آرمای U) جهان) بر کاردان ازین ,
V ازین کارداناں ربح آرمای . 107 Vo 6p

107ᵃ P Pe چیزها ; V کان سایش رسد ; U رسید

107ᵇ O E چو یابد پسندی ; U V رسید

108ᵃ B . حردراکه , Pe چرح. 108ᵇ و Pe 6p

110ᵃ B همان یك کماندار کاندر نخست ; V کمانرا رسد کر

110ᵇ B به آماجگه

نگو تا چه نیروست نیروی او   سپند ار چه برد آفت ار حوی
چه دانم که من چشم بد دیده‌ام   پسندیده یا ناپسندیده
جهاندار گفتش که صاحب قیاس   چنین آرد ار رای معنی شنا
که بر هرچه گردد نظر جایگیر   گذر در هوائی کند تا گزی
115 بر آن چیز کارد همی تاختن   کند با هوا رای دم ساخت
به چون در آرد بان رخنه گاه   هوا نیز باید درآن رخنه ر
هوا گر هوائی بود سودمند   در ارکان آن چیز باید گزن
مزاج هوا چون بود زهرناک   نیدارد آن چیز را در مغاک
هوائی بد است آنکه برچشم زد   بد آرد بهمراهی چشم ب
120 ولیکن بنزدیک من در بهشت   جز این علتی هست کان کس نگف
به چشم ا است آنجان کارگر   که نقش روند است پیش نظ
چو بیند عجب کاری در خیال   بتأدیب چشمش دهد گوشمال
تعجب روا نیست در راه او   نباید جز او در نظرگاه او
چو نقش غریبی شگفت آیدش   دعا ساختن در گرفت آیدش
125 گرفتار آنرا دهد پیچ پیچ   بدان تا نگردد گرفتار هیچ
کسی را که چشمی رسد ناگهان   دهن‌دره‌اش اوفتد در دهار

111, 112 E 112, 111
111^a V نگر تا چه , E نیرو سروی او 111^a O سپند ار چه بدروت ار
E روی او , L ار حوی او ار چه بد آفت 113^a O D شناس
113^b O چنین دارد ار رای معنی هراس ,
B چنین داد ار راه معنی شناس , Vo راه ,
D Vo شناس , V قیاس 114^a B گیرد نظر
114^b گذر B نظر 115^a D B بدان 115^b رای دم Vo دران دمه ,
D رای در ناحس 116^c Vo هواسر , D B بدان
117^b D . در ارکان این محض باید , V دران کار آن چیز , L ماند
118^a O هوا گر بود 119 O 6p 119^b D V Vo ندارد
B ندارد بصحرانی 120^b P Pe U نست , V نست کاناش گفت
121^a L D ز چشم 121^b نقش P جسم , O L D نفس ,
D Vo B پیش , V راهش , ار آتش 122^b Vo B ساییند زحمش ,
O زحمش , V کند گوشمال 123^b P ساند ,
E D Vo B نیابد 124^b V دعایا حیبن , L آیدت
125^a E O آنرا , راگر , W کن‌را , Vo B گرفتارکن راهد پیچ
126^b L اوفتد , E همه ناحوششی اوفتد , دمش در سیبچ افد اندر ,
Vo B اوفتد در رمان (B سشی · دهان در پشش ; P Pe O U D
دهان درسش فتد V , دهان در ششش (O سشش) (D سیشی) اوفتد

رسانندهٔ چشم را حوش حون ‏ بحاری ریشانی آرد برون

باین هردو معنی شناسند و بس ‏ که این چشم رن بود و آن چشم رس

سپید ار پی آن شد افروحته ‏ که آفت بانش شود سوحته

130 فسونگر دگرگونه گفتست رار ‏ که چون با سپید آتش آمد فرار

رسد برفلك دود مشگین سپید ‏ فلك حود رره بار دارد گرند

دگر باره هندوی رومی پرست ‏ در آورد پولاد هندی بدست

که ار نیك و بد مرد احتر سگال ‏ حبر چون دهد چون رند نقش فال

رنقشی که ار کار باید برون ‏ سیك و بد حون شود رهمون

135 جبین گفتش آن مایه ایردی ‏ که هرچ آن رنیکی رسد یا بدی

هر آینه در نقش این گنبد است ‏ اگر نیك نیکست و گر بد بد است

سگالندهٔ فال حون قرعه راند ‏ ر طالع تواند همی نقش راند

نمودار طالع نماند درست ‏ ر تحمی که حواهد دران ررع رست

حدائی که هست آفریش پناه ‏ حو سید بیاری در این عرصه گاه

140 بانداره آنکه باشد بیار ‏ نماید نما سودنیهای رار

فرستد سروشی و با او کلید ‏ کند رار سربسته بر ما پدید

ازان باده هندو چنان مست شد ‏ که یکباره شمشیرش ار دست شد

دگر باره پرسید کر حین و رنك ‏ ورقهای صورت حرا شد دو رنگ

127ᵃ B چشم بد حوی حون

128ᵇ B رن گشت و 129ᵇ B کر آتش بافت شود

130ᵇ B که با چون سپد آتش آمد, O V آمد آتش فرار,
L E Vo آید

131ᵇ D فلك بار گرداند ار ره گرند, V بار گردد گرند, فلك را ر ره
O دور دارد, Pe U L بار گردد

133ᵇ E چون بود

134ᵃ L چو نقشی, D Vo B که آوار باید,
O که نقشی ر آوار باید · 134ᵇ V B سیك و بد او چون

135ᵃ D چنان گفتش آن سایهٔ, P Pe O U L V گفت

136 L D бр 136ᵇ Pe D W اگر 136, 137 O бр

137ᵇ Pe U L E D V Vo نقش حواند

138ᵇ D ر, B به, E به, باع که باید دران, O باع رست

139ᵇ O U L D V B آن 140ᵃ O بر انداره انکه. 141ᵇ B سربستهٔ ما پدید

142, 143 O бр

142ᵇ L دست برد

چو یکسان شود رنگها در لوید — چرا این سیه گشت وآن شد سپید
145 جهاندار گفت این گراینده گوی — دو رنگست یك رنگی ار وی مجوی
دوروست حورشید آیینه‌وش — یکی روی در چین یکی در حبش
بروئی کند روبهارا چو ماه — بروئی دگر روبهارا سیاه
چو هندوی دانا چندین سئوال — ربون شد رفرهنگ دانش سگال
تسلیم شه بوسه بر خاک زد — شه ار خرمی سر بر افلاک زد
150 همه زیرکان بر جهان هوش و رای — دمیدند و خواندند نام خدای

XIX

خلوت ساختن اسکندر باهفت حکیم

مغنی بیار آن ره باستان — مرا یاریی ده در این داستان
ردستان گیتی بگر حان سرم — بر این داستان ره بپایان برم
چنین آمد ار فیلسوف این سخن — که چون شد شه تاره دور کهن
بفیروزی تخت فرخنده فال — درآمد بحشیدن ملك و مال
5 ز بس بخشش او درآن مرز و بوم — بر افتاد درویشی ار اهل روم
نهادند سر خسروان بر درش — بفرماندهی گشته فرمان برش
بفرخندگی شاه فیروز تخت — یکی روز برشد بفیروزه تخت
سخن راند ار انصاف و ار دین و داد — گهی درج می بست و گه می گشاد
چو لختی سخن گفت اران درگه بود — بخلوتگه خویش رغبت نمود
10 اران فیلسوفان گزین کرد هفت — که بر خاطر کس خطائی نرفت

144a P Pe U L در بوید , O E بود رنگ مارا لوید ,
بود رنگ ما ناپدید B , بود رنگها W , بود رنگ ما در بوید D
144b L V چرا آن سه گشت و این گشته O ;
145a P O U L D V گوی (گراسده Vo) ای گراینده
145b P دو رنگست این رنگ ار O , ونك
147a B . کشد , V روماهرا چوماه 148a O نرسمك دانا
150a L نه ار ریرکی برجهان 150b O رسیدند
1a O : مغنی برن نغمه باستان 1b O . یاوری 2 V 6p
2a مگر D چنان 2b P Pe B بدین , E ورس , D باین
3a E . چنان 3b W روز کهن 4a Vo فسرورنده فال
5, 6 V 6, 5 5a V . بخشش آورد آن 6a Pe برخطش
6b B فرمان وی گشته ; L فرمان دهش
7a P Pe U L V : بفرماندهی 7b Pe فرور
8a B یکی راند , V سخن گفت ار 9a گفت P رفت, Pe E راند

ارسطو که بد مملکت را وریر   ملیاس برما و سقراط پیر
فلاطون و والیس و فرفوریوس   که روح القدس کردشان دستبوس
همان هفتمین هرمس نیك رای   که بر هفتمین آسمان کرد جای
چنین هفت پرگار برگرد شاه   دران دایره شه شده نقطه گاه
15 طرارنده برمی چو تابنده بور   هم ار باد حالی هم ار باده دور
دل شه دران مجلس تنگبار   بابرو فراخی درآمد بکار
بداندگان رار بگشاد و گفت   که تا کی بود رار ما در نهفت
سی شب بمستی شدو بیخودی   گداریم یك رور در بخردی
یك امرور بینیم در ماه و مهر   گشائیم سربسته های سپهر
20 بدانیم کین حرگه گاو پشت   چگونه درآمد بخاك درشت
چنین بود تا بود بالا و ریر   بداسان که بد گفت باید دلیر
چنان واجب آمد برای درست   که ترکیب اول چه بود ار نخست
چه افرایش وکاهش بو بنو   نبابود بشیبه شد پیشرو
بجستین سبب را در این تاروپود   بجوئیم ار اجرام چرخ کبود
25 بدین ریرکی جمعی آمورگار   نیارد بهم بعد ارین رورگار
بدانیم کر ما در این راه رنج   کرا پای خواهد فروشد بگنج
بگوئید هریك بفرهنك خویش   که این کار ار آغار چون بود پیش

11^{b} P Pe U L نقراط   12, 13 P Pe U L V 13, 12
12^{a} Pe فرفوروش 12^{b} V · بود شان
13^{a} P Pe U L همان هرمس فرح سك 15^{a} Vo طراسده ,
V W · هور 15^{b} W هم ار باده حالی هم ار باد دور
16^{b} E بابر , B در ابرو , O بار 17^{b} E ارما نهفت
18^{b} L E که داریم 19^{a} U E V Vo بیم 19^{b} U E V Vo B گشایم
20^{a} D بدانم , B نه‌بیم 20^{b} B بر آمد
22, 23, 24, 25 L 24, 25, 22, 23 22^{a} U E D Vo آید
22^{b} اول چه بود O E D V Vo B عالم بود 23^{b} V B بد
24^{a} V بجستن شدن را بدین , O بجستین صفت اندرین
24^{b} P Pe U L V جرم 25^{b} بهم V کسی , Vo همی , B همین
26^{a} Pe : بدانم که او تا درین راه و رنج ,
O L D بدانم کرما درین راه و رنج , E B بدانم ,
V بدین , P U و رنج 26^{b} E کجا پای خواهش فرو
27^{b} B کار آغاز , V برو پیش

بتقدیر و حکم جهان آفرین | نخست آسمان کرده شد یا زمین
بیا تا برون آوریم از نهفت | که اوّل بهار جهان چون شکفت
30 چگونه نهادش بنا گر بنا | چه مانك آمد از سار اول عنا
چو شاه این سخن را سرآغاز کرد | چنان گنج سربسته را باز کرد
ز تاریخ آن کارگاه کهن | فروبست در فیلسوفان سخن
ولیکن نپوشنده را در جواب | سخن واجب آمد بفکر صواب
چنان رفت رخصت برای درست | کارسطو کند پیشوائی نخست

گفتار ارسطو

35 ارسطوی روشندل هوشمند | ثنا گفت بر تاجدار بلند
که دایم بدانش گراینده باش | در بستگی را گشاینده باش
بنیروی داد آفرین شاد زی | ز بندی که بگشاید آزاد زی
چو فرمان چنین آمد از شهریار | کنم آغاز هستی نمایم شمار
نخستین یکی جنبشی بود فرد | بجنبید چندانکه جنبش دو کرد
40 چو آن هردو جنبش بیك جا فتاد | ز هر جنبشی جنبشی نو بزاد
بجز آنکه آن جنبش فرد بود | سه جنبش بیکجای در خورد بود
سه خط زان سه جنبش پدیدار شد | سه دوری درآن خط گرفتار شد
چو گشت آن سه دوری زمرکز عیان | تنومند شد جوهری در میان
چو آن جوهر آمد برون از نورد | خرد نام او جسم جسده کرد
45 درآن جسم جسده نامد قرار | همی بود جنبان بسی روزگار

28^{a} و Pe E D V Vo B бр
29^{a} P Pe U L نخست 29^{b} P Pe U L چون درست
30^{b} V چنان کامد
E дрт چو شاه این سخن را سرآغاز کرد
چنان گنج سربسته را باز کرد
31 P Pe U L V бр 31^{b} D Vo B جهان
32^{a} V این , O E کارهای 33, 34 V бр
34 P Pe U L چنین رفت تفسیر برای کهن – کارسطو بود سزوای سخن
35^{b} F شهریار بلند 36^{a} را L бр 39^{b} جنبش P U آنرا ,
V چندانکه یك دور کرد 40, 41, 42 V бр
40^{a} Vo B جنبش یکی اوفتاد 41^{a} O چو اول که آن
42 P Pe U L бр 42^{a} B دو جنبش 42^{b} O پدیدارشد
43^{a} L چو شد 43^{b} Vo B نوشمده شد جوهری ,
L مرکزی , V گوهری 45 Pe L бр
45^{a} D جنبان بیامد قرار 45^{b} O همی جنبانش بسی روزگار

ازآن جسم چندانکه تابنده بود — بالای مرکز شتابنده بود
چو گردنده گشت آنچه بالا دوید — سکونت گرفت آنچه زیر آرمید
ازآن جسم گردندهٔ تابناک — روان شد سپهر درفشان پاک
زمیلی که بر مرکز خویش دید — سوی دایره میل خود پیش دید
50 بسان میل کاول گراینده بود — همه ساله جنبش نماینده بود
چو پرگار اول چنان بست بند — کزو سارور شد سپهر بلند
زگشت سپهر آتش آمد پدید — که آتش ز نیروی گردش دمید
ز نیروی آتش هوائی گشاد — که مانند او گرم دارد نهاد
تری گراینده شد گوهرش — که گردندگی دور بود از برش
55 چکید از هوا تری در مغاک — پدید آمد آبی خوش و نغز و پاک
چو آسوده گشت آب و دردی نشست — ازان درد پیدا شد این خاک پست
چو هر چار جوهر بامر خدای — گرفتند بر مرکز خویش جای
مزاج همه درهم آمیختند — ور او رستنیها بر انگیختند
وزآن رستنیهای پرداخته — ز هرگونه شد جانور ساخته
60 باندازهٔ عقل بست شناس — از این بیش نتوان نمودن قیاس

گفتار والیس

چنین راند والیس دانا سخن — که بو باد شه درجهان کهن
بتعلیم دانش تنومند باد — بدانش پژوهی برومند باد
چو فرمود سالار گردنکشان — که هر کس دهد زانچه دارد نشان

47^a V چو بر کرده گست , O L آنکه 47^b E سکونی گرفت آنکه
48 Pe 6p 48^b P U سپهری 49^a D Vo B خویش داشت
49^b I میل در خویش دید , D Vo B پیش داشت
50 Pe I 6p 50^a O ز میلی که اوّل , E بدان میل کاول
50^b B 46^b 51, 52 V 52, 51 52^a V ز کست ,
Pe آمد آتش 52^b L گردون دمید
54 L 6p 54^a P Pe U برئی , Vo جوهرش
55^a O L V هوای بری 55^b خوش و O Vo چنس
56^a V چو آسوده شد خاك دردی 56^b پست P Pe U طست,
V مشت 57^b L با مرکز , P پای 58^a Pe آو بحسد
61^a P Pe O D V چنان O و دانش , B · بانش
62^b O بسومند ; B بانش 63^b V دهند , P OU · داند

چنین گشت بر من بداش درست — که جزآب جوهر نبود از نخست
65 ز جنبش نمودن بجائی رسید — گرو آتشی در تحلحل دمید
چو آتش برون راند برق از بخار — هوائی فرو ماند از او آبدار
تکاثف گرفت آب از آهستگی — زمین سارور گشت از آن سنگی
چو هر جوهر خاص جائی گرفت — جهان از طبیعت نوائی گرفت
ز لطفی که سرجوش آن جمله بود — گره بست گردون و جنبش نمود
70 نیوشاگر این را نخواهد شنید — کز آبی چنین پیکر آمد پدید
نمودار نطفه بر راستان — دلیلی است قطعی براین داستان

گفتار بلیناس

بلیناس دانا برانو نشست — زمین را طلسم زمین بوسه بست
که چندانکه هست آفرینش بجای — شها بر تو باد آفرین خدای
ز دانش مبادا دل شاه دور — که با نور به دیده با دیده نور
75 چو فرهنگ خسرو چنان بار جست — که پیدا کنم رازهای نخست
نخستین طلسمی که پرداختند — زمین بود و ترکیب ازو ساختند
چو نیروی جنبش در او کرد کار — بافسردگی رو برآمد بخار

64^{a} V چنان , Pe L B ز دانش 65^{a} L نمودن رسیدن

$65^{б}$ O V بحلل 66^{a} O برق بمر $66^{б}$ V او 6p , D آن

67^{a} P L V بکاپو , E V . تکاثف $67^{б}$ B از سنگی

68^{a} Pe L E D V گوهری 69^{a} Pe L ز کهی , D ز صافی ,

V لطفی که سر جور آن 70^{a} O E ودگر زیرکی این نخواهد ,

Pe بیوشا گرش این نخواهد , V نخواهد , B نخواهد گزید

$70^{б}$ پیکر Pe L سبلی , O E عالم , V گیتی 71^{a} V بمطه , B لطف

$71^{б}$ Vo B قطیعی بدین داستان (Vo دلیل و) دلیل , E بدین

$72^{б}$ O طلسمی , Д داد طلسم از زمین بوس

$73^{б}$ P Pe بر تو باد شها آفرین خدا , U L شها فرین بر تو باد از خدای ,

D همه بر تو باد آفرین خدای , V برا باد بر آفرین خدای

75^{a} U چو فرهنگی خسرو چنان بار گفت , Pe L V بار گفت

$75^{б}$ L که پیدا شود رازهای نهفت , D بیدا شود , Pe U F V نهفت

76^{a} Pe بر داشمند $76^{б}$ و O L 6p

77^{a} Pe L V در او کارکرد $77^{б}$ L بافشرده بخاری درآمد چوکرد ,

B بافشردگی , Pe رو بر آورد کرد , V رو براحت کرد

78 Pe L 6p 78^{a} B . بخشنده 79^{a} V B کو

ار او هرچه رحشـده و پاك بود — سـزاوار احرام و افلاك بود
دگر محشـها کان بلندی بداشـت — بهر مـرکـزی مایهٔ میگذاشـت
80 یکی محش ار او آتش روش است — که بالاترس طاق این گلشن است
دوم محش ارو باد حسده حوسـت — که تا او بحسد بداند کوسـت
سوم محش ارو آب راوق پدیر — که هستش ر راوق گری ناگریر
همان قسـمت حارمین هسـت حاك — ر سر کوب گردش شـده گردناك

گفتار سقراط

چو سـقراط را داد بوت سـحن — رطب ریر شـد حوشـه محل بن
85 حهانحوی را گفت پاینده باش — بدین و بداش گـراینده باش
همه آررزوها شـکار تـو بـاد — بـهـمـت جـهـان آشـکار تو باد
ر برسـیدهٔ شـهـریار جـهـان — که داند که هست این پژوهش بهان
ولیکن باندازه رای حوـس — کند هر کسی عرض کالای حویش
محسـتین ورق کافریمش نمود — حـر ایرد حـداوند بیـش بود
90 ر هیت بر انگیحت ابری بلند — همان بـرق و باران او سـودمند
ر باران او گشت پیدا سـپهر — پدید آمد ار برق او ماه و مهر
ر مادتی کـر بحـار اوفـتـاد — رمین گشت و بر جای حویش ایستاد
ار این بیشـتر رهموں ره نبرد — گزافه سحن بر نشـاید شـمرد

---

78 Pe L Sp 78ª B بحشنده . 79ª V B کو
79ᵇ V مایهٔ مرکزی . B مایه
80ª P Pe U L V یکی قسم ار او(آن I) ماه روس (روشن بر I) است
81ª V حوست L , دوم محس گردد ر حسنده دوست
81ᶜ P U V که اوچون بحسد نداند , I که‌چون اوبحسد بداند ؛
Pe رویش بدبر , B W 82ᵃ نداند , B که‌اوچون بحسدبدن آمد که‌اوست
L رارق 82ª هستش Pe هست او 83ᵃ V o دردناك
84ª داد Pe کرد 86 O 6ᵃ 86ª V o سر آررزوها
87ª B شهریار ارو سرسند , I o نا سپهریار
87ª E کوهش هست ار 88 P Pe عرصه 90ª I ابر
90ᵃ O همه رق و باران ارو , E D همه V o رف همه , B برف
91ᵇ V o برف , V باد و مهر 92ᵃ I مادهٔ آن ار , W ر ماهیی
92ᵇ I B حود 93ª V ار آن

گفتار فرفوریوس

پس آنگه که خاك زمین داد بوس — چنین پاسخ آورد فرفوریوس
95 که تا دور باشد حرامش پذیر — تو بادی جهان داور دورگیر
سر از داد تو سر مباداد دهر — که داد تو بیداد را کرد قهر
ز پرسیدن شاه ایزد شناس — جان در دل آمد مرا از قیاس
کران پیشتر کاین جهان شد پدید — جهان آفرین جوهری آفرید
ز پروردن فیض پروردگار — نابی شد آن جوهر آبدار
100 دونیمه شد آن آب جوهر گشای — یکی زیر و دیگر زبر یافت جای
قطع آن دونیمه چوکافور و مشك — یکی نیمه تر گشت و یك نیمه خشك
ز تری یکی نیمه جنبش پذیر — زخشکی دگر نیمه آرام گیر
شد آن آب جنبش پدر آسمان — شد این آرمیده زمین در زمان
خرد را بدینجاست کوشش نمای — برون زین خط اندیشه را نیست جای

گفتار هرمس

105 چو قفل آزمائی بهرمس رسید — سرنحیرحائی در آمد کلید
ازآن بیشتر کان گره باز کرد — سخن بر دعای شه آغاز کرد
که بر هرچه شاید گشادن رسد — دل و رای شه باد فیروزمند
فلك باد گردنده بر کام او — مگر داد ازین خسروی نام او
چو شه را چنین آمدست اختیار — که نقلی دهد شاخ هر میوه بار

94ª , 94ª L 94ª , 94ª 94ª Vo B پس آنگاه خاك ،
فروزیاد V , فرفوس بوس D 94ª حاك زمین بوسه داد V
95ª O D بو باشی , F دادگر 97ª O L D Vo B آید ،
L آید در قیاس , Pe V در قیاس 98ª V B کزین
100ª P Pe U L E D V جوهرنمای 100ª B نافی جست
101ª O F B سمه‌تر شد یکی سمه 102ª L دگر یکی
103ª B شد از , آب L 6p 103ª O • آن ،
V B در , آن آرمیده زمین و آسمان U , L و ، نا
104ª Vo • بدانجاست 104ª O E D V Vo رای ، U بهای
105ª P Pe V فصل , U L وفصل , E نقل • 106ª E کین
107ª O گشاید , بر هرچه راند V B گشاید 107ª شه V تو
108ª B گردنده , P Pe O U L E D V کام تو
108ª O L نام تو (L فرخی) از خسروی , P Pe U V خرمی نام تو ،
E D نام تو • 109ª O E D Vo B میوه دار

110 مرا هم ز فرمان بباید گذشت کنون سوی پرسش کنم بازگشت
از آنگه که بردم باندیشه راه در این طاق پیروزه کردم نگاه
بر آنم که این طاق دریا شکوه معلق چو دودیست بر اوج کوه
ببالای دودی چنین هولناك فروزنده نوریست صافی و پاك
نقابیست این دود در پیش نور دریچه دریچه زهم گشته دور
115 زهر رخنه کز دود ره یافتست باندازه نوری برون تافتست
همان انجم از ماه تا آفتاب فروغیست کاید برون از نقاب
وجود آفرینش ندانم درست ندانم که چون آورید از نخست

گفتار افلاطون

فلاطون که بر جمله بود اوستاد ز دریای دل گنج گوهر گشاد
که روشن خرد پادشاه جهان مباد از دانش هیچ رازی نهان
120 ز دولت بهر کار یاریش باد گذر بر ره رستگاریش باد
حدیثی که پرسید دل پاك او نگوئیم و ترسیم از ادراك او
ز حرف خطا چون نداریم ترس که از اوج نادیده خوانیم درس
در اندیشهٔ من چنان شد درست که ناچیز بود آفرینش نخست
گر از چیز چیز آوریدی خدای ازل تا ابد مایه بودی بجای
125 تولد بود هر چه از مایه خاست خدائی خدا کدخدائی خداست

110ᵃ O مراهم نباید ز فرمان , U D V Vo B نباید , L نشاید

110ᵇ O کنون بر پرستش کنم . 111ᵃ L بودم , F D B بر اندیشه

112ᵃ O دودست بالای کوه . 114ᵃ O نقاب است این دود و در زیر نور

Vo نقابست , B این دود . 115ᵃ B کز دو دریافتست

115ᵇ L ز اندازه , B برو . 116ᵃ V : انجم و ماه

117 Pe 6p 117ᵃ L در این آفرینش چه دانم ,

V ندانم من از آفرینش , P U دانم , O ندانم , D چو دانم

117ᵃ O : نخست آفریدش . 118ᵇ O U (U دل) دلی ز دریا ,

V ز دریا در گنج . 119ᵃ O L E V Vo خرد باد

120ᵇ O که گذر . 121ᵃ Pe O U L D Vo پرسد , V سدد

121ᵇ Pe L V : نکوشیم و پرسیم , U : نترسم نکوشم

122ᵃ V : نداریم . 122ᵇ Vo ناخوانده خواندیم , B ناخوانده خوانیم

125ᵃ مایه خاست O نخاست

125ᵇ O خدائی کز خدا خدائی , V خدائی کدخدائی کجاست خدا خدائی,

Vo خداست

کسی را که خواند خرد کارساز   بچندین تولد نباشد نیاز
جداگانه هر گوهری را نگاشت   که درهیچ گوهر میانجی نداشت
چو گوهر بگوهر شد آراسته   خلاف از میان گشت برخاسته
از آن سرکشان مخالف گرای   بدین سروری کرد شخصی بپای
130 اگر گیری از بر موری قیاس   توان شد بدان عبرت ایزد شناس

گفتار اسکندر

چو ختم سخن قرعه بر شاه زد   سخن سکهٔ قدر بر ماه زد
سکندر که خورشید آفاق بود   بروشن دلی درجهان طاق بود
از آن روشنی بود کان روشنان   برو انجمن ساختند آن چنان
چو زیرک بود شاه آموزگار   همه زیرکان آرد آن روزگار
135 چو شه گفت از زیرکان گوش کرد   جداگانه هر خام را نوش کرد
بران فیلسوفان مشکل گشای   بسی آفرین تازه کرد از خدای
پس آنگاه گفت ای هنرپروران   بسی کردم اندیشه در اختران
در آنم که اعصوبت از خود برست   نگارندهٔ خودشان از نخست
نگارنده دیدم که هست از درون   نگارندهش را ندانم که چون
140 ز چون کرد او گر بدانستمی   همان کو کند من توانستمی
هر آن چون که باشد اندر ضمیر   توان آوردنش در عمل ناگزیر
چو ما زان خلاقت ندانیم جواب   حسبش در او چون توانیم راند

126a خواند V o B خرد ، باشد V ، ملك I ، سر کار
127a Pe D جوهری
127b گوهر P Pe O U D V o B ، بیکی ... ، که درهیچ بیکر ... [illegible]
مخالف ... (129) ... هیچ ... O
129b L سروری کرد شخصی ... ، ... 129 ... B ، بدین
131a قرعه V o ، سکه 132 ... بود ... 133 ... جهان
131b زیرک B روشن ، 134 V روزگار ... ، همه زیرکان
بروزد B ، ... ، آرد از O ، راند از I آرد آن
135a O کان 136a I زان 137 ... آن ...
138a Pe اعصوبت خود برست 139 O اندرون
139b L نگارنده را خود ندانم ... ز چون کردش من ...
... O چون 140 Pe ... او گر ...
142a L حلقت ، D لوح حلقت ، ندانم ، V o B ... ، حلوت ، توانیم
142b U D ... I ، V ، درآن

شما کاسمان را ورق خوانده اید   سحن بیں که چوں محتلف رانده اید
ار این بیش گفتن ساشد پسـند   که نقش جهان نیست بی نقشبند

گفتار نظامی

145 نظامی بر ایں در محسار کلید   که نقش ارل سته را کس ندید
ىرزك آفریده هر چه هست   ر هرج آفرید است بالا و بست
نحستین حرد را پدیدار کرد   ر نور حودش دیده بیدار کرد
هرآن نقش کر کلك قدرت نگاشت   ر جشم حرد هیچ پنهان نداشت
مگر نقش اول کر آغار ست   کرآن پرده چشم حرد بار ست
150 چو شد سته نقش نحستین طرار   عصابه ر چشم حرد کرد بار
هرآن گنج پوشیده کامد پدید   بدست حرد سار دادش کلید
حر اوّل حسابی که سرسته بود   ورانجا حرد چشم بر سته بود
دگر حاکه پنهان سود ار حرد   حرد را چو پرسی بدو ره برد
ورآن جاده کو برحرد ست راه   حکایت مکن رو حکایت محواه
155 بانجا تواند حرد راه برد   که فرسنك و منرل تواند شمرد
ره عیب اران دورتر شد بسی   که اندیشه آنجا رساند کسی
حردمندی آراست کر هرچه هست   چو نادیدنی بود ارو دیده ست
چو صنعت صانع ترا ره نمود   نوائی برین پرده نتوان فرود

144a V ارس نقش   144b E که نقشی چنین ست , بی O حر
145a B . ندیں .   145b U کس را   148a W . برآن , نقش کر   E 6p ,
B صورت   150a O نقش سته , D را طرار
150b V نقاب ار دو چشم , کرد   B ست
151a D همان , L کامد فرار   151b L دادش سار
152a O چو , L چو ر اوّل   152b P Pe U D Vo B در
153a E D V Vo B دگر ها .   153b O L حرد چو پرسی برووه
154a O . کو پرده آن ار , E کو پرده توران ,
B وران پرده کو بر حرد سته ; حاده   D 6p , L Vo پرده ,
Pe . ست سار
154b Pe مکس , که هم مهره در دست و هم مهره سار , B کی و ,
155a Pe . بر آنجا   155b D فرهنك   156a E B . ارو
157 L 6p   157a P Pe O U B اوراست گوهرچه , D اوراست
158b بریں B برں

159 سحن بین که ما مرکب نیم لنك — چگونه برون آمد از راه تنك

160 همانا که آن هاتف حصر سام — که حارا شکافست و خضرا خرام

درودم رسانید و بعد ار درود — نکاح من آمد زگنبد فرود

دماغ مرا بر سحن کرد گرم — سحن گفت با من باوار نرم

که چندین سحنهای حلوت سگال — حوالت مکن بر زبانهای لال

تو میحاری این سرو را بیح و بن — بران فیلسوفان چه بندی سحن

165 چرا بست باید سحنهای نغز — برآن استحوانهای پوسیده مغز

حوان کسان بر محور نان حویش — مکنه مه بر سر حوان حویش

ملی مردم دور نامردمند — نه بر انجمن فته در انجمند

به حاکی ولی چون زمین حاك دوست — به حاك آدمی ملکه حاکی نکوست

مشعبد شد این حاك بیرنك سار — که هم مهره دزد است و هم مهره‌بار

170 کند مهرهٔ بر نکعب در نهان — دگر باره آرد برون ار دهان

فرو بردنش هست رربیح ررد — بر آوردنش نیل تا لاحورد

بوقت حزان میحورد عود حشك — بفصل بهار آورد بوی مشك

تن آدمی را که حواهد فشرد — ندانم که چون بار خواهد سپرد

تن ما که در حاکش آکندگی است — نه در نیستی در پراکندگی است

175 پراکندهٔ کو بود جایگیر — گر آید فراهم بود دلپذیر

---

159 Pe 6p 159ᵃ O برون آمد راه , I D آمد , B آرد

161ᵃ O و درودی , Pe 6p

162ᵃ O بر با 162ᵃ V باررم نرم 163ᵃ Pe • حلعت

164ᵃ O • توئی حار و این سح را سرو بن 165 P 6p

166ᵃ Pe بر محوان 166ᵃ V حور حود بر آور ز اسان حویش ,

مکنه مه Pe U (مکنه Pe) مکنه مه , L مکنه مرو , نکسه

E D Vo شکسته مه , B مکس زان مکن , W شکیبه سه

168 E 6p 168ᵃ O • دل بحاکی , V چون وبه

168ᵃ O بحاك 169ᵃ V که مهره دردست و هم حقه بار ,

P O U L E D Vo B حقه بار 170ᵃ L وتمامی حراورا بود ارحهان

Pe ار میان 172ᵃ D بفصل حزان

172ᵃ Pe O U L E D V Vo B بوی ناف

173ᵃ D تن ما که درحاك حواهد بهفت , O وسرد , Vo B سترد

174ᵃ V تن‌ماك درحاکش آکنده گشت 174ᵃ P Pe O U D Vo B که‌بیستی ,

V که بیستی در پراکنده گشت

175 V 6p 175ᵃ B پراکندگی گر بود , Vo گر بود

175ᵃ B شود

چو هرچ آن بود بر زمین ریخته | دگر باره گردد برانگیخته
رر سوده را گر بود ریر ریر | سیماب جمع آورد خاك نیز
چو رر پراکنده را چاره سار | سیماب دیگر ره آرد فرار
گر اجرای مارا که بودش روان | دگر باره جمعی بود میتوان

XX

رسیدن اسکندر بپیغمبری

معنی سحرگاه بر بانك رود | بیاد آور آن پهلوانی سرود
نشاط عنا در من آور پدید | فراغت دهم راهچه توان شنید
همان فیلسوف مهندس نهاد | ز تاریخ روم این چنین کرد یاد
که چون پیشوای بلند اختران | سکندر جهاندار صاحب قران
5 ز تعلیم دانش بجائی رسید | که دادش خرد بر گشایش کلید
بسی رخنه را بستن آغاز کرد | بسی بستههارا گره باز کرد
بداستن علمهای نهان | تمامی جز اورا نبود از جهان
چو برد همه علمها را رقوم | چه با اهل یونان چه با اهل روم
گذشت از رصدبندی اختران | سود آنچه مقصود بودش در آن
10 سریرش که تاج از تباهی رهاند | عمامه بتاج الهی رساند
برد دیگر از آفرینش هس | جهان آفرین را طلب کرد و بس

176ᵃ P چه , E Vo • چه هرج آن شود , D B شود ,
V آن , چه هرچه آن بود بر زمین ریخته O 6p
177ᵃ D V B ریره ریر 178ᵃ B جای سار . 178ᵇ B در آرد
179ᵃ E D که اجرای 179ᵇ E Vo B (B جمع آورد متوان(چون توان ,
P Pe O باتوان , U باتوان , D رو توان , V یا توان
1ᵇ D • بیاد آر زان , آن O از. 2ᵇ L دهمد
4ᵃ O L E Vo افسران . 5ᵇ E • با بر . 7ᵇ Vo سرد از
8 P Pe D V 6p 8ᵃ را : D 6p
8ᵇ O E • روم (E • از اهل) داش هل (E : در) بر (E • برد) سبق برده
9ᵇ O E • بدیدآنچه , D • دیدش. 10 P 6p 10ᵃ P Pe U V سروشی که ,
Vo B • (B براند) تاج او ر ماهی رهاند . 10ᵇ U B : عمامش
11ᵃ آفرینش : B آرمایش . 11ᵇ Vo B نما کرد

در آن کشف کوشید کز روی راز | براندارد این هفت کحلی طراز
چناں دید آن دیدنی را که هست | بدست آرد آنرا که ناید بدست
در این وعده میکرد شبها بروز | شبی طالعش گشت گیتی فروز
15 سروش آمد ار حضرت ایزدی | خبر دادش ار خود در آن بیخودی
سروشی درفشان چو تابنده نور | ز وسواس دیو فریبنده دور
بهفته بدان گوهر تابناک | رسانید وحی ار خداوند پاک
چنین گفت که افروزتر ار کوه و رود | جهان آفرینت رساند درود
برون زانکه داد او جهانبانیت | پیمبری داشت ارزانیت
20 فرمانبری چون توئی شهریار | چنین است فرمان پروردگار
که برداری آرام ار آرامگاه | در این داوری سر بپیچی ز راه
برآیی بگرد جهان چون سپهر | درآری سر وحشیان را بمهر
کنی خلق را دعوت ار راه بد | براندهٔ دولت و دین خود
با تو کنی این کهن طاق را | زعلت فرو شوئی آفاق را
25 رهانی جهانرا ز بیداد دیو | گرایش نمائی بکیهان خدیو
سر خفتگان را بر آری ز خواب | ز روی خرد برگشائی نقاب
توئی گنج رحمت ز یزدان پاک | فرستاده بر بی نصیبان خاک
تکاپوی کن گرد پرگار دهر | که تا خاکیان ار تو یابند بهر
چو بر ملک این عالمت دست هست | به ار ملك آن عالم آری بدست
30 در این داوری کاوری راه پیش | رضای خدا بین نه آزرم خویش
ببخشایش جانور کن بسیج | بنا جانور بر مبخشای هیچ

12^b O : این ار , L آن . 13^a V این دیدیها که , Vo B دیدیها
13^b Pe . که دست , B آبها که , Vo ماند . 14^a V در آن
14^b B کرده گیتی . 15^a Pe طلعت   16 P Pe U L D V бр
16^a B W سروش درفشان چو تابنده هور , Vo سروش
16^b D ز سودای دیو .   16, 17, 18 D 18, 17, 16
17^a Pe بران , L . در آن 17^b ار O бр
18^a کوه E بالك , L رودو کوه . 18^b E فرستد درود ,
L رساند ار شکوه .   19 P Pe U L V бр 19^a او B ار
20^b E رپروردگار . 21^a O برون داری آرام
23^b V براندارهٔ .   24 P Pe U L бр 24^a B سی
24^b B فروشوی افلاك را . 25^a V گرامی نمایی نگهبانی
27^a گنج Pe کان ; D . رحمت . 28^a پرگار D برگرد
30—32 O бр 30^a E . در آن , B . داد پیش
30^c بین نه : E به که , B به ز . 31^a B بخشایشی

گر ار حانور نیز یابی گـزیـد — رمانش مـده یا نکش یا سند
سکندر ىداں روی ىسته سروش — چیں گفت کای هاتف تیرهوش
چو فرماں چیں آمد ار کردگار — که بیروں رنم نوتی زیں حصار
35 ر مشرق ىمغرب شیحوں کىم — حمار ار ىـر حلق بیروں کىم
ىهر ىرر اگر حود شوم مررىاں — چگـویم چو کس را ىدانم رىاں
چه دانم که ایشاں جه گویند ىیر — ور ایىم ىتر هست سیار چیر
ىکی آنکه در لشکرم وقت پاس — ر دزخیم ترسم که آید هراس
دگر آنکه ىر قصد چندیں گروه — سپه چوں کشم در ىیاىاں و کوه
40 گروهی فراوانتر ار حاک و آب — چگونه کىم هر یکی را عداب
گراں کور چشماں ىمں ىگروىد — ر کری سحںهای مں ىشنوىد
درآں حای بیگانه ىر حشك و تر — چه درماں کنم حاصه ىا کور و کر
وگـر دعـوی آرم پیعمبری — چه حجت کند حلق را رهبری
چه معحر ىود در سحں ىاورم — که دارىد ىینندگاں ىاورم
45 در آمور اول ىمں رسم و راه — پس آنکه ر مں راه رفتں ىحواه
ىر آمودگانی چو دریا ىىدر — سر و معری ار حویشتں گشته پر
حکونه تـواں داد با اىرشاں — که آں کىر کم گردد ار معرشاں
سـروش سـراینده کار ساز — حـواب سـکـندر چیں داد ىار
که حکم تو ىر چار حد جهاں — رواست ىر آشکار و ىهاں
50 ىمعرب گروهیست صحرا حرام — مناسک رها کرده ىاسک ىام
ىمشرق گروهی فرشته سرشت — که حر مسکش ىام ىتواں ىوشت

32[б] D اماش   33[a] L · ىراں .   33[б] O چىاں , D گوش
35[б] E دمار   36[a] مرر اگر E مرکر , حود Pe L · مں , D شود
36[б] Pe ىگویم رىاں .   37[a] Pe · چهگویم , L چو · ایشاں ,
D چه دایید ىیر .   37[б] B وریں ىهرم هست
38[б] P Pe U L هم ار درد ترسم , O E Vo · آرد .   39[б] B کىم
40[a] Pe ار آب و حاك , فراواں ىه ار U , فراواں ىه
Vo B · آب و حاك   40[б] Pe ىحاك , B : عتاب
41[б] Pe U رکژی   42[a] L ىر , دریں : Pe O Vo B ىا , W ار
42[б] P Pe V L V ىر کور .   43[б] V کىم
44[a] L چه معحر در سحں ىاورم   44[б] O ىیگاىگاں
45[a] ىمں · E مرا ; L : رسم راه   45[б] O رفىں ره
46[б] L D B : کرده پر   47[б] گردد ار · L کردر . 47-дэн сонра Pe 57-чи,
P : 59-чу бейт кетмишдир   49[б] O W : روىده است . 51[б] L · ممسکش

کروهی چو دریا حنوبی گرای — که بودست هایلشان رهنمای
گروهی شمالیست اقلیمشان — که قایل حوایی ر تعطیمشان
چو تو بارگی سوی راه آوری — گذر بر سپید و سیاه آوری
55 ر باسك بمسك در آری سپاه — ر هایل بایی بقابیل راه
همه پیش حکمت مسحر شوند — وگر سرکشند ار تو در سر شوند
بدارد کس ار سرکشان پای تو — بگیرد کسی در جهان حای تو
تو آن شبچراغی سیك احتری — شب افرور چون ماه وچون مشتری
که هرحاکه تابی باوح بلید — گشائی ر گنحیه‌ها قفل و بند
60 چیان کن که چون سر براه آوری — بدارنده حود پناه آوری
بهرحاکه مرکب در آری براه — کسی داور داورانرا پناه
بیارد جهان آفتی بر سرت — گزندی به بر تو نه بر لشکرت
وگر رانکه در رهگذرهای تو — کسی بایدت پس رو و پیش رو
بهرحا گرایش کند رای تو — بود نور و ظلمت بفرمان تو
65 بود بورت ار پیش و ظلمت ربس — تو بیبی بیند ترا هیچکس
کسی کو باشد ر عهد تو دور — ارآن روشنائی بدو بحش نور
کسی کاورد با تو سر در حمار — بر او ظلمت حویش را بر گمار
بدان تاچو سایه درآن تیرگی — فرو میرد ار حواری و حیرگی

52, 53 P Pe U D V 53, 52 $52^{\text{в}}$ P Pe U L L D V حواندست
53^{a} V گروه $54^{\text{в}}$ B $60^{\text{в}}$ 55 P Pe U бр   56 Vo B бр
56^{a} D میسر شود 57^{a} P Pe U L V بدارد کسی در جهان رای تو
$57^{\text{в}}$ V بدارد کسی در رمان پای تو , E کس اندر ,
P U در رمان پای تو   59 P 47-дән сонра кетмишдир
59, 60 L 60, 59 59^{a} Pe تو هر حاکه رایی , P U رایی ,
L V Vo B بابی , O D . بر اوج $59^{\text{в}}$ D گشاید
$60^{\text{в}}$ P Pe باندازه , U سپاه , D سرداوان درپناه .   61 D бр
61^{a} W موکب , V برازی 62^{a} O بدارد
63^{a} رانکه V بیر , V B تو . $63^{\text{в}}$ V کسی بایدت پس‌رو رای بو ,
B . پای تو   64 . O 66-чи бейтдән сонра кетмишдир
64^{a} P Pe V (V رار) که راش کند رای .
O D : رار تو , E Vo B . رار تو , W حان بو $64^{\text{в}}$ و B бр
65 P Pe U V бр 65^{a} OE شود 66^{a} Pe کاں $66^{\text{в}}$ O روشنا
67^{a} باتو سر : V سر بو , W : در سر . $67^{\text{в}}$ B . بدو
68^{a} تا : L бр , P V B بدان $68^{\text{в}}$ Pe L فروماند , حواری V ظلمت

دگر چون عنان سوی راه آوری — بکشور گشادن سپاه آوری

70 بهر طایفه کاوری روی حویش — لغتهای بیگانت آرند پیش

سالهام یاری‌ده رهنمون — لغتهای هر قومی آری برون

رسان دان شوی در همه کشوری — بپوشد سخن بر تو ار هر دری

تو بیر آنچه گوئی بروی زمان — بداند بپوشیده بی ترجمان

سرهان این معجز ایردی — تو نیکی و یابد مخالف بدی

75 چو شه دید کان گفت بیعاره بست — ر فرمانبری بنده را چاره بیست

بدیرفت ار آرنده آن پیام — که هست او حداوند و ما بنده نام

ور آن رور عاقل بود ار سبیچ — حر آن شغل در دل بیاورد هیچ

ر شغل دگر دست کوتاه کرد — بعزم سفر توشه راه کرد

برون رانکه پیغام فرح سروش — خبرهای نصرت رساندش بگوش

80 ر هر دانشی چارهٔ حست بار — که فرح بود مردم چاره سار

سگالش گریهای خاطر پسند — که ار رهروان بار دارد گزند

بحر سفر اعظم که در بحردی — شناسی بد ار مایه ایردی

سه فرهنگ نامه ر فرح دبیر — بمشك سیه نقش رد بر حریر

ارسطو بحستین ورق در بنوشت — حبر دادش ار گوهر حوب و رشت

85 فلاطون دگر نامه را نقش بست — ر هر دانشی کامد اورا بدست

سوم درج را کرد سقراط بد — ر هر جوهری کان بود دلپسند

چوگشت این سه فهرست پرداخته — سحنهای با یکدگر ساخته

69ª O E چون دگر چون برفتن شتاب آوری : P Pe U بو

69ᵇ O E ریر حواب آوری (E · را) سرفته در ، V گشائی

70ª روی L راه . 70ᵇ O E V بیگانه . 71 B бр.

71ᵇ Pe قوم 72ᵇ با تو

75ª Pe · بیعاره بیست چوشه گفت کایں گفت ، گفت · B راه

76ª P U V Vo اندازه , B آواره , آن · O شه

77ᵇ D آن چو 79ª فرح P Pe U L V کردش , D دادش

79ᵇ O L E B · رساند 81ª V داش پسند

81ᵇ Pe L D V Vo B دارد 82ª Pe U L E D V Vo B صفر ,

O که از 82ᵇ مایه O E آیت , D B نامه

83ª P · ر فرهنگ , Pe : بهر هنگ , O سه فرسنگ نامه سه فرح سه پیر

85ᵇ E . آمرا 86 L бр 86ª D سوم درج سقراط راکرد بد

87ª D B آن , P Pe U L D V : فرهنگ پرداخته

شـه آن نامه‌ها را همه مهر کرد ‌‌ ببیچید و سهاد در یك نورد
چو هـنگام حاحت رسـیدی فـرار ‌‌ ماں درحها دسـت کردی درار
90 رِ گنحیـه هـر ورق پـارهٔ ‌‌ طلب کردی آن شغل را چارهٔ
چو عاحر شدی رایش ار داوری ‌‌ ر فیص حدا حواسـتی یاوری
شست او دگر رور بر تحت عاح ‌‌ نتارك بـر آورده پیروره تاح
چنیں داد فـرماں بفرح وریـر ‌‌ که پیش آورد کلك فرماں پدیر
نویسـد یکـی نامـهٔ سـودمند ‌‌ بتأیید فـرهنك و رای بلند
95 مسلسل بـامدرهای بـررك ‌‌ کرو سارگاری کند میش و گرك
بروں شـد وریر ار بر شـهریار ‌‌ ر شه گفته را گشت بدرفتکار
حرد را بتدبیر شـد رهنموں ‌‌ بداں تا رکاں گوهر آرد بروں
سر کلك را حوں رباں تیر کرد ‌‌ بکاغد پر ار بی‌سـکر ریر کرد

XXI

حردنامـهٔ ارسـطو

چنیں بود در نامهٔ رهنمای ‌‌ ار آن پس که بود آفریں حدای
که شاها بداش دل آباد دار ‌‌ ر بیداشاں دور شـو ریهار
دری را که بدش بود نابدیـد ‌‌ ر دانا تواں بار حستن کلید
بهر دولتـی کاوری در شـمار ‌‌ سحودی بکں پیش پروردگار
5 ببیـروری حـود قوی دل مباش ‌‌ ر ترس حدا هیـچ عافل مباش

---

89 — 92 V 91, 92, 89, 90,
89b O E بداں نامها , B بداں در حهاں , Pe فرار
90a B گهر پارهٔ . 90b L E کرد
91a رایش O ار , گه‌گه · B 6p 92a O یکی رور سشست بر بحت ,
E Vo B W · سشست اولیں رور , V او دراں رور
93a E D Vo B W چناں 93b E L ملك , V فرماں بدید
94, 95, 96 V 96, 94, 95 94a P Vo نوسدگی نامه
94b V بلند , که تابد بفرهنك D درست
95a Pe L بامدارهای 95b کند D 6p 96b L تدبیر کار
97 O 6p. 97b Pe L براں 98b P Pe U L V در اربی
1a L آفریں و شمار . 1b L پادشای , E در نامه شهریار
2b O ر بیداش دور شو یاد دار , L هوشیار, D Vo B W · یاد دار
3b O · توان حستن آنرا کلید . 4, 5, 6 B 6p 4b O سحودش
5a P U تن آسان پیروری دل ,
Pe L V پیروری دل (تن Pe) تن آسان (شاساں V) مباش
5b V هیچ عافل , شاساں بفیروری دل مباش Pe بردن آسان

حدا ترس را سار گار است سحت — بود باحداترس را کار سحت
بهرحا که باشی توممد و شاد — سپیدی سر آتش فکں بامداد
مباش ایمں ار دیدں چشم بد — به ار چشم بد بلکه ار چشم حود
چنیں رد مثل مرد گوهرشاس — که گر حوبی ار حویشتں درهراس
10 ر باد آں درحتی بیابد گرید — که ار حاك سر بر بیارد بلند
دو شاحه گشایاں بحجیر گاه — بمحلاں محجیر بیابد راه
سق برد حود را تلك آهسته دار — حسد را بحود راه بر بسته دار
حسد مرد را دل بدرد آورد — میاں دو آراده گرد آورد
بکیبه مبر هیچکس را ر حای — چو ار حای بردی درآرش ر پای
15 گرت باکسی هست کیں کهں — ترادش مکں یکسر ار بیح وبں
محواه ار کسی کیں آبای او — حطر بیں کں در محابای او
ر حورشید تا سایه موئی بود — که ایں روشں آں تیره روئی بود
ر حرما بدسی بود تا بحار — که اں گلشکر باشد آں باگوار
صدف گرحه همسایه شد با بهلك — در باح دارد به شمشیر حلك
20 برادر حرم برادر مگیر — که بی برق باشد رحوں تا شیر *
مرں در کس ار بهرکس بیش را — مبای حود آوبر هر میش را

6a P Pe U I D V کار سارست 7a Pe L توممد باد
7b W باش 9a B مثل رد حمس 9b B کهر
U حویش ,I بر 10a V بیابد درحتی بداں ر F بیارد
10b Vo حار 11a Pe گشایاں تا بحجیر گاه ,I V بحجیر گاه
11b Pe O I U بمحلاں ,F بحجیر
12a B حسد چوں بری توتث P Pe U I تك آینه سق دار حودرا
V سق حو که ردی تك ,B سق را بحو رتك راسته دار
13a Vo بدست آورد I1 O در آور I در آید.
Pe ر حای 15a مکں ,D ,V بکں
17b Vo B که آں روس اں ,I که روس بر ار تیره موئی بود
O باره روئی 18 P Pe U I F V op. 18b B آں
19a U حورشید حلك.
* O E D add.

مگو رار دل باکس ار بشنوی
گراں گفس آحر بشماں شوی

20a D بس ,D بر. 21a L در ,E B ,با ,O بر ,بهش

چو آمرزش ایزدی بایدت — باید که رسم بدی آیدت
بدان را بد آید ز چرخ کبود — نیکان همه نیکی آید فرود
مکن جز نیکی گرایندگی — که در نیکنامی است پایندگی
25 همه بر دل نیکنامان عیار — که بدنامی آرد سرانجام کار
مکن کار بد گوهران را بلند — که پرورده گرگ آرد گزند
میامیز در هیچ بد گوهری — بده کیمیائی بجاکستری
جو بد گوهری سر برآرد زمرد — کند گوهر سرخ را روی زرد
زدن با خداوند فرهنگ رای — بفرهنگ باشد ترا رهنمای
30 چو سود درم بیش خواهی به کم — مزن رای با مردم بی درم
کشش جستن از مردم سست کوش — خواهرجری باشد از جو فروش
همه جستی از گور و گاو و پلنگ — نحسیت آرند شادی بچنگ
چو در پرده انجس باشد همان — ز تهمت سی نقش سدد خیال
دو آینه را جون بهم بر نهی — شود هر دو از عاریتها تهی
35 مشو با زبون افکنان گاو دل — که مانی در اندوه جون خر بگل
جوانمردی شیر با آدمی — ز مردم رمی دان نه از مردمی
بر آن کس که با سخت روئی بود — درشتی نه از نرم جوئی بود *
ستیزنده را جون بود سخت کار — نرمی طلب کن سختی بدار
سرخصم جون گردد از پشه پر — بچربی بیاور بتیری سر

22ᵃ D راندت   23ᵃ P O U E V Vo B بدآید بدانرا ز چرخ
23ᵇ Vo آمد بدید   24, 25 E 25, 24   26 L 6p
26ᵃ Pe بدنامی‌انرا بلند .   27ᵃ E بر , D V با
27ᵇ O کیمیارا   29—34 O 6p   30ᵃ B بر مردم .
31ᵃ U بجیرد کس ار مردم , V سخن چیبی ار مردم تیر . کوش
32ᵃ D B گاو و گورو   32ᵇ Pe L ز دیگر سوعات و حس بهلک ,
V شادی , بحست ارند شادی   Vo B اورا   33 L 6p
33—34 O 6p   34 E 6p   34ᵃ U در   36ᵃ U تا
36ᵇ P U E V Vo دمی , O رمیں , دان   W 6p
37ᵃ D با نرم که , درشتی   E حوئی
* P Pe O U L D V Vo B apт   O (جو V) بی‌توشهٔ حور(حود
(P آمدت, Pe آوردِ) آردت (V Vo . برش) پیش (Vo B : جون
(Pe آورد) پیش آردت (O رود) سرش شکی مغر
39ᵃ B از پشه پر   39ᵇ B سیری , سرمی   L سرمی

40 چو افتی میان دو بد خواه خام — پراکنده‌شان کن لگام از لگام
در افکن بهم گرگ را با پلنگ — تو بر آرد را ار میان دو سك
کسی را که باشد ز دهقان و شاه — باىداره پایه ىه پایگاه
سوی توانا فرست — ىدانا هم ار جنس دانا فرست
فرستاده را چون بود چاره ساز — بانددرز کردن نباشد نیاز
45 بجائی که آهن در آید بسنگ — ىرور دادن آهن بر آید ر سك
حریبه ر بهر رر آکندست — رر ار بهر دشمن پراکندست
بچربی توان پای روباه بست — بحلوا دهد طفل چیزی ز دست
چو مطرب سور کسان شاد باش — ز بد خود ار سروی آزاد باش
جهانرا چو صبح سحر خاسته — بیارای تا گردی آراسته
50 میارای خود را چو ریحان باغ — بدست کسان خوشتر شد چراغ
حریبه که باتست بر تست بار — چو دادی بدادن شوی رستگار
رر آن آتشی نیست کاکندیست — شراریست کر خود پراکندیست
مگو کر ررو صاحب زر که به — گره بدتر ار بند و بند ار گره
حیں گفت با آتش آتش پرست — که ار ما که بهتر بجائی که هست
55 بگفت آتش ار خواهی آموختن — ترا کشت باید مرا سوختن
فراخ آستین شو کزین سر شاخ — فتد میوه در آستین فراخ

40^{b} P Pe V پراکنده کن شان 41^{b} P Pe U L D Vo برداد ارمیان ,
V ار بو بر آردی درمیان O , تو شادی برآر ار ,
B ار تو بر آردی ار F , تو بر آرد زن ار . 42^{b} O به ,
Vo بارگاه 43, 44 P 6p 43^{a} O E رسول توانا ,
Vo B رسول توان بر توانا 44^{a} را O 6p
45^{b} B بر آمد بر آهن دادن ر بد , O بر آرد , W برآور ,
F بر آورد سلك 46^{a} , 46^{b} Pe U 46^{b} , 46^{a}
46^{a} L هریبه ر بهر سرافکندست , V حریرو رر ار بهرآکندست ,
Pe O Vo B . افکندست 47^{a} , 47^{b} P Pe U L 47^{b} , 47^{a}
47^{b} O چیزی , بچربی دهد Vo تیری , B باری
48^{a} B سور 49^{a} سحر Vo سر , B پدر
49^{b} B بیاری تو گرد برخاسته , L میارای باکرده
50^{a} V بیارای 51^{a} B بریشت , Vo و بار
52^{a} O کندیست کاں 53^{a} D ار . 53^{b} V بهتر
54, 55 E 6p 54^{b} بجائی O بهرجا , Vo تحلی
55^{b} B مراکشت باید ترا

ز سیری مباش آنچنان شاد کام | که از هیضه رهری درافتد بجام
بگنجینهٔ مفلسی راه برد | بیفتاد و از شادمانی بمرد
همان تشنه گرم را آب سرد | پیاپی نشاید بیکبار خورد
60 بهر منزلی کاوری تاختن | نشاید در او خوابگه ساختن
مخور آب نا آزموده نخست | بدیگر دهان کن آن بار جست
به آن میوهٔ کان غریب آیدت | کزو ناتوانی نصیب آیدت
بوقت خورش هرکه باشد طبیب | بپرهیزد از خوردهای غریب
بران ره که نارفته باشد کسی | مرو گرچه همراه داری بسی
65 رهی کو بود دور ور اندیشه پاک | به از راه نزدیک اندیشناک
گرانباری مال خذلان مجوی | که افتد بلشگر دران گفتگوی
ز هر غارت و مال کاری بدست | بدرویش ده ده یك هرچه هست
بهای خواهندگان چیز ده | که خشنودی اندرز از چیز به
دهش کز نظرها بهایی بود | حصار بد آسمانی بود
70 سپه را باندازهٔ پایگاه | مده بیشتر مالی از خرج راه
شکم سده را چون شکم گشت سیر | کند بد دلی گرچه باشد دلیر
به سیری چنان ده که گردند مست | نه نگذارشان از خورش تنگدست
چنان زی که هنگام سختی و از | بود لشکر از خر توئی بی نیاز
بروزی ده بوت بر آرای خوان | سران سپه را نکابك بخوان
75 مخور باده در هیچ بیگانه بوم | تن آسان مشو تا نباشی بروم

57ª P تیری I سمری
57 D رهبرت Vo در آید 58, 29 O I 59, 58
58ª O مقبلی , I مدبری 59ª B همه
59ª پیاپی P U ساید , Pe L V Vo B باید , D بباید
60 Vo B چباید 61ª کی آن O کی ان I کی
62ª O D B کو , Pe آمدست 62 I که از , Pe آمدست
63–75 Vo Op 63ª B سرهمر . 64ª داری Pe باشد , V دارد
65ª L E B W از 65ª I به
66ª درآن I زان , E W گهت 67ª I آن مال هر غرب ز
B عاری مال 67ª ده تك W از هر ك D V ده تك از
69ª O نظر بر . 69 O حصارا 70ª W بانداره ده بانگاه
Pe بارگاه . 70ª F مال 71ª L بردلی I گر باشد
72ª L سیری , B ز سیری . 73ª B که در وقت سختی ,
E آز 73ª O از چون توئی , Pe I از خوردی
75ª V شناسان , O D B باسانی

بروشنترین کس ودیعت سپار — که ار آب روشن نیاید عبار
چو روشنترست آفتاب ار گروه — امانت بدو داد دریا و کوه
اگر مقبلی مقبلانرا شناس — که اقبال را دارد اقبال پاس
مده مدبرانرا سر حویش راه — که انگور ار انگور گردد سیاه
80 وفا خصلت مادر آورد نست — مگرد ار سرشتی که بود ار نحست
چو مردم نگرداند آیین و حال — نگردد سرو سکه ملك و مال
ز حوی قدیمی نشاید گذشت — که نتوان بحوی دگر بار گشت
مبه حوی اصلی چو فرزانگان — مشو پیرو حوی بیگانگان
پیاده که او راست آیین شود — نگوسار گردد چو فرزین شود
85 اگر صاحب اقبال بینی کسی — سیم که با او نکوشی بسی
بهر گردشی با سپهر بلند — ستیزه ممر تا نیابی گزند
مبه دل بهرچ آورد روزگار — مگردان سر ار پند آموزگار
اگر یاری ار دولت آید پدید — سر ار یار دولت نشاید کشید
یاری که دولت نماید مریح — که در یار دولت بود کان گنج
90 چو هنگام یار تو آید فرار — کشد دولت آن روز بیر ار تو بار
صدف حمله تن زان شدست استخوان — که معزی چو در دارد اندر میان
ازان سخت شد کان گوهر چو سنگ — که باید گهر حز بسختی بچنگ
بسختی در اختر مشو بد گمان — که فرختر آید زمان تا زمان

76ª روشن P صافی , E نماید .
77ª E بدو داد دریا امانت و کوه 78ª را D 6p
79ª L ر , مده مقبلانرا سوی حویش Pe O U D V Vo B W سوی
79ª B کر انگور انگور ار , Vo 6p 80ª B باور
80ª O بود نحست که سرشتی مگردان , L ار نگر ,
E V سرشی نگردد , D نحست بودن 81—84 D 83, 84, 81, 82
81—83 P 6p 81ª B مردان 81ª O برو برر
82, 83 Pe U L E V 6p 83ª D مده حوی 84ª Pe بود
84ª Pe بود 85ª D چنان نه که با او نکوشی ,
I نگوئی 86ª E V ار سپهر
86ª B ستیزه مشو . 87ª D مه 88ª O L E V Vo W ساید
89 P Pe U L E V 6p 90ª V بوار . 90ª L بر تو سر
91ª W تن شدست , صدف ز ان همه تن Pe راست شد تن ,
B تن را شدست 91ª U درد آرد , O D دهان
92ª O کارگوهر . 93ª D ز سختی , E ز اختر .
93ª Vo در زمان .

ز پیروزه‌گون گنبد اندُه مدار | که پیروز باشد سرانجام کار

95 مشو نا امید ار شود کار سخت | دل خود قوی کن نیروی بخت

در انداز سنگی بالا دلیر | دگرگون شود کار کاید بزیر

رها کن ستم را بیکارگی | که کم عمری آرد ستمکارگی

شه از داد خود گر پشیمان شود | ولایت ز بیداد ویران شود

ترا ایزد از بهر عدل آفرید | ستم ناید از شاه عادل پدید

100 نکورای چون رای را بد کند | چنان دان که بد درحق خود کند

چوگردد جهان گاه گاه از نورد | بگرمای گرم و سرمای سرد

دران گرم و سردی سلامت مجوی | که گرداند از عادت خویش روی

چنان به که هر فصلی از فصل سال | بخاصیت خود نماید خصال

ربیع از ربیعی نماید سرشت | تموز از تموز آورد سرنوشت

105 چو هرچ او نگردد ز ترتیب کار | نگردد بدو گردش روزگار

بجای تو گر بد کند با کسی | تو نیز از کسی نیکویی با کسی

همانرا همین را فراموش کن | زبان از بد خلق خاموش کن

مژه در نخفتن چو الماس دار | بسیداری آفاق را پاس دار

چنین زد مثل کاردان بزرگ | که پاس شناست پاید گرگ

110 چو یابی توانائیی در سرشت | مزن خنده کانجا بود خنده زشت

94a گنبد B گوهر . 94b O Vo چو سرور
بیرون شود I 98b . نامید بحت 95b E V بیروزه Pe U
99—105 D ôp 100a Vo نکو روی . 101a Pe چوگیرد
101b B سردی سرد . 102a V دران گرم و سردی مجوی , بتفاوت
P U ملامت , Pe L E ملالت . 102b O جوی
103a O به کن , E Vo B دان . 104a P Pe O L F V ربیعی ربیعی
104b V تموری نموز . 105a P Pe L چه ,
O E ز هرچ , Vo . چه هرچه نگردد , V نگردد
105b V . بدو نگردد , B بدو 106b O ازنکوئی کسی باکسی ,
L ازکسی نیك کن با , D ازکسی نیك هم با ,
V ازکسی میکنی باکسی 107b O W : حلق و نیك
108b آفاق L الماس 109b P Pe U
(Pe که با این شبان هست (شبان شد P) رباینده‌گرك (گرك بزرك ,
L که با این شبان هست بسیار گرك ,
V که با این شبان هست مانند گرك , Vo مانند گرك

وگر ناتوانی در آید بکار   مکن عاجزی بر کسی آشکار
لب ار خنده خرمی در مند   غمین باش پنهان و پیدا مخند
بهرجا که حربی فرار آیدت   بحرب آزمایان نیاز آیدت
هزیمت پذیر ار دگر حربگاه   نباید که یابد در آن حرب راه
115 گریزنده چون ره بدست آورد   شکوشدگان درشکست آورد
چو خواهی که باشد ظفر یار تو   ظفر دیده باید سپهدار تو
بفرخ رکابان فیروزمند   عنان عزیمت بر آور بلند
بهرچ آری ار نیك و ار بد بجای   بد ار خویشتن بین و نیك ارخدای
چو این نامه نامور شد تمام   شه داد و شه گشت اران شادکام

XXII

خردنامه افلاطون

دگر روز کز عطسه آفتاب   دمیدند کافور بر مشك ناب
فرستاد شه تا بروش ضمیر   فلاطون نهد خامه را بر حریر
نگارد یکی نامهٔ دلنواز   که خواند گانرا بود کارساز
بفرمان شه پیر دریا شکوه   جواهر بروں ریخت ار کان کوه
5 ز گوهرفشان کلك فرمانبرش   نوشته جبین بود بر دفترش
که نادا فروں راسماں و زمین   زما آفریننده را آفرین
پس ار آفرین کردن کردگار   بساط سخن کرد گوهر نگار
که شاه جهان ار جهان برترست   جهان کان گوهر شد او گوهرست

111[b] D ناکسی   112[a] Pe لب حنده
112[b] Pe عمگین , O عمی‌را نه پنهان و پیدا مخند ,
UEVVoB عمی باش . 113[b] Vo آرمایی
114[a] P Pe O U L E پذیرد دگر , D پذیر دگر ,
V پذیرت در حربگاه
114[b] P Pe U L V B دران حرب‌گاه (V باید , B باند) که باشد ,
Vo ماند   115[a] Pe ره چون
115[b] Pe E که ان در , O شکوشد بر .   116[a] L باشد
118[a] D رهر چه   118[b] D بین دان   119[b] O شه شد , Vo W ارو
2[a] UL تا را   2[b] L برد , Pe در   4[b] OLE فرو ریخت
5[b] B در   6[a] P Pe U L باد آفرین
8[b] L کار گوهر , E شه آن گوهرست

چو گوهر نهادست و گوهر نژاد — خطرناکی گوهر آرد نیاد

10 سودار اگر نیك وگر بد کند — باندارهٔ گوهر خود کند

کمینگاه دردان شد این مرحله — شاید در او رخت کردن یله

درین پاسگه هرکه بیدار نیست — جهانبانی اورا سزاوار نیست

جهانگیر چون سر برارد بمیع — بتدبیر گیرد جهان یا بتیغ

همان تیغ مردان که جوهرپرشد — بتدبیر فرزانگان تیز شد

15 سرور و شب بزم شاهنشهی — ز دانا نباید که باشد تهی

شه آن به که بر دانش آرد شتاب — نباید که هرسدش خورد و خواب

دو آفت بود شاهرا هم نفس — که درویش را نیست آن دسترس

یك آفت ز طاحهٔ چرب دست — که شه را کند چرب و شیرین پرست

دگر آفت ز حمت ربیا بود — گرو آرزو نا شکیبا بود

20 ازین هر دو شه را نباشد تهی — که آن بر کند طبع و این تن تهی

نه بسیار کس شو نه بسیار خوار — کز آن سستی آید وزین ناگوار

جهارا که بینی چنین سرخ و زرد — ساطی فریسده شد در نورد

جهان اژدهائیست معشوق نام — از آن کام بی جان بر آید زکام

بگویم که دنیا نه از بهر ماست — که هم شهری ما و هم شهرماست

9a O L گوهر نگارست , B گوهر کساد

9c Pe گوهر کی آرد , L گوهر که آرد \ آردبراد

10, 11, Vo B 11, 10 10a Pe U V W اگر

10c L جوهر 12a P Pe U L پایگه , Vo B جانگه

12b E B*6p را 13a F در آرد , U جو ممع

13c P Pe U I D V جهانرا سمع , W جهانرا جو ممع

14a D تیع شاهان 17a V شود

17b L بافت بود شاهرا هم نفس 18a رطاحه \ املمحهٔ

19a V آن , O ار روح ار 20c P Pe U I که آن (اس Pe L) نك ورا بر (ورانید Pe) کند وبن (وان L) تهی

V نکی کان کند برد کر کاس تهی .

B تن , کران F 6p. O وبن را تهی

21a O کرین سستی آید وران V , کرو سستی آرد اران Pe L آرد ,

22a B شو 23 P 6p 23c Pe L کران اژدها گشت عالم تمام ,

O E اروکام بی جان , U کالی جان بر آید بکام ,

V Vo B بیجان 24a D که دردنیا . 24a B که شهری ما

25 نباشیم ازین گونه دنیا پرست — که آریم خوابی بحونی بدست
بهادی که برداشت ار حون کند — فرو داشتی بی حکر چون کند
ازین چار ترکیب آراسته — رهر گوهری عاریت حواسته
عیان نه که بپیچیم اران پیشتر — که ایشان رما بار بپیچند سر
اگر آب در حاک عبر شود — سرانجام گوهر نگوهر شود
30 حری آتکش بود و حیکش درید — کری سده عم حورد و حر میدوید
جهان حار در بشت و ما حاربشت — بهم لایقست این درشت آن درشت
دو بیوه بهم گفتگو ساختند — سحن را نطعمه درانداختند
یکی گفت کر رشتی روی تو — نگردد کسی در جهان شوی تو
دگر گفت نیکو سحن راندهٔ — تو در خانه ار نیکوئی ماندهٔ
35 چه حسبیم چندین برین آستان — که با مرگ شد حواب همداستان
کسی کو بداند که در وقت حواب — دگر ره نبیداری آرد شتاب
ر خفتن چو مردن بود در هراس — که ماند بهم حواب و مرگ ار قیاس
درین ره حر این حواب حرگوش نیست — که حسبده و مرگ را هوش نیست
چه بودی کرین حواب ریرك فریب — شکیبا شدی دیده ناشکیب
40 مگر دیدی احوال نا دیده را — پسندیده و ناپسندیده را
ازین بیهده داوری ساختن — رمانی بر آسودی ار تاختن

25a D ار آن , E درسا
25b Vo B حوبی بدست (B و) ار حون (B آلایم) که آرایم ;
O V (V بحوبی) که آرم حوبی بحوبی , L حوابی بحوابی
26 L бр 26b B حون
27a D چارتکیر . 28 B бр 28a , 28b P 28b , 28a
30 Vo бр 30b B حرسده حر میدوبد , گری کرد
Pe گر این سده , غم V کش
31a V B حاربشت (B با) و ما حاربشتست 31b D این
32b V سطعه 33a L کان رشتی
33b L نگردد در جهان هیچ کس شوی تو 34a دگر D رش
34b تو V به 35a V بچسپیم چندین 36a O گربداند ,
U L بداند 37a V رحفتن بمردان بود ار تو پاس ,
P Pe U L بود گاه پاس . 38a O چو اس
38b L . جسیده , V حسیده , Vo B . حسده
41a V . اران , W ورین , D کاری 41b L آسودن , Vo تاحتن

چرا از پی یک شکم وار نان — گراینده باید بهر سو عنان
شتاب آوریدن بدریا و دشت — چرا چون بیابی بود بازگشت
شناسد کسی که صاحب دلند — طلبکار آسایش منزلند
45 گذارند گیتی همه زیر پای — هم آخر باسایش آرند رای
همه رهروان پیش بیندگان — کند آفرین بر شنیدگان
سلامت در اقلیم آسودگیست — گزین بگذری حمله بیهودگیست
چه باید درین آتش هفت جوش — بصید کسانی شدن سخت کوش
سرانجام هر بار کوشیدنی — بجز خوردنی نیست و پوشیدنی
50 چو پوشیدنی باشد و خوردنی — حساب دگر هست با کردنی
بدریا در آنکس که جان میکند — هم آنکس که در کوه کان میکند
کس از روزی خویش در بگذرد — باندازهٔ خویش روزی خورد
هوس بین که چندین هزار آدمی — نهد آز در جان و زر در زمی
زر آنکس که او خاک بر زر کند — خورد خاک و هم خاک برسر کند
55 جهان آنکسی راست کو در جهان — خورد توشه راه با همرهان
ز کیسه بجزی برد بد را — دهد فربهی لاغری چند را
بیك جو که چرنده شد سگ خام — بدان خشگیش چرب کردند نام
رهی دور و برگی در آن راه نی — ز پایان منزل کس آگاه نی

42а پی P برد   42б P رهر   43а , 43б B 43в , 43а
43б P که هر چون . Pe U گهر چون , O چو آخر ,
L گهر چون سابی بود , E چو آخر سابی برو بار , V خرابی پیاپی بود
45 B бр 45, 46 P Pe U L V 46, 45   45а O U گرارند ,
E که آرند   45б Pe بتای , L بای   47а Pe اقلام
47б Pe ازین , D بگذرد   48 P бр   48а L باشد ,
V آتش ; درون B آفت   49, 50 V 53-дэн сонра кетм
49а بار E کار , B بوشیدنی . 49б ست D و بی B бр
50 E бр   50 U 52-дэн сонра кетм   50б B حسابی
52, 53 O бр   52а P بر   53а V o B بهد ,
V در جان فدر در زمین   54а زر آکن Pe U L V بداکن ,
B بزرگان , L بر   54б B بر زر کند
56а O زکیسه , Pe L بخوبی بود بد , V بود   56б O E لاغر
57 Pe бр   57а O V B خوسده , D خرسده
57б O بدان خرخشکیش , B گردد بمام
58а V رهی دیرو دوری دران راه نه

نبايد عـودن چنـان بيحـر | كه تا گاه سيلی در آيد سر
60 بودن چنان بز بيخواب و حورد | كه تن ناتوان گردد و روی زرد
كجا عزم راه آورد راه جوی | برانـد چو آشفتگان بوی بوی
نگهبان بر انگيزد آن راه را | كند بر حود ايمن گذرگاه را
شب و روز بيدار باشد نكار | كه بر خفتگان ره زند روزگار
پس و پيش بيد هرهنگ و هوش | ندارد بگفتار بيگانه گوش
65 چو لشكر كشی باشدش ره شناس | ز دشواری ره ندارد هراس
گذرگر بهامون كند گر بكوه | پراكندگی باورد در گروه
نموكب حرامد چو باران و برف | بهيت نشيند چو دريای ژرف
زمين حير آن بوم را يك دو مرد | بدست آرد و سير دارد حورد
وريشان بهای كند بار حست | كه بی آب تخم از زمين بررست
70 باسانی آن كار گردد تمام | ز سختی نبايد كشيدن لگام
چو آيد ز يكسر سلامت پديد | سر چند كس را نبايد بريد
دران ره كه دستی قوی تر بود | زدن پای پيش آفت سر بود
نشايد در آن داوری پی فشرد | كه دعوی نشايد درو پيش برد
چو بررشته كاری افتد گره | شكيبائی از جهد بيهوده به
75 همه كارها از فروستگی | گشايد وليكن باهستگی

59ᵃ P U V عبود از جهان , O نمودن چنان , Pe جهان
59ᵇ V در آرد 60ᵃ V نبايد چنان 60ᵇ P Pe U V كه هم ناتوان
61ᵇ P Pe O U L E Vo B بر آيد , V براند 62, 63 V бр
63ᵇ كه بر • Pe бр 64 I бр 64ᵃ P Pe U V زفرهنگ
65ᵃ , 65ᵇ B 65ᵇ , 65ᵃ 65ᵃ B بايدت , O روشناس
65ᵇ ره ندارد P Pe U L V باشد (او • V) اورا , B ره باشد
66ᵃ گر O L ور 67ᵃ O چو , بمركب L به
67ᵇ P Pe U L چو شبنم نشيند بدريای , V بكشتی نشيند بدريای ,
Vo چو كام صدف
68ᵃ V سر درارد , Pe ز حورد • 69ᵃ Pe از
70ᵃ O E D از كار , V B اين 70ᵇ O L E بسختی , D نبايد
71ᵃ P Pe L V Vo B ملامت 71ᵇ را Pe бр
72ᵃ V B در اين 72 — 76 E 76, 74, 75, 72, 73
72ᵇ P Pe U L زدن پای روئين عم سر بود , V پيشی تنی سر بود
73ᵃ D نبايد 73ᵇ B : برو 74ᵃ O سر رشته , B • كارب

فرو بستن کار در ره بود　　گشایش درآن نیز ناگه بود
سحن گرچه شد گفته برحای حویش　　سحن دانی شاه ازین هست بیش
بهرحاکه راند سیک احتری　　حرد حود کند شاه را رهبری
کسی را که یردان بود کارسار　　بود رادم و آدمی بی بیار*
80 دلی راکه آرد فرشته درود　　باندیشه کس نیاید فرود
اگر من هرمان شاه جهان　　مثالی بوشتم چو کار آگهان
نیاوردم الا پرستش بحای　　که اقبال شد شاه را رهنمای
نشد حاطر شاه محتاج کس　　حدا و حرد یاور شاه و بس
حرد باد در نیك و بد یار او　　حدا باد سازندهٔ کار او
85 حردمند چون نامهرا کرد سار　　شاه جهان داد و بردش نمار
دل شه رسد عم آزاد گشت　　ازان نامه نامور شاد گشت

XXIII

حردنامه سقراط

سوم رور کین طاق ناریجه رنك　　بر آورد ناریجه روم و رنك
نسقراط فرمود دارای روم　　که مهری ر حاتم درآرد سوم
نویسد حردنامهٔ ارحمند　　ر هر بوع دانش ر هر گونه پند
حردمند روی از پدیرش نتافت　　نعواصی در ندریا شتافت
5 چنین راند بر کاعد سیم سای　　سواد سحن را نفرهنك و رای
که فهرست هر نقش را نقشبند　　بنام حدا سر بر آرد ملند
جهان آفرین ایرد کار سار　　که دارد ندو آفرینش نیار

76б V گشادن , O دریں بیر آگه بود , B درو ,
L بیر همره بود 77a O گفته شد گرچه
77б دانی V گفس , O ار آست , E・ ار آن 78б L یاوری
* L арт پس ار نام یردان گیتی پناه
(бах § XXIII хәит 8) — بدان ای حردمند بیدار شاه
80a L که هرکه آرد , Pe فرشته دراو
80б Vo نیارد , Pe فرو 81б L نکار 82 L бр
83б Pe حداوند حود یاور , W شاه بس , B 84б 84 B бр
1a E دگر رور کس طاق ناریح رنك , Vo طاس , D فیرور رنك
1б Pe رور و رنك . 2a E D B W دانای 2б Pe L بحاتم
3б نوع O گونه 4б B دریا ندریا 5a E چنان:
7б Pe U L V Vo نیار (Pe نیشس) نراو رای نیش , B ندو رای دانش

بس از نام یزدان گیتی پناه	طرار سخن ست بر نام شاه
که شاها درین چاه تمثال پوش	مشو جز بفرمان فرهنگ و هوش
10 ترا گر بسی گوهر آمیختند	نه از بهر یاری برانگیختند
بلنگست در ره نهان گفتمت	دلیری مکن هان و هان گفتمت
بهرجا که باشی ز پیکار و سور	مباش از رفیقی سراوار دور
چو در بزم شادی نشست آوری	نه از یار جدان بدست آوری
مکن در رخ هیچ غمگین نگاه	که تا بر تو شادی نگردد تباه
15 چو روز سیاست دهی بار عام	مینکن نظر بر جریهای خام
نباید کزان لهو گستاخ کس	رود با تو گستاخیی در سخن
چو دریا مکن جو تنها خوری	که تلخست هرچ آن چو دریا خوری
بهر کس بده بهره چون آب جوی	که تابش میرت شود هر سوی
طعامی که درخانه داری بسد	بهفتاد خانه رسد بوی گند
20 چو از خانه بیرون فرستی نکوی	در و درگهت را کند مشکبوی
بنفشه چو در گل بود باشکفت	عفونت بود بوی او در نهفت
سر زلف را چون درآرد بگوش	کند خاک را باد عنبر فروش
حریصی مکن کاین سرای تو نیست	ورو جز یکی بار برای تو نیست*

8ᵃ B бр ار ; V نام معبود ; 8ᵇ O D سته ,
9ᵃ O D حاشاك پوش (O چاه (جای, E بدس, L نمتاك پوش ;
V تمثیل ; 9ᵇ D مروحر , O حر فرهنگ فرمان و هوش
10ᵃ D انگیحسد 11ᵃ O E برره 11ᵇ و Pe бр,
12ᵃ E ز هر جا که باشد , L V شور 12ᵇ O رفیق حردمند ,
B رفیق سرافراز , Vo بور . 13ᵃ Pe کست آوری
13ᵇ D بار . 15ᵇ O E D حام 16ᵃ B در آن
17ᵃ V سها روی 17ᵇ Pe که تلخست آنچو سها حوری ,
P U L D V Vo B هرج آن تنها حوری
18 E бр 18—22 L бр 18ᵃ D مده بهر ,
V B مده , U بهر 18ᵇ میرب O مهرب , B عبرب ,
Pe شود سو , V B چون سوی 19 P Pe U Vo B бр
19ᵇ O D حانه اش ; 21ᵃ E بنفشه در اول بود ,
O بنفشه در رنك برنا شکفت 21ᵇ V Vo عقوبت ;
E بود , عفوبت کند معررا در نهفت D دهد
22 P бр 22ᵃ Pe U V Vo B بر آری , O E D بر آرد ,
V در آری . 23ᵃ Pe B کان ; P L V B سرای . 23ᵇ وران

* O D арт
سانی که دندان عیرست تیر
چو ابر آبروی بزرگان مریز

بیك قرصه قانع شو ار خاك و آب   نهٔ بهتر آخر تو از آفتاب

25 حدائیست روی ار خورش تافتن   که در گاو و خر شاید این یافتن

کسی کو شکم بنده شد چون ستور   ستوری برون آید ار ناف گور

چو آید قیامت ترارو بدست   ر گاوی بتر بایدش برنشست

ر کم خوارگی کم شود رنج مرد   نه بسیار ماند آنکه بسیار خورد

همیشه ای مرد بسیار خوار   در آروغ بد باشد ار ناگوار

30 چو شیران باندك خوری خوی گیر   که بد دل بود گاو بسیار شیر

خر کاهلانرا که دم میکشند   ار آنست کاهی که خم میکشند

نقطره ستان آب دریا چو میغ   بهنگام دادن بده بیدریغ

همان مشك سقا که پر میشود   ار افشاندن آب بر میشود

چنان خور تر و خشك این خوردگاه   که اندازهٔ طمع داری نگاه

35 ببخش و بخور بارمان اندکی   که بر جای خویش است ازین هریکی

چو دادی و خوردی و ماندی بجای   جهانرا توئی بهترین کدخدای

زهر طعمهٔ خوشگواریش بین   حلاوت مبین سارگاریش بین

چو با سرکه ساری مشو شیر خوار   که با شیر سرکه بود ناگوار

مده تن باسایی و لهو و بار   سفر بین و اسباب رفتن ساز

40 بکار اندرای این جه بزمرد گیست   که پایان بیکاری افسردگیست

24ᵃ L : نهٔ به ر احتر به ار آفتاب   25 L бр   25ᵃ F حدا بیش
25ᵇ B وحر می   27 E бр   27ᵃ O بایدش ,
U Vo ناشدش , V باشدش هم نشست , B : بایدت
29 L бр   29ᶜ B حود بد   30ᵃ L خو پذیر
31 E бр   31ᵃ B آنکه دم میکسد ; حرکار را V مکشد
31ᵇ Pe U L اران دست , B میکسد   32ᵃ V نقطرب
32ᵃ E بدو بده   33 E бр   33ᵃ P U L D V Vo B پر Pe بر
33ᵇ Pe U L V (Pe ار اوشاندش آب بر (بر ,
O آتش چو در میشود , D آتش بدر میشود
34 L бр   34ᵃ Pe U آن   34ᵇ V دارد   35 E бр
35ᵃ L ار , B با   35ᵇ O D اس   36ᵃ Pe ماندی سدی
36ᵇ O بو بهترس   37, 38, 39 Vo 39, 37, 38
37ᵃ رهر طعمه P Pe L U D V Vo ر طعم خورش B ر طعم خوش
O ر هر لقمه , D ناگوارش   37ᶜ P Pe U L B کار سارش
39ᵃ P O U L D V باسای لهو   39ᵇ L سس س
40 O 38-дән сонра кетмишдир   40ᵃ O ر کار اندر آی آنچه
40ᵇ V بکار

بدست کسان کان گوهر مکن اگر رندهٔ دست و پائی برن
ترا دست و پای آن پرستشگرند که تا نگذری از تو در نگذرند
پرستندگان گرچه داری هزار پرستشگرانرا میفکن زکار
چو تو خدمت پای و نیروی دست حوالت کنی سوی پائین پرست
45 چو پائین پرستت نماند بجای نه آنگه نمانی تو بیدست و پای
چو پای پرستندهٔ نغزگوی ازو بیش از آن مهربانی مجوی
پرستار بد مهر شیرین زبان به از بد خوئی کو بود مهربان
بگفتار خوش مهر شاید نمود زبان ناخوش و مهربانی چه سود
سخن تا توانی بازرم گوی که تا مستمع گردد آزرم جوی
50 سخن گفتن نرم فرزانگیست درشتی نمودن ز دیوانگیست
سخن را که گوینده بدگو بود نه نیکو بود گرچه نیکو بود
ز گفتار بد به بود فرمشی پشیمان نگردد کس از خامشی
ز شغلی کزو شرمساری رسد بصاحب عمل رنج و خواری رسد
ز هرچ آن نیابی شکیبنده باش بامید خودرا فریبنده باش
55 امید خورش بهتر است از خورش بوعده بود زیره را پرورش

41б Pe وگر , O توگر
42а O وپایان پرسش گرند , Pe U V B این
43а Pe U L Vo گرتو داری , V کر دراری , B گرد داری
44а تو L و , بر E бр 44б پائین O بالین , I E آئین
45а O بالین پرسش , E : آئین , Pe · نماند
45б L پس آنگه , V · بانگه , B · از انگه 46а F چو پای , O چرب گوی
46б P Pe U V B ازو , E ازین 47 Vo бр
47а بد L بر 47б Pe : بد خوسی کو , E گر بود ,
به از خوب رویان ماه مهربان : L ,
به از مهربان کو بود بد زبان V
48 I бр 48а Vo پرستار بد مهر شاید نمود , P بگفتار خود , E · باید نمود
50 . O E 56-чи беитдән сонра кетмишдир
50а O E سخن نرم گفتن ز فرزانگیست ,
نرم · V نرم 51 — 84 Pe L Vo B, 51—85 P V,
51—83 U „24“ §-ын 27-чи беитиндән сонра кетмишдир,
51 O E „24“ §-ын 27-чи беитиндән сонра кетмишдир,
ардынча 53-чү беит тәкрар эдилир
53а Vo · گران , D · کرو رنج و خواری رسد
53б D عمل شرمساری رسد ; B · رنج و خواری رسد
54а Vo بپائی 55б زیره E رنده

نبینی که در گرمی آفتاب | حرامست ىر زيره حز ريره آب
چو ريره ىاب دهى مى شكيب | ىاب دهى ريره را مى فريب
گلى كر ىم ابر حواش ىرد | چو ىاراں سيل آيد آتش برد
ستمكار گادرا مكس ياورى | كه پرسىد روزيت ارين داورى
60 محون ريحتى كمتر آور سيج | در انديش ارين كده پاى پيچ
چه حواهى ز چدين سر انداحتن | ىدين گوى تا كى گرو ىاحتن
بسا آب ديده كه در ميع تست | سا حون كه در گردن تيغ تست
ترسى كه شمشير گردن زنت | ىگيرد محون كسى گردنت
كحاوه چناں راں كه تا يكدوميل | بيداردت ىاقه در پاى پيل
65 سپس تا چه حون در جهان ريحتى | چه سرها ىگردن در آويحتى
سا مملكت را كه كردى حراب | چو پرسىد چون داد حواهى حواب
ىداں راست ماىد كرين سر ىاغ | گلى چند را سر در آرى ىداغ
مده دل ىرين سرحك شموس | كه هست اژدهائى ىرح چون عروس
دلى دارد ار مهرىاىى تهى | چه دل كر تنش ىيست نير آگهى
70 چو حاك ار سكوت كمرسته ىاش | شتاىاں فلك شد تو آهسته ىاش
تو شاهى چو شاهين مشو تير پر | ىاهستگى كوش چون شير ىر

---

56 P Pe U L V Vo B бp
56[b] O حرامست ىر زىده حر رىده آب , E حرامست حر ريره را ريره آب
57[a] Vo ىاب ريره مى , E چو زىده 57[b] E رىدهرا ,
Vo و را 58[b] D Vo سىل 59[b] O كه روريت ىرسىد اراں ,
Pe U L V Vo B روزى . 60 E бp
60[b] P Pe U L B · در اىديشهٔ كمدهٔ پاى پيچ , V ارس , ار
Vo ىيدىش ار كدهٔ 61 L бp 61[a] U چو حواهى ,
B : ىراىداحتں . 61[b] P U Vo B ىاس , Pe ىر اس
62[a] L · كه كو , U مىع ست . 62[b] U تيع ست 63[b] E ىگير ,
B : كسى دامىت
64[a] V Vo · كحاوه . كراوه 64[b] D پشت پيل 65[a] O حوں حوں
65[b] Vo · ىرگردں 66[a] Pe L Vo سى 67 I бp
67[?] E W ىدىں , B . ىه آں , كرىں P Pe U V كه در ,
Vo كه در سير ىاع 68[a] Vo مده دل ىدىں سىرحىك چموش ,
B : ىدس 69, 70 E бp 69[b] O B · حود سر , L هىچ ,
D · ىير ىيست 70[a] B چو حال ; Pe ارسكوت رىاں ىسته داد
70[b] Vo فلك شد شتاىاں ; Pe : آهسته دار
71[a] P U EV Vo . چو شاهى

عنان کش دوان اسب اندیشه را   که ره سنگلاخست این بیشه را
بکاری که عم را دهی بستگی   شناسنده‌گی کن نه آهستگی
چو نا بی‌گنه رای حنك آوری   نه ار در میانه درنك آوری
75 بحر خوبی و درد آلوده دست   ببخشای بر هر گناهی که هست
ر دونان نگهدار برخاش را   دلیری مده بر خود اوباش را
چو شه با رعیت بداور شود   رعیت نشه در دلاور شود
مشو نرم گفتار با زبر دست   که الماس ار اوریر گیرد شکست
گلیم کسانرا مبر سر بزیر   گلیم خود ار پشم خود کن چو شیر
80 کهن حله شد کرم نادامه را   که ابریشم ار جان تند جامه را
ر پوشیدگان راز پوشیده دار   وریشان سخن ناپوشیده دار
میاور بافسوس عمری بسر   که افسوس باشد بر افسوسگر
سخن زین نمط گرچه دارم بسی   نگویم که نه زین نگوید کسی
ترا کانت آسمانی بود   ازین بیش گفتن زیانی بود
85 گرم تیز شد تیغ نرمی مگیر   ز تیری بود تیغ را نا گزیر
تیغی چنین تیز ناروی شاه   قوی باد هرجا که راند سپاه
چو پرداخت زین درج درجامه را   پذیرفت شاه آن خرد نامه را

---

72 E 6p 72^{a} P Pe U L V Vo دوال B ، چنان (جهان Pe L) کن دوان (دوال L ، روان V)

72^{b} O B W که در ره جسکهاست این ,

73 Pe 6p 73^{a} O دهد اندیشه را Pe این بیشه‌را

73^{b} E D . کن ناهستگی 74 B 6p

74^{a} P Pe U L V رای (U V با) چو خواهی که با , Vo چو باد شمی رای

75^{a} B و آلوده 75^{b} V بر نگناهی 76^{a} O بدو نان

77 V 6p 77^{a} O برابر شود ، برعیت برابر شود E B برابر شود

77^{b} P U L رعیت برشه دلاور 78^{b} اوریر · L زبر , D Vo ماند شکست

80 E 6p 80^{a} V نادانه را ، کهن کرم شد کرم O Pe شد , کن

P Pe U L Vo نادانه را 80^{b} جان O وین

81^{a} Pe L B : ر پوشندگان , P Pe U L V Vo جامه‌را

81^{b} L سوشنده را سخن , دار Vo را · Vo دار را

82^{b} Pe O V B بافسوس گر 83^{a} L ارچه

83^{b} P U L Vo B نگویم , Pe نگویم که زین نه 84 E 6p

84^{a} O ترا کان ار آسمانی , L V ترا چون کتاب آسمانی

P Pe Vo ار آسمانی , B کان . 84^{b} O گرانی بود

85^{b} E که تیری 86^{a} V بهیبی چنس , P Pe U Vo وبازوی

87^{a} E چو برداشت زین , Vo زین : Vo این , Vo ار جامه‌را ,

Pe O U L E V B . این ; 87^{b} B پذیرای شاه . جامه‌ر · Pe

XXVI

سفر کردن اسکندر به پیغمبری

سحرگه که سر برگرفتم ز خواب　　بر افروختم چهره چون آفتاب

سریر سخن بر کشیدم بلند　　پراکندم از دل بر آتش سپند

بسرایش نامهٔ خسروی　　کهن سرورا بار دادم نوی

ز گنج سخن مهر برداشتم　　درو در ناسفته بگذاشتم

5 سر کلکم از گوهر انداختن　　فلک را شکم خواست پرداختن

درآمد خرامان سمن سینهٔ　　بمن داد تیغی در آیینهٔ

که آشفتهٔ خویش چندین مباش　　ببین خویشتن خویشتن بین مباش

نظر چون بر آیینه انداختم　　درو صورت خویش بشناختم

دگرگونه دیدم در آن سر باغ　　که چون پرنیان بود در پرزاغ

10 ز نرگس تهی یافتم خواب را　　ندیدم جوان سرو شاداب را

سمن بر بنفشه کمین کرده بود　　گل سرخ را زردی آزرده بود

از آن سکهٔ رفته رفتم ز جای　　فرو ماندم اندر سخن سست رای

به نائی که خودرا سبك رو کنم　　به دستی که نقش کهن نو کنم

خجل گشتم از روی بیرنك خویش　　نوائی گرفتم بر آهنگ خویش

15 هراسیدم از دولت تیز گام　　که بگذارد این نقش را ناتمام

1ª که Pe бp, D جو . 1ᵇ چهره Pe U I V چسمه, O چهر, Vo B چشم, چون V бp

2ª V سخن بر سخن بر کسیدم 3ᵇ P · بهی سررا

4ª O بهره برداشتم . 5ᵇ شکم P قلم

6ª در آمد V در آخر ; Pe · سمن بینهٔ

7ᵇ E را به بین خوش را D , خوشس به بن , I حودبن مباش , V خویشتن را مباش

8ª O W در آسه , U L V Vo B بابیه

8ᵇ O L · بشناختم , D شناختم 9ᵇ بود L کشته , I·D Vo B بر . در

10ᵇ V . ندیدم , D نوشاب را

11ᵇ Pe L V آورده بود , B · آعشته بود — hanинодо آررده

12ᵇ D سست پای . 13ª V رہائی , L که به خود را

13ᵇ V همان به که نقش . 14ᵇ U D L B W · باهنك

15ᵇ را : O دا , E ناتمام

از آن پیش کاید شبیخون خواب — بنیاد این خانه گردم شتاب
مگر خوابگاهی بدست آورم — که جاوید در وی نشست آورم
پژوهندهٔ دور گردنده حال — چنین گوید از گردش ماه و سال *
که چون نامهٔ حکم اسکندری — مسجل شد از وحی پیغمبری
20 ز دیوان فرو شست عنوان گنج — که نامش برآمد بدیوان رنج
بفرمود تا عرهٔ روم و روس — نوشتند بر نام اسکندروس
از آن پیش کز تخت خود رخت برد — بدو داد و اورا بمادر سپرد
بمادر بگشاد مهر از زبان — چنین گفت با مادر مهربان
که من رفتم اینک تو از داد و دین — جهان کن که گویند بادا چنین
25 بپرور تو آن بندگان خدای — چو مادر شدی مهر مادر نمای **
بپروردن داد و دین زینهار — نگهدار فرمان پروردگار
بفرمانبری کوش کارد بهی — که فرمانبری به ز فرمان دهی
ضرورت مرا رفتنی شد براه — سپردم بتو شغل دیهیم و گاه
گرفتم رهی دور فرسنگ پیش — ندانم که آیم بر اورنگ خویش

16ᵃ D بسحوان حواب , E حراب
16ᵇ Pe L B حامه , V · نامه 17ᵃ E بدست آیدم
17ᵇ F نشست آیدم
* F apr — معنی درین خلوتم رازهاست
ندا تا نگویم درین پرده راست
می‌ده که آن می قرار منست
بمیخانه رفتن به کار منست

داستان W сәрләвһә apr , سفر کردن اسکندر رومی در جهان Bә сәрләвһә
18ᵃ Pe پژوهیده . 19ᵃ Pe مایهٔ . 19ᵇ O · وحی مهر ,
V از وی پیغمبری 20ᵇ Pe U Vo B برآید ,
O بروشد · I بر آید ز دیوان , F درآمد
21ᵃ U عرهٔ , E عهدهٔ . 22ᵃ B رنج برد 22ᵇ و · D бр
23ᵃ P Pe U L V VoB · بپدر سر بگشاد , D · بمادر چو بگشاد
24ᵃ P Pe U L V Vo B تو از , O ازین · اینك زدادو ردین
24ᵇ O B چنین کن , B گوینده 25ᵃ P Pe U L V Vo B شود : O,شده
** L apr که من رفتم اینك ازین دادودین نگه دار فرمان بود این چمن
(бах 24ᵃ , 26ᵇ) 27ᵃ P Pe U L V Vo B بفرمان دین
27ᵇ ز · P Pe O U L V Vo B که E · دارد 28ᵃ D ز راه
28ᵇ Pe U L V ودیهم 29ᵃ O ره ; Vo وفرسنك سنك ,
B و فرسنك 29ᵇ D کی آیم , Pe D V B باورنك :
Vo ندانم کی آیم براورنك تنك

30 گر آیم چنان کن که ار چشم بد   به تو خیره باشی به من چشم ز
وگر رامدن حال بیرون بود   بهش باش تا عاقبت چون بو
چنان کن که فردا دران داوری   نگیرد رباب بعدر آوری
سحن چون بسر برد برداشت رحت   رها کرد بر مادر آن تاج و تحت*
بفرمود تا لشگر روم و شام   برو عرض کردند خود را تمام
35 ار آن لشگر آنچ احتیار آمدش   پسندیده تر صد هزار آمدش
گزین کرد هر مردی ار کشوری   بمردانگی هر یکی لشگری
چهارش هزار اشتر از بهر بار   پس و پیش لشگر کشیده قطار
هزار نحستین ار و بیسراك   بلشگر کشی کوه را کرده چاك
هزار دگر بحتی بارکش   همه بارهاشان خورشهای خوش
40 هزار سیم ناقهٔ ره نورد   برین رر و ریور سرح و زرد
هزار چهارم بنجیبان تیر   چو آهوگه تاختن گرم خیز
ز هر پیشه کاید جهانرا بکار   گزین کرد صد صد همه پیشه کار

30[б] V B حشم رد
31[а] F بیرون شود 31[б] Vo چون سود L ,حمش باش
32[а] کن O бр, D درس 32[б] P D رباب نگیرد,
P Pe O U L E Vo B : رعدر 33[а] سر برد O س پرده
33[б] L با مادر
* P Pe U V Vo арг (Pe U سده) پوشیده زار چو زآسه سید
بدارندهٔ تحت گوسد بار (бах 50)
V саржевна арт بیرون رفس سکندر بعزم سفرو عرض کردن لشگررا
34[б] E بدو 35[а] لشگر Pe бр 35[б] بر Vo بر
36[а] V بمرک در آمد جهان لسگری 36[б] V 36[б] бр
37[а] Pe هرار هرارش , L زبر بار اشتران , Vo اسران بهرکار
38[а] P Pe U L B هرارش نحسس , V هرارش ز بحتی
Vo هرار اشتر بحتی بیسراك , V بیشراك , B بسواك
38[б] O به کشتی کبی , E W بگردن کشی , D B کشتی کشی , V نکس کشتی
O L E D V Vo W حاك, B کرد حاك 39 U бр
39[а] Pe هرارش دگر بعصی , L Vo هرارش دگر
39[б] O همه بار شاهان, E همه بار ایشان 40 P Pe U L V Vo бр
40[а] D هرار دگر , ناقه O نقره , F حوش نورد
40[б] D بریں ررو نقرهٔ 41 L бр
41[а] O چهارم هرارش , B هرار دگر بد . 41[б] B چو آهن که
42[а] O شهابرا نکار , E سهابرا شمار 42[б] O کرین کرده صد پیشه کار,
Pe U همه کرده , Vo زهر

بدین سارمندی جهانگیر شاه   بر افراخت رایت ز ماهی بماه

ز مقدونیه روی در راه کرد   باسکندریه گذرگاه کرد

45 سریر جهانداری آنجا نهاد   برو روزکی چند بنشست شاد

بآیین کیخسرو تخت گیر   که برد از جهان تخت خود برسریر

بفرمود میلی بر افراختن   برو روشن آیینهٔ ساختن

که از روی دریا بیکماهه راه   نشان بار داد از سفید و سیاه

بدان تا نبود دیده‌بانگاه تخت   برو دیده‌بانان بیدار بخت

50 چو رایت ببست پوشیده راز   بدارندهٔ تخت گویند باز

اگر دشمنی تیرکاری کند   رقیب حرم چاره سازی کند

چو فارغ شد از تختگاهی جهان   نشست از بر نور عالی عنان

بجستین قدم سوی مغرب نهاد   بمصر آمد آنجا دو روز ایستاد

وز آنجا چون شد بغربی درست   بفرمان ایزد میان بست چست

55 چو اینجای رمس را طاف در نوشت   ز پهلوی وادی درآمد بدشت

ز مقدس [illegible] عم [illegible]   ز بیداد داور [illegible] یافته

جهانگشای سوی راه آمدند   جهانگیر [illegible] آمدند

که چون او و [illegible] حال   [illegible] پال

مقدس [illegible] راحت خویش را   [illegible] اندیش را

60 در آن جای [illegible] یک اهرمنست   [illegible] دوستان جدا دشمنست

---

43 [illegible] برافروخت Vo [illegible]

43a O [illegible] بدین سر و آت جهاندار

44a Pc U L D Vo B برمقدونیه روی بر راه V ، رمقدوسیه

45 [illegible] 5a [illegible] جهاندار V ، سر برجهاندار از آنجا نهاد

45a V درو [illegible] از جهان تاج خود

Pe L سریر (Pe تاج وتخت (و ، B رخت خود P ، باسریر

Vo تخت را باسریر 47–52 P Pc U L V Vo 6p

سخت O ، دانی تخت [illegible] ، دید [illegible]

48 O و ز سیاه [illegible] 52a O جمگاه 50a B [illegible]

49 D B بدو O ، دید

52 O حهان ، L عمان 53a دوروز O ، L ورو ، L سه روز

54a V ، از انجا O W ، بعزم L ، بمغرب Vo ، بعربی

54 [illegible] P [illegible] Pe O U F Vo [illegible]

55a ز I B ، را طرف ورق V 55a O ز پهلوی رادی درامد برست

56a L تافته 56 B درداد داور B 57–87 Vo 6p

56a B حاکرا 59 B 6p

مطیعان آن حادهٔ ارجمند — سپند ارو حز گداز و گز
طریق پـرستش رها میکند — پرسـتندگانـرا حـما میـکند
بحون ریحتن سر در افراحتست — بسی را ساحق سر انداحتسـ
همه در هراسیم اران دیو راد — توئی دیوبند ار تو حواهیم دا
65 سکندر چو دید آن جهان زاریی — و ز اسان بر ایشان ستمکاریی
ستمدیده را گشت فریاد رس — بفـریاد نامد ز فـریاد کس
چو ار قدسیان این حکایت شنید — عنان ســوی بیت‌المقدس کشید
حصار جهانرا که سـربار کرد — ز بیت‌المقدس سر آغار کرد
سکندر بقدس آمد ار مرر روم — بدان تا برد فتنه زان مرر و بوم
70 چو بیدادگر دشمن آگاه گشت — که آوار داد آمد ار کوه و دشت
کمر بست و آمد بپیکار او — نبود آگه ار بحت بیدار او
باول شبحون که آورد شـاه — بران راه رزن‌دیو بر بست راه
حو بیدادگر دید حون ریحتنش — ز دروازه مقدس آویحتنش
منادی بـ انگیحت تا در زمان — ز بیداد او بر گشاید زبان
75 که هر کو برین حانه بیداد کرد — بدین گونه بحت بدش یاد کرد
چو رو بست آن حانهٔ پاک را — بعبسر بر آمیحت آن حاکرا
ز آسوده اران حای آسودگان — فرو شست ار و گرد آلودگان
حای ستمکاره رو بار داشت — بطاعتگران حای طاعت گذاشت

61ᵃ L ... 61ᵇ B ...
62ᵃ U L F B ... 62ᵇ ... مستکمند
63ᵃ O ... حون ... P ...
64ᵃ L D E W ... 65ᵇ ... و ... P F ... U I ...
V ... ورنسان ...
66ᵃ ... B ... 66ᵇ B ... فریادرس
I ... V ... 67ᵃ P Pe H I ...
68ᵃ سر O D در ... L ... مرز و بوم
69ᵃ ... مرز و بوم ... 7... D ... F ...
73ᵃ V بدروازهٔ 73ᵇ Pe در ... آویحت ... B ... P ...
75 B ... 75ᵃ O F D ... دورین ... U L A W ...
75ᵃ O U L E D V W ... 76ᵃ P Pe ... اس
77ᵃ V حای ارو O حانه 77ᵇ L اران
78ᵃ Pe • حرای , E ستمکار ارو 78ᵇ L بطاعتگری

ارو کار مقدس چو ما سار گشت   سوی ملك معرب عان تار گشت

80 مافرىحه آورد ار آىحا سپاه   و ر افرىحه ىر امدلس کرد راه

چو آمد گه دعوی و داوری   ىداىش ىمائی و دیں پروری

کس ار داىش و دیں او سر ىتافت   رهی دید روشن ىراں ره ىشتافت

چو آموحت ىر هر کسی دیں و داد   ىهر ىقعه طاعتگهی ىىو ىهاد

ىرفتں دگر ىاره لشگر کشید   ىعالم گشائی عام ىر کشید

85 ىتعحیل میراىد ىر کوه و رود   کحا سىرهٔ دید آمد فرود

چو ار ماىدگی گشت پرداحته   دگر ىاره شد عرم را ساحته

ىمود ار ىیاىاں ىدریا شتاب   در امکىد کشتی ىدریای آب

سه مه ىر سر آب دریا ىشست   ىیاورد صیدی ر دریا ىدست

اراں سو که حورشید میشد ىهاں   تکاپوی میکرد ىا همرهاں

90 حریره ىىىی دید ىی آدمی   ىروں رفت و میشد رمی ىر رمی

ىىی پیش ىار آمدش حاىور   هم ار آدمی هم ر حىس دگر

درو هیچ اریشاں ىیامیحتىد   ورو کىوه ىر کوه ىگرىحتىد

سراىحام چوں رفت راهی درار   ىشیب رمیں دید کامد فرار

ىیاىاىی ار ریك رحشىده رود   که حر طیں اصفر ىىگیحت گرد

95 دراں رىك ىوم ار کىسی تاحتی   رمیں ریرىس آتش ىراىداحتی

79a L چىاں ىسار . 79b D سوی حاك معرب ,

Pe U L L ىار گىست , V سارگشت   80a B ىاورىحه

80b B وراو رىحه , O ىر امدلس راه   V درار ورىحه کرد ىر امدکس

81b O E V دىں آوری   82 P Pe U L V ىp

82b E L ىىاں , D ىاں   83a U ىىاموحت ,

P Pe O U F D V B در   83b Pe U طاعت گه , ىو B ىر

85a کوه P Pe U L دشت   86a را V B ره

87b P Pe U L V ىراىکىد , O ىدريا ىىتاب

88a V سه شب ىر سر آب دريا گدىست   88b W ىىاورد ,

V ىدست و ىر دريا   89a B ىسو , ىر که Vo ر ,

ىهاں V ىp   89b Vo ىا همسراں   90 I ىp

90b Pe V ىر ىمیں رمىں , F ىارمی

91a P Pe U L V Vo B ىىس و ىیش .   91b D ىار حىس

P U I V Vo B حىسی   92a L V وزوهیچ

93a I رفت , Pe کرد راه   93b O ىشیب رمیں راهی آمد ,

U رمی   94b Pe طعں , L که ار طىں ,

B که چوں طیں اصفر همىرىحت کرد

95b Vo ريرس آىس اىداحىی , E در اىداحىی

همانا که در جای ترکیب خاک	ز ترکیب گوگرد بود آن مغا
چو یک مه در آن بادیه تاختند	ازو نیز هم رخت پرداختند
چو پایان آن وادی آمد پدید	سکندر بدریای اعظم رسید
در آن ژرف دریا شگفتی نماند	که یونانیش اوقیانوس خواند
100 محیط جهان موج هیبت نمود	ازان بیشتر جای رفتن نبود
[illegible] روشن آب از جهان	دران ژرف دریا بودی نهان
[illegible] معانی [illegible] آن آب را	نپوشیدی از دیدها تاب را
[illegible] هر شناوری از اوج دور	[illegible] در [illegible] از چشمه نور
[illegible] در [illegible] آسمان	اشارت بچشمه است و دریای آب
105 همین چشمهٔ گرم کوراست جای	بدریا حوالت کند رهنمای
[illegible] آبی بیکجا دهها شود	[illegible] حوضهٔ او بدریا شود
[illegible] بود تا نبود در مغاک	معلق بود چون بود گرد خاک

96ᵃ [illegible] برجای [illegible] آب جای [illegible] ترکیب [illegible]
96ᵇ O بود آکنده گوگرد [illegible] U V [illegible] بود [illegible]
97ᵃ [illegible] V [illegible] P [illegible]
97ᵇ V خواند [illegible] فارس [illegible] که یونان [illegible] اوقیانوس V [illegible]
P اقیانوس [illegible] بود [illegible] U V [illegible]
101 [illegible] بودی [illegible] دران D Vc [illegible] B [illegible]
102ᵃ بدآن [illegible] U I D V [illegible] دران [illegible] D [illegible]
102ᵇ V Vc B بپوشیدی, D [illegible]
103ᵃ P Pc U I [illegible] موج [illegible], W [illegible]
103ᵇ B [illegible] بدریا [illegible] از [illegible] آن, B [illegible]
104ᵃ V O [illegible] بدریا [illegible] O I [illegible] از [illegible]
B از آسمان [illegible] I 105 [illegible] I [illegible]
و B Gp [illegible] F O آب دریا
105ᵃ O جای است کور [illegible] همه چشمهٔ [illegible], V O [illegible]
106ᵃ یکجا Pc بدریا 106ᵇ O حوضهٔ او [illegible] حوضه [illegible],
او D Vc پس B تا, W و در
107 V 108- [illegible]
107ᵃ P Pc U L V B معیب, O متمد بود,
E سحاب برارد کبودی دریا ز [illegible] 107ᵇ O شود چون شود معلق,
E آب گرد شود چون سود معلق, D شود معلق,
Pe مداب دریا آب بود معلق, F O L خاک و, خاک F آب

دران بحر کورا محیطست نام — معلق بود آب دریا مدام

چو خورشید پوشد جمال از جهان — پس عطف آن آب گردد نهان

110 بوقت رحیل آفتاب بلند — ز پرگار آن بحر پوشد پرند

علم چون زبر آرد از اوج او — توان دیدنش در پس موج او

چو انجمی رود در سر آرد حجاب — که آید بورد زمین در حساب

بداش حسین مساند قیاس — دگر رهبری هست بر ره شناس

چو آن چشمهٔ گرم را دید شاه — شد حشم او گرم در خوابگاه

115 ز دانا سرسید کین چشمه چیست — همیدون نگهبان این چشمه کیست

چنین گفت داناکه این آب گرم — بسا دیدهارا که برد آب شرم

درین پرده بسیار هستند راز — نیامد بکف هیچ سر رشته باز

من این قصه پرسیدم از چند پیر — جوابی ندادست کس دلپذیر

دهد هرکسی شرح آن نور پاک — یکی گرد مرکز یکی زیر خاک

120 که داند که بیرون ازین خاوه گاه — کجا میکند خاوه خورشید و ماه

سکندر بران ساحل آرام جست — سوی آب دریا شد آرام سست

چو سیماب دید آب دریا سطبر — گذر بسته بر قطره دردان ابر

در آبی چنان کشتی آسان برفت — وگر رفت بی رهشناسان برفت

---

108 E бр V 109-дан сонра кетмишдир

108[a] Pe معلق بود چون بود در عطام . 109[a] بوسد O باند ,

B ببرد , O ارحلان 109[б] آن آب I حورسىد

110[б] E ارکار بحر بوشد اران 111[a] P Pe U L آن اوح

112[a] در E B بر , Vo حساب

112[б] که آید بورد P Pe U L V Vo که اندر بوردد ,

D که اندر بورد و , Vo درحجاب , B گدارد بورد

113[a] E D چنان . 113[б] P بر ره , رهبری نیست E Vo برده

114 U L بشد , او D бр 115[a] O V B کان

115 O V آن 116 Pe B бр 116[a] O U V که آن , E کرس

116[б] برد Vo بود , E و شرم 117[a] B حسسد بسیار راز

118[a] O · آن 118[б] O E بدیدست , B بدادس کسی

119[a] V این . 119[б] زیر · P O Vo گرد 120[a] B ارس حاوکاه

121[a] P O U L Vo B بدان 121[б] Vo شدآن آب دریا در اندام سست ,

O U L E D شد اندام شست 122[a] دید B شده

122[б] V گدر کرد برقطره دندان ابر ,

B بر دیده ار قطره ابر , دردان P Pe U L Vo دندان

123[б] ره O رو , Pe ره شانان , برفت D бр

شه ار ره شناسان بپرسید راز — سنجیدن کار و ترتیب سـ
125 که کشتی برین آب چون افکنم — چگونه به رو برون افـ
ندیـدند کار آزمایـان صـواب — که شـاه افکند کشتی آنجا برآ
نمودند شه را که صد رهنمون — ازین آب کشتی نیارد بر
دگر کاندرین آب سیماب فام — نهنك اژدهائیست قصاصه
سیاه و ستمکاره و سهمناك — چو دودی که آید برون از مـ
130 سیاست چنان دارد آن جانور — که بیسده چون بیندش یك د
دهد جان و دیگر نجسد ز جای — که باشد براهی چنین رهنمـ
تر زین همه آن کزین جانه دور — یکی فرصه بینی چو تابنده نور
سی سنك رنگین دران موجگاه — همه ازرق و زرد و سرخ و سـ
فروزنده چون مرقشیشای زر — منی و دومن کمتر و بیش
135 چو بند درو دیـدهٔ آدمی — نجندد ز بس شادی و خرمـ
وزان خرمی جان دهد در زمان — همان دیدن و دادن جان همـ

$124^{а}$ Pe U شه شد , Pe ره شناسان , E بپرسید باز
$124^{б}$ P U L E B و سار $125^{а}$ P E V Vo • درس, B W ندس ,
P O U L E D V Vo B افکنیم
$125^{б}$ P O U L E D V Vo B افکنیم $126^{а}$ B ندیدند
$126^{б}$ Pe E D V B در آب , L Vo • باب
128-дән „27“ §-ын 150-чи беитинә гәдәр O бр
$128^{а}$ Pe دگرگونه زین آب , L سیماب خام
$128^{б}$ Pe V Vo قصاحه , U فصاصه , L فصاحه ,
E فقاصه , D قفاصه , B فیاصه $129^{а}$ B چورودی
$130^{а}$ Pe آن از . $130^{б}$ E که بیسد $131^{б}$ Pe جنان
$132^{а}$-V : سروتی همه آن کر انجام دور, E همه آنك انجا ز دور ,
D همه آنکه انجانه , Vo همه کاندرین جانه,
B همه‌کر انجا به دور $132^{б}$ E V Vo قرصه
* B арт   نمودند مرزل شناسان راه
که چون شه کند کوچ ازین کوچگاه
$133^{а}$ B رنگس درآن کوچگاه $133^{б}$ زرد وسرخ E W سرخ و زرد,
B زرد رنك $134^{а}$ Pe فروزنده و سرخ چون کان زر ,
مرقشیشای زر U مرقششهای زر , L جوهرکان زر ,
E شوشه سرخ زر , Vo کوی سیمین و زر , B موسقی نارزر
$135^{а}$ Pe و آدمی $135^{б}$ B نجسد ز بس $136^{а}$ Pe در جهان

ولی هرچه باشد ز مثقال کم	ز خاصیت افتد و گر صد بهم *
چو شد گفته این داستان شهریار	فرستاد و کرد آزمایش نکار
چناں بود کاں پیر گوینده گفت	تنی چند از آن سنگ برخاك حفت
140 بفرمود تا بر هیونان مست	بدان سنگ رنگیں رساند دست
همه دیدها بار سدید چست	کسد آنگه آن سنگ را بار حست
وران سنگ جدانکه آید بدست	بریدش بروں بر هیوناں مست
همه زیر کرباسها کرده بد	لفافه برو بار پیچیده چند
کسد آن هیوناں اران سنگ بار	نماند حودرا دران سنگسار
145 بفرماں پذیری رقیباں راه	بجای آوریدند فرماں شاه
شه و لشکر از بیم جداں هلاك	گذشتند چوں باد اران زرد حاك
بفرمود شه تا اران حاك زرد	شتربان صد اشتر گران بار کرد
چو آمد بجائی که بد آنگیر	بر و بوم آنجا عمارت پذیر
بفرمان او سنگها ریختند	وران سنگ سیادی انگیختند
150 همه همچناں کرده کرباس پیچ	کزیشاں یکی بار نگشاد هیچ

137б Pe L Vo اگر , D دگر , V یکی , B همی

* B W доп. ز پهناں حان (ز بهر روان B) بردش رهنمای
همی حواندش پهنه حان گرای

138 L бр 138а B صد هزار V شهریار , چو شه گفت این

139а Vo مرد پسر 139б P Pe U E V اران حاك برسنگ حفت,
L ارآنجمله برسنگ حفت 140а P Pe U L E D Vo هیوناں سخت

140б L بران سنگهارا رساند رخت , E بدان , V بران ,
B بدان سنگ پاره رساند , V لساید دست ,
P Pe U L E D Vo رساند رخت 141 V бр

141б Pe کند , L آنك آن سنگها بار حست

142а P Pe Vo وریں , L دریں

142б بروں بر P Pe U L E V B بران , W بپشت

144а B نماند , L سنگ سار 145а D رقیباں شاه

246а B چندیں 146б Vo گذشتند اراں سنگ چون بادو حاك
L رود زرد 147б گراں E پر از

148б V بدش طفل سره گیا آب شیر 149 E бр

149а V سیادی انگیختند , اران P Pe U L V Vo . شادی بر انگیختند

150 V бр 150а B : کرده . 150б P . زیشان

شرکیب آن سنگها سد بند   برآورد بیدر حصاری بلند

برآورد کاحی حو بادام معر   همه یك بدیگر برآورده معر

گلی کرد گرىده زان ررد حاک   برون بسارا برانىدود پاک

درونرا بیندود و حالی گذاشت   که رازی دران پرده پوشیده داشت

155 شنیده چنین است ار آموزگار   که چون مدتی شد بران روزگار

فرو ریحت کرباس ار آن روی سنگ   پدید آمد آن گوهر هفت رنگ

برون سا ماند بر حای حویش   کز اندودش گل حرم داشت پیش

درون ماندگان حرقه انداحتند   بران حرقه سیار جان باختند

هرآن راهرو کامد آنجا فرار   بدیدار آن حصنش آمد بسار

160 طلب کرد درباره چون ره ندید   کمندی در انداحت و بالا دوید

چو درباره شد سنگ را دید زود   چو آهن‌ربا زود ازو جان ربود

ز سنگی که در یك منش چون بود   چو کوهی بهم بر نهی چون بود

شنیدم ز شاهان یك آزاد مرد   شنید این سخن را و باور نکرد

فرستاد و این قصه را باز جست   برو قصه شد ز آزمایش درست

151[a] D • برکب ، سکها Pe ، شکها B سدها 151[b] U برآورد ،
برآورد U P Pe I 152[a] حصار L ، بی در B ، بی در L بیدر
هریك بدیگر برآورد نغز 152[b] I سرداحت کاحی F
، بکی کرد 153[a] Pe برآموده نغز F
گوىىد W گرىده ، گلی ررد کردند اران رزده حاك B
کرد I ررد ، چون Vo زان
حاك B I ، بران کوهارا بر اندوده حاك V 153[b]
درس 154[b] V Vo سدود B I Pe ، برونرا بسدود Vo 154[a]
دران B ، ارس V ، درس 155[b] P Pe U L حسده W 155[a]
درون سا L 157[a] ار روی سنك D W 156[a]
اندرون ، I Pe 6p گل حرم ، اندودن B ، اندودش W 157[b]
بهان F حرم
برآن حرفه سیار حاست بیش B5 157[a] L apt *
کردو ، F 160[a] قصرس B 159[b] ره روی F 159[a]
برافکند ، W 160[b] باره Vo ، کرد باره چوره راندند B
باره I ، Vo 6p 161[a] V V o 6p و
رود از انجا ربود V ، حان ازو در ربود D B رود ازو حان ربود 161[b]
چو سنگی ، Pe B 162[a] E 6p 162 حان ازو چون ربود Pe
بربی V 162[b] ز سنگی که در نکهتش حون بود Vo
فرصه‌را B ، آن Vo ، فرستاد اس D 164[a] آزاده V B 163[a]
شد آزمایش E B ، فرصه B قصه ، برس E B 164[b]

165 چو شاه آن ںماکرد ارو رو ںتافت ‌ ‌ ‌ ر دریا سوی ںیاںاں شتاوت
چو ششماه دیگر بپیمود راه ‌ ‌ ‌ ستوه آمد ار رںح رفتں سپاه
اراں ره که در پای پیل آمدش ‌ ‌ ‌ گدر سوی دریای ںیل آمدش
سر حشمهٔ ںیل رعمت ںمود ‌ ‌ ‌ که آں پایه را دیده ںادیده ںود
شب و رور ںرطرف آں رودںار ‌ ‌ ‌ دو اسه همی راںد ںرکوه و عار
170 ںداں رسته کاں رود را ںود میل ‌ ‌ ‌ همی شد چو آید سوی رود سیل
سی کوه و دشت ارحهاں درںوشت ‌ ‌ ‌ ںیاںاں رسید آحر آں کوه و دشت
پدید آمد ار دامں ریك حشنگ ‌ ‌ ‌ ںلندیگهی سںر ںا ںوی مشک
کمر درکمر کوهی ارحاره سنگ ‌ ‌ ‌ ںر آورده چوں سر میںا ںرںگ
ںر و راه ںر ںسته پوںںده را ‌ ‌ ‌ گدر گم شده راه حویںده را
175 کشیده عمود آں شناسده ںود ‌ ‌ ‌ اراں کوه میاوش آمد فرود
یکی پشته ںر راه او ںود ںد ‌ ‌ ‌ که ار رمںش پایها ںود کںد
کسی کو ںراں پشتهٔ حار پشت ‌ ‌ ‌ ںرانداحتی حاں ںچںگال و مشت

165a P ار آں, L V اں, E V W روی ںاںت 165б سوی I Vo ںروی 166a دںگر I бр 166б Pe ںردں سپاه
167a ره B ںس, Pe ںںل, E ںیل, Vo ںںل
167б E گدرگه سوی رود ںیل 168б B کراں ںایه را, V دںد ںادیده 169 Pe бр 169a V آں حوںسار
L رودںار 170a U همان رسته, Pe D Vo ںراں, P E B رسته, Vo دسته, رود V میل, B کوه
170б همی شد B همیسه, V Vo: چو آمد
172a P Pe U L D B حسك (B رود) ار دیدں ریك, V حسك ریك, ار دوریك ریك Vo رود
173a V ںکردس کمر 173б Pe ںرآموده, I ںرآورد,
Vo سںر, سںك, L ںرںك درںك 174a E V ںراں راه,
Vo راه ںود, V ںرںست, B ںر ںسته ںود ںسته را
Pe سںده را 174б راه B را
175a V راه دو اندر ںد ںهاده عمودی و آں L, ار, L شناسده رود
175б V راه دو حلاںق ںر ںد ںسته ںر که
176a V سد کوه ںراں دںگر راه ںکی, Pe L ںکی ںسته,
B ںود آںحماں ںشمه ںکی, L D Vo ںر راه آں رود سد
او W آں 176б E گشت کںد 177a W ںداں
V شدی ںالا ره ںراں, E ںشتهٔ گاو ںشت
177б V شدی پیدا نه دںگر سوی اراں, E وچو انداحتی
و · L бр

	زدی قهقهه چوں ىرو تاختی	ارآسوی حودرا در انداختی
	ىرو گر یکی رفتی و گر هزار	چو مرعاں پریدی ىراں مرعزار
180	فرستاده ىر پشته شد چىد کس	کریشاں ىیامد یکی ىار پس
	چه هرکس که ىردی ىراں پشته رحت	تو گفتی ىراں یافتی تاح و تخت
	چىاں چشم اراں حیل ىر تافتی	که چشم ار حیالش اثـر یافتی
	سکىدر حهاىدیدگاىرا ىحواىد	دریں چاره حوئی سىی قصه راىد *
	که ىتواں ىریں کوه تنها شدں	دو همراه ىاید ىیکحا شدن
185	سکوت ىمودں دراں تاختں	ىهر ده قدم مىرلی ساختں
	چو ىر پشته رفتں گرفتں قرار	ىر انداختں آىچه ىاید ىکار
	ىتدریح دیدں دراں سوی کوه	ىیکره ىدیدں که آرد شکوه
	ىکردىد اریں ىوع و سودی ىداشت	دگر ىاره داىا ىطر ىر گماشت
	چىیں شد دریں داوری رهىمای	که مردی هىرمىد پاکیره رای
190	ىویسىده ىاشد حهاىدیده مرد	هماں حامه و کاعدش در ىورد
	ىود حوب فررىدی آں مرد را	کرو دور دارد عم و درد را
	چو میل آورد سوی آں پشته گاه	ىود پور هم پشت ىا او ىراه

178[a] V براں تاحىی   178[б] E V وراسوی
179[a] L رفىی و صد هرار   179[б] Vo چو مرعی ,
V ىرىدی اراں کوهسار , E B W دراں   180[б] D ار اىشاں
181[a] V B W چو هرکس , B . دراں
181[б] E D برو تافىی , Vo برو   182 Vo бр
183[б] L دراں , Vo سی وزیں   E دمی
* E D Vo арт   چىاں رای دیدىد فرراىگاں
دراں وحشت آباد ىىگاىگاں
184[a] کوه بریں E بدیں گونه , V Vo . ىدں
184[б] شدں P شاىد   185[a] V . سکوىی ىمودں , Vo بداں
186[a] Vo گرفتی ىشته به رفىں چو , Pe U L گرفتی
186[б] U بر انداحىی , U L Vo باید , E B آید
V آىچه با اوست ىار   187[a] Pe براں
188[a] ىکردىد V اریں ىوع , دگر دىد , E W ارساں ,
D اریسو , B اراساں , و V бр   189 B бр
189[a] E D چىاں ; E D W درآں , Vo واوی رهىمای
189[б] E : مرد , D حردمىد , W و پاکیره   190[a] ىاشد · B ىاید
192[a] B چوپیل ; L پشىه راه   192[б] براه B پىاه

ىالا شود مرد و فررىد زیر — ىود ىچهٔ شیر رىحیر شیر
گر او ىار ىاىد حود اراصل و ىں — هررىد حود ىار گوىد سحں
195 وگر راىكه دارد رىاں ىسىگی — ىويسد مىالی ىاهىںگی
فرود افكىد سوی فررىد حویش — سرد دل ار مهر و پیوىد حویش
ىدست آوريدىد مردی شگرف — كه محموعهٔ ىود اراں حمله حرف
سوی كوه شد پیر و ىا اوحواں — چو ىچه كه ىاشیر ىاشد دواں
دگر ىیم روز آں حواں دلیر — ر پاىاں آں پشته آمد ىرىر
200 ر كاعد گرفته ىوردی ىچىگ — ىر شاه شد رفته ار روی رىگ
ىشه داد كاعد فرو حواىد شاه — ىوشته چىیں ىود كز گرد راه
ىحاں آىچىاں آمدم كز هراس — ىدورح رهٔ حویش كردم قیاس
رهی گفتی ار تار ىكموی رست — ىرو هر كه آمد زحود دست شست
دریں ره كه حرشكل موئی ىداشت — فرود آمدں هیچ روئی ىداشت
205 چو ىرپشتهٔ حاره سىگ آمدم — ر ىس تىگی ره ىىگ آمدم
ار آىسو كه دیدم دلم پاره شد — حرد زاں حطرىاكی آواره شد
و زیىسو ره پشته ىی داع ىود — طرف تا طرف ىاع در ىاع ىود

193б D B ىحهٔ ىود , شیر P Pe U L V B مرد
194а گر او D دگر , V كرو ىاز ىاىد حود ,
B ىاىد حود , كرو ىار ىاىد ارو اصل E Vo W ىس ىاىد ار
195а راىكه P Pe U L تىك 196а D V فرو
196б D Vo سرد , W مهرپیوىد 197б اراں E در
198а پیرو V ىود , Pe L Vo حواں (Pe Vo و ىالا) ىىر ىالا ,
B آں حواں ىا پیر , و E бр 198б E Vo رواں ,
B حواں – hашинәдә رواں
199б P Pe U L D V Vo ر ىاىیں , B ر ىالای
200а Vo ىكاعد ىوشته ىوردی , B ر كاعد ىوردی گرفته
201б Vo چىاں , E ربح راه 202а P آىچىاں آمدم ,
Vo كر قیاس 202б Vo كردم اساس 203 L бр
203а W تارىكموی , رهی گوئی E V تارك موی , Vo B · ىارىك موی
203б B ىرو هر كه اىدر حوردكشت سست 204а E درآں
204б Vo · فرو 206а E اریں سو , پاره L V ىاره , Vo شاد
206б B حطر راں حطرىاك , L حطاىاكی , Pe L Vo آزاده شد ,
Vo آزاد شد 207а V · وراں سو , Vo اراں ره سوی پشمه ,
L · وریں سوكه ره پشمه داع ىود , E W راع ىود
207б E تا ىر , V در , B ىرىاع

پر از میوه و سبزه و آب و گل	برآورده آواز مرغان دهل
هوائی تر و عنبری آراسته	چنان کارزوش از خدا خواسته
210 هوا از لطافت درو مشک بیز	زمین از نداوت درو چشمه خیز
تنکش نا تالاوش در آویخته	چنین رودی از هر دو انگیخته
ازین سو همه زیست و زندگی	و زانسو همه آز و افکندگی
بهشت این و آن هست دوزخ سرشت	ندوزخ نیاید کسی از بهشت
دگر گان یاران که ما آمدیم	ببین کز کجا تا کجا آمدیم
215 کرا دل دهد کز چنین جای نغز	نهد پای خودرا دران پای لغز
من اینك شدم شاه بدرود باد	شما شاد باشید و من نیز شاد
شه از راز نهان چو آگاه گشت	سپه راند ازان کوه پایه بدشت
نگفت آنچه بر خواند با هیچکس	که با هر دلی نارد آنجا هوس
چو دانست کانجا نشستن خطاست	گذرگه طلب کرد بر دست راست
220 دران ره ز رفتن نیاسود هیچ	همیکرد جز راه رفتن بسیج

208ᵃ P برار , B درار , P ره آب گل

209 W om. 209, 210 D B 210, 209

209ᵃ D B بصد آرزو از , Pe کارزو , L کارزوی

210ᵃ Vo از , D درو ، F B W مسك ریز

210ᵇ L D V طراوت , Vo B لطافت 211 F B om.

211ᵃ P نکس بالاوس , Pe مکس بالاوس , U نکس بالاوس ,
V رهر دار میوه بر آویخته , Vo دوطاق از هوا اندر آویخته ,
F میان رود باست انگیخته 211ᵇ V باسراوس در آمیخته
Vo هر در انگیخته 212ᵃ , 212ᵇ B 212ᵇ , 212ᵃ

212ᵃ Vo ورین سو , B ازین سر , Vo وازاسو 212ᵇ Vo
B ازان سر , W ازاسو 214ᵃ E V B آن

214ᵃ Vo نگر بین 215ᵃ B چنان , V گر اول دهد
L کار نغز 215ᵇ دران B درار 216ᵃ شاه F شاد ,
Vo و بدرود 216ᵇ من D B ما

217ᵃ L راند , که لشگر ازان P Pe U V Vo ازرا ,
Pe U L باند , بدشت P Pe U L V Vo پایه , گذشت ,
E کوه و آمد بدشت 218ᵃ V برخواند اوگفت

220ᵃ Vo در آبرور رفتن , E V دران راه رفتن ,
L نیاسودکس 220ᵇ L رفتی هوس

* V сәрлөвһә арт
رسیدن سکندر بپای آن چشمه که رود نیل
ازآنجا بیرون می آمد و از آنجا بدخمه شداد

ز راه بیابان برون شد بریج | چو ریگ بیابان روان کرده گنج
رهش ریگ و اندوهش از ریگ بیش | تف و آهش از دیگ بر ریگ بیش
همه راه دشمن ز دام و دده | بهر گوشهٔ لشکری صف زده
ولیکن چو کردندی آهنگ شاه | ز ظلمت شدی ره بریشان سیاه
225 کنون از تیرگی ره بردی برون | مگر رحمت شه شدی رهنمون
کسی کو کشیدی سر از رای او | شدی جای او کنده پای او
برون از میانجی و از ترجمه | بدانست یکایک زبان همه
سخن را بر آهنگشان ساز داد | جواب سزاوارشان باز داد
بدینگونه میکرد ره را نورد | زمان زر کرد و زمین زیر گرد
230 بدان ره نبودش جز آن هیچ کار | که چون باد بردی ز دلها غبار
دل آشنا را بسر آموختی | بیگانگان دین درآموختی
چو زان دشت بگذشت چون دیو باد | قدم در دگر دیو لاخی نهاد
بیابانی از آتشین جوش او | زبانی سخن ... در گوش او
جز آن زر که آتش جدای آورد | کس از رستنیها گیاهی ندید

221a Vo را بیابان 221b ز راه ... ز ریگ ، کرده ، بدو I عس ... رهش 222a زیر B ، کردی ز V کرده ، از ریگ واز ... بیش ... I D تف ، تف راهش 222b V تف آهش از آن از ... (a) ... Vo دام و دده O ز دیو و دد I زراه دشت I L ز دام و دده 223a کردند I 224 لشکرگی صف زده 223b ساه Vo سیاه ... L راه اشان 224b I مگر رحمت شه را بدی L V مگر رحمت شه I 225 B ... 225a کنده پای او L چار او D B 226b I بآهنگ او ساز کرد I بآهنگشان D Vo B W سخن را L 227a بدینگونه L Vo 229a زار کرد I 228b
229a V زمین زر گردون زمان زیر گرد B زمین زر کرد و زمان زیر کرد، W زمان زیر گردون زمین ، زمان زیر کرد و I D Vo
باز داد 230a جز این W ، V Vo ، درین U 230a 230 L Op
همسایگان Vo 231b ، 231a F 231b ، 231a
جون سد باد V ، بگذشت مانند باد B 232a بگذشت L Op
آتش B ، آتشی E 233a دیوزاد L Vo
233b E زبانه ، B گفت . 234a V Vo جز از زر

235 جهانجوی ازان کان زر تافته … بخندید چون طفل زر یافته

چو لختی دران دشت پیمود راه … باغ ارم یافت آرامگاه *

پدید آمد آن باغ زرین درخت … که شداد ازو یافت آن تاج و تخت

درون رفت سالار گیتی نورد … زمین از درختان زر دید زرد

یکایک درختانش از میوه پر … همه میوه بیجاده و لعل و در

240 ز هر سو در آویخته سیب و نار … همه بار یاقوت و یاقوت بار

ز نارنج سیمین و زرین ترنج … فریب آمده تا بقطرها بسنج

بهارش جواهر زمین کیمیا … ز بیجاده گل وز زمرد گیا

بساطی کشیده دران صحن باغ … ز گوهر بر افروخته چون چراغ

دو تندیسی از زر بر انگیخته … ز هر صورتی قالبی ریخته

245 چو در چشم پیکر شناس آمدی … اگر زر بودی هراس آمدی

ز بلور تر حوضهٔ ساخته … جو یخ پارهٔ سیم بگداخته

دراو ماهیان کرده از جزع تاب … نماینده تر زانکه ماهی درآب **

دو خشتی بر آورده قصری عظیم … یکی خشت از زر دگر خشت سیم

235a V کان وم , B کار , P ناهه , Pe U L E B ناهه

235b P U طفل

* Vo [illegible] رسیدن سکندر بدخمهٔ شداد

237b E D V ازان , P ازو گست بی تاج و تخت

238a P U درو 239b B بیجاده از لعل .

240b Vo ز هر شاخی آویخته

241b P Pe U L E D Vo B

همه بار (بار Pe) یاقوت و یاقوت بار (دار B)

241a L E D B W ز نارنج زرین و سیمین ترنج 241b B آسا

242a V بهارش 242b V گل در زمرد , L گل و زمرد ,

B گل وزین زمرد 243a P صحن بهن , W [illegible]

244, 246 [illegible] 244a Pe L V Vo P

درختان (دو مند L بسوبها Vo: دکانی [illegible]) سی از زر انگیخته ,

U دو [illegible] سی , W دوسدس 245a L سکر گوهر

245a Pe U L V Vo وگر دیده بودی هراس ,

D B اگر شمر دیدی هراس - V , دگرگونه از وی هراس

246a V در ک 246b P U D V سیم سم , P سمه ,

E چو ک پارهٔ 247a Vo B دران 247a Pe رایج

** L 245 [illegible]

248b V Vo دکی حسی , E B ازورر , دکر , E D V W یکی ,

L ودیگر رسیم

چو شه شد درآن قصر فرخ سرشت   گمان برد کامد بقصر بهشت

250 چو بسیار بر گشت پیرامش   دریده شد ار گنج در دامش

رواقی جداگانه دید ار عقیق   ر سیاد تاسر بگوهر عریق

درو گنبدی روشن ار رر ناب   درفشنده چون گنبد آفتاب

بیفتاده گردی دران رر حشك   بحر سوش عنبر و گرد مشك

درو رفت سالار فرهنك و هوش   چو در گنبد آسمانها سروش

255 ستودانی ار جزع تابنده دید   کرو بوی کافور تر میدمید

نهاده بران فرش مینا سرشت   یکی لوح یاقوت مینا نوشت

نوشته بران کای خداوند رور   که رانی سوی این ستودان ستور

درین دخمه خفتست شداد عاد   کرو رنك و رونق گرفت این سواد

نیارم کس سوی ما تاختن   مکن قصد برقع بر انداختن

260 مکن ستر پوشی که پوشیده ام   برسوائی کس نکوشیده ام

نگهدار ناموس ما در نهفت   که خواهی تو نیر اندرین خاك خفت

اگر خفتهٔ را درین خوابگاه   برارند گنبد رسنك سیاه

سر انجامش این گنبد تیر گشت   ر دیوار گنبد در آرد بدشت

بس را بمك سود موران کند   سرس خاك سم ستوران کند

249a E W قصر رر بفه حست   250 B Ce
250a ار L V آن , Vo در , کنج و در   Pe E D W رر
252c Vo B درحسنده , L گوهر آفتاب   253a V کرده ,
Pe V دران , B اران   253c V بهرسوس عنبر بدان گرد مسك
Vo سوش , بحر خاك و عنبرو کردو مشك : Pe سوس ,
U سوسهٔ , L کردهٔ , E سورش , D سورش , B سودهٔ , گرد   D بود
254a D Vo دره , دروں , V L دران , P فرهنك هوش
254c V آسمانها وروش   255a V سودآبی , B سورای , سودانی
255a B بدان , P L مسو , V مسارست , فرس   Vo بوس
256a V مسا دست , B رماسرست .   257a E V W برو   Vo بدان ;
B کان کای   257c L B سوران , V سوداں .
259c L دراںداحس   260a P Pe L B نکی , V بس ,
E W بوشمده ام   260c E W نکوشمده ام
261a E هم سر در نیر اندرین   262a V ارس حوابگاه , B خاك کاه
262c D سنك , مسك , B دشك   263a E سراحامشان گنبد ,
V آن , D سراحام   263c Pe U L F V Vo B برارد ,
D درآرد نگشت   264a V سوداں کند , Vo بمك سوں ,
Pe موران بود , B کسد   264c V سرش سم خاك ,
Pe بود , B کسد

265 بلی هر کس از بهر ایوان خویش — ستونی کند بر ستودان خویش
ولیکن چو بینی سرانجام کار — برد بادش از هر سوئی چون غبار
که داند که شداد را پای و دست — بنعل ستور که خواهد شکست
غبار پراکنده را در مغاك — رها کن که همخاك به جای خاك
ازان تن که بادش پراکنده کرد — نشانی به بینی جز این کوه زرد
270 تو نیز ای گشادهٔ قفل راز — نترس از چنین روز و با ما بساز
مباش ایمن از زانکه آزادهٔ — که آخر تو نیز آدمی زادهٔ
همه گنج این گنجدان آن تست — سر و تاج ما هم بفرمان تست
گشادست پیش تو درهای ... — شاه ترا بس شد این پای رنج
سر گنج کان بر تو باری مباد — ترا بادو با ما بکاری مباد
275 سکندر ... لوح ... — چو لوحی شد از شاخ آویخته
ازان خط که چون قطره آب خوا... — ... آب کز دیده باند
چو از چشم ... اشکبار — بران خواند ... برد لختی نثار
برون رفت وزان گنجدان ... ست — بران گنج و گوهر نیالود دست
ز باغی که ... آماس — یکی میوه چیدن دریغ آمدش

265ª یکی Pe ...
265ᶜ B ... کند ... ; سوون B , سیدان ۱ ستون دان
267 ... ورا ... , سدحون ۱ , ... دست ... داد
267 ... ۱ ... سوداران ... ; ستوران بخواهد شکست
268 DB ... پراکنده در ... ; ... جای حاك
269 ازان تن ۱ , ازانکه ... بادش , L ... ; خاکستر
269 ... نشانی P ... , ۱ ... ; دران ۱ ...
V ... زرد ... 270 ... , ... قفل وزار ...
270 DB ... ازانکه 271 P ... ازان ... , ۱ ... اوحد ...
F ... , از ... ۱ ... از مرد ... 272 ... ۱ ... : ست زان
272 ... L , ... ۱ ... 273 L ... شد
274 ۱ ... سر و گنج سهر ازت شاد ... ; ... گنج
Vo ... بنو ... سر گنجدان L ... بر گنج بانو باری ... , P Pe L ... , باتو
B ... باری مباد ... 275 F ازان , V W ... ; دان ... ازان
275ª ... لوحی V ... کوهی , F D V B W ساحی ... 27 W : وزان خط
276 V ... آبی ... 277 Pe : کوسده اشکبار ... 277 L دران
278 L V ... W ... بدان , P Pe D ... گنج گوهر
279ª L ... که ... ربادی ... B ... , ... Pe D ... V ... , Vo ... ,
B ... 279 آمدش ... چیدن ... Pe چمدن , D چون ,
L چیدن ... Lamnino ... چیدن

280 چو دانست کان فرش زر ساخته | ىعمر درارست پرداخته
اران گنجدان کان همه گنج داشت | به حود بر گرفت و به کس را گذاشت
همه راه او خود پر ار گنج بود | رر ده دهی سیم ده پنج بود
دگر باره سر در بیابان نهاد | برو بوم حود را همی کرد یاد
چو یك نیمه راه بیابان برید | گروهی دد آدمی سار دید
285 بیابانیانی سیه تر ر قیر | بیبغولهٔ عارها حای گیر
بپرسیدشان کاندرین ساده دشت | چه دارید ار افسانها سرگذشت
گذشت ار شما کیست ار دام و دد | که دارد درین دشت ماوای حود
چنین بار دادند شه را حواب | که دورست ارین بادیه ابرو آب
درین ژرف صحرا که ماوای ماست | حورشهای ما صید صحرای ماست
290 درین دشت نخچیرهایی کنیم | برسم دداں زندگانی کنیم
حوریم آنچه زان صید یابیم نرم | کنیم آلت حامه ار موی و چرم
به آتش نکار آید ایحا نه آب | نود آب ار ابر آتش ار آفتاب
بروز سپید آفتاب بلند | نود آتش ما درین شهر بند
ز شبنم چو گردد هوا تیر تر | دم ما کند زان سیم آبحور
295 درین کنج ما را حز این سار نیست | ورین برتر انجام و آغاز نیست
همان نیز پرسی ز دیگر گروه | که دارند ماوا درین دشت و کوه
درین آتشین دشت بن ناپدید | که پرنده در وی نیارد پرید
بیابانیانند وحشی بسی | که هرگز نگیرند حو با کسی

280a فرش B گنج   280b D V Vo W نعمری
282a L رر دهده و سمم
283b E کردار   284a P که نك   284b B دده آدمی سان ندید ,
L V ساردید   286b Vo ارافسونها . 287a B کیست در دور دست
287b B دشت پایان نشست , V ماوی
289a صحرا · Pe L E D B دریا , Vo وادی , V ماوی ماست
290a نخجرنایی Pe صحراشمی   291a D رانچه ,
Vo اران , B ار   291b E وحامه , P موی چرم
292a نکار آند B نکارست , P Pe U آنجا   292b ارابر E زیر ,
V اربر , ارس Vo 6p   294a V انوتر , Vo تیرپر ,
B برموبر   294b Vo دمادم کند   295a L : سر
296a V بیر ترسی   297a Pe U L E درین آتشی , Pe وس
297b P Pe U L V نشاید   298a Pe U L · ووحشی
298b U هرکس هرگر

ببرند چندان بیکروز راه — که آن برگیرد زما در دو ماه

300 ازیشان بما یکیك آید بدست — بپرسیم ازو چون شود پای ست

که بی آب چون زندگانی کنید — شما بر چرا سرفشانی کنید

نماید کاب از به زهر ماست — ز تری هوائیست کز بهر ماست

بساریم چون مار با هیچکس — خورشهای ما سوسمارست و بس

ز شغل شما چون بیابیم سود — شمارا پرستش چه باید نمود

305 دگرگونه پرسیمشان در بهمت — چه هنگام خورد و چه هنگام خفت

که چندانکه رفتید بالا و پست — درین بادیه کاب باید بدست

بپایان این بادیه کس رسید — همان پیکری دیگر از خلق دید

بپاسخ چنین گفته اند آن گروه — که بسیار گشتیم در دشت و کوه

دویدیم چون آهوان سال و ماه — بپایان وادی نبردیم راه

310 بیابانیانی دگر دیده‌ایم — ورشان خبر نیز پرسیده‌ایم

که بیرون ازین گنبد قیرگون — شتابی دگر میدهد رهنمون

شان داده اند از بر خویش دور — بدانجا که خورشیدرا نیست نور

یکی شهر چون بیشهٔ مشك بید — درو آدمی پیکرانی سپید

299ᵃ E D B ببرند , V , چندانکه بکروزه ,
V o چندانك بکروز , L L B بك روزه 299ᵇ P ز , بد ,
V آن دور راه , زما تا بردنك , V o گران , ماه , V o آده
300ᵃ بکك V o گر بك , بدست Pe بدبد
300 Pe چون , اروحون بای کمر V o 301ᵃ L B W کسد ,
Pe کسد 301ᵇ L B W کسد , P کسد
302ᵃ ارسه U اربود 302ᵇ U هوا سست , کر E کو , D V o کان
303ᵃ L حرمار 303ᵇ ما L E , V o او 304ᵃ E برستش شمارا ,
B شاند چه باند 305ᵃ گربه E D W بس V o پاره , B هرچه ,
V o برسمدشان 305ᵇ B حوردو حوردن
306ᵃ L رفتید , V راهست , V o B W رهمد
306ᵇ V V o B آب 307ᵃ Pe U L E V o B بیکر
308ᵃ U چنان , V اس 309ᵃ L D ووادی ,
L اودی و دیدیم راه 310ᵃ Pe سامان سان , L L V o B ماسان
310ᵇ V چنین حبر
311ᵃ E W بیکر , گسد 312, 313 B нанино с кемиш,шр
312ᵃ Pe V o نرانجا , V o نیست دور
313ᵃ L E B که شهریست چون , Pe U وسد
313ᵇ V B درو , پیکران B ددو

نکو روی و خوش حلق و ریبا حصال ‏ ‏ ر پانصد یکی را فروست سال

315 وگر بیر پانصد بر آید دگر ‏ ‏ ببی کسی را ر پیری اثر

برون ار وطن گاه آن دلبران ‏ ‏ نماکس بدادست دیگر نشان

اران بیر بیرون درین حاك پست ‏ ‏ سی کوه و صحرای نادیده هست

درو بیست رویده را آبحورد ‏ ‏ که گرماش گرمست و سرماش سرد

چو رو رستنی بر نیاید رحاك ‏ ‏ درو حانور چون نگردد هلاك

320 همیست رازی که ما حسته‌ایم ‏ ‏ ر دیگر حکایت ورق شسته‌ایم

سکندر بدان حلق صاحب نیار ‏ ‏ بحشود و بحشیدشان برك و سار

در آموحتشان رسم و آیین حویش ‏ ‏ بر افروحتشان دانش ار دین حویش

وریشان بهنجار های درست ‏ ‏ سوی ربع مسکون شان بار حست

چوگشتند ارو آن اسیران او ‏ ‏ شفقت نوازش پدیران او

325 چو رو کار حود سازور یافتند ‏ ‏ بره بردنش زود شتافتند

ار آن حاك حوشان و باد سموم ‏ ‏ نمودند راهش باباد بوم

سکندر دران دشت بیگاه وگاه ‏ ‏ دو اسبه همی رفت بیراه و راه

سرانجام کان ره بپایان رسید ‏ ‏ دگر باره شد عطف دریا پدید

هم ار آب دریا بدریا کنار ‏ ‏ تلاوشگهی دید چون چشمه سار

وکندند ماهی بران چشمه رحت ‏ ‏ ر آسوده گشتند اران ربح سحت

دگر باره کشتی سی ساحتند ‏ ‏ ر ساحل بدریا در انداحتند

314[a] حلق W حوی

314[b] B ر پانصد فروست لك را سال ‏ 315 Vo 6p

316[a] دلبران U بی هسان L , لسکران E , سرکسان D , مهوشان ,

W دلکسان ‏ 316[b] Pe ارو , L L ورس ,

P Pe U Vo درین , D V دران ‏ ارین 318[a] Vo آب وحورد

318[b] B که گرمای سحست و سرمای سرد ‏ 319[a] P Pe U بحاك

319[b] W دران , L نگردد ‏ 320[a] L ماگفته‌ایم

321[a] F D V Vo بدان , B بران ‏ 321[b] W بحشند و بحسودشان ,

L Vo بحسودشان ‏ 322[a] Pe دانش ودین

323[a] E وریشان ‏ ورانجا 323[b] E سان , V حسر , وطن

324[a] U ارو آن ‏ ساد , E ارو , آوان , B ار , اران آن ,

V ارآب سیران او ‏ 325[a] L سار در یافتند ‏ 326[b] Pe نمودراهش

327[a] B بیگاه گاه. 327[b] رفت V W راند, Pe سراه‌راه ‏ 328[a] D بپان رسید

329[b] F تراوشگهی , Vo فرایشگهی , B بداوسگهی ‏ 330[a] L بدان ,

D Vo B دران ‏ 330[b] Vo B ارربح ‏ 331[a] Vo تاختند

چو دریا ببریدند یکماه بیش   بخشکی رساندند بنگاه خویش
چو از تاب انجم شب تب زده   بپیچید چون مار عقرب زده
ز باد جنوبی بر آمد نسیم   دل رهروان رست از اندوه و بیم
335 گرفتند یکهفته آنجا قرار   که هم سایه‌بان بود و هم چشمه‌سار
بمرهم رسیدند از آن خستگی   ز تن رنجشان شد بآهستگی

XXV

رسیدن اسکندر بقریهٔ سرپرستان

مغنی دلم دور گشت از شکیب   سماعی ده امشب مرا دلفریب
سماعی که چون دل بگوش آورد   ز بیهوشیم باز هوش آورد
سحر سنج این درج گوهر نگار   ز درج این چنین کرد گوهر نثار
که شه چون ز مشرق برون برد رخت   بعرض جنوبی برافراخت تخت
5 هوای جهان دیده سازنده تر   زمانه زمین را نوازنده تر
چو قارورهٔ صبح نارنج بوی   ترنجی شد از آب این سبز جوی
از آن کوچگه رخت پرداختند   سوی کوچگاهی دگر تاختند
نمودند منزل شناسان راه   که چون شه کند کوچ ازین کوچگاه
دهی دید آراسته چون بهشت   سوادش پر از سبزه و آب و کشت
10 درو مردمانی همه بت‌پرست   رها کرده فرمان یزدان ز دست
مگر شاهشان در پناه آورد   وزان گمرهی باز راه آورد

332^{б} L رسانید   334^{a} B باد , B W درآمد
334^{б} Pe روت , E رسته زاندوه   335^{a} L W بکماه
336^{a} B رساندند
2 B бр   2^{a} Pe بهوش , Vo بحوس
* W сәрлөвһә ары داستان
3^{a} L ابن گوهر در نگار   3^{б} D نگار , B شمار
4^{a} U L E D V B W که چون شه , زمشرق Pe ز دریا ,
I E D V B ز معرب , Vo ز آنجا
4^{б} L برافروخت , E W بر افراخت , D Vo B رخت
5^{a} B هوائی جهان دید , P E D V دید
7^{a} L رخت برداشتند . 7^{б} سوی B , دگر L کوچگاه
8^{б} Vo که چون کرد شه کوچ ازین دامگاه , L E از آن
9^{a} Vo دهی دید . 9^{б} سبزه Vo میوه . 10^{a} L D B W همه سرپرست
10^{б} یزدان V خالق , E ایزد . 11^{б} D از آن , B ازین ,
Vo گمرهیشان براه آورد , L ره آورد

چو شب خون خورشید درحام کرد   دران منزل آن شب شه آرام کرد
چو طاوس حورشید نگشاد بال   رر اندود شد لاحوردی هلال
حهانجوی بر بارگی بست رحت   رفتراك او سر بر آورد بحت
15 حرامده میرفت بر پشت بور   نگور افکنی همچو بهرام گور
پدید آمد آن سبزه و حوی و باع   حهان در حهان روشنی چون چراع
دهی چون بهشتی بر افروحته   بهشتی صفت حلّه بر دوحته
چو شه در ده تپرستان رسید   دهی دید و دهمیربانرا ندید
حدائی نه و دهحدایان بسی   نه درکس دهائی نه در ده کسی
20 حمی هرکس ار گل برانگیحته   ز کسحد درو روعنی ریحته
حداگانه در روعن هر حمی   فکنده ز نامردمی مردمی
پس سی چهل روز یا بیشتر   کشیدندی ار مرد سرگشته سر
سری بودی ار معز و ار پی تهی   فرو مانده بر تن همه فربهی
نهادندی آن کلهٔ حشك پیش   ورو بار حستندی احوال حویش
25 قصیبی زدندی بر آن استحوان   شدندی بران کله فریاد حوان
که امشب چه نیك و بد آید پدید   همان روز فردا چه حواهد رسید
صدائی برون آمدی ار نهفت   صدائی که مانند باشد نگفت
که فردا چنین باشد ار گرم و سرد   چنین نقش دارد حهان در نورد

13a Pe B نگشود
13b L E D اندوده   14a E بر تاریی
14b او Pe 6p , W بر آورده
15a Pe L حرامده , D حرامده میشد .   15b V همحون
16a V سبری , P Vo جوی باع .   18a بت . E D B W بر
18b و D 6p , میربانرا · E W مهری را , B مربانرا ,
D V ده میربی نابدید   19a Pe E D V Vo حدائی سی
19b کس B ده , V دعائی , Vo رهائی   20b B برو
21 Vo 6p   21a U B روعنی
21b L ربا مردمان , B · نامردمی   22a Pe سی و چهل ,
U B · سی سی چهل , L ششش سی چهل , E V پس ار سی چهل ,
Vo به سی یاچهل   23a L B سری بود , D · سری دید ,
واربی U ورمی , V و ار مو , B ورایی .   23b B درتن
24a D نهادند   24b حستندی D V B پرسیدی
25a V قصیبی زدندی , B بدان   25b B بدان
27a ار · D زان , L از نحست .   27b Pe U E D B مانده ,
ناشد Vo بودی , L : نهت بودی , Vo نگفت
28 P Pe U V Vo 6p   28a ناشد D آید

گرفتندی آن نقش را در خیال   چنین بودشان گردش ماه و سال

30 چو داست فرمانده چاره ساز   که تعلیم دیوست اران گونه راز

بفرمود تا کلبه‌ها بشکنند   خم روغن ار خانها بر کنند

سی حجت انگیخت رایش درست   که تا دورشان کرد ار آن رای سست

در آموحتشان رسم دین پروری   طریق خدائی و پیغمبری

بران قوم صاحبدلی بر گماشت   که داند دلی چند را پاس داشت

35 چو شد کار آن کشور آراسته   روا رو شد ار راه بر خاسته

بفرخ رکابی و خرم دلی   برون راند ارو شاه یك مرلی

ره انجام را ریر رین رام کرد   که انجم دران ره کم آرام کرد

رهی پیچ بر پیچ تاریك و تنك   همه راه پر خارو پر خاره‌سنك

پدیدار شد تیغ کوهی بلند   کرو بر شدن بود خارا گزند

40 بس و پیش آن کوه را دید شاه   ضرورت برو کرد بایست راه

بر آورد لشگر بان تیغ کوه   ز رنج آمده تیغ داران ستوه

ز تیری و سختی که آن کوه بود   سم چارپایان در آن سنك سود

چو شه دید کر سنك پولادسای   خراشیده میشد سم چارپای

بفرمود تا ار تن گاو و گور   بچرم اندر آرند سم ستور

45 نمدها و کرباسهای سطبر   ببستند بر پای پویان هژبر

30б E ارس , B ارس گونه سار . 31б L بر بر

32б دورشان کرد D کردشان دور , V ارس

33б طریق . E W حساب 35а روا رو Pe L Vo روان , U روا ,
Pe U L Vo اران راه 36а V W اران , Vo رو.
شاه V бр , D شاه ارو بك مرلی , B اران ده بیك مرلی

37 L бр 37а Vo ره انجام دارش بی آرام کرد ,
زیر زین Pe ربر بی , B ریر 37б W چوانجم ,
Pe U Vo که (چو U) انجم دران راه کم رام کرد

38а Pe ره , D دهی , U V و تاریك , Pe B تاریك تنك

38б Pe خارسنك . 39а L کوه . 39б E B W که ار ,
D بر , کران L پر 40 — 44 L 42, 43, 40, 41, 44

41а براورد L E D B W برون برد , E D V W بران , Vo بدان

41б B برنج 42а L E D V Vo B W آن سنك بود

42б D B همه چارپایان , L E W بران , D بان , B بدان ,
دران سنك سود Vo بچون ریك بود , L سنك بود , V B . لنك بود

43а کر Pe کان 44а V کاو کور . 45б B برپا هیونان هژبر

همان رهگدرها برونـد پاك ‌‌ ‌ ر سگی که بوینده روشد هلاك
بـفرمـان شـه راه میروفتنـند ‌ ‌ گـریـوه بـپولاد مـی کـوفتند
ار آنان که بودند فراش راه ‌ ‌ تـنی چـند رفتند نزدیك شـاه
یکی مشت سـنك آوریدند پیش ‌ ‌ که سـم ستوران اریست ریش
50 بـنعل سـتوران درش یافتیم ‌ ‌ سـختیش اران نعل بر تافتیم
سی کـوفتیمش بپولاد سخت ‌ ‌ شد پاره پولاد شد لخت لخت
بران سنگ رد شاه شمشیر تیز ‌ ‌ برید و شمشیر شد ریـر ریـر
بهر جوهری ساختندش خراش ‌ ‌ بارریـر بـرخاست ار وی تراش
چو شه دید کو سنگ را آس کرد ‌ ‌ ر برندگی نامش الماس کـرد
55 همی گفت ناهرکس ار هر دری ‌ ‌ که هست این گرانمایه‌تر جـوهری
بدان تا پژوهش سگالی کـنند ‌ ‌ ره جویش ار الماس خالـی کـنند
بموش بهر جـنگجوئی سپرد ‌ ‌ که تا راه داند بان سـنگ بـرد
چو افتاد در لشکر این گفتگوی ‌ ‌ میان بست هرکس بدین جستجوی
سی بار جستند بالا و پست ‌ ‌ گرانمایه جوهر کم آمد بدست
60 کمر بر کمر بست برگرد کوه ‌ ‌ یـکـی وادیـی بـود دریا شکوه
فراوان دران وادی الماس بود ‌ ‌ که روشن تر ار آب درطاس بود
چو دریا که گوهر درارد بغار ‌ ‌ به دریای ماهـی کـه دریای مار

46ᵃ E W همه همان 46ᵇ Pe L Vo B W شد رو 50ᵃ V نافتیم
50ᵇ E سختتش بحسش , V تافتیم . 51ᵃ B کوفتندش
52ᵇ Pe سرید , P U V B ریزه ریز 53ᵃ D جوهر
53ᵇ Pe بر ساخت , L بار ریز خاست
54ᵃ کو سنك را آس کرد P کانرا بلا آس کرد ,
U کارس را آس کرد , D کان ره جو بلاس کرد ,
V چو شه دیده را سك حساس کرد , Pe : کان کرد ,
Vo کان سنك الماس جورد , E B کان
56ᵃ Pe L بران , E Vo کند 56ᵇ E Vo کند
57ᵃ E W سنك جوئی , B حیل تیری
57ᵇ L بران , V Vo B W بدان 58ᵃ B چو در لسگر افتاد ,
Pe در بر 58ᵇ کس Pe L V B W بك , Pe برایں ,
L D باس , E دریں 59ᵃ D W گوهر
60ᵃ Vo کمر در کمر , ست E W گرد , B گشت
60ᵇ بود B دید 62ᵃ E چو دریای جوشان همه کوه و غار ,
P Pe U D Vo (D درارد(برادد حوهر , V برارد , B درآرد ز آب ,
W برارد ز غار 62ᵇ مار P Pe U قار , B آب

ز ماران درو صد هزاران بحوش   که دیدست ماران گوهر فروش
مگر زان شد آن ره ز ماران برنج   که بی‌مار نتوان شدن سوی گنج
65 همان راه گنجینه دشوار بود   طریق شدن نا پدیدار بود
چو شه دید کان کان الماس جیر   گدرگاه دارد چو الماس تیر
هم از ترس ماران هم از رنج راه   کسی سوی وادی برفت از سپاه
بطرکرد هر سو چو نظارهٔ   بدان تا بدست آورد چارهٔ
عقاب سیه بر کمرهای سنگ   بسی دید هریک شکاری بچنگ
70 چو زان سان عقابان پرنده دید   عقابین اندیشه در ره کشید
بفرمود کارند میشی هزار   ببیند کان فربهست از نزار
گلو نار ببرند یکباره‌شان   کشند آنکه از یکدگر پاره‌شان
کجا کان الماس بیند زیر   بران کان فشاند یک یک دلیر
بفرماسری رانکه فرمان بکوست   ازان گوسفندان کشیدند پوست
75 کجا کان الماس بد تاختند   ازان گوشت لختی بر انداختند
چو الماس دوسیده شد بر کباب   بجنش درآمد ز هر سو عقاب
کباب و نمک هر دو برداشتند   دران غار جز مار بگذاشتند
ببردند و خوردند بالای کوه   پس هر عقابی دوان ده گروه

63a D V دران   63б V که داست مارا حوهر فروش ,
P Pe U L D Vo B حوهر   64a ره E ده
66a V چو شد دید , B کان راه الماس   67a برس B ربح
67б B گهی سوی   68 - 71 L бр
67-дэн сонра L 75 кетмишдир کجا کان الماس بشاحسد
اران گوشت لحتی سداحسد
эини бейти өз ериндә L мәтндә олдугу кими тәкрар эдир
68a B رهر سو همیکرد بطارهٔ   68б Pe بر آن
69a E B کمرگاه سنك   70б در ره Pe رارا ره , V راسر , B در سر , W راسر
71a F میش   71б Pe Vo بهبیسدگان , D ر سند گان ,
از E D W اس , B نا   72a L بربد نکباره مش
72б آنکه L الك , D آن هم , پاره شان L پاره بش
73, 74 B бр   73б L بدان , E دران
74a V ر فرماسری , Vo بفرمان وی رانکه , بکوست · W بدوست
75a بدتاختند E B W شاحتند   75б Vo گوشت باره درانداحسد ,
E درانداحسد , D V B W سداحسد
76a U L D Vo B دوسده , E حسده , P Pe U L E V B در کباب
76б Vo بحکش در آمد .   77a نمك V بمد
77б Vo دران عار حون مار بگذاشسد   78б D V Vo ده , روان L هر

هر الماس کز گوشت افتاده بود ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بسرشاه برد آنکه آزاده بود

80 شه الماسهارا بهم گرد کرد ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بدش آنگون بود و بیکوش ورد *

و زانجا سوی پستی آورد میل ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ فرود آمد از کوه چون تند سیل

دران پویه تعجیل می ساختند ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ رهی بی قلاوز همی تاختند

ستوران ز نعل آتش انگیخته ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بجای خوی از سینه خون ریخته

چو رفتند یکماه ازان راه پیش ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ سم بادپایان شد از پویه ریش

85 هم آخر بپیروی بخت بلند ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ سپاه از گله رست و شاه از گزند

برون برد شه رخت ازان سنگلاخ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ عمارتگهی دید و جائی فراخ

دران رزعگه کشتزاری شگرف ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ نوازش گرفته زباران و برف

ز سری و تری و تازندگی ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بدو جان و دلرا شتابندگی

ز تاراج آن سبزه بی کرده گم ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بسیچ سواران بیگانه سم

90 جوانی دران کشته چون شیر مست ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ برهنه سروپای بیلی بدست

زخوبی و چالاکی پیکرش ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ سزاوار تاج کیانی سرش

فروزنده بیلش چو زرین کلید ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ نشان برومندی از وی پدید

گهی بیل برداشت وگه می نهاد ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ گهی بند می بست وگه میگشاد

جهاندار خواندش بازرم و گفت ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ که خوی تو با خاك چون گشت جفت

95 جوانی و خوبی و بیدار مغز ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ز نغزان نیاید مگر کار نغز

79a E هر, V چو, من   79b E بود کاراده بردند, V. بردندکان راده بود

80a D 6p. را, B بهم همه   80b و Pe U 6p

* E D Vo apt — حز او کان الماس راکس ندید — که او بود بر قفل کانها کلید

81a E B از آنجا, سمی Pe لسی, E کشتی   81a Vo بدبیل

82b L می تاحسد رهی بادلبلابه, D V Vo می تاجسد

84a D Vo ازان راه یکماه, B یکماهه زان راه

85b Vo گله سم   86a Pe L رخنه زان

86b B عمارتگهی یافت جائی   87a B زرع گر کشت و کاری شگرف,

Vo مرحله زرعگه   88a Vo پایندگی

88b Pe D W براو, B بود, V دل از شتابندگی

89a V زتاران   89b E D سپیچ ستوران, B. سواران, سپیچ

W سپیچ سوران پیکانه سم   90a E کست, D Vo پیل مست

90b B پاوبیلی, E Vo وبیلی   91a D چالاکی گوهرش

92a D فرورنده بیلی   93a و . D Vo 6p., E وگاهی بهاد,

W گاهی نهاد   94a Vo خواندش . U L ,گفتش بازرم گفت

94b E تو چون گشت با خاك جفت

95b Vo زنغزی ; L ز خوبان نیاید بجز کار, W بجز

نه کار تو شد بیل برداشتن بویرانهٔ دانهٔ کاشتن

بدین فرخی گوهری تاباک به فرخ بود هم تراروی خاک

بیا تا ترا پادشاهی دهم زبیکار خاکت رهائی دهم

بپاسخ کشاورز آهسته رای چو آورده بد شرط خدمت بجای

100 چنین گفت کای رایض روزگار همه توسان از تو آموزگار

جهان ده بهر پیشه‌ور پیشهٔ که در خلقتش باید اندیشهٔ

بجز دانه کاری مرا کار نیست بمن پادشاهی سزاوار نیست

کشاورز را جای باید درشت چو بر نرمی بید شود کوژ پشت

تنم در درشتی گرفتست چرم هلاک درشتان بود جای نرم

105 تن سخت کو باربیی کند چو ضمعی بود کانگیبی کند

خوش آمد جهانجوی را پاسخش ثنا گفت بر گفتش فرخش

دگر بار پرسیدش از کردگار کزیسان ترا کیست پروردگار

که شد پاسدار تو در جفت و جیز پناهت کجا کرد باران تیر

کرا می‌پرستی کرا بندهٔ نظر بر کدامین ره افکندهٔ

110 جوانمرد گفت ای زگیتی خدای به پیغمبری خلق را رهنمای *

دران کس دل خویش بستم که تو همان قبله‌ا میپرستم که تو

بر آرندهٔ آسمان کبود نگارندهٔ کوه و صحرا و رود

شب و روز پیش جهان آفرین بهم چند ره روی خود بر زمین

96а L زکار 96б I دانهٔ تخم را 97 L бр
97а P Pe U V Vo گو هر , B · دانهٔ 98а U V Vo B دهیم
98б V زبرکار , D گواهی دهم , U V Vo B دهیم
99а P Pe بپاسخ کیاورز 100а کای رایض B کاراش
100б توسان D دوسان 101а W جهان مان بهر
101б V خلعتش , B خلوتش 102а بجز Pe بجود
103а E باشد درشت 103б بید E بدیرد
104а V بنی , Vo در دشمی 105а Vo بس سخت اگر باربیبی ,
کو E گر 105б Vo چو سمی بود , Pe کانکیبی , V کانگیبی
106б گفتش V پاسخ 107б کریسان B کزین در
108 L бр 108а U که باشد ترا یار در جفت و جواب ,
پاسدار Pe پاسبار , D Vo پاسبان , P جوردو جواب ,
Pe Vo · جفت و جواب 108б V کرده , U کجا گیرد ازبارو تاب ,
P Pe Vo · باران تاب 109б P U کدامی
110а Pe . جوانمر , E Vo نگیبی
* 110-дан сонра Pe 129—131 кечмишдир
112б Pe . کوه صحرا 113б خود B W را

بدان چشم و ابروی آراسته   کنیزیسان بمن داد با خواسته
115 بدیگر کرمها که با من نمود   که از هر یکیم هست صد گونه سود
سپاسش برم واجب آید سپاس   بر آنکس که او باشد ایزد شناس
ترا کامدستی پیغمبری   پذیرفتم از راه دین پروری
ترا دیده‌ام پیشتر زین بخواب   تو زنده گشتم چو ماهی ز آب
کنون کامدی وان خبر شد عیان   بخدمتگری چون ببندم میان
120 بگویم جهان چون توئی آفرید   جهان آفرین چون توئی نافرید
جهانرا توئی مایهٔ خرمی   ز سد تو دارد جهان محکمی
سکندر بدان پاک سیرت جوان   که بودش سر و مایهٔ خسروان
ثنا گفت و بر تارکش بوسه داد   همان نام یزدان بر او کرد یاد
بر آراستش خلعت خسروی   بدین خدا گشت پشتش قوی
125 دران مرز و آن مرغزار فراخ   که هم سرخ گل بود و هم سبز شاخ
شبانروزی آسوده شد با سپاه   سبکتر شد آن خستگیهای راه
چو سالار این همت خروار کوس   بر آورد بانگ از گلوی خروس
دگر باره شه رفتن آغاز کرد   دگر ره بسیج سفر ساز کرد
چو زان مرحله مرزلی چند راند   بمرزل دگر مرزلی را رساند
130 فروربده مرزی چو روشن بهشت   زمینها ازو حمله بی کار و کشت

114^{a} Pe V بران , E D W بدین
115^{a} B نامانمود $115^{в}$ هر Pe 6p , هست V بود , سود L بود
116^{a} B آمد
$116^{в}$ B هر آنکس , باشد Vo B هست   117, 118 P Pe U L V Vo B 6p
$118^{в}$ E در آب 119^{a} E D B W وین   120 B 6p
120^{a} آفرید E D W باورید 121^{a} D مایهٔ
$121^{в}$ U رسد , محکمی B حرمی – hашиједә محکمی
122^{a} Pe U E W بران , L V B بدان $122^{в}$ E V Vo B W سایهٔ ,
L سرمایهٔ $123^{в}$ L بدو 124^{a} Vo بیاراستش
$124^{в}$ گشت E W کرد , پشتش L دیش , B جاش
125^{a} B در مرغزار 126^{a} W آسوده شه با سپاه ,
Pe باشد سپاه شد با سپاه $126^{в}$ آن E B W از ,
L خستگیهای شاه 127^{a} Pe U Vo • ازین , V . آن
129 — 131 Pe 110-дан сонра кетмишдир
$129^{в}$ E W مرزل رساند (E بار) دگر بار (E بمرزی) بمرزل ,
B مرزلی میرساند , را . Pe ز
$130^{в}$ B همه رسمی حمله بی کاو و کشت ,
E D W کشت (D بیکاو , W بیگاو و) حمله بی کارو (W وی) زمیهای او , L . ازین

درحت گل و سبز و آب روان — عمارتگهی در خور خسروان

حر آتش حلل بی که ناکشته بود — رمیبی نابی در آغشته بود

بپرسید کاین مرز را نام چیست — سر و سرور این بر و بوم کیست

کشاورز و گاوآهن و گاو کو — کجا در چنین ده کند گاو هو

135 یکی از مقیمان آن رزعگاه — چنین گفت بعد از زمین بوس شاه

که اقصای این دلگشاینده مرز — حوالی سبی دارد از بهر ورز

درو هرچه کاری بهنگام خویش — یکی رو هزار آورد بلکه بیش

ولیکن ز بیداد یابد گزند — نگردد کس از دخل او بهره‌مند

اگر داد بودی و داور سبی — ده‌آباد بودی و در ده کسی

140 بانصاف و داد تو این خاک بر — تباهی پذیرد ز بیدادگر

چو از دخل او گردد انصاف کم — سورد ز گرمی نپوسد ز نم

بیکجو که در مالش آرند میل — حو و گندمش را برد باد و سیل

سبک محیقست باروی او — که گردد بیك جو ترازوی او

چو خسرو خبر یافت کان خاک و آب — ز بیداد بیدادگر شد خراب

145 درو بندی از عدل بیاد کرد — همان نامش اسکندر آباد کرد

بابادیش داد منشور خویش — که هر کس دهد حق مزدور خویش

دهد هر کسی مال خودرا زکات — بتاراجشان کس نیارد برات

درو ره نیابد برات آوری — هزار آفرین بر چنان داوری

131[a] L W درحت وگل و سبزه آب , D B گل سبز و آب ,
V گل و سرو آب , L سبزه آب 132 Pe Vo 6p
132[a] L با , حر آتش , B · چو آن ره براهی دگر بسته بود D 6p
133[a] U مرز , کاان E بوم 134[a] B کساورز گاو , E · کار آهن
134[b] ده L Vo زه 135[a] D B آن مرزگاه
137[a] Vo در آن , L بامدام خویش 138[a] ولکن P ولی گر
138[b] دحل : B فصل , Vo او سودمند 140 E 6p
140[a] تو W آرد , V حاك بر
140[b] Pe U L D V B بباهی بدیرد 141[a] دحل · Pe L Vo حاك , گردد B کرد
141[b] سورد Vo بخوشد , E · بگرمی , D : زگرم , V سورد زنم
142[b] Vo B باد سیل 143[a] V Vo B محسمیست
144[a] B آب و حاك 145[a] E B W : سدی , ساد V آباد
146[b] مردور L شاگرد , Pe مردور سس
148[a] E بود ایمن از هر براب آوری , D درین ده بیاید براب ,
Pe V B بیارد 148[b] Pe L Vo بر حهان داوری

XXVI

رسیدن اسکندر به بتخانهٔ قندهار

معنّی مدار ار عنا دست نار — که ایں کار بی سار ناید سار
کسی را که این سار یاری کند — طرب نا دلش سار کاری کند

*

خوشا نرهت ناع در نوبهار — خوان گشته هم رور و هم رورگار
نفشه طلایه کنان گرد ناع — همان نرگس آورده نر کف چراع
5 ر خون معر مرعان بحوش آمده — دل ار خوش خون در خروش آمده
شکم کرده پر ریر شمشاد و سرو — خروش صراحی ر خون تدرو
برقص آمده آهوان یکسره — ر دشت آید آوار آهو بره
ساط گل افکنده در طرف جوی — برامشگری بلبلان نعرگوی
نسیم گل و نالهٔ فاخته — چو یاران محرم بهم ساخته
10 چه خوشتر نایں فصل ارآوار رود — و ران آب گل کر گل آید فرود
سرایندهٔ ترك نا چشم تنگ — فروهشته گیسو نگیسوی چنگ
نی سار ابریشم ار نار او — دریده بر ابریشم سار او
سخنهای برسخته نارنگ و سار — تو گوئی و او گوید ارچنگ نار
ار و بوسه ور تو عرلهای تر — یکی چون طبرزد یکی چون شکر** :
15 دلم نار طوطی بهاد آمدست — که هندوستانش بیاد آمدست

***

1^a عنا L عنان . $1^б$ بی V نا 2^a این L نا , Vo ناری دهد
$2^б$ V طرب بردلش , Vo سارگاری دهد
* W сәрлөвһә арт «یاد جوانی» $3^б$ V گشت
$5^б$ L و خون . 6^a شکم B پر , فعان P در , V شمشاد سرو
$6^б$ Pe L Vo B خروش , B و خون صراحی
$7^б$ آید آوار V اندر آورده , L D B W آمد آوار
$8^б$ Vo رامش کنان , E D بلبل . $9^б$ محرم Pe محلس
10^a L D V B ارس , E درس , ار P Pe U V бр , L B و ,
W ر , D ناوار . $10^б$ B وران آب کرکلس آمد فرود
11^a ترك B چشم . $11^б$ U بیکسوی . 12^a سار E نار ,
L و ابریشم نار , Vo سار , B عار
$12^б$ Pe بریشم دریده بر سار او , V دریده نابریسم آواراو ,
D و سار , ار سار B سار , دریده نابریشم E Vo
13 L бр 13^a نارنك و سار F W بر نانك سار , D ناهنك و سار ,
V B سار (V و سار (نا نانك . $13^б$ و Pe که . 14^a Vo ورو
** E W арт بوسه عرلهای بر میدهی
طبرزد ستانی شکر میدهی
*** W сәрлөвһә арт «داستان»

چو کوه از ریاحین کهل گرد کرد بر آمیخت شنگرف با لاجورد
گیا حواره را گل ز گردن گذشت هیر گورن آمد از کوه و دشت
گل تر برون آمد ازحار حشگ بنفشه بر آمیخت عنبر بمشک
بسرحری بر گس تاساک چو کافور تر سر برون زد زحاک
20 بمصلی چیں شاه ایران و روم ز ویرانی آمد باباد بوم
دگر باره بر مرز هندوستان گذر کرد چون باد بر بوستان
از آنحا بمشرق علم بر فراحت یکی ماه بر دشت و بر کوه تاحت
اران راه چون دورح تافته کز و پشت ماهی تنش یافته
در آمد بان شهر مینو سرشت که ترکانش حواند فرخ بهشت
25 بهاری درو دید چون نو بهار پرستشگهی نام او قندهار
عروسان بتروی در وی بسی پرستندهٔ بت شده هر کسی
در آن خانه از زر تی ساحته بران خانه گنجی بر انداحته
سرو تاج آن پیکر دلربای بر آورده تا طاق گنبد سرای
دو گوهر بچشم اندرون دوحته چو روشن دو شمع بر افروحته
30 فروزنده در صحن آن باره باغ ز بس شبچراغی بشب چون چراغ
بفرمود شه تا برارند گرد ز تمثال آن پیکر سالحورد
زر و گوهرش برگشایند زود که بات زیان بود و با حلق سود

16b D شنکرف . سنحرف 17 L L 6p
17a V حوردن B گردن , کیا حوارهٔ گل ز گردون گذشت
18 Vo 6p 18b D ار حاك حسك
19 L B 6p 19a E حواساك . 20a I بمصل , W چیاں
21b B در بوسناں . 22 B 24-дэн сонра кетмиш, ıp
22a L B W ورانحا 22b D بر کوه و بر دشت , B بافت
23a Vo وراں 23b Pe L Vo ارو , L بنه بافته
24a E V بداں , شهر D مرز 24b D حواندند ,
I B کنکر , D W لنکر , V کنك فرح
25a B بهاری سائی 26 V 6p 26a L بهروی ,
Vo درو سی 27a V ار زرتنی 27b L دراں ,
P بر او خانه گنج برداحته , E W بران گنجدان گنجی انداحته
28a Vo پیکر کشور 28b P Pe U L D B تا طاق , Vo ارطاق
29a Vo اندرون ساحته . 29b L دو چو , E چودوشمع روشن براوروحته ,
V چو رویش دو شمعی , B شمعی 30a D اس
30b B شب ز باش همسود چون شب حراغ , D 6p ,
L چوروش , E سی شب سب چون
32a V برشمارند , Vo برگشادند 32b E برت , E برحلق

سخنگو یکی لعبت ار کنج کاخ — سوی شاه شد کرده ابرو فراخ
نگیسو عبار ار ره شاه رفت — سی آفرین کرد بر شاه و گفت
35 که شاه جهان داور دادگر — که ار حاور اوراست تا باختر *
بزر و نگوهر ندارد نیار — که گیتی فرورست و گردن فرار
نگر کس ست ار گفتهٔ راستان — فرسده دارد یکی داستان
اگر شاه فرمان دهد در سحن — فرو گویم آن داستان کهن
جهاندار فرمود کای دلنواز — گشاید در درج یاقوت بار
40 دگر ره پری پیکر مشک حال — گشاد ار لب چشمه آب رلال
دعا گفت و گفت ای فرورنده کاح — که ررین درحتست و پیروره شاح
اران پیش کایین سحانه داشت — یکی گسد بیم ویرانه داشت
دو مرغ آمدند ار بیابان بحست — گرفته دو گوهر بمنقار چست
ششتند بر گسد این سرای — ر فیروری و فرحی چون همای
45 همه شهر مانده در ایشان شگفت — که چون شاید آن مرغکانرا گرفت
ربن چون برآمد رمانی درار — فکندند گوهر بپریدند بار
بزرگان که این مملکت داشتند — بران گوهر اندیشه نگماشتند **
پدید آمد اندر میان داوری — حرد کردشان عاقبت یاوری
بران رفت میثاق آن انجمن — که ار بهر سحانهٔ حویشتن

33ᵃ سوی Г بر , P Pe U L D V Vo کرد
34ᵃ D Vo B کردو با شاه گفت , Pe و بر ساه گفت
35ᵃ اوراست Pe اوبود , E آراست
* L сәрлөвһә ары حکات سحانه
36ᵃ V سارد سار 37ᵃ E D V B W دگر کس ,
B کعبه راسان , D V Vo کعبه باسان 37ᵃ Vo فروربده دارد
38ᵃ Pe L D Vo B این 41ᵃ ای L Vo ای , Pe فررنده ,
Vo فرسده . 41ᵃ B درحتست فیروره , شاح P Pe L باح
42ᵃ E گسدی 45ᵃ Г همه سهربان مانده رادسان ,
L مانده ارشان 45ᵃ Pe U L E D V Vo B ان ,
L مرعکارا عکابرا 46ᵃ L رمان 47ᵃ P بدس
** E ары
ندیدند همای او درجهان
فرو می‌چکند آسان ار دهان
طمع بر دل هرکسی کرد راه
که بر گوهر اورا بود دستگاه
48-чи бејтдән „33“ §-ын 2-чи бејтинә гәдәр B бр
48ᵃ E جهان . 48ᵃ Vo دادشان
49ᵃ آن Vo ار

50 نی ساختند آن همه رر در او ‏ بجای دو چشماش گوهر در او
دری کان ره‌آورد مرع هواست ‏ گرش آسمان سر نگیرد رواست
ر حورشید گیرد همه دیده نور ‏ رما کی کند دیده حورشید دور
چراعی که کوران بدان حرمند ‏ درو روشنان باد کمتر دمند
مکن بیوهٔ چند را گرم داغ ‏ شب بیوگان را مکن بیچراع
55 بت حوش ربان چون سحن یاد کرد ‏ ت بیربان را شه آراد کرد
نوشت ار سر پیکر آن نگار ‏ که با داع اسکندرست این شکار
چو دید آن پریرح که دارای دهر ‏ سران قهرمانان بیاورد قهر
یکی گنج پوشیده دادش نشان ‏ کرو خیره شد چشم گوهر کشان
شه آن گنج آکنده را سر گشاد ‏ نگه داشت برحی و برحی بداد
60 دگر ره ر میبوی روحانیان ‏ در اورد سر با بیابانیان
بسی راند سر شوره و سنگلاح ‏ گهی مرلش تنگ و گاهی فراح
بهر بقعهٔ کادمی‌راده دید ‏ بایشان سحن گفت و ریشان شنید
ر یردان پرستی حبر دادشان ‏ ر دین توتیای نطر دادشان
ر پرگار مشرق رمین سر رمین ‏ دگر ره در آمد بپرگار چین
65 چو حاقان حبر یافت ار کار او ‏ سر آراست برلی سراوار او
بدرگاه شاه آمد آراسته ‏ جهان پرشد ار گنج و ار حواسته

50a V بنی ساختند 50b E D Vo W
بجای دو چشم آن (بجای دو چشمش Vo) دو گوهر در او
51a V ره آورد , گر اس کارها ران دو مرع هواست Vo رها کرد
51b L بر نگردد , U V برنگردد 52b V کند دیدهٔ حوش دور
53a L بر آن 53b L بدان روشنان , باد Vo بار
54b P L سحراع , حراع حون 55a ربان L سحن ,
Vo شه آوار کرد 55b Vo چون ربان بار کرد
56a Pe نشست , L ار بری بیکران نگار , پیکر Vo یك دگر
57 L 6p 57b Pe E D Vo سران مهرمانان 58a D دادش نهان
58b V چسم گردن کشان , Pe L Vo گوهرفشان
59a آکنده Pe L Vo آراده , را L 6p , Vo سر برگشاد
59b L نداد , برحی و درحی بداد V گداشت , Vo نهاد
60a E ره بمسوی 60b P برآورد , با L با
61a شوده Vo شوه 62a Pe U L E D V Vo W راد
62b E V بدیشان 63a V بایرد پرسی
64b Pe U D Vo برآمد , L براور , E به پیکار
65a برلی V مرل 66a Pe و ار او

دگر ره زمین‌بوس شه تاره کرد　　شهش حشمتی بیش ار اندازه کرد
چو ر آمیزش ایس حم لاحورد　　کبودی در آمد بدیبای زرد
نشستند کشور خدایان بهم　　سخن شد ز هر کشوری بیش و کم
70 پس آنگه دو شه روزگار درار　　همه عهدها تاره کردند بار
پذیرفت خاقان ارو دین او　　در آموخت آیات و آیین او
دگر روز چون مهر بر مهر ست　　قراخان هندو شد آتش پرست
سکندر اشارت بخاقان نمود　　کزین مرحله کوچ ساریم رود
ورا گفت اگر چند جائیست گرم　　بدریا نشستن هوائیست نرم
75 بدان تا چو آهنگ دریا کنم　　درو نیك و بد را تماشا کنم
شگفتی که باشد بدریای ژرف　　ببینم نمودارهای شگرف
بشرطی که باشی تو همراه من　　بر افروری ار خود گذرگاه من
پذیرفت خاقان که دارم سپاس　　که آیم سوی راه با ره شناس
بدان هر دورا ختم شد گفتگوی　　که قاصد کند راه را جستجوی
80 سیك اختری روزی ار بامداد　　که شب روز را تاج بر سر نهاد
چنان رای زد تاجدار جهان　　که پوید سوی راه با همرهان
تنی ده هرار ار سپه برگزید　　کرو هر یکی شاه شهری سرند
نه بیر چندانکه خوار آمدش　　بمقدار حاجت بکار آمدش

67[a] L رمیں را شه تاره　68 L бр
68[a] بدسای Pe براں سر , Vo بحورشید　69[a] Pe کشورگشاںاں ,
Vo کشور کشاں باهم　69[b] کشوری F گوبه
70[a] Pe L Vo دوشه روزگار , شه ار روزگار U , سده روزگار .
F D W روزگاری (که شد F) شد , V ر شه روزگاری
70[b] L عهدرا　71, 72 E бр　71[a] Pe L آداب
72[a] D Vo چهره در مهر , P Pe U I درمهر
73[a] E پذیرفت خاقان اشارت نمود　D V W بخاقان اشارت
73[b] V سارند رود　74[a] ورا E V W اگر , مرا Vo کو ,
گرم I برم　74[c] L گرم　75[a] Pe L براں ,
D جهاں , Pe L D Vo کنیم　75[b] Pe L D Vo کنیم
* 70, 71 L тәкрар этмишдир
76[a] باشد Vo شد　77[a] حود Pe бр
78[a] دارم سپاس D باره شناس　78[b] F D W گر آیم ,
L سوی راه و دارم سپاس D , که آرم سوی باره اس ره شناس
79[a] I D W حتم شد هر دورا (F D براں) بداں , Pe L V براں ,
Vo بدو　82[a] ار Vo اں　82[b] V کراں هریکی شاه شهری گزید
8[a] حوار Vo سار

دگر مانقی را زگنج و سپاه — یله کرد و بگذشت ازان کوچگاه

85 همان خان خاقان بخدمتگری — جریده بهمراهی و رهبری

باندازه او بر برداشت برگ — سلاحی که باید ز شمشیر و ترک

سپه نیز با او تنی ده هزار — خردمند و مردانه و مردکار

عزیمت سوی مشرق انگیختند — همه ره زر معربی ریختند

بعرض خموبی نمودند میل — شکار افگنان هر سوئی خیل خیل

90 چهل روز ازسگوبه رفتند راه — بسردند پهلو بآرامگاه

چو نزدیك آب کبود آمدند — بپایین دریا فرود آمدند

بران فرجه‌گاه انجمن ساختند — علمها بانجم برافراختند

حکایت چنان رفت ازان آب ژرف — که دریا کنارست اینجا شگرف

عروسان آبی چو خورشید و ماه — همه شب برآیند ازین فرصه‌گاه

95 برین ساحل آرام ساری کنند — غناها سرایند و باری کنند

کسی کو بگوش آورد سازشان — شود بیهش از لطف آوازشان

درین بحر بیتی سرایند و بس — که در هیچ بهری نگفتست کس

همه شب بدیسان درین کنج کوه — طرب میکنند آن گرامی گروه

چو سر باهه صبح بو میبرند — بآب سیه سر فرو میبرند

100 جهاندار فرمود تا یکدو میل — کنند لشکر از طرف دریا رحیل

84ᵇ V ماغی 85 P Pe U L V om.

85ᵃ Vo خان خاقان I , بهمراهی او سپهدار چین

5 Vo و , برعت همکرد طی رمس D om.

86ᵃ E , سلیحی V باشد 87ᵇ L خردمند مردانه

88ᵃ E عزیمت L علم را 89ᵃ V , بعزم خموبی P U I کسندند میل

89ᵇ هر سوئی E سوی هر 90ᵃ ازسکوبه Pe , ازین

I W رفتند اریسکوه راه 90 L بسردند I , بآرامگاه

91ᵇ پایین P Pe U L V , پایس Vo , بنزدیك V ایس درکان فرود

92ᵃ Pe بران فرطه‌گاه 92ᵇ علمها L با علم I , علم را

93ᵃ Pe U L آنجا , کنارست P D V Vo آنجا

94 P ازین همه شب برآیند D , اران 95ᵃ D V , بدین Vo بران

95ᵇ P Pe U و نری L , همه غم سرآرند و نری , همه جوش سرایند

Vo کسی کان ترنم سرایند و شادی 96ᵃ Pe

97ᵃ E Vo سرایند بس W , بحر نمی سرایند بس

98ᵃ I و کوه , بدینسان شب و روز در دشت و کوه L , دران Pe

98ᵇ D Vo این , Pe L گرامی 99ᵃ E , از باهه بومیبرند Pe بومیبرند

100ᵃ ار طرف U اطرف

چو شب نافهٔ مشک را سر گشاد | ستاره در گنج گوهر گشاد
ملك خواند ملاح را یك تنه | روان گشت بی لشکرو بی بنه
بران فرضه که خیمهٔ زد ز دور | که گوهر ز دریا بر آورد نور
دران لعبتان دید کز موج آب | علم بر کشیدند چون آفتاب
105 پراکنده گیسو بر اندام خویش | زده مشک بر نقره خام خویش
سراینده هر یك دگرگون سرود | سرودی نو آیین تر از صد درود
چو آن لحن شیرین بگوش آمدش | جگر گرم شد چون بجوش آمدش
بران لحن و آواز بختی گریست | دگر باره خندید کین گریه چیست
شگفتی بود لحن آن زیر و بم | که آن خنده و گریه آرد بهم
110 ملك را چو شد حال ایشان درست | دگر باره شد بار جای نخست
چو دنبای چین برفلك زد طراز | شد از صوف روی جهان بی نیاز
باستاد کشتی چنین گفت شاه | که کشتی در افکن درین موجگاه
درین آب شوریده خواهم نشست | که رازی خدا را درین پرده هست
خطرناکی کار دانستهام | شدن دور ازو کم توانستهام
115 اگر پرسی از عقل آموزگار | بکاری دواند مرا روزگار
نگهبان کشتی بذیرنده گشت | در آورد کشتی بدریا ز دشت

101a P مست ، صحیح Vo ، مسك سر برگساد ، سر V بر
101b P گنج گوهر نهاد ستاره درو 102b I بی بنه
103b L برآورد، بود
104a V سی لعبان
106a V ـت کس 106b بوآس Pe بوابی بر V ، بوابی بر ،
مالك رود I ، صد فرود I صد درود
107b Vo چو لحنی چنین خوش نگوش 108 V om
108b I لحن آواز I بران حزن آواز لحنی
108b D دکر ره بخندید 109b V گریه وخنده
111a Vo دنبای دربای 111b P U V Vo صوب ، روی L رومی ،
Vo کشتی چنین گفت Vo گسی L کشتی 112a روی زمین
112b F بر افکن ، D باس ، W بدین 113a آب V بحر
113b Pe راز ، Vo که راز خدا درین
114b V اران ، Vo نداسته ام
115a Vo نقل
115b Pe نکاری تواند
116a V بر آورد ، P Pe U L ز دریا بدشت

شه کاردان گشت کشتی گرای — فرو ماند خاقان چین را بجای
سودش که تا سایم اینحا فرار — ساید که گردی تو ریجای باز
ندانم درین راه کم‌بودگی — هلاکم دواند ناسودگی
120 گر آیم ترا حود شوم حق گذار — و گرنه تو دانی و ترتیب کار
چو گفت این سخن دیده چون رود کرد — کسی را که بگذاشت بدرود کرد
در افکند کشتی بدریای چین — که دیدست دریای کشتی نشین
ازان همرهان بکار آمده — ببرد آنچه بود اختیار آمده
ز چندان حکیمان عیسی نفس — بلیناس فرزانه بودست و بس
125 سوی ژرفی آمد زدریا کنار — بدریای مطلق در افکند بار
جهان در جهان راند برآب شور — جهان میدواندش رهی دست زور
چو یکچند کشتی روان شد برآب — پدید آمد آن سیل دریا شتاب
چو سوی محیط آب حسش نمود — بار آمدن بازگشتش نمود
نواحی شناسان آب آزمای — هراسنده گشتند ازان ژرف جای
130 ز ره نامه چون بار جستند راز — سوی بار پس گشتن آمد نیاز

117ª گشت Vo گفت, D бр, P Pe U I کسی گرای
117ᵇ I ماندہ , V چینی بجای
118ª Pe: بخوش ! I , که تا نایم ,
اینجا P Pe I اندر , D اندر , E آنجا , Vo اندر
118ᵇ P L رانجای , Pe رنجای
119ª E گرین . I بودهٔ . 119ᵇ Vo هلاکم در آید .
ناسودگی P U V Vo گر آسودگی , Pe در آسودگی ,
I گر آسودهٔ , F ور آسودگی 120ª Pe شود
120ᵇ به L бр 122, 123 V бр 122ᵇ D کسی نشین
123ᵇ بود L او 124ª بودست F راداد , D V Vo W را برد
125ª V ژرف . 125ᵇ E بر افکند , بار Pe бр
126ª Pe L برجهان , راند V دید , I برآب و , E D درآب ,
L و سور . 126ᵇ رهی V همی
127ª L پرآب , E D W در آب , Vo تاب
127ᵇ آن سیل E آشوب , V از سیل , آن سیل
128ª E D V W که سوی
128ᵇ Pe U L بارگشتن بود , Vo باز پرسش نمود
129ª D کار آزمای . 129ᵇ L هراسنده
130ª V راز , تاد Vo نامه , زره تا به چو باد گشتند بار , E بار
130ᵇ پس L D бр , Vo آمد فرار . 131, 132 L бр

جزیره یکی گشت پیدا ز دور   درفشنده مانند یکپاره نور
گرفتند لحتی درآنجا قرار   ز سیل محیطی همه ترسکار
زپیران کشتی یکی کاردان   چنین گفت با شاه بسیاردان
که این مرحله مرلی مشکلست   برهنامه ها در پسین مرلست
135 دلیری مکن کاب این ژرف جای   سوی محیطست حسش نمای
اگر مرلی رحت اراسو بریم   ازین سوی مرل دگر بگذریم
سکندر چو زین حالت آگاه گشت   کران میلگه پیش شوان گذشت
طلسمی بفرمود پرداختن   اشارت کنان دست افراختن
کزین بیشتر خلق را راه نیست   اراسوی دریا کس آگاه نیست
140 چو زینسان طلسمی مسین ریختند   ز رکن جزیره بر انگیختند
هرآن کشتئی کارد آنجا شتاب   طلسمش نماید اشارت باب
کز اینجای برنگذرد راه کس   ره آدمی تا بدینجاست بس
بتعلیم او کارداناں زار   دگر باره زان راه گشتند بار
چو خسرو طلسمی بدانگونه ساخت   دران تعبیه زار بردان شناخت
145 هرزانه گفت این همه رنجبرد   طفیل چنین شغل باید شمرد

131ᵇ Vo درحشنده . 132ᵃ V گرفتندی لحتی بدانجا ,
P U D Vo بانجا , E : برآنجا . 132ᵇ E زهول , D Vo W زمل
134ᵃ Pe مرلی محکمست . 134ᵇ برهنامه‌ها Pe L Vo بر نامها ,
E برونامها , Pe برپسین . 136ᵃ P Pe U L V سحت ,
Vo اگر مرلی چند راسو رویم
136ᵇ Pe U L D V Vo B اراسوی , L بگذریم
137ᵃ V زان , Vo : آگاه نیست . 137ᵇ V کران سل گه ,
Vo کران سیل گه را کسی راه نیست
138ᵃ L برداشتن , Vo پرداحتن
138ᵇ E D W دستش افراحتن , L افراشتن , Vo افراحتن
139ᵃ E و راسوی دریا گذرگاه نیست
140ᵃ طلسمی مسین L چنین طلسمی , Pe طلسمی حسن , U طلسمی مسی ;
Vo طلسمی بر انگیختند . 140ᵇ Pe زری گرحریده ,
Vo بر آوبختند . 141 V бр 141ᵃ W که هر کشتیی ,
Vo اینجا . 142ᵃ P Pe U L Vo : کز اینجای ,
D کز اینجا دگر بگذرد , E در بگذرد
142ᵇ P Pe U L D بانجاست , Pe U L V و بس
143ᵃ L کار دانای , V کارداران . 144ᵃ U E W بدانگونه ,
V ازین گونه . 144ᵇ زار بردان L راه بردان , Vo ره ز بردان ,
V زار ابرد . 145ᵃ گفت E برد , L رنج بود
145ᵇ V ز بهر چنین شغل

بدان تا طلسمی مهیا کنند   مرا بین که چون خضر دریا کنند
بفرمان کشتی کش چاره ساز   جهانجوی ازان میلکه گشت باز
ز دریا چو ده روزه بگذاشتند   غلط بود منزل خبر داشتند
پدید آمد از دور کوهی بلند   ز گرداب در کنج آن کوه بند
150 دران بند اگر کشتیی تاختی   درو سالها دایره ساختی
برون نامدی تا نگشتی خراب   برستی کسی زنده زان بند آب
چو استاد کشتی بدان خط رسید   بپرگار کشتی خط اندر کشید
فرو برد لنگر بپائین کوه   برون رفت و با او برون شد گروه
ببالای آن بندگاه ایستاد   ز پیوند و فرزند میکرد یاد
155 جهاندار گفتش چه بد یافتی   که روی از جهان پاك بر تافتی
خبر داد شه را شناسای کار   ازان بند دریای نا سازگار
که هر کشتیی کو بدینجا رسید   ازین بندگه رستگاری ندید
خردمند خواند ورا کام شیر   که چون کام شیرست برخون دلیر
به بس بود مارا خطرهای آب   قضای دگر گرد برما شتاب
160 به بیماری اندر تب آمد پدید   رخ ریش را آبله بر دمید
اگر راه پیشین خطرناك بود   که از رفتن آینده را باك بود

146a Pe I بران , P Pe U E D Vo کند
146б I مرائین , Pe V حرآئس , حصر L حطر ,
P Pe U I D Vo کند 147, 148 P Pe U L V Vo 148 147
147a V کس بر 147б میلکه L سیلکه , V ره سنك
148a E V روز 148б حمر داشتند E حطر داستند , Vo نگهداشتند
149б E ز گرداب 150a V کشتی را ناحتی , Pe تاختی , I ناختی
150б Vo درو دایره سالها . 151a L برون آمدی تا نگشتی
151б L زنده زان بند , زنده زان بند V رسته زان بند , Pe دیده در بند , زنده در زیر ,
Vo زنده زان بند 152a Pe L بران , U بان , Vo دران
152б L بدرگاه 153a P Pe U L V لشکر , I بایین کوه
153б V 6p و , L او , V سد , آن 154б P Pe U L اس
154б D ز پیوند و فرزند و , Pe L Vo 6p
156б E ازان ژرف دریای نارسکار , L D Vo ازان بند
157a D کو , Pe کاس , L بدنجا , L V باتجا , D بدانجا , باسجا
157б E اران 158 — 160 Vo 6p 159a U حطرناکیِ آب
159б E V قضایی , L بر . با 160б L و رنش
161б V آیندهٔ باك

کنون در حطرگاه حان آمدیم — ر باران سوی باودان آمدیم

همان چاره باشد کرین تیغ کوه — بحشکی برون حان برند این گروه

بقیصور میگردد ایں راه بار — و رانحا بچین هست راهی درار

165 ر دریا بهست آن ره دور دست — که دوری و دیریش را چاره هست

مبل رد سکندر دران کوهسار — که دیر و درست آی و انده مدار

ر فررانهٔ کاردان بار حست — که رایی در اندیشه داری درست

که آن رای پیرور باری دهد — بکشتی ره رستگاری دهد

بدرفت فررانه کاقبال شاه — کند رهمونی مرا سوی راه

170 اگر سارد انحا شهنشه درنگ — طلسمی برارایم ار روی سنگ

کنم گنبدی رو بر انگیرمش — یکی طبل در گردن آویرمش

کسی کو دران گنبد آرد قرار — بران طبل رحمی رند استوار

برروی رسد کشتی ار بندگاه — بابیس پیشین در افتد براه

عرب آمد ایں شعبده شاه را — که فررانه چون سارد ایں راه را

175 بفررانه فرمود تا آنچه گفت — بحای آورد آشکار و بهفت

ر بایستیهای او هرچه حواست — همه آلت کار او کرد راست

باستادکاری حداوند هوش — دران باری سحت شد سحت کوش

162a D حطرهای حان

162b L ر باران , Pe L باندان . 163b L حان بربدش کروه

164b راهی Pe را , L راه 165a P Pe U L E V Vo اں

166a P U V Vo بدان , Pe L بران , D بان

166b درست Pe درسست , I و ایدر مدار

167b D که راهی , در اندشه V درس کار

168a رای D راه , بیرور F امرور , Pe Vo رایی دهد

168b نکسی P Pe U L V Vo بگیتی , D بکشس

170a Pe L آنحا 170b Pe L برارىم ارىں روى رىك .
برارم ارىں W , برارىم ار E , برارىم ارىں U V Vo برارام ار

171a V ران . 172a E Vo درس

173a V ر ژروی دهد , Pe گسی . 173b Vo برآیس

174a D آں 174b E آں

175b P بدید آورد آشکار ار بهت , Vo آشکارا بهفت

176 Vo 6p 176a Pe L ربایستیهاء , E ر بایسنیها همه هرچه ,
حواست Pe بود , L هست 176b راست Pe رود , L دست

177a W حداوندی هوش 177b Vo : دران باربی

یکی گنبد افراخت از خاره سنگ   پذیرای او شد بافسون و رنگ
طلسمی مبین در وی انگیخته   بگردن درش طبلی آویخته
180 شه گفت چون گنبد افراختم   طلسمی و طبلی چنین ساختم
در اندار کشتی بدان سد آب   بزن طبل تا چون نماید شتاب
شه آن کاردانرا که کشتی رهاند   بفرمود تا کشتی آنجا رساند
چو کشتی دران سدگاه اوفتاد   ز دیوانگی گشت چون دیو باد*
شه آمد سوی گنبد سنگ بست   بطبل آزمائی دوالی بدست
185 برد طبل و بانگش چو طبل رحیل   بر آمد چو بانگ پر جبرئیل
برون جست کشتی ز گرداب تنگ   دران جای گردش نماندش درنگ
شه از مهر آن کار بر دوخته   چو مهر بهاری شد افروخته
ز شادی هزرانهٔ چاره سنج   بسی تحفها داد از مال و گنج
دگرگونه در دفتر آرد دبیر   ز رهنامهٔ ره شناسان پیر
190 که آن کام شیر از حد بابلست   سخن چون دو قولی بود مشکلست
ز یك بحر چون بیست بیرون دو رود   همانا که مشکل نباشد سرود
ز دانا پژوهیدم آن راز را   کران طبل پیدا کن آواز را
خبر داد دانای هیئت شناس   باندازهٔ آنکه بودش قیاس

178ᵃ E افرحت 178ᵇ E پذیرای آوار و افسون و . Pe بافسوس
179ᵃ U D طلسمی مسی , D بروی , Vo آویحته
179ᵇ Pe • طبل 181ᵃ Pe V دران , L برون , E درین ,
D بان , Vo بدین , L E V Vo سد
183ᵃ Pe بسدگاه, L سد جای • Pe افتاد
183ᵇ Pe U E Vo • دیوراد , L دیوانه راد
* E add ز تیری که زد چرخ در روی آب
تو گوئی که می گشت چون آفتاب
184ᵃ Pe L سنك بشت 185ᵃ P بانگش چو ,برن E W , بانگی ز
D برد طبل و بانگش چو بانك رحیل 185ᵇ Pe چو با بانك
186ᵃ E نماند درنك , D نماندش گزند 187ᵃ مهر V Vo بهر
187ᵇ بهاری V , مهائی E بهاری بر افروحته
188ᵇ داد Pe دارد , V Vo دادش , از E D حز
189ᵃ E دفتر اور دبیر . 190ᵃ D از حدا بابلست
190ᵇ بود D بدو . 191ᵃ Pe L V Vo بیرون درود
192ᵃ D V Vo این 192ᵇ L کن آن راز را
193ᵃ Vo چنین داد دانا که هئات شناس

که چون کشتی افتد دران کنج کوه   یکی ماهی آید ز دریا شکوه

195 رنـد دایره کرد کشتی در آب   پس او کـند بیر کشتی شتاب

بـدان تا چو کشتی بـدرد ز هم   بلا دیده گانـرا کشد در شکم

چو آواز آن طبل گرگیه چرم   بماهی رساند یک آواز نـرم

هراسان شود ماهی از بانگ تیر   سـوی ژرف دریا نماید گریز

روان گردد آب از بر و یال او   کند میـل کشتی بدنبال او

200 بدین فن رهد کشتی از تنگنای   نداند دگـر راز را جز خدای

شـه از باری آن طلسم شگرف   گراینده شـد سوی دریای ژرف

بدان کـوه دیگر نبودش درنـگ   سوی فرصه که شد زبالای سنگ

چو هندوی شب زیـر رواق کبود   رسن بـست بـر فرصه هفت رود

بران فرصه بی آنکه اندیشه کرد   رسن باری هندوان پیشه کـرد

205 درین غم که برطبل کشتی گرای   که رحمی رسد کو نماند بجای

چنان کـرد لطف خدا یاوری   که حاجت نبودش بدان داوری

کسی کو کند داروی چشم ساز   بـداروی چشمش نباشـد نیاز

سی تب زده قرص کافور خورد   بخورده شد آن تب چو کافور سـرد

دوا کردن از بهر درد کسان   سازنـده باشـد سلامت رسـان

194^{a} چون Vo . گر $194^{б}$ ز دریا D W زبانی

$195^{б}$ P Pe U L Vo :

(Vo کشتی شتاب (تناب (Pe U L نیره) سر, پس آنگه کند نیر W تیر

196^{a} Pe L : بران . 197^{a} E D W چو آن طبل رویین گرگیه,

U کر کهه چرم . $197^{б}$ D E Vo گرم , V نرم آهنك

198^{a} بانك Vo آب . $198^{б}$ Pe نماند ستیر

199^{a} L E بروبال , V Vo : بال . 200^{a} Pe دهد , V تنگنا ,

Vo تنك حای . $200^{б}$ V که داند دگر , L رازها حر

201^{a} ماری V ماری 202^{a} Pe L E D W بران, V بدین, Vo کوه و

$202^{б}$ Vo شده فرصه گه $203^{б}$ رسن P Pe U L V Vo زمین,

Vo بر روصه , V کرد , V بست

204 — 206 P Pe U L V Vo бр 204^{a} D اندیشه کود

$204^{б}$ پیشه E تاره 206^{a} W . چنین ; E لطف صبا یاوری

$206^{б}$ D بان 207^{a} U L داوری $207^{б}$ P U بابرو و چشمش .

Pe L برابروی و چشمش , Vo برابروی چشمش ,

V بیاید نیاز . 208^{a} E D W کافور کرد

$208^{б}$ بخورده Pe Vo و بخورد , چو Vo زر, Pe زرد

209^{a} Vo : روا باشد از بهر $209^{б}$ V Vo : سلامت رسان

210 شتابـنده ملاح گستاح چـنگ — بكشتى در آمد چو پويان بهنگ
شكـنحه گشاد ار ره بادبان — ستودرا قوى كـرد كام و زبان
برافراحت اورار كشتى سـار — بدان ره كه بود آمـده گشت بار
روان گشت كشتى باب سياه — بكم مدت آمـد سوى فرضه گاه
حلايق ز كشتى بـرون آمـدند — ز شادى رها كس كه چون امدند
215 چو اسكـندر آمد ز دريا بدشت — گدشته بسـر بر سى سرگدشت
بر آسود برحاك اران ترس وباك — غم و ترس بـرد ار دل ترساك
بسى بـنده و بدى آراد كـرد — ز يزدان بيكى بسى ياد كـرد
چو حاقان ازين حالت آگاه شـد — حراماں و حدان بـرشـاه شـد
ز شكر و ز شكرانه باقى نماند — بسى گـنج در پاى حسرو فشاند
220 شه ار دل بوارش در بر گرفت — سحنهاى پيشيبه ار سـر گرفت
اران ميلكاه و رحط ساحتـن — طلسمى بدان گـونـه پـر داحتن
و زان راه گم كردن آن گروه — گـرفتـار گشتن بـدان سد كـوه
و زان بـر سـر كوه بگرحتن — رهانـيدن طلمى بـر انگيحتن
چو ايـن قصه شنيد حاقان چين — بر اقبال شـه تاره كرد آفرين
225 كه با شاه شاهان فلك داد كرد — دل حان حاقان بدو شـاد كـرد

210ᵃ V چو تاسده ملاح , W چالاك چبك
210ᵇ E Vo برامد , D درآىد , چو بوپان L حوىان
211 L 6p 211ᵃ Vo قوى كرده باگاوبان , V وكام
212ᵃ اورار P اوزار , Pe L آوار, E D W اورار , V افرار
212ᵇ Pe U Vo باب , L بران 213ᵃ كشتى V 6p , P درآب,
D بر آب 214ᵃ رهاكس V عجاىب
215ᵃ (سر برگدشه سى , E بر سى گدشه سى , W برگدشت
216ᵃ ترس V W درد 217ᵃ E V بسى بدى و بده
217ᵃ V ز ارد 218ᵃ Pe چو حاصان , V W اران
218ᵇ E بر حراماں سوى حدمت شاه شد , W سوى
219ᵃ Vo ز شكر هيج باقى نماند
221ᵃ Vo وران , E D V W وان حطر ساحىن (W اران ملكه (سيلكه ,
رحط P رصد
221ᵇ Pe U L بدس , D بران , Vo برس 222ᵃ Vo وان گروه,
گم D 6p 222ᵇ E بران , Vo بان , سدكوه Pe سك كوه ,
L سد شكوه , E Vo تمدكوه . 224ᵇ D باقبال
225ᵃ V با شاه . 225ᵇ حان حاقان L E V و حان حاقان ,
Vo حان و حاقان , Vo بدان

جهان را درین آمدن راز بود — ـه شاه جهان چاره پرداز بود

ز هر نیك و هر بد که آید بدست — مرادی درو روی پوشیده هست

خیالی که در پرده شد روی پوش — نبیند درو جز خداوند هوش

گر آنجا نپرداختی شهریار — ز دست که برخاستی این شمار

230 جهان از تو دارد گشایندگی — ترا در جهان باد پایندگی

چو اسکندر آسوده شد هفتهٔ — نیاورد یاد از جهان رفتهٔ

جهان تاختن بار یاد آمدش — خطرها کی رفته باد آمدش

دران شب که برخاست زان کوچگاه — سر آهنگ لشکر در آمد براه

قلاوور برداشت آهنگ پیش — شد از پای محمل کشان راه ریش

235 ز رنگین علمهای گوهر نگار — همه روی صحرا شده چون بهار

ز تیغ و سپرهای آراسته — گل و سوسن از دشت برخاسته

در آمد برین شاه گیتی نورد — ز گیتی نگردون بر آورد گرد

سوی بیابان روان کرد رخش — سپه را ز مال و خورش داد بخش

بیابان خوشنده نگرفت پیش — که خوشنده دید از هوا مغزخویش

240 چو ده روز خود در بیابان سرشت — عمارت پدید آمده و آب و کشت

یکی شهر کافورگون رخ نمود — که گفتی نه از گل ز کافور بود

ز خاقان بپرسید کین شهر کیست — برهنامه در نام این شهر چیست

226b چاره D رار

227a D بهرنیك ، Pe L Vo آمد ، بدست I پدید

227b Vo روی در روی ، مرا هست I دید 228a Vo شد بد

229a E اسحا 230a E که بو

231b Pe U L V Vo جهان رفتهٔ 232a L جهان ىاحس

232b باد L بار ، Vo یاد 233a L D W درای شتر حاست از کوچگاه،
V از Vo زان ، بامداره و رحت آن کوچگاه

233b Vo آمد ز راه 234a P Pe U L بش ، L محمل گسا راه ىش

235a Pe عملهای 235b E نوبهار ، V Vo چون نگار

236a L ز تیر و سرهای 236b Pe L دست

237a Pe L Vo برآمد ، Pe براین ، L بران ، U E برس

237b نگردون L نگردن ، Vo نگردش ، Vo درآورد ، D V براورده

238a D کرده 239a P Pe L خوشنده ، D خوشده

239b P U خوشده ، Pe L D خوشنده ، E از هوس

240a E Vo W چو ده روز (روره Vo) راه ساماں ىشت،
آمد از آب و 240b Vo در بیابان نگشت ، D خوی V خود

242a P Pe L Vo شهرچیست ، D بهرکیست

242b Vo بر نام این بهر کیست

ستان داد دانسده از کار شهر ‌ نه شهریست ایـن از جهان تنـک بهر
کسی را بود پادشاهـی در او ‌ کـه بیند فـر الهـی در او
عریان گریزند ازیـن جایگاه ‌ که وحشت کند روشنارا سیاه 245
بجز سیم و زرکان بود جانه خیر ‌ دگـر چیز را هست بازار تیز
چو خورشید سر بر زند زین نطاق ‌ بـر آیـد ز دریا طراقا طراق
چنان کز چنان نعرهٔ هولناک ‌ بـود بیم کاندر تن آید هلاک
بزیر زمین دخمه دارند بیسـت ‌ که طفلان دران دخمه دانند زیست
بزرگان در آن حال گیرند گوش ‌ وگرنه نه دل پای دارد نه هوش 250
دل شاه شوریده شد زین شـمار ‌ ز فرزانه درخواست ترتیب کار
چنان داد فرزانـه پاسخ بشـاه ‌ کـه فرمان دهد بامداداں پگاه
کزان پیش کافتان بـر آرد خروش ‌ بر آید زلشکرگه آوار کوس
تبیره زنان طبـل باری کنـد ‌ بانگ دهل زخم ساری کنـد
بدان کـوس تا روز گـردد بلند ‌ بطبل و دهـل در دیارند بند 255
بدان تا ز دریا بـر آید خروش ‌ نیوشنده را مغز باید بجوش
بفرزانه شه گفت کین بانگ سخت ‌ کزو مغزها میشود لخت لخت

243^a E دانسده حاقانش
$243^б$ Pe U L D V Vo بهر (Pe بلك) بلك 214^c الهی W خدائی
$245^б$ روشنارا Pe روشنانراه , V روزشانرا , Vo روسنانرا
246 E D V W 243-дэн сонра кетмишдир
$246^б$ D W دگر چیرهاراست 257^a U Vo رواق
$247^б$ D ز دریا بر آید , Pe طراقان طراق
248^a V کز جهان $248^б$ بن F D V W دل
249^a L زحمه دارند , Vo دارنده بیست
250 L 6р 250^a دران D 6р , V خاك گمرند
$250^б$ Vo پای دارد , و گرنه رباند دل از دیده هوش V باریابند
251^a Vo سورنده . $251^б$ E D Vo W بدسرکار
252^a E D چیس $252^б$ بامدادان P E D Vo بامداد , I بامدادگان
253^a P L خروش $253^б$ E $256^б$ $253^б$ V آوای
254 – 256 L 6р 254^a L سیره زنان , V سیر زنان ,
D Vo باری کند $254^б$ D W زحمه , D Vo کند
255^a Pe بران , L بران کوش , D W بدان گونه ,
Vo روز دیگر بلند $255^б$ Vo ز طبل و دهل بربیارند ,
Pe D بربیارند , L بربیایند 256^a L بران ,
D چو دریا برآرد ز دریا بر آید 257^a کس Pe U I Vo بر ,
E D کان , V کز $257^б$ Vo مشود مغزها

چه بانگست کافغان دهد باد را — سبب چیست آن بانگ و فریادرا
بشه گفت فرزانه کز اوستاد — چنین یاد دارم که هر بامداد
260 چو بر روی آب اوفتد آفتاب — ز گرمی چو آتش بود موج آب
پس آوازها خیزد از موج بر — که افتد چون کوه بر یکدگر
ز تندی چو تندر شود آزمان — که تندی هماست و تندر همان
دگرگونه دانا بر انداخت رای — که سیماب دارد در آن آب جای
چو خورشید جوشان کند آب را — بخود درکشد جوش سیمابرا
265 دگر باره چون زان افق بگذرد — بپندارد آنرا که بالا برد
چو سیماب در پستی افتد ز اوج — برآید چنان بانگ هایل ز موج
جهان مرزبان کارفرمای دهر — در آورد لشکر بنزدیک شهر
فرود آمد آسایش آغاز کرد — و زان مرحله برگ ره ساز کرد
مقیمان بقعه چو آگه شدند — بکالا خریدن سوی شه شدند
270 متاعی که در خورد آن شهر بود — خریدند اگر نوش و گر زهر بود
ز هر نقد کان بود پیرایه‌شان — یکی بیست میکرد سرمایه‌شان
شه از خاصهٔ خویشتن بی بها — بهر مشتری کرد چیزی رها
جداگانه از بهر سالارشان — بسی نقد بنهاد دربارشان
چو داست سالار آن انجمن — ره و رسم آن شاه لشکر شکن
275 فرستاد برای ترتیب خویش — خورشها در آن برل از اندازه بیش
هم از جنس ماهی هم از گوسفند — دگر خوردنیها جز این بیر چند

260a چوآتش P مست Pe U ممیت , I D ممت ،
بجوش آورد روی آب E . ز گرمی حسب زند موج آب Vo
بو گوئی فتد کوه بر یکدگر : V 261c مقسم شود روی آب W
E افتاد 262a W سدی , E W شوند .
Vo در زمان 263a E بر اوراحت , V ببرداخت
264a P U E V برکشد 265a زان V W از
266a V سامد چنان , Pe ز اوج 267a جهان Vo چنان , کار L کا
268a برك V بر 269a چواگه I حواله
270a V گرنوش , U I E D Vo W اگر 271a Vo برمایه شان
272a E نقدی رها 273 E op 273c سهاد Pe سها
274a چو داست Vo حبر داست 275a V ز برتیب
275c Vo برل , درو V برك
276c V حرآن

حود آمد بحدمت سی عدر حواست | که باید رما برل راه تو راست
میاباسیادرا بساشد سوا | بحر گرمیی کان بود در هوا
برو کرد شه عرض آیین حویش | حبر دادش ار داش و دین حویش
280 ر شه دین پدیرفت و با دین سپاس | گران گمرهی گشت یردان شناس
ر درگاه حود شاه نیك احترش | کسی کرد با حاجتی در حورش
چو سیمور شب قرمری در نوشت | در افتاد ارین بام باگاه طشت
غرو حمت شه با رفیقان راه | ر رنح ره آسود تا صبحگاه
چو ریحان صبح ار جهان بردمید | شه آهنك فریاد دریا شنید
285 مگر طشت دوشینه کافتاده بود | بوقت سحرگه صدا داده بود
شه ار هول آن بانك رهره شکاف | بغرید چون کوس حود در مصاف
بفرمود تا لشکر آشوفتند | بیکبار نوبت فرو کوفتند
حروشیدن صل و فریاد کوس | حرس بار کرد ار گاوی حروس
باوار طبلی که بر داشتند | دگر بانك را باد پنداشتند
290 بدین گونه تا سر برآورد چاشت | زمره جهانرا در آشوب داشت
همه شهر ار آوار آن طبل تیر | بر آشفته گشتند چون رستخیر
دویدند بر طبل کامد عیر | چو بر طبل دحال برنا و پیر
شگفت آمد آوار آن سارشان | که میبود عالم بر آوارشان
چو بیمی شد ار روز گیتی فرور | رعان گشت ار آنجا شه نیمرور
295 همه مرد و رن در رمین بوس شاه | بحاجت مودن گرفتند راه

277ª بحدمت D بحلوت 277 Vo بر ما راه برل توراست
بدو 279ª F V بحواست ، I ، براه L I برل
عرصه سه I به عرض ، برو عرصه کرد ان ره و دین ، حویش P
280ª و Pe L op 280 V اراں کست ، Pe I باید ، V اردشناس
281ª Vo حاجت 282ª V سب و سیمور Pe شه
282ª بام باگاه F W ارین بام (F اراں) باگاه ارین
283ª E همه ، U W با رفیقان 284ª F D W سرآهنك
V Vo: وشباهنك I دریا رسید 286ª شد Vo هول شد D بانك
286ª کوس Pe کوه ، V بانك
287ª F W بیکبار 288ª فریاد L آوار
289, 290 V op 290ª I براں گونه
290ª Vo سیره ، E D آشوب ، V بر Vo براسوب
291ª E همه شهر آوار اراں طبل 292ª Vo چو بر دحال داما و سر
293ª آوار آن Pe U L اورا اراں 293ª L باوارشان
294ª روز Pe روی 295ª در L د

گزین طلهای شـاعـت نمای … چه باشد که طلی نمانی بحای
مگر حون حروشان شود سار او … شـود بانك دریـا باوار او
جهاندار در وقت آن دسـتوس … بحشیدشان جند حروار کوس
درآن شهر ار آنرور رسم اوفتاد … که در حسش آید دهل بامداد
300 شه آن رسم را نیر برحای داشت … که هر صبحدم با دهل پای داشت
نماهی کم و بیشتر زان رمین … درآمـد بـابادی ملـك چیـن
بلشکرگه حوىس ره بار یافت … فلك را دگر باره دمسار یافت
بیاسـود یکماه اران حستگی … همیـکـرد عیـشی باهسـتگی

XXVII

رسیدن اسکندر بشمال و ساختن سد یأجوج

معنی دل ما را چاره نیست … بحز سارکان کار بیعاره نیست
دماغ مرا کر غم آمد بجوش … بابرشیم سارکن حلقه گوش

چو درحانهٔ حوىس ریـب آعاب … ز گرمی شد اندام شیران کباب
تمشای ىاحور ار دسـتـبرد … ز روی هوا جرك تری سرد
ز گیا دانه بگشاد و بوشت برك … ىلالـه سـتـان اـدر افتاد مـرك

296ª Vo دومای D Vo نمای 296ᵇ گزان طلهای سعاعت نمای
297ª U حروس 297ᵇ Vo باوار او ىر آوارشان
299ª W اماد 299ᵇ P آمد, Pe U آرىد, Vo آرىد
Vo op حهان V دهل
300ª V رىهای داست 300ᵇ U رای I V ای,
301ª F کم و ىمىں اران سر رمىں 302ᵃ Vo ىلشکرگهی
302ᵇ V ملك را 303ª U ىاسود, L زآسود ىکماه ار ىن
303ᵇ L همیکرد عىس و ىهسىگی Vo ىحمىه ره را باهسىگی
1ª Vo دل جىك. 1ᵇ کان کار P کاری ز, Pe L کارا ه,
U کان راه, Vo کار کس کار E W (W هست (و
2ª F آید 2ᵇ E حلقه بوش
* W сәрлөвһә ары داسىان
4ª L باحور, E D W باحوری, V باحوری,
Vo باحوری ست برو. 5ª و Vo бп, P سوشت. سوست
Pe سوست, L ىوست, V ىیوست
5ᵇ Pe اندر اندر افتاد, Vo رگ

حوشید در کوه و صحرا بحار | شکر حنده رد میوه بر میوه د
ر هاموں سوی کوه شد عدلیب | بعربت همی گفت چیری عر
نکوش اندرش ار هوای تمور | نوای چکاوك بیامد هـ
درفشنده حورشید گردوں نورد | رباد حراں بیش عقرب حو
10 شب و رور میگشت در چیں و رنك | بدود افکنی طشت آتش بچ
چو شیراں درید ار سر دست رور | گهی ساق گاو و گهی سم گ
در ایام با حور و گرمای گرم | که ار تاب حورشید شد سنك
سکندر ر چیں رای حرحیر کرد | در حواب را تنك دهلیر ک
رها کرد حاقاں چیں را بحای | دگر باره سوی سفر کرد را
15 سی گنح در پیش حاقاں کشید | و رانحا سپه در بیاباں کش
فرو کوفت بر کوس دولت دوال | ر مشرق در آمد بحدّ شمال
بیاباں و ریك رواں دید و بس | نه پرنده در وی نه حسنده ک
رمیں دید رخشاں و ار رحه دور | درو ریك رخشنده مانند د
شه گفت رهبر که ایں ریك پاك | همه نقره شد نقرهٔ تابد
20 باندازه سردار اریں راه گنح | نه چنداں که محمل کش آید بر

6ª V بر 6ª حنده رد P Pe U L Vo حنده شد , حنده سد , V حنده سد ,
E حندهٔ میوه بر میوه رار , Vo در

8ª V بکوش ار هوای بهار و بمور , Vo اندر , اندرس F حهاں

9ª P Pe U L درفشید , E D درحشنده , Vo در افکنده

9ᵇ P U بحورد , Pe بحورد , D Vo بحورد 10ᵇ آتش Vo ررس

11ª P Pe درند , U V درند , L و دست 11ᵇ D گا و گهی

12ª D با چور , L ما حور , V با حور , Vo با حور

13ª رای L Vo راه , P حرحیر , Pe حرحس , U L L حرحمر ,
D V حرحمر , Vo حرحمر . 13ᵇ در E ره , Pe در حوا را .

15ᵇ Pe Vo در آنحا . 16ª Vo در . 16ᵇ V بحت شمال

* D арт
سی رفت وکس در ساباں ندید
هماں راه را سر باباں ندید

— həмин беит E W 17-дэн сонра кетмишдир

18ª P U رحشنده رر حند دور , Pe L حند دور , (L هر) رحشنده در ,
D رحشاں و ررحند دور , V و ررحشنده دور رحشاں

18ᵇ V وراں رنك . 19ᵇ E نقر

20ᵇ Pe U L ر محمل , P D V به محمل , U L محمل کس , Pe آمد

ملشگر مگو گر به ار عشق سیم — گران بار گردند و یاسد سیم
همه بار شه بود پر رر باب — بدان بقره بامد دلش را شتاب
ولیك آررو در تنش کار کرد — ارو اشتری چند را بار کرد
دران راه میرفت چون باد تیر — هوارا ندید ار رمیں گردحیر
25 بیك هفته سشست بر حامه گرد — که ار نقره بود آبرمیں را نورد
تو گفتی که شد آب و حاکش دوبیم — یکی بیمه سیماب و یك بیمه سیم
به در سیمش آرام شایست کرد — به سیماب را نیر شایست حورد
ر سودای ره کان به کم درد بود — سوادی بان سیم درحورد بود
کحا چشمهٔ بود مانند بوش — دران آب سیمارا بود حوش
30 بحوردندی آن آبهارا دلیر — که آب ار ربر بود و سیماب ربر
چو شورش سودی درآب زلال — ر سیماب کس را سودی ملال
چو شورش درآب آمدی پیش و پس — بحوردندی آن آب را هیچ کس
وگر حوردی ار راه عفلت کسی — بماندی درو ریدگانی بسی

21a گر به W ور به 21b و با سد V ماسد

22a D سیم باب, Pe رر باب

22b Pe L E بران 23a V Vo ولی آررو.
E D Vo دلش, V W مش 23b P ارو نقرهٔ حند بار کرد,
E وران, D V Vo اران, L بارکرد

24a V بره راه بر رفت چون, D بان, Vo دران, W بدان

24b L گرم حیر. 25a Pe ازان هفته, V به یکهفته,
P D V سنشست, Pe بنشست, L سست

25b E بورد سرد 26a V حاك و آتش, Vo W حاك و آتش

26b Pe بیك بیمه, Vo همیاب. 27a P به ار سمش,
Pe به ارسمش, U به ار بیمش, L به ار بیمش, Vo به در سیم.
27b P Pe U به آن سیم را بیر, Vo شتاسب • شایست
28 E 6p رام شاست کرد E ' بیر شایست حورد

28a L آن کان به ره L ره کان به کم 28b P Pe U L سواری,
V • بدان سواری, D ' بان ار به, W بدان

29a D یکی چشمهٔ. 29b Pe • حوش. 30, 31 E D V W 31, 30

30a P بحوردندی, U E D V Vo • بحوردندی

30b E که آتش ر بر. 31b Pe L کس سودی (L ر سیمارا (ر سیمارا,
E وبال, Vo هلال

32a Pe بحوردی در آن را هیچ کس, U L V بحوردی اران آب را

33 E 6p 33a Pe • اگر, Vo حورد. 33b Vo بماند دران

بفرمود شه تا چو رای آورند — دران آب دانش بجای آورند

35 چنان بر کشند آنرا ز آبگیر — که ساکن بود آب حسش پذیر

بدین گونه یکماه رفتند راه — بسی مردم از تشنگی شد تباه

رسیدند ازان معبرش سیم سود — بخاکی کزو بودشان زادبود

نهادند سر خاك رخسار پاك — که خاکی نیاساید الا بخاك

پدید آمد آرامگاهی ز دور — جهان کز شب تیره تابنده نور

40 بر افراخته طاقی از میخ کوه — که از هستیش در دل آمد شکوه

بالای آن طاق فیروزه رنگ — کشیده کمر کوهی از خاره سنگ

گروهی بران کوه دین پروران — مسلمان و فارغ ز پیغمبران

بالهام یزدان ز روی قیاس — در احوال خود گشته یزدان شناس

چو دیدند سیمای اسکندری — بدیرا شدندش به پیغمبری

45 بتعلیم او خاطر آراستند — ورو دانش و داد در خواستند

سکندر بر ایشان در دین گشاد — بجز دین و دانش بسی چیز داد

چو دیدند شاهی چنان چاره ساز — بچاره گری بر گشادند راز

که شفقت کن ای داور دستگیر — برین زردستان فرمان پذیر

پس این گروه درین سنگلاخ — یکی دشت بینی چو دریا فراخ

50 گروهی دران دشت یاجوج نام — چو ما آدمی زاده و دیو فام

چو شیران آهن دل الماس چنگ — چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ

34a V چورای 34b بجای V 34c Vo • آب و آتش V • رای آورد

35a I بر کشند 36a V Vo رفتند یکماه

36b Pe Vo شد هلاك 37a Pe برمود ازان سیم سود Vo وسود

37b L D V کران, Vo بخاك کران خاکشان زادبود

Pe U زاده بود, W زادبود, L عنبر سود 38a Pe L رخساره

39 39 P Pe U L V 6p 39a آرامگاهی Vo آنرا مکان

39b Vo تابد 40a Vo براوراخت طاق از میخ کوه, D میخ

W میغ . 40 هستیش W دیدنش

41b Vo کشید مکر کره 42a Vo گروه 43b E بر

44a سیمای I سیمات 45a Vo آن . 45b اورو

46a Vo دری . 46b سی E Vo دگر 47a Vo شاه

47b W در گشادند . 48a کن ای D W برای, Vo کن این

49a Vo بسی این, F در آن . 49b بینی I باشد

50b و Vo بی . 51a شیران W دیوان, دل آهن دل Vo دل آهنك

رسیده ز سر تا قدم مویشان — ز بینی شانی به بر رویشان
بدستی ببالا جهانی بخورد — کسی را به اندیشه ار گرم وسرد
بچنگال و دندان همه جون دده — بحون ریختن چنك و دندان زده
55 بگیرند هنگام تنك باد را — بساحن بسمبند پولاد را
همه در حرام و حورش ناسپاس — نهبینی در ایشان کس ایزد شناس
ز هر طعمهٔ کان بود جستنی — طعامی ندارند حز رستنی
ندارند حز حواب و حز حورد کار — نمیرد یکی تا نزاید هزار
گیائیست آنجا زمین حیزشان — چو فلفل دهد دانهٔ تیزشان
60 ازان هر شبانروز مشتی حورند — همانجا بحسبند و در بگذرند
حز آن گر دهیشان بحرمن گیاه — حورند و سیری نیابند راه
چو بر آفتاب افکند ماه حرم — بحوشند ز حود بکردار کرم
حورند آنچه یابند بی ترس و بیم — بدینگونه تا ماه گردد دونیم
حو گیرد گمی ماه ناکاسته — شره گردد از حمله بر حاسته
65 فتد سال تا سال از ابر سیاه — ستمکاره تنینی آنجایگاه
باندازهٔ آنك در دشت و کوه — ازان سیر گردند چندان گروه
ز سرمستی حون آن اژدها — کند آب و دندان یکی مه رها
دگر حوردشان نیست حز بیخ و برك — باشند بیمار تا روز مرك
چو میرد یکی جانور زان گروه — هم اشان حورندش دران دشت و کوه

5?[b] Vo سمی سانی بو ار روشان W به بمی سان بری رویسان
F سانی بر ابروسان 53 , o W 6p
5?–69 Vo 55, 54, 57, 56, 59, 5?, 6?, 60 63, 62, 65, 64,
67 66, 69, 68 56[a] D حروش 56[b] کس D Vo بك
58[a] D Vo حر حورد و حر حواب کار 60[a] منسی W بهری,
I Vo شبا روز 61 W op 61[b] D Vo چو آتش سموری
64[a] Vo شره کرد Vo مژه گردد D 64[b] .چو گردی یکی ماه ناکام سه
65[b] تا E در 65[a] E ستمکاره سی همه جایگاه
66[b] W ارو , D حمله گروه
?[b] W apr
بامد آن کوه دریا سمر
که اندازدش از سیلاب زبر
چو آواز سدر حروش آورند
زمین را ز دوزخ بجوش آورند
67[a] حون آن E آب چون 67[b] E کند آب دندان
98[a] Vo سح برك · 68[b] D V o بگردند سمار
69[a] W چو مرد از اسان یکی آن گروه
69[b] W حورندش هماسان در آن

70 به مردار ماند دران خاك شور | به کس مردهٔ بیر بیند بگور
حر این یك هنر نیست کار آب وخاك | ز مردار دورست و از مرده پاك *
بهر مدت آرند برما شتاب | کنند آشیانهای مارا خراب
ز ما گوسفندان بغارت برند | خورشهای ما هرچه باشد خورند
ز گرك آنچنان کم گریزد گله | کزان گرگساران سك‌مشعله
75 چو در ما بلشکر ستیز آورند | بکوشند و برما گریز آورند
گریزیم از ایشان برین کوه سخت | بکردار پرندگان بر درخت
ندارند پائی چنان آن گروه | که مارا درارند ازان تیغ کوه

70a ماند Pe U L V ,باند Vo ,داند L حال شور

70b Pe مرده ,سر E ,را D ماند بیر را مرده• Vo مردورا • W • به گور

71a Pe Vo آب خاك 71b وار Pe آن

*P Pe U L Vo apr

کسانی که بودند آنجا مقیم
زیاجوجشان بود پیوسته بیم
بکایك سر دیك شاه آمدند
ز بیچارگی داد (چاره Pe) خواه آمدند
که شاها تو فریادرس باش زود (فارس برود Vo)
که از ما براورد یاجوج دود

Vo apr

گروهی که بودند ازان جای باز
بری شاه رفتند برده نماز
بگفتند کای شاه با داد دین
به فریاد ما رس زبیکار وکین
که در دست بیدار گانیم اسیر
همه ناامیدیم برنا وپیر

V apr

سکندر همی شد بسهری رسید
که یاجوج ازان سوی آن شهر دید
همه شهریان پیش باز آمدند
بدرگاه شه در نماز آمدند
غریوان ز یاجوج در پیش شاه
بگفتند شاها تو مارا پناه

72a L برما ,بهر ملت V اینها 74, 75 L op

74a Pe ز گرگان چنان 74b Vo گرگ سان را سك مشعله

75a P Pe Vo چو دریا ,L D V ,چو بر ما نکنیں

Vo گریز آورند 75b E D در ما ,Vo ستیز آورند

76, 77 Vo op 77b D در آرند D ندارند• ازان Pe L V از ,D ازین

بدفع چنان سخت پتیارهٔ — نواتت بود گر کنی چارهٔ
چو بشنید شه حکم یأجوج را — که پیل افکند هر یکی عوج را
80 بدان کوه سدّی ز پولاد بست — که تا زنجیرش ناشد شکست
چو طالع نمود آن بلند اختری — که شد ساخته سدّ اسکندری
ازان مرحله سوی شهری شتافت — که بسیار کس جست وآنرا نیافت
دگر باره درکار عالم‌روی — روان شد سرا پرده خسروی
بران کار چون مدتی در گذشت — بتابید خورشید بر کوه و دشت
85 پدید آمد آراسته منزلی — که از دیدنش تازه شد هر دلی
جهاندار با ره سپیچان خویش — ره آورد چشم از ره آورد پیش
دگر گونه دید آن زمین را سرشت — هم‌آب روان دید و هم کارو کشت
همه راه پر باغ و دیوار بی — گله در گله کس نگهدار بی
ز لشکر یکی دست بر زد فراخ — گران میوهٔ بر گشاید ز شاخ
90 بچیده یکی میوهٔ تر هنوز — ز خشکی تنش چون کمان گشت کوز
سواری دگر گوسفندی گرفت — تنش کرد و زان کار بندی گرفت
سکندر چو زان عبرت آگاه گشت — ز خشک و ترش دست کوتاه گشت
بفرمود تا هر که بود از سپاه — ز باغ کسان دست دارد نگاه
چو لختی گراینده شد در شتاب — گذر کرد ازان سبزه و جوی آب
95 پدیدار شد شهری آراسته — چو فردوسی از نعمت و خواسته*

78a E چنس سخت سعارهٔ . 78б Vo کند چارهٔ
79a حکم D V Vo حال , E طلم ماجوج را
79б V که زان تخم افکنده بد عوج را , E هرکسی
80a P Pe U L Vo بدینگونه سدی , D V سدی
80б تا E бр , P Pe U L D Vo بشاید 82a V رسید
82б آنرا · Pe U L Vo اورا , D کس را , V کس را ندید
84б L تابید , W سارید یکماه بر کوه 86a Pe باره
86б Pe L وچشم . 87a Pe · دگر باره
87б W دید هم , L کاو کشت , E کارکشت . 88a L باغ دیوار
88б E بر گله 89a E دشت , V ساخ 89б V بر گشاید
90б V تنش گشت مانند کور , Vo تنش گشت چون قوس کوژ ,
E گشته 91б L تنش 92a E D V W زین , U عبرت
93б D باغ مال 94a Pe شتابنده شد 94б V از آن چشمه و
95a U شهری شد 95б E چو فردوس پر نعمت , Vo نعمت خواسته
* V apт چو بنمود ازان نوبه لختی شتاب
بدروازهٔ شهرش آمد شتاب

چو آمد بدروازهٔ شهر تنگ   ندیدش دری راهن و چوب وسنگ
دران شهر شد با تنی چند پیر   همه غایت اندیش و عبرت پذیر
دکانها سبی یافت آراسته   درو قفل ازان جمله بر خاسته
مقیمان آن شهر مردم نواز   بپیش آمدندش بصد عذر و ناز
100 فرود آوریدندش از ره بکاخ   نکاحی چو میوی میا فراخ
سبی خوان نعمت بیاراستند   نهادند و خود پیش بر خاستند
پرستش نمودند با صد نیاز   رهی میزبانان مهمان نواز
چو بدرفت شه برلشارا بمهر   بان خوبچهران بر افروخت چهر
بپرسیدشان کین چنین بی هراس   چرائید و خود را ندارید پاس
105 بدین ایمنی چون رسید از گزند   که بر در ندارد کسی قفل وبند
همان باغبان نیست در باغ کس   رمه نیز چوپان ندارد ز پس
شبانی نه و صد هزاران گله   گله کرده بر کوه و صحرا یله
چگونست و این با حفاظی ز چیست   حفاظ شمارا تولا بکیست
بزرگان آن داد پروردیار   دعا تازه کردند بر شهریار
110 که آنکس که برفرق افسر نهاد   بقای تو بر قدر افسر دهاد
خدا داد در کارها یاورت   هنر سکهٔ نام نام آورت
چو پرسیدی از حال ما نیك و بد   بگوئیم شه را همه حال خود

96a U در آمد   96c Vo درار آهن
97a L عاب، D عبرب   98a یافت L V Vo دید
98b V ار گونه دران قفل اران، Fe U L Vo اران گونه، W ار حماه
99 D آمدند، V Vo عر و نار، E D W عدر نار
100b V میوی ‧ چه کاحی E ‧ میدان ‧ Vo میو و میا، Pe و ممنا
101a Vo و نعمت، I W بر آراسىد   102a Pe مهمان شناس
103a بدروت شه V بدرفته شد، F بمهر برلهاشان
103b L F D V Vo بران، W بدان، V مهر براوروحت حوب مهران
104a Vo بپرسیدشان، P Pe U L V Vo بی سپاس
104b Pe حرائید، L حرائدوی حودرا، F حرائید حود V حق،
F ندارید   105a رسد F D V Vo رهید
105b E ندارد کس قفل، V ندارید ار قفل بند
106b Vo ندارند   107b E D V همه کرده، Pe کوه صحرا
108a L کحوست   108c Pe L D Vo ز کیست
109a L پروردگار   110a Pe فرق   110b قدر Pe فرق، L نهاد
111a Pe بر   111b L 113b   112, 113 L 6p
112a Pe U V Vo بپرسید

چنان دان حقیقت که ما این گروه — که هستیم ساکن درین دشت و کوه
گروهی ضعیفان دین پروریم — سر موئی از راستی نگذریم
115 نداریم بر پردهٔ کج سیج — بجز راست کاری ندانیم هیچ
در کج روی برجهان بسته ایم — ز دنیا بدین راستی رسته ایم
دروغی نگوئیم در هیچ باب — بشب ساز گونه نبینیم خواب
نپرسیم چیزی کزو سود نیست — که یزدان ازان کار خوشنود نیست
پذیریم هرچ آن خدائی بود — خصومت خدای آزمائی بود
120 نسازیم با کردهٔ کردگار — پرستنده را با خصومت چکار
چو عاجز بود یار یاری کنیم — چو سختی برد رستگاری کنیم
وز از ما کسی را زیانی رسد — وزان رخنه مارا شتابی رسد
برآریمش از کیسهٔ خویش کام — سرمایهٔ خود کنیمش تمام
ندارد ز ما کس ز کس مال بیش — همه راست قسمیم درمال خویش
125 شماریم خود را همه همسران — نخندیم بر گریهٔ دیگران
ز دزدان نداریم هرگز هراس — نه در شهر شحنه نه درکوی پاس
ز دیگر کسان ما ندزدیم چیز — زما دیگران هم ندزدند نیز
نداریم در خانها قفل و بند — نگهبان نه با گاو و نه گوسفند
خدا کرده خردان مارا بزرگ — ستوران ما فارغ از شیر و گرگ
130 اگر گرگ بر میش ما دم زند — هلاکش دران حال بر هم زند

113a Vo چنان شد حقیقت که با ما
115a P Pe U (Pe بد) بر بوده کز , L V Vo بر بودهٔ کس ·
L کس سمج 115b بحر I به از · D نداریم راستی خود .
Pe L V ندارم 116a Pe L برس
118a Pe E کران , L Vo که ان 119a هرج Vo آنچه
120a نسازیم I W بکوشیم , L با کرده روزگار
120b L فرستنده را 121a F D V Vo عاجز شود
121b E W چو سختی رسد بردباری کنیم , برد · V بود
122a E W گر از , کسی Vo بکی
123b P U L V سرمایه با خود ; L کنیمش مقام
124a D زما کس زما مال بیش 124b D Vo حال خویش
125a V خود با شما همسران , Vo خودرا همسران , L همرهان
126a Vo ز دوران 127a Pe L ما نداریم چیز 127b Pe ندزدند ,
L ندارند نیز 128a V بر 128b E گاو با گوسفند ,
L D V Vo W گاو و با گوسفند
129a حدا کرده V ندارند , E W کرد 130a بر E با , D در

گر ار کشت ماکس برد خوشهٔ رسد بر دلش تیری از گوشهٔ
نکاریم دانه که کشت و کار سپاریم کشته بپروردگار
نگردیم بر گرد گاورس و جو مگر بعد شش مه که باشد درو
مما رآنچه بر جای خود میرسد یکی دانه را هفتصد میرسد
135 چنین گر یکی کارو گر صد کنیم توکل بر ایزد نه بر خود کنیم
نگهدار ما هست یزدان و بس نیزدان پناهیم و دیگر بکس
سخن چیزی ار کس یاموختیم ز عیب کسان دیده بر دوختیم
گر ار ماکسی را رسد داوری کنیمش سوی مصلحت یاوری
باشیم کس را بد رهمون نجوئیم فتنه سربریم چون
140 نمحواری یکدگر غم خوریم شادی همان یار یکدیگریم
فریب ررو سیم را در شمار نیاریم و ناید کسی را بکار
نداریم چیزی بك ار لك دریع نخواهیم خوسنگی ار کس تیع
دد و دام را نیست ار ما گریز نه مارا بر آزار ایشان ستیز
بوقت نیار آهو و غرم و گور ز درها در آیند مارا نرور
145 ازان حمله چون در شکار آوریم بمقدار حاجت نکار آوریم
دگرها که ناشیم ازان بی نیار نداریمشان ار درو دشت مار
نه سیار خواریم چون گاو و خر نه لب نیر بر سته ار خشك وتر
خوریم آنقدر مایه ار گرم وسرد که چندان دیگر توانیم خورد
ز ما در جوانی نمیرد کسی مگر پیر کو عمر دارد بسی
150 چو میرد کسی دل نداریم تنك که درمان آن درد ناید بجنك
پس کس نگوئیم چیزی بهت که در پیش رویش نداییم گفت

131[a] E ٠ بوشهٔ 131[б] تیری ار U بیر ز هر , V سش ار
132[a] داله V کشته 133[a] D وگاورس , Vo درگرد گاورر
133[б] باشد V آید 134—151 V бр 134[a] E شما
135[a] Vo ٠ چس کار اگر لك وگر 135[б] L به ایرد
138[a] L ٠ رشد ٠ 139[a] Pe ٠ بربریم 141[б] باریم Pe U L D Vo بداریم ,
D کسی را در نکار 142[a] E بداریم ار نکدگر حان در بع ,
چیری D حورد , Vo چبر , W حوردی
142[б] Vo بداریم حرسندی کس به بیع , P Pe U L حرسکی ,
ار ٠ Pe L бр 143[a] Pe E Vo بارار 144[a] E عرم , ضیر
Pe L ٠ عرم کور 147[a] E کاو حر 148[a] Pe گرم سرد
149[б] Vo بهر بیر 151[б] پیش رویش . L بیش و س آن ,
D ٠ بدایم , Vo بیارم توانیم

تجسس سازیم کاین کس چه حورد   فغان بریاریم کاسرا چه کرد
بهرسان که مارا رسد حوب و رشت   سرحود تنابیم اران سربوشت
بهرچ آفریسده کردست راست   بگوئیم کین چون و آن ارکحاست
155 کسی گیرد ار حلق با ما قرار   که باشد چو ما پاك و پرهیرکار
چو ار سیرت ما دگرگون شود   ز پرگار ما رود بیرون شود
سکندر چو دید آن حبان رسم وراه   فرو ماند سرگشته بر حایگاه
کران حوبتر قصه بشیده بود   نه در نامهٔ حسروان دیده بود
بدل گفت ارین رار های شگفت   اگر ریرکی پند باید گرفت
160 بحواهم دگر در جهان تاحتن   بهر صیدگه دامی انداحتن
مرا بس شد ار هر چه اندوحتم   حسابی کزین مردم آموحتم
همانا که پیش جهان آرمای   جهان هست ازین نیکمردان بجای
بدیشان گرفتست عالم شکوه   که اوتاد عالم شدند این گروه
اگر سیرت است ما بر چه ایم   وگر مردم ایند پس ما که ایم
165 فرستادن ما بدریا و دشت   بدان بود تا باید ایحا گدشت
مگر سیر گردم ز حوی ددان   در آمورم آیین این بحردان
گرین قوم را پیش ازین دیدمی   بگرد جهان بر نگردیدمی

152[a] L بحسس سارىم , O E D V W چه کرد
152[б] L E کاین بك چه حورد , V کین را چه حورد ,
O D W · کابرا (کس را O) که حورد
153[a] O سان , سر , رسد . P Pe U Vo بود , L بود حوی رشت
153[б] L Vo бр آن   154[a] V بگوئیم کان چون و آنرا چراست ,
O چون چست   155[a] L ما بر با ما   156[a] I چو آن
156[б] O бр ما   L رود . رور   158[a] Vo · اران , O قصه , نقش ,
E , D نقعه   کران قصه حوىىر ىشنیده بود   158[б] Vo · حسروی
159[a] O ارس کین   160[a] D بحواهم , E بحواهم بگرد جهان
160[б] L بهر صد دامی در انداحس   161[a] L هر چه بس که
161[б] P مردم حلق   162[a] V · پیش ار جهان
162[б] Pe U L Vo · نیك مردم ; V سك مردی بنای , O E بپای
163, 164 O бр.   163[a] Pe E برایشان , L بدین سان , D · باشان
163[б] V اوتاد استاد ; L · و عالم   164[a] L چه ایم حیتم
164[б] Pe پس ما ما حود , V Vo ما بس , که ایم L بر کیتم
165[a] O . مں   165[б] Pe · بران , L اسحا شکست
166[a] U ز حون   166[б] V . بیامورم .   167[б] O بگرد بکر

نکنجی در از کـوه بنشستمی | نایـزد پرسـتی میـان ستمی
ازین رسم نگذشتی آیین من | جز این دین سودی دگر دین من
170 چو دید آنچنان دین و دین پروری | نکرد از نـه یـاد پیغمبری
چو در حق خود دیدشان حق‌شناس | درود و درم دادشان بی قیاس
ازان مملکت شادمان باز گشت | روان کرد لشکر چو دریا بدشت
ز رنـگین عـلمهای دیـبای روم | وشی پوش گشته همه مرز و بوم
بهر کوه و بیشه ز شاخ و ز شخ | پراکنده لشگر چو مور و ملخ
175 بهـرجا که او تاختی بارگـی | رهاندی کسـی را ز بیچارگی

XXVIII

باز گشتن اسکندر بروم

معنی بیاز آن دم جانفزای | کلیدی که شد گنج گوهر گشای
بدین در مگر چون کلید آوری | ازو گنج گوهر پدید آوری
*
چو میوه رسیده شود شاخ را | کدیور فرامش کند کاخ را
ز بس میوهٔ بـاغ آراسـته | زمین محتشم گردد از خواسته
5 ز شادی لب پسته خندان شـود | رطب بر امش تیز دندان شـود
شـود چهـرهٔ بـار افـروخته | چو تاخـی درو املها دوخته

168[a] O آن از 168[b] O کمر بستمی 169[a] Pe آمین کس
169[b] Pe دین کس 170[a] آنچنان D اسحس, Vo آن ره ,
L و بن پروری 171[a] O چودرکار حق دیدشان روشناس
171[b] L دادشان دید سان 172[a] E وران . O شاد دل باز
172[b] V لشکر بدریا و دشت , O چو دریا روان کرد لشکر بدشت
173[a] O زبی نقش بر نقش دیبای روم
174[a] D کوه , V زهر چو شاخ و حو شخ
174[b] D پراکنده 175[a] E در ناحیی
1[a] W ار E آن , اردم جان گرای O , معنی ساز اردم
1[b] V گوهرنمای 2[a] برین P F D Vo بدین , V بس , V آورم
2[b] V وگوهر پدید آورم
* W сәрлөвhә арт وصف باسمان
3[b] V کریوه . 4[a] D پس , V میوه و باغ
5[a] L سمه خندان لب , V سمه 5[b] تیر برلش L براش سر ,
F Vo سر . , Pe D سر 6[a] V بار

رح سرح سیب اندر آید نعیح — ىگردن کشی سر ىرآرد ترنح

عروسان رروا زمی گشته مست — همه سیب و نارنح بیی ندست

ز بس بار کاورد ستان ز شاخ — پر از نارستان شده کوی و کاخ

10 ندزدی هم از شاخ انجیر دار — در آویحته مرغ انجیر حوار

ز بی روغنی خاك بادام دوست — ز سر کنده بادام را مغز و پوست

لب لعل عناب شکر شکن — رده وسه بر فندق بی دهن

درختان مگر سور می ساختند — که عناب و فندق بر انداختند

ز سرمستی انگور مشکین کلاه — بر انگشت پیچیده زلف سیاه

15 کدو بر کشیده طرب رود را — گلوگیر گشته به امرود را

سبدهای انگور سازنده می — زروی سبد کش بر آورده حوی

شده خوشه پالوده سر تا ندم — ز چرخشت شیره شده سوی حم

اب حم بر آورده حوش و نفیر — هم از بوی شیره هم از بوی شیر

درین فصل کافاق را سور بود — سکندر ز سوری جهان دور بود

20 بیابان و وادی و دریا و کوه — شب و روز میگشت با آن گروه

بسی خاق را از ره صلح و جنگ — برون آورید از گذرهای تنگ

چو پیمانهٔ عمرش آمد بسر — برو نیز هم تنگ شد رهگذر

7a V رح ، O رح سب ریبا در آید نعیح ، V آمد

7b O درآرد 8 O op 9a Vo رس باورد ستان ،
L ساح شاخ ، بار کاورد ستار شاخ D V ، بار OU ، کاورده E ساح

9b کوی E کوه . 10b L انجیررار 11a روعنی D مرعی

11b O رسرکرده 12b نوسه O حمده

13a Vo درحتان همه سور بر ساختند P Pe U L سورش ساحتند

13b V درانداحتند 14b V بیچید . 15a کدو P Pe کند
U i V کدر ، Vo کدر 15b به V مر . 16 O 6p

16a سارىده‌می P U ، برناوبی Pe L ، برناوبی D ، برناورمی ،
V ، برنامی‌وبی Vo برتاك بی 16b Pe بروی 17 P V op

17a ندم Pe U L V قدم

17b U V شده روی حم (V شره) رحرمت سره ،
L رچرحشت ، ز هر حشت E ، رحرمت شده شره روئی بحم Pe 6p
شیره O حمره ، W شیرش ، PeD روی حم 18 V 6p

18a O و ، بر آورد P Pe U L D Vo 6p

19a Pe دران ، O E نود (E سور) پر نور ، کافاق L ، شور ،
D بور 19b سوری جهان O سوی جهان ، E سورچس

21a ره O E V سر 21b E گدرگاه 22 O 6p

جهان‌را نامـد شدن هرکه هست	دولختی دری دید لختی شکست
ازین سرو شش پهلوی هفت شاخ	که بالاش پهنست و پهلو فراخ
25 چنان آمد آواز هاتف بگوش	کزین بیشتر سوی بیشی مکوش
رساندی رمیں را ىاحر ىورد	سوی مىرل اولین ىار گرد
سکندر چو ىر حط ىگارد دىیر	ىود ىىح حرف این سحں یادگیر
ىس است ایىکه ىر کوه و دریای ژرف	ردی ىىح ىوىت ، ىدیں ىىح حرف
ر کار جهاں ىىحه کوتاه کں	سوی حاىه تا ىىح مه راه کں
30 مگر حان ىیوىاں ىری رىں دىار	ىیوشىدهٔ مسـت شـد هوشیار
ىترسید و گوشی ىر آواز داشت	اراں حوش‌رکابی عناں ىار داشت
شایستگاں راز معلوم کـرد	وراىحا گرایش سوی روم کرد
ىحشکی و تری و دریا و دشت	سی راه و ىی راه را در ىوشت
ىکرماں رسید ار کىار جهاں	ر کرماں در آمد ىکرماشهاں
35 وراىحا ىاىل ىروں ىرد راه	ر ىاىل سوی روم رد ىارگاه
چو آمد ر ىاىل سوی شهر روز	سلامت شد ار پیکر شاه دور
سستی درآمـد تك ىـارگی	ر طاقت ڡرو ماىد یکبارگی
ىکوشـید کارد سوی روم رای	فروىسته شد شحص را دست و پای
گماں ىرد کاىی گراىىده حورد	درو رهرو رهر اندرو کارکرد

23ᵃ O E که ، شد Vo چه . 23ᵇ P O E دید ولحتی

24 P Pe U L D V Vo 28 дән сонра кетмишдир

24ᵇ پهنست P Pe U L E V Vo فحلست ,
O فهلست , W سگست 25ᵃ O چنین , D W جنانش ,
L چنان کرد آواز سها نگوش 25ᵇ Pe L ششین

26 P Pe U L V Vo бр

27ᵃ ىود L ىرو 28ᵃ Pe ىس ایىکه , O ىس است که ,
E ىس آحر که 28ᵇ Pe E ىرىں , L ىراں 29, 30 D бр

29ᵃ ىىحه P Pe U L Vo ىیمه , V دست

29ᵇ U سوی حانهٔ سح در راه کں 30ᵃ حان O ره , E رو ,
L ریں کىار 31ᵃ O L ىترسیده , داشت D داد

31ᵇ E V وراں , داشت D داد 32ᵃ L معلوم گشت

32ᵇ L روم گشت 33ᵃ L ىری دریا

33ᵇ رادر P Pe U L Vo اندر 34ᵇ O وراىحا در آمد

35ᵃ L ساىل رواں کرد راه 35ᵇ ىارگاه رد Vo کردند راه ,
V ىاىگاه . 36ᵃ چو D در ; O Vo ساىل ,
Pe U L Vo شهردور , O شهره 36ᵇ پیکر Vo لشکر

37ᵃ O L درآمد سکبارگی 37ᵇ L ىطاقت 39ᵇ U رهر رهر

40 بهیب توهم تنش را گداخت — شد کارگر هر علاجی که ساخت
دو اسبه فرستاد قاصد ز پیش — بیونان زمین سوی دستور خویش
که شتاب و تعجیل کن سوی من — مگر باز بینی یکی روی من
همان زیرکانرا که کار آگهند — بیاور اگر صد و گر پنجهند
چو قاصد بدستور دانا رسید — در بسته را جست تا خود کلید
45 بدیدند آنچه از رستگاری بود — درو نقش امیدواری نبود
همه زیرکانرا ز یونان و روم — طلب کرد و آمد بدان مرز و بوم
هم از ره درآمد بر شهریار — بروزی به کاربرور بود اختیار
تن شاه را بر زمین دید پست — برنجی که نتوان ازان رنج رست
پس آنگه که زد بوسه بردست شاه — بمالیدش انگشت بر نبضگاه
50 چو اندازهٔ نبض دید از نخست — نشان از دلیلی دگر باز جست
بفرمود از آنجا که در خورد بود — دوائی که داروی آن درد بود
دوا گر بود جمله آب حیات — وفا چون کند چون درآید وفات
جهانجوی را کار ازان درگذشت — که رنجش براحت کند باز گشت
ازان مایه کز خانهٔ اصل برد — ودیعت بخواهندگان می‌سپرد
55 جهان چون ززش داد در دیگ خاص — خلاصی که از خاک یابد خلاص
وجودش چو ساکن شد از تاختن — درآمد به ترک عدم ساختن

40a D بهیب , O و توهم , Pe L رامگداخت (Pe نش) نش ,
Vo نش مگداخت 40b گر Pe کو
41b سوی E W بپیش 42a شتاب O برخیز 42b یکی L دمی
43 L бp 43a E V همه 43b D اگر پنجهند
44a دانا O خسرو 44b L کجا بسته را ; O بست
43, 44 D тəкрар олунур
45a L بدیدند , از E V W رو , D ازو 46 Vo бp
46b Pe U L ازان , V مرزوبوم 47a ره Pe در ,
47b بکاربرور O E کرده (E او) که‌آن , D سوی , D بدان O بر
48b L برنجی گران رنج بوان برست
49a پس آنگه که P پس آنک , U Vo W پس آنگاه , V اران سن‌که ,
L بس آنکه زد . 49b O D بمالید , E در
50a O E دلیل 51b داروی P درمان 52b V Vo درآمد
53b کند Vo بود 54a خانهٔ L مایهٔ , V اصل بود
54b O ودیعت باسدگان 55 P Pe U L V Vo бp
55a داد O دید , D رنك 55b D از دیک
56a چو O F که , L ساخس 56b D درآید

شکر حده شمعی که حاں میواحت | چو شمع و شکر راں و آتش گداخت
برآمد یکی باد و رد بر چراع | فرو ریحت برك ار درحتاں باع
به سری رها کرد برشاح سرو | به پر ماند بر نوبهاری تدرو
60 فروربده گلهای با بوی مشك | فرو پژمریدند بر حاك حشك
سکندر که برسمت مه ربں بهاد | رمالندگی سر بالین بهاد

XXIX

وصف کردن اسکندر

معنی توئی مرع ساعت شناس | نگو تا ر شب چند رفتست باس
چو دیر آید اوار مرعاں نگوش | اراں مرغ سعدی برآور حروش
چو باد حرانی برآمد بدشت | دگرگونه شد باع را سرگدشت
اراں باد برباد شد رحت باع | فرو مرد بر دست گاها حراع
5 رر اندوده شد سرهٔ حوببار | ریاحین فرو ریحت ار برك و بار
درحتاں ر شاح آتش افروحتند | ورقهای رنگیں فرو سوحتند
بارار دهقاں درآمد شکست | نگهباں گلس در باع نست
فسرده شد آں آبهای رواں | که آمد سوی برگه حسرواں
نه حرم بود باع بی برك و آب | در افکنده دیوار و گشته حراب
10 بحای می و ساقی و بوس و بار | دد و دام کرده فرو ترکتار

57[a] L ١ مکداحت 57[c] V شکر را بر آتش
58[a] Pc درآمد بکی بادرد , درآمد L E , بادرد U ,
برك درحتاں Vo 58[c] بادو بر رد حراع Vo
59 P Pc U L D V Vo om 59[a] L برسری 59[c] O نوبهاراں
60[a] بژمریدند O پژمراسد L حال حسك
61[a] سمت Pc L Vo کیف
1[a] توئی O توا 1[c] نگو ١ . بهس 2[a] Pc L ١ Vo W آمد
2[a] سعدی L حمدی , L سممی , V سوری , O برارد
+ W ceprebho api وصف حراں
3[a] E V W درآمد , O Vo ردشت 3[c] باع Pc L Vo مرع ,
L شاح 4[a] O برباد , Vo تحت باع 4[c] L بردشت
5[a] O E W اندود 5[c] اربرك Pc U اربر , L بربر , ١ ارو برك
6[c] P رنگی 7[a] O بارار دسماں 7[c] گلس Pc بلبل ,
O نگهباں شیراں درآمد بهست
9[c] V W دیوار گشته 10[a] Vo W بدو

گرفته زبان مرغ گوینده را | حسك بر گذر باد پوینده را
تماشا کنان باغ بگذاشته | مغان از چمن رخت برداشته
سوهان زده سلت آفتاب | چو سوهان پر از چین شده روی آب
تهی مانده باغ از رخ دلکشان | نه آواز بلبل نه از گل نشان
15 زده خار بر هر گلی داغها | نوائی و برگی نه در باغها
بهنگام آن برگ ریزان سخت | فرو پژمرید آن کیانی درخت
سکندر سهی سرو شاهنشهی | شد از رنج پر ور سلامت تهی
دمه سرد و شه با دم سرد بود | جهانگرد را با جهان گرد بود
چو بنیاد دولت بسستی رسید | توانا بنا تندرستی رسید
20 شکسته شد آن مرغ را پر و بال | که جولان زدی درجهان ماه و سال
بپژمرد لاله بیفتاد سرو | بچنگال شاهین تبه شد تدرو
طبیبان لشکر بزرگان شهر | نشستند بر گرد سالار دهر
مداوای بیماری انگیختند | ز هرگونه شربت بر آمیختند
ز قاروره و نبض جستند راز | نیامد بکف عمر گم گشته باز *
25 طبیب ارچه داند مداوا نمود | چو مدت نماند مداوا چه سود **

11ᵇ V حلك L حسك بر گذرگاه بوینده را
12ᵃ O تماشا دران باغ بگذاشته E W تماشا روان ,
باغ Vo باد , D بگذاشتند 12ᵇ L V مغان , از O را
D برداشتند 13ᵃ V سوها زده
14 V бр 14ᵇ O E D W نه از بلبل آوا نه از
15ᵃ Pe خار باغ 16 O бр 16ᵇ P Pe U I F D V Vo اس
17ᵃ O سرو شاخ سهی 17ᵇ O L هم از میوه خالی هم از گل تهی
V تهی ز رنج تن از سلامت , نرور D Vo نروی
18 V бр 19ᵃ O رسد 20 Vo 38 бејт сонра [illegible]
21ᵃ O سرمرده , I بس مرد 21ᵇ تبه شد O L درآمد
22ᵃ O پزشکان شهر 23ᵃ O مدارای 24ᵃ و L D бр
24ᵇ D W 26ᵇ , گشته V بوده 25 28 D 27, 26, 25, 28
* Vo ар کردند فرزانگان دست پوب ,
که در طب ندیدند داروی موب
һәмин бејт D нүсхәсиндә 25-дән сонра арт
25, 26 Vo бр 25ᵃ داند V دانا
25ᵇ Pe نماید , W نماند از مداوا
** E ар حکیمان بسی چارها ساختند
بسی تیر بر کاغد انداختند

پژوهش کنان چاره جستند باز | شنیده را رفتن آمد فراز
بچاره گری نامد آن در بچنگ | که بوینده را بد رمانی درنگ
چو وقت رحیل آید از رنج و درد | بهانه برآرد زمانه نبرد
جهان افسرد روزگارش گلو | که بر مرگ خویش آیدش آرزو
30 سگالش بسی شد درآن رنج و تاب | بیفتاد ازآن جمله رایی صواب
چراغی که مرگش کند دردمند | هم از روغن خویش یابد گزند
هران میوهٔ کو بود دردناک | هم از جنس خود در افتد بخاک
پزشکی که او چارهٔ جان کند | چو درمانده بید چه درمان کند
شناسندهٔ حرف به تحت نیل | حساب فلک راند بر تحت و میل
35 ز رخ طالع اصل بی نور یافت | نظرهای سعدان ازو دور یافت
ندید از مدارای هیچ اختری | در آزرم هیلاج یاریگری
چو دید اخترازرا دل اندر هراس | هراسنده شد مرد اخترشناس
چو اسکندر آیینه در پیش داشت | نظر در تنومندی خویش داشت*
تنی دید چون موی بگداخته | گریزنده جانی ز لب تاخته

26ᵃ O پژوهش گران چارهٔ ساختند 26ᵇ D W 24ᵃ ,
O سبی تیر بر کاغد انداختند
27ᵃ O بچاره گری نامداران بجنگ
27ᵇ O E D Vo W درنگ (E D Vo W • رمانی) که پوینده یابد ز درمان
28 Pe бр 28ᵃ آید از P U Vo آمد و , L آورد , E D آمد از
28ᵇ W زمانه برآرد بهانه نبرد , E D Vo درآرد , V برآمد ,
L زمانه ز درد • 29ᵇ بر D تا 30ᵃ L در این رنج تاب
30ᵇ بیفتاد Pe بیامد , I بدان داد
31ᵃ مرگش P Pe U L V Vo گرمش , D گردش
32ᵃ Pe L E V Vo کان . 33ᵃ پزشکی F طبیبی
33ᵇ بید O E باشد
34 L бр , O 27-дән сонра кетмишдир
34ᵃ V بر حرف نیل , ستایندهٔ تحت به تحت نیل Pe بر تحت سبل ,
O بر تحت مل , E بحته , Vo تحت و مل , P U سبل
34ᵇ E فلک را فروریخت میل . 35ᵃ L طالع از اصل
35ᵇ Pe V ازان 36ᵃ L بدید
36ᵇ هیلاج Pe L Vo اصلاح , V یاریگری , O چاره گری
37ᵇ هراسنده P Pe L V Vo سرامده , U سر افکنده , E سراسیمه
* Vo 20 кетмишдир
38ᵃ E هراسنده شد آینه پیش داشت 38ᵇ O E بر , L بیومندی
39ᵇ Vo گریزند

40 نه در طبع نیرو نه در تن توان — حمیده شده راد سرو جوان
چو شمع از جدا گشتن جان و تن — بصد دیده بگریست بر خویشتن
طلب کرد یاران دمساز را — بصحرا نهاد از دل آن راز را
که کشتی درآمد بگرداب تنگ — دهن باز کرد آن دمنده نهنگ
خروش رحیل آمد از کوچگاه — سحرگیر خواهد شدن مهد شاه
45 فلک پیش ازین بر من آسوده گشت — بآسایشم داشت در کوه و دشت
سکینه کند درمن اکنون نگاه — همان مهربانی شد از مهر و ماه
چنان برمن آشفته شد روزگار — که ره ناورم سوی سامان کار
چه تدبیر سازم که چرخ بلند — کلاه مرا در سر آرد کمند
کجا خازن گوهر و گنج من — برشوت مگر کم کند رنج من
50 کجا لشکرم تا بشمشیر تیز — دهد این تنم را ز جانم گریز
سکندر منم خسرو دیوبند — خداوند شمشیر و تخت بلند
کمر بسته و تیغ برداشته — یکی گوش نابسته نگذاشته
بطوفان شمشیر زهر آب خورد — ز دریای قلزم بر آورده گرد
بسی خرد را کرده از خود بزرگ — بسی گوسفندان رهانده ز گرگ
55 شکسته بسی را بهم بسته‌ام — بسی بسته را نیز بشکسته‌ام
ستم را بشفقت بدل کرده نیز — بسی مشکل دهر حل کرده نیز

40ª I V Vo و نه بر O ، بر روان
40ᵇ Vo راد O شاخ ، I راز ، بلند آزاده سرو
سرو Pe شمع 41ª شاخ سرو روان I ، رازاده V
43ª V که کسی در آمد بگرداب سك
43ᵇ دمنده Pe ، درنده L ، درنده I Vo درنده 44ᵇ I مردشاه
45, 46 O om 45ᵇ L بر کوه ، باسایشم گست U V بر کوه
46ª E برمن 47ᵇ Vo که رو ناورم ، U وکار ، E ناماں کار
48ª F چو ، O تحت بلند ، 48ᵇ O کلام مرا ، F برسر
49ª گوهر W لشکر 49ᵇ E گنج من 50ª Pe و نیز
51 تحت O تاج L بخت 53ª V ز طوفان
53ᵇ بر آورده I قلزم بر آورد ، مکرم بر Pe O بر آورد
54 Pe om 54ª O کردم ، 54ᵇ O رهاندم
56ª I V کرده ام ، U بر سر
56ᵇ P D Vo W بسا مسکلانا (مسکلی را W) که حل ،
Pe بسا مشکلانا که حل کرد سر ، U L V D Vo
بسا مشکلانی (مسکلانا D V Vo) حل کرده نیز (کرده ام L V)

ر قسوح تـا قلـرم و قـیـروان   چو میغی روان بود تیغم روان

چو مرك آمد آن تیغ رنجیر شد   به رنجیر دام گلوگیر شـد

نوشتم سی کوه و دریا و دشت   کر آسمان کسی در نداند نوشت

60 بدارای دولـت سـر افـراختم   ر دارا بـدولت سـر انداختـم

ردم گـردن فـور قتـال را   گرفتم نچین حای چیپال را

ر قابیل و هابیل کین حواستم   ر ناسـك بمسك ره آراستم

فرو شستم ار ملك رسم مجوس   بر آوردم آتش ر دریای روس

شدم بر سر تحت حمشیدوار   ر گنج فریـدون گشادم حصار

65 بـرانـداحـتـم دحـمـهٔ عاد را   گشـادم در قصـر شـداد را

سر اندیب را کار بر هم ردم   قـدم بر قـدمگاه آدم ردم

حبر دادم ار رستم و تحت او   هم ار حام کیحسرو و تحت او

ر مشـرق بمعرب رساندم نوید   همان سد یاحوح کردم بلند

بقدس آوریدم چو آدم شـسـت   ردم بیر درحلقهٔ کعبه دست

70 ر طامات مشعل بر افروحتم   بظلم حهان تحتـه بـر دوحتـم

بـسـاری بساحتم هـیـچ نام   بعمات بپـرداختم هیچ گام

بهرحا کـه رفس بسـحیـده‌ام   سر ار داد و دانش بپیچیده‌ام

57^{a} و () 6p

57^{б} () مع D بیغی روان بوده 58 () دامی

59^{б} F کرسسان Pe I V کران هححکس در نداند گدشت

    کسی I گیهی 60^{a} 60^{б} I 60^{б}, 60^{a}

60^{a} () سر انداحیم 60^{б} I در انداحیم . 61^{a} V o رفـمال

61^{б} Pe I حسال D چبال 62^{a} () ر هاویل و ناویل

62^{б} I راسـك آن راه آراسـم I رسك بمسك . Pe بهسك

63 V 65-дон сопра кетмиш ip

65^{a} () بحمهٔ F بحمهٔ . 66^{a} را I op

67^{a} U I V دارم ، I دارم ار رستم و بحت ،

    O F بحت , W لحت 67^{б} O I بحت , و V op

68^{a} Pe نوید , P U V برید , I نوید , L برد

68^{б} بلبد L بلبد , F بحورد 69^{б} سر V در

70^{a} Pe بر افراحتم . 70^{б} Pe بظلمت جهان تحته برداحتم ,

    V بظلم جهان دیده , U V o ر ظلم ,

    O حبه , U دیده , L بحته , E D بحیه 71^{a} Pe کام

71^{б} سداحتم O بپیید , W نپرداحتم , Pe نام , O E دام

72^{a} Pe L E رفتم , P سحیده , L D سحیده

هوائی کزو سنگ خارا گداخت — چو نیروی تن بود با ما ساخت
کنون در شبستان خز و پرند — چو نیرو نماندم شدم دردمند
75 سر آمد سالین چو تن گشت سست — نیاید بالین سر تندرست
سیه تا سیه دیدم این کارگاه — ز ریگ سیه تا بماه سپاه
گرم بار پرسی که چون بوده‌ام — نمایم که یك دم نه پیموده‌ام
بدان طفل یکروزه مانم که مرد — ندیده جهانرا همی جان سپرد
جهان جمله دیدم ز بالا و زیر — هنوزم نشد دیده از دیده سیر
80 به این سی و شش گر بود سی هزار — همین نکته گویم سرانجام کار
گشادم در رازهای سپهر — هم از ماه دادم نشان هم ز مهر
جهان دیدگارا شدم حق شناس — جهان آفرین را نمودم سپاس
سرده سر عمر در عاقلی — مگر در هنرمندی و عاقلی
ز هر دانشی دفتری خوانده‌ام — چو مرگ آمد اینجا فرو مانده‌ام
85 گشادم در هر ستمکارهٔ — ندانستم در مرگ را چارهٔ
بجز مرگ هر مشکلی را که هست — بچاره‌گری چاره آمد بدست
کجا رفته‌اند آن حکیمان پاك — که زر میفشاندم ز ایشان چو خاك

73^a Vo گران

73^b O V نامارا ، I مارا ساخت ، I ساحت 74 76 Vo op

74^a P I I شبستان حسرو پرند 74^c D ماندم زرسدم گزند

V نماند 75^a چو I و 75^b I نماند ، V ماند W ماند ،

Pe U I و تندرست 76^a O I آن O ، سیه تا سیه

76^b U V ز ریك 77^c V نماند که یکدم نیاسوده ام

Pe U Vo نیاسوده ام 78^a Pe بران ، L مانم 79 Pe op

79^a P U D همان جمله دیده I ، همان جمله دیده

79 O I ، نشد دل ز بسکار سیر Vo ، هنوزم ز دیدن نشد دیده سیر

W دید سیر

80 O Vo apr

در ین سی و شش (پنج Vo) سال کم و (Vo op) بیش من

سی عمر آمد ورا (ور Vo) بیش من

80^a O V گر این گر بود O ،هم شود L ،گر بدی I ، شش‌هزار

81^a V در از رازهای 81^a Pe U L Vo : دارم

82^b نمودم سپاس I شدم حق شناس 84^a U I Vo W آنجا

85^a Vo دری بر ستمکارهٔ 85^b Vo دری

86^a L بهر مشکلی آگهی آگهست 86^b Vo آمد

87^a L کجا جها

بیائید گو خاك را رر کنید — مداوای جان سکندر کنید
ارسطو کجا تا ازین تنگنای — بروبم جهاند فرهنگ و رای
90 بلیناس گو تا بافسونگری — کند چارهٔ جان اسکندری
کجا شد فلاطون پرهیزکار — مگر نکتهٔ با من آرد بکار
سودار والیس دانا کجاست — بداند مگر کین گزند ازکجاست
خواند سقراط فرزانه را — گشاید مگر قفل این خانه را
دو اسمه بهرمس فرستید کس — مگر شاه را دل دهد یکنفس
95 برید این حکایت بفرفوریوس — مگر بار خرد مرا زین فسوس
دگر باره گفت این سخن هست باد — درین در ریردان توان کرد یاد
ز رنجم باسایش آرد مگر — برین خاك بخشایش آرد مگر
بگیرد کسم دست و بارد بیاد — بدین بیکسی در جهان کس مباد
چو گشت آسمانم چنین گوش پیچ — نباید سرآوردن آواز هیچ
100 ز خاکی که سر بر گرفتم نخست — همان خاك را بایدم باز جست
ازان پیش کافتم درین آبکند — سپر بر سر آب خواهم فکند
ز مادر برهنه رسیدم فراز — برهنه بخاکم سپارید باز
سبکبار زادم گران چون شوم — چنان کامدم به که بیرون شوم

88a ا را D ما 89 90 O 6p
89a A W فرهنگ و رای ، 89 Vo بروبم جهان
A W جهد ازین تنگنای 90a Pc بلیناس راکو بافسونگری
L I 6p 92a D داند
92b O D W از چه خاست A از چراست Vo ازکه خواست
94b I دل دهد شاه را 95a Vo زین
95b V مگر وا خرد مرمرا زین ، خرد O خوند I خواند
96a O سخن سست باد ، I'I باد 96b در O مر I D زه
V W درین درد ز ارد توان 97a D که رنجم ،
O I Vo آید ، در آسایش I آمد 97b Pc U L A درین O آمد
O E D Vo apr
سی کرده ام کار ناکردنی
روانی (روان Vo روالی O) حمس ناشد آوردنی
98a Pc I برین 99a D Vo چو کرد
99b I بماند ، I برآوردن اورا بهیچ 100a Vo خاك
100b L چنان 101a Vo ازین O کامم ، کفم
دریں U V W دران . I دران 101b E سر . سمر Vo سری
102b O رسانید ، I V W سمارید . 103 P Pc U L V 6p

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست   چه افزود بر کوه یا زو چه کاست

105 من آن مرغم و مملکت کوه من   چو رفتم جهان را چه اندوه من

بسی را چو من زاد و هم زود کشت   که نفرین برین دایهٔ گوژ پشت

ز من گرچه دیدند شفقت بسی   ستم نیز هم دیده باشد کسی

حلالم کنید از ستم کرده‌ام   ستمگر کشی نیز هم کرده‌ام

چو مشکین سریرم درآید بخاک   بمشکوی پاکان برد جان پاک

110 بجای عماری که بر سر کشید   نامـررش من زمان تر کشید

بگفت این و چون کس ندادش جواب   فرو خفت و بیخویشتن شد بخواب

XXX

نامه نوشتن اسکندر سوی مادر خویش

مغنی دگر باره بنواز رود   بیاد آر از آن خفتگان در سرود

ببین سوز من سازکن ساز تو   مگر خوش بخفتم بر آواز تو

*

چو بر گل شبیخون کند زمهریر   بطفلی شود شاخ گلبرگ پیر

نشاید شدن مرگ را چاره ساز   در چاره بر کس نکردند باز

5 تب مرگ چون قصد مردم کند   علاج از شناسنده بی گم کند

چو شب را گزارش درآمد نخست   بخندید خورشید و شبنم گریست

104^{a} بر P O U E V در , L با ، D درکوه و بارش چه کاست ,
Vo درکوه و از وی چه کاست $105^{в}$ E ز اندوه
106^{a} W بسی چون مرا زاد وهم $106^{в}$ دایه V گنبد , Vo بدین
107 L бр 107^{a} Pe U V دیدست
108^{a} L کنید ; E ستم دیده ام 109^{a} P Pe L V درآمد , O دراری
$109^{в}$ Vo بمشکوی جانان برد , E Vo رود
110^{a} Pe کشد , L V کشد $110^{в}$ E ما , L V کشد
$111^{в}$ O شد چو خواب
1^{a} L رود $1^{в}$ L خفتگان سرود
2^{a} V ببین , سازکن Vo پیشه‌کن $2^{в}$ O بخسپم , Pe L D Vo باواز
* E Vo арт

بزن ساز از پردهٔ جان سبك
که تا شیشه ماند (باید E) زمانی بحك (بسك E)

W сәрлөвһә арт «داستان»   3, 4 Vo 4, 3
3^{a} Vo چو گل بر . $3^{в}$ شود E کند 5^{a} مرك Vo һашийәдә
$5^{в}$ L : بی گم . 6^{a} را · P Pe U L D V Vo از , O درآید
$6^{в}$ خورشید . P Pe U L V باران

جهاندار مالنده تر شد ز دوش   ز مالك جرسها بر آمد حروش
ارسطو جهاندیدهٔ چاره سار   به بیچاره‌گی ماند اران چاره مار
کامید بهی در شهنشه ندید   در اندازهٔ کار او ره ندید
10 بشه گفت کای شمع روشن روان   تو چشم روشن همه حسروان
جو پرورد گارا نطر شد ز کار   نطردار بر فیض پرورد گار
اران پیشتر کاید این سیل تیر   چرا بر نیامد زما رستحیر
وزان پیش کین می بریرد رحام   چرا جان من بر نیامد ز کام
نحواهم که موئیت لرزان شود   ترا موی افتد مرا جان شود
15 و لیك از چنین شربتی نا گزیر   نباشد کس ایمن ز برنا و پیر
به دل میدهد گفتن این می نوس   که میحوار گارا بر آرد رهوش
نه گفتن توان کاین صراحی بریر   که در برم شه کرد نتوان ستیر
دریغا چراغی بدین روشنی   نحواهد نشستن ز بیروعنی
مدار از تهی روعنی دل بداغ   که ناگه بسی بر فرورد چراغ
20 جهاندار گفتا ازین در گذر   که آمد مرا زندگانی بسر
نفرمان من نیست گردان سپهر   نه من داده‌ام گردش ماه و مهر
کهی حاکم و قطرهٔ آب سست   ز بر مادهٔ آفرینده نحست
ز پرورد گیهای پرورد گار   بانجا رسیدم سرانجام کار
که جدان که شاید شدن پیش و پس   مرا بود بر جملگی دسترس
25 دران وقت کردم جهان حسروی   که هم دل قوی بود وهم تن قوی

7b O E   برو بسته شد در گلوها حروش
8b E   زان   9a O D V   امد , P   کامید از بهی
9b O E D Vo   دوارا ندرگاه او ره ندید   11 V 6p
12 ,13 Vo 6p   12a U E W   کامد ، O   آن ,
D   کاند اس سنك زیر .   12b O   ز من ، ساند I D V   ساند
E   ز من   13a O   اران , D   کان
13b V   حان ما بریاند ، W   حان ما , Pe O I D   برماند
14, 15 O 6p   14b P U F D   موبی   16b I   اس را
17a   کاس   Vo   کای   18a L   بریں
18b O D Vo   نحواهد , P   نحواهد
19a V   که از ناکسی بر فرورد   بسی , E D Vo   شبی   W   برنی ، Pe   برفرود
20a L   گفتی که من در گذر , E V Vo   کزین
21–27 O 6p   22, 23 Vo 6p   22a E   کف , I   شست
23b E   بانیجا , V   بدینجا , U   رساندم   24a Vo   پیش بس
24b Vo :   دست بس   25b E Vo   دل بس قوی بود وهم دل   W   جان

چو آمد کنون ناتوانی پدید | بدیگر کده رخت باید کشید
مده بیش ازینم شراب غرور | که هست آب حیوان ازین چاه دور
ز دوزخ مشو تشنه را چاره جوی | سحر در بهشتست وآن خارجوی
دعا را نامورش آور بکار | مگر رحمتی بخشد آمرزگار
30 چو رخت از برکوه برد آفتاب | سر شاه شاهان در آمد بخواب
شب آمد چه شب کاژدهائی سیاه | فروبست ظلمت پس و پیش راه
شبی سخت بی مهر و تاریك چهر | بتاریکی اندر که دیدست مهر
ستاره گره بسته بر کارها | فرو دوخته لب بمسمارها
فلك درد و ماه‌فلك دردگیر | بهم هر دو افتاده در خم قیر
35 جهان جون سیه دودی انگیخته | بموئی ز دوزخ در آویخته
دران شب بدان گونه بگداخت شاه | که در بیست و هفتم شب خویش ماه
چو از مهر مادر بیاد آمدش | پریشانی اندر نهاد آمدش
بفرمود کز رومیان یك دبیر | که باشد خردمند و بیدار و پیر
بدود سیه درکشد خامه را | نویسد سوی مادرش نامه را
40 دران نامه سوگندهای گران | فریبنده چون لابهٔ مادران

26ª Vo کنو 27ª P Pe U L Vo چاره دور
28ª بشنه را P بش ازین, U بپشه را, L سنه را
28ᵇ و آن O E و در, P Pe O U L V Vo چاره جوی
29ª L آید, E اورد کار 29ᵇ D آموزگار
30ª O E چو رفت از بس پشت کوه آفتاب, Vo از سر کوه
30ᵇ D سر شاه شاهان بخواب, V در آمد سر حمله شاهان
31ª چه D به, 31ᵇ بست L Vo بسته, V شست,
پیش راه E پیشگاه, Vo پیس شاه 32 O бр
32ª E Vo بد مهر 32ᵇ E درست مهر, D چهر
33ª V در . 33ᵇ V فروحته لب
34ª O فلك زرد و ماه فلك زرد گیر, V و فلك
34ᵇ L خم تیر 35ª V جهان جوی شب,
سیه P Pe U L شبه, V شب . Vo: دود انگیخته
O сәрлөвһә арт نامه نوشتن اسکندر بمادر خویش
36ª Pe L بران . 36ᵇ و Vo бр, O E: هشتم,
V هشتم شب از قوس ماه 38ᵇ Pe بیدار پیر
39ª درکشد O برکند, L خامه را, E خامهٔ
39ᵇ سوی O بر, E مادرش نامهٔ
40ᵇ چون لابهٔ P Pe U L V بالابه چون

که از بهر من دل نداری نژند — نکوشی بفرباد ناسودمند

دبیر زبان آور از گفت شاه — جهان کرد بر نامه‌خوانان سیاه

دوشاخه سر کلك یك شاخ کرد — فلك را بفرهنگ سوراخ کرد *

چو بر شقهٔ کاغذ آمد عبیر — شد اندام کاغذ چو مشکین حریر

45 ز پرگار معنی که تاریك شد — نویسنده را چشم تاریك شد

پس از آفرین آفریننده را — که بینائی او داد بیننده را

یکی و بد و هر یکی را بیار — یکایك همه خلق را کارساز

چنین بسته بود آن فروزان نگار — از آن پرورشها که آید بکار

که این نامه از من که اسکندرم — سوی چار مادر بیك مادرم

50 که گر قطره شد چشمه بدرود باد — شکسته سبو بر لب رود باد

اگر سرخ سیبی در آمد بگرد — ز رونق میفتاد نارنج زرد

بدین زرد گل گر ستم کرد باد — درخت گل سرخ سر سبز باد

نه این گویم ای مادر مهربان — که مهر از دل آید فرون از زبان

سوری یکی گر حزین نشوی — که چون شد ساد آن گل خسروی

41a L برند , D پرند
41б P Pe U L بفرمان   42a L زیان
* V сəрлөвhə арт
سوگندنامهٔ اسکندر بمادرش که مصیبت او ندارد
44a چو D бр V برسفتهٔ , L آید , D آمد دبیر
44б V مشك   45a معنی L موتی   45б نوسنده O فریسده
46a از D бр , L آفریسده داد   46б بینائی P Pe سیاد ,
L که سیاد او بیسده داد   47a یکی و بدو O سیکی و بد ,
Vo یکی کو ندارد نعیری سار   47б L E D V چاره سار
48a Pe L D Vo چنان , O آن ورق را نگار
48б اران Pe L که از , O E بدان , D بران , V که زان ,
E D که باشد نکار , V آمد . 50a O بدرود , V چشمهٔ رود بار
50б P Pe O U L E D شکست , Vo شکست سبو بر رود باد ,
V رودبار   51, 52 O бр   51a L یا زنج
52 L бр   52a O E Vo W برس , V بریس سرخ گل D شد کل
52б V ۰ گل زرد   53a Pe بر این گویم
53б O که مهر دل اول فسون از زبان , از P O U D V бр , L فسون
54a یکی Pe O U E D بلی , L بلی گر حمین نشوی
54б ساد O ز باغ , D این

55 مسور ار پی دست پرورد حویش — به دست سر سورش درد حویش
ازیں سورت ایام دوری دهاد — حدایت دریں عم صوری دهاد
شیری که حوردم ز پستان تو — حواب حوشم در شبستان تو
سور دل مادر پیش میر — که باشد حوان مرده و او مانده پیر
هوماں پدیراں دنیا و دیں — هرماں ده آسماں و زمیں
60 نحت نوساں دیواں حاک — حاوید ماساں میموی پاک
زندانیاں رمیں زیر حشت — سرهت شیاں حاک بهشت
حانی کرو حانور شد حیات — حاں داوری کارد ار عم نحات
موحی که حیرد ز دریای حود — نامری کرو سارور شد وحود
باں نام کر نامها سر ترست — باں نقش کارایش پیکرست
65 به پرگار هفت آسماں ملند — نهرست همت احتر ارحمند
باگاهی مرد برداں شناس — ترسائی عقل صاحب قیاس
بهر شمع کر داش افروحتند — بهر کیسه کر فیص بر دوحتند
هرقی که دولت بدو تافتست — بپائی که راه رصا یافتست
سپرهیر کاراں پاکیره رای — ساریك بیاں مشکل گشای
70 حوشنوئی حاک افتادگاں — حوشحوئی طبع آرادگاں
باررم سلطاں درویش دوست — بدرویش قانع که سلطاں حود اوست
سر سری صبح آراسته — بمقبولی سرل ساحواسته

55[a] مسور ار بی O مسوراں تو بر , L مشورادبی . V بر درد
55[б] O مه درد بر سورش , D دست حوش
56[б] I حدات ارس . 58 L V бр
58[a] U رش میر . 58[б] و او O E D Vo وا
59[a] پدراں P Pe U L بدیری , O برداں , V بدیرای
59[a] L بدری دنیا س هرماں 60[б] L ناماں میوپاك
61[б] O E V باع بهشت 62 Pe L 52-дән сонра кегмишдир
62[a] L شد , نحاں چیاں حانور O E را ; W ساں
62[б] داوری P O D Vo داروئی , V پروری , نحاب Pe نحاں
63[a] Vo . نموح 63[б] O E باری کرو سایه‌ور , Vo سارگر
64[a] O E V بداں 64[б] O E V بداں 65 P Pe U L V бр
66[a] O E V Vo ارد شاس 66[б] P Pe U بر سائی ,
O E D Vo برسامی , V بهر سامی 67[a]. D گراش
68[a] Vo . بهرق , Pe بدو , L بدو باقست 68[б] E ساکی
70 P Pe U L V бр 72[a] سری صبح Vo سر طبع
72[б] Vo بمقبول ; O بمقبولی ترك بوحواسته

شب زنده داران بیگاه خیز — بخاك عریان خونابه ریز

شب نالهٔ تاج رندانیان — قندیل محراب روحانیان

75 بمحتاجی طفل تشنه شیر — بنومیدی دردمندان پیر

بدل عریان بیمار هوش — باشك یتیمان پیچیده گوش

بغربت نشینان صحرای درد — بآه کبودان شبهای سرد

بساختگیهای صحراوارگان — بدرماندگیهای بیچاره گان

برنجی که حسد سر آسودگی — بعشقی که پاکست از آلودگی

80 به پیروری عقل کوتاه دست — بخرسندی زهد خلوت پرست

بحرفی که در دفتر مردمیست — بنقشی که محمل کش آدمیست

بدردی که رحمش پدیدار نیست — برحمی که با مرهمش کار نیست

بصبری که در ناشکیبا بود — بشرمی که در روی زیبا بود

بفریاد فریاد آن یك نفس — که نومید باشد ز فریادرس

85 بصدقی که رونق ز دین پروران — بوحیی که آید به پیغمبران

بدان ره کرو نیست کس را گریز — بدان راهبر کو بود دستگیر

بان در که بی درگذشتی ندوست — مرا و ترا بار گشتی بدوست

73ᵃ O بر کار حمر L ، سکاحیر U ، سکاحر

73ᵇ Pe L حوناب L ، بخاك سرلفان O ، بخاك عریان

74 Pe 6p 74ᵃ Vo ونالهٔ در کنج رنداسان I نامهٔ زل رندانیان

U کنج رنداسان 74ᵃ O و محراب 75ᵃ Pe I سیر بشر

76ᵃ O E سمار هوش W ، بیدار هوش

76ᵇ Vo OXYHMXp, O بحمد 77ᵃ O دریای درد

79 Vo 6p 79ᵃ L D ناسودگی . 80ᵃ Vo به بهروری ,

P Pe U E D V عقل عدل 80ᵇ P Pe U L E حلوب سست

81ᵃ D W در 81ᵇ L D بمسی 83ᵃ I با ، با \ ما

83ᵇ V برسا 84ᵃ Vo بفرمان فریاد

84ᵇ Vo فریادکس 85ᵃ Vo بصدق ، L بدین ز آید که

85ᵇ Pe L بوحهی (برحمی L) که آید ز پیغمبران

Vo آمد ، F بوحی که آمد

86ᵃ O U D Vo کس V ره ، کران ، Vo بران ، L ، بان

86ᵇ Pe U L بران ، D Vo راه رو V ، بان 87 L 6p

87ᵃ O E V بدان ، L باو ، P Pe U D V Vo باوست

87ᵇ P Pe U L D Vo باوست

سا دیدن روی دمسار تـو — محرومی گوش ار آوار تـو
ناں آررو کر منت س مباد — ناین عاحری کایچین کس مباد
90 بداد آورینی که دارىده اوست — همان حان ده و حان براریده اوست
که چوں ایں وثیقت رسد سوی تو — نگیرد گره طاق ابروی تو
مصیبت نداری پوشی پلاس — بهنجار مرل شوی ره شناس
بیچی سالی نگردی ر راه — کسی در سرانجام گیتی نگاه
اگر ماندی شد حهاں بر کسی — بماں در عم و سوگواری بسی
95 ور ایدونکه برکس نماند جهاں — تـو بیر آشنا باش با همـرهاں
گرت رعبت آید که اىده حوری — کنی سوگواری و ماتم گری
اراں پیش که اىده حوری ربهار — بـرارای مهمانیی شاهوار
بحواں حلق را حمله مهماں حویش — مادی بر انگیر بر حواں حویش
که آنکس حورد ایں حورشهای پاك — که عایب باشد ورا ریر حاك
100 اگر راں حورشها حـورد میهماں — تو بیر اىده بی محور در رماں
وگر کس نیارد بطر سوی حورد — تو بیر اىده عایباں در بورد
عم من محور کاں من در گدشت — نکار عم حویش کن نار گشـت
جاں داں که یابم دو چندیں درنك — به هم پای عمرم درآید سنك

88—90 Pe бр
88[a] ار Pe و , L E бр   89[a] L براں , E V نداں
89[б] O E V W : ندیں   90[a] و · Vo бр , Pe I ساىىده اوست
91, 92 L 87-дән сонра кетмишдир
91[a] O وسقه   92[a] Vo براس
92[б] L Vo بهنجار محلس شوی رو شناس
93[a] سالی E Vo به نابی , W ساله   94[a] O اگر ماندی ایں حهاں
94[б] O هماں , L بجاں   95[a] ور O Vo گر
96[a] E ورب , L رعبت · D گرانده , Pe که ورح حوری
97[a] حوری L بری   97[б] P بدارای
99[a] E D Vo حورد رس , L حورشها و پاك
99[б] ساشد و را O E ندارد کسی   100[a] من E حود , L من محور درمان ·
D محور , Pe در ماں   101[a] کس D می ; L ساید
101[б] Vo بوهم اىده عایباں ار بورد   102[a] L محور
102[б] V نکار و عم   103[a] داں L ماں , D کں ·
یابم P Pe U L مابم , V که مابم دو چىداں · E Vo چىداں
103[б] درآید Pe V برآید , O در آرد , L بر آری

چو بسیاری عمر ما اندکیست   اگر سی بود سال وگر صد یکیست
105 چرا ترسم از رفتن هشت باغ   که در با کلیدست و ره با چراغ
چرا سر نیارم سوی آن سریر   که جاوید باشم برو جایگیر
چرا خوش نرانم بدان صیدگاه   که بی دود ابرست و بی گرد راه
چو بر من نماند این سرای فریب   ز من باد وا ماندگان را شکیب
چو بشنید من جست ازین تندرود   ز من باد بر دوستداران درود
110 رهانید مارا فلك زین حصار   که بادا همه کس چو ما رستگار
چو نامه بسر برد و عنوان نوشت   فرستاد و خود رفت سوی بهشت
بصد محنت آورد شب را بروز   همه روز نالید با درد و سوز
دگر شب که شب تخت بر پیل زد   زمین خون فلك جامه در نیل زد
چو خورشید گردنده برگرد روی   در آن شب ز ناخن بر آورد موی
115 ستاره فرو ریخت ناخن ز چنگ   هوا شد پر از ناخن سیم رنگ
ز دیده فرو شستن روی شاه   بناخن خراشیده شد روی ماه

104^a O و عمر من اندکیست ، L عمر من در گذشت
104^b سی W ده , O صد , L صد گذشت
105^a O L E هفت باغ 105^b دریا Pe درما , L ناما ,
O که در با کلیدست و در با چراغ , Vo که با در کلیدست و باره چراغ
106^a Vo او سربر . 106^b P که باسم برو جاودان جای گیر ,
L برو , بدان E D V Vo درو 107^a Pe برانم بران صیدگاه ,
O U L E بران , D Vo بان , V درس
107^b I که بی درد ابرست و بی گرد ماه ,
Pe که بی دود گر دست و بی گرد ماه , P U ماه
108, 109 O 109, 108 108^a L حو بر نماند سرای فریب ,
اس P Pe U V 6p 108^b L باد 109 Pe 6p
109^a جست L رفت , Vo رست , Vo سد رود 109^b D دسنداران
110^b Pe L چو مارا سکار (همه‌کس L چو مارا) که بادا همه کس ,
چو ما O چو من , V چنین 111^a و Pe U L 6p
111^b D فرستاو . 112^b L نالید , D نالنده
113^a O E D که شب تخته بر ملل زد , Vo دگر شب که بر تختهٔ میل زد ,
Pe بر نیل زد , L برسار کرد 113^b L فلك جامها بار کرد ,
زد E 6p 114^a بر O 6p , برگرد Vo برکند
114^b L که ناخن , Vo ناخن , D روی
115^b V همان شد هوا ناخن سیم رنگ , L هوا شد بران ناخن سمرنگ ,
پر از P U بران . 116^a E فرو شستن از روی
116^b ماه Vo 6p

بلاسی ز گیسوی شب ساختند	زمین را بگردن در انداختند
ز کام دست زهـری انگیختند	مه چرخ را در گلو ریختند
دگرگونه شد شاه از آئین خویش	کاجل دید بالای بالین خویش
120 بیفشرد چون زگش زیر پی	ز کوشیدن جان بر آورد خوی
سیاهی ز دیده بدردید حال	سپیده دمش را در آمد زوال
بجان آمده جانش از کار شد	دم جان سپردن پدیدار شد *
شناسنده مرغ آنچنان سر برید	که تا آشیان هیچ مرغش ندید
ندیدم کسی را ز کار آگهان	که آگه شد از کارهای نهان
125 درین کار اگر چارهٔ کس شناخت	چرا چارهٔ کار خود را نساخت
سکندر چو بر بست ازین خانه رخت	زدندش بالای این خیمه تخت
چه نیکی که اندر جهان او نکرد •	جهانش نیازرد و نیکو نکرد
سرانجام چون از پس پرده رفت	ز بیداد گیتی دل آزرده رفت

117ª شب L مه , Pe ساحس

117ᵇ Vo نگردوں , E براوراحمد Pe در امداحس

118ª رهری V گردی , Vo ریر

118ᵇ P Pe O U L V همه چرخ را , E مه و مهررا D مه و چرحرا

120ª V بیفشردن , L بیفشرد چون زگش در زیر پی •

P O چون و زگش , U چون بر زگش

120ᵇ W ز خوشیدن چون براورد

121ª L سیاهی ز دردیده دردید حال , U Vo حال

121ᵇ V بر آمد 122ª W آمد و جانش

E D Vo W app.

بخندید و (D Vo op.) چون شمع (و D Vo و)

درخنده مرد (درگونه مرد Vo)

(بخندید و در خنده چون شمع مرد W)

بدانکس (بانکس D Vo) که جان داد جانرا سپرد

ز شمع دمنده (دمید E) چنان رفت نور

کزو بود (ماند W) بمینده را چشم دور

123ª مرغ Vo op. 123ᵇ تا L با

125ª کار اگر P Pe U کارگه , L کارها

126ᵇ Pe O U ازین دخمه تخت , L ازین دخمه دست , D Vo آن خانه تخت

127ª Pe O U L که او در جهان آن نکرد , P E D که آن درجهان ,

Vo آن نکرد 127ᵇ Pe سارزد , L D Vo سارزد

128ª از V W در , E چون از در پرده 128ᵇ گیتی Vo کشتی

اگرچه ز ره تافتن تفته بود — رهی رفت کان راه نا رفته بود

130 ره انجام را هرکجا سار داد — از آن ره بگیتی خبر بار داد

چرا چون بکوچ عدم راه رفت — خبرهای آن راه ناکس نگفت

مگر هرکه درگیرد این راه پیش — فرامش کند راه گفتار خویش

اگر گفتنی بودی این قصه باز — نهفته نماندی درین پرده راز

بهار سکندر چو از باد سخت — بخاك اوفتاد از کیانی درخت

135 رسد از کمرهای زرکار او — یکی مهد زرین سزاوار او

پرندی درودش ز کافور پر — بدیبای رومی بر آموده در

از اندودن مشك و ماورد و عود — بخودی شده موج طوفان خود

رقیبی که عطرش کفن سای کرد — بتابوت زرین درش جای کرد

چو تن مرد و اندام چون سیم سود — کفن عطر و تابوت زرین چه سود

140 ز تابوت فرموده بد شهریار — که یکدست اورا کنند آشکار

درآن دست خاکی تهی ریخته — نمادی ز هرسو بر انگیخته

که فرمانده هفت کشور زمین — همین یکتنی آمد ز شاهان همین

ز هر گنج دنیا که در بار بست — بجز خاك چیزی ندارد بدست

شما زر چون از جهان بگذرید — ازین خاکدان بهره خاکی برید

145 سوی مصر بردندش از شهر زور — که بود آن دیار از بد اندیش دور

129ª رهی I رمس E D V Vo رهی سد کان راه Vo که آنرا

132ª F D Vo آن 132' Pe وگفتار 133' Pe Vo بود
I D آن P I از I آن

135ª از Pe I, O کمرهماء 136ª E درودش ز کافور کردند پر
W پرند V, پرندی دو روش F 136ª بدیبای رومی I, آموده
137 V Op 137ª از اندودن I از سماری Vo, از ان دودن

138ª E رمقی, P O U I V کمرسای, Pe کمر سار کرد

139ª Vo چه تن مرد اندام سمس چه سود

139' P I کفن Pe کفن عطر و تابوت E کفن,
و Vo Op سمس W زرین 140ª V گفت شاه زتابوت زرین جبین

140' Pe کند V اورا کنند سوی راه 141ª F حاك تهی

141' هر Vo بر 142ª که Pe ز, Vo هر

142ª V ز شاهان حس 143, 144 V 144, 143

143ª Pe L Vo بر بار 143' V بجز باد

144ª V ازان خاکدان بیر خاکی D, بر خاکی

145ª رور Pe رود, U دور 145' V که بود از بدان بداندیش دور
U سا دیار

باسکندریه‌ش وطن ساختند
ز تختش تخته در انداختند

ز داع جهان هیچکس جان نبرد
کس این رقعه تا او بپایان نبرد

برابر در ایوان آن تختگاه
نهادند زیر زمین تخت شاه

ندارد جهان دوستی با کسی
نیابی درو مهربانی بسی

150 بخاکش سپردند و گشتند باز
در دخمه کردند بر وی فراز

جهان را بدین گونه شد رسم و راه
برآرد نگاه و ندارد نگاه

بپایان رسانید چندین هزار
نیامد بپایان هنوز این شمار

به زین رشته سر میتوان تافتن
نه سر رشته را میتوان یافتن

تجسس گری شرط این کوی نیست
درین پرده جز خامشی روی نیست

155 بسی در جهان گر جهان دیده
گرو چند کس را زیان دیده

جهانی که با این خس خواریست
نه در خورد چندین ستمکاریست

چه بینی درین طارم سرمه گون
که می‌آید از میل او سیل خون

چو خورشید و مه آتشین میل او
در انداز سنگی بقندیل او

درین میل مگر که زرین‌وشست
که آن زر ز ار سرخی آتشست

160 سر سازگاری ندارد سپهر
کمر بسته برکین ما ماه و مهر

146ᶜ Pe ز تختش , L ز نعشش
147 E 150-дан сонра кетмишдир
147ᶜ Vo تا آن برد O бр 14[illegible] L 147-[illegible]
149ᶜ Vo در آن 150ᵃ Pe L رسیدند باز 150ᵇ Vo [illegible]ری
151ᵃ L زین 152ᵃ Pe L D رسیدند F رساند
152ᶜ Vo ساند
Vo арт

ورین پرده یك رشته بیکار نیست
سر رشته بر ما پدیدار نیست

154 Vo در پرده 155ᵃ Vo بس
155ᶜ Pe L گر این V Vo گران
156ᵃ Vo چنین , با او F , جهان که با او چنین خواریست Pe L همه
157ᵃ Pe L D چو . Pe در آن , V سرگون
157ᵇ میل P Pe O U L V سیل , سبل L , میل , E Vo بوی
158 O бр 158ᵃ Vo خورشیدمه , و مه W شد , آتشش L آتشین
158ᶜ V در آورد 159ᵃ D که مگر
159ᵇ V که خون زر به از سرخی از آتشست ,
E آن زر , زر بدان سرخی از اتشست Vo از
160ᶜ Pe U L Vo بست , Vo ماه مهر

مشو جفت این جادوی زرق‌ساز | که پنهان کشست آشکارا نواز
بروں لاف مرهم پرستی زند | درون زخمهای دو دستی زند
ز شغل جهان در کش ایدوست دست | که ماهی بدین جوش ازتیغ رست
چو طوفان انصاف‌خواهی بود | نترسد ز غرق آنکه ماهی بود
165 جهان چون دکان بریشم کشیست | ازو نیمی آبی دگر آتشیست
دهد حلقه را ازینسو بهی | وزانسو کند حلقه را تهی
بگیتی‌پژوهی چه باشیم دیر | که دودیست بالا و گردی زبر
بدان ماند احوال این دود و گرد | که هست آسمان با زمین در نبرد
اگر آسمان با زمین ساختی | ز ما هر زمانش بپرداختی
170 نظامی گره بر زن این بندرا | مترس و مترسان تنی چند را
بمهمانی بزم سلطان شدن | نشاید دژه بر پشیمان شدن
چو سلطان صلا در دهد گوش کن | می تلخ بر یاد او نوش کن
سکندر گران جام چون گل شکفت | ستد جام و بر یاد او خورد و گفت
کسی را گران می خورد نوش باد | نخور یاد سلطان فراموش باد

161a Pe I زرف ساز ,
162a Pe L برستی کند
162b دو دستی Vo دوستی , Pe I دو دستی کند
163a کسان I جهان
163b L بدین خوشی , Pe بدس خوسی
164b L نترسد 165a L بریشم کسست
165b D گرو 166 O 6p
166a U آراسو 166b U ورسو , I از آسو
167a ناشم W باشیم 167b Pe D V W کردست زبر
168a Pe I بران
168b Pe آسمان و زمین
169b I بازمین خاستی
170a Vo بنده را 170b Pe مرس و
171b Vo نره در برشان شدن , F V o نساینده بره در برشان : D V نره در , پشیمان , P نسان , U پرسان
172a Pe گوش را 172b Pe آن نوش را , باد آن , Vo آن
173a Vo گران , V جام , که از جام 173b Vo آن
174a E Vo که آن , V کرس

XXXI

رسدن نامه اسکندر بمادرش

مغنی یك امشب ماوار چنك　　حلاصم ده ار رنج این راه تنك
مگر چون شود راه بر من فراح　　برم رحت بیرون ارین سنگلاح
رمستان چو پیدا کند دستبرد　　فرو بارد ار ابر باران حرد
گلو درد آفاق را ار عمار　　لعابی رحاحی دهد رورگار
5 درو دشت را شبنم چرخ کور　　کند ایمن ار تف و تاب تمور
نشسته گیاهای حلاب گیر　　یخ حرد کرده دهد رمهریر
حوانمردی باع بیرایه سنج　　شود مفلس ار کیمیا های گنح
دهد آب ریحان فروشان دی　　سفالینه حم را ز ریحان می
حم حان دهقان چو آید بحوش　　قصب بفکند پیر پشمینه پوش
10 عرالان که در نافه مشك آورند　　کباب تر و نقل خشك آورند
شنیدند شاهان برامشگری　　حورند آب حیوان اسکندری
چه گفتم دگر ره چه راد ارسحن　　چه باری براراست چرخ کهن
چو ز اسکندر آمد بروم آگهی　　که شد عالم ار شاه عالم تهی
ملوك طوایف بهر کشوری　　نشستند و گیتی ندارد سری
15 بزرگان اگر دستنوس آورند　　بدرگاه اسکندروس آورند
همه زیور روم شد راغ رنك　　بروم اندر آمد شبیخون زنك

1^{a} E D Vo W ‏بر آوار . ‏ 1^{b} L ‏صلاحم

* W сәрıөвhә apr ‏وصف رمستان

3^{a} Vo ‏کنم . ‏ 5^{b} L ‏و تار تموز . ‏ 6 — 9 O бр

6^{a} L ‏سشته , ‏E ‏نشسته ; ‏V ‏بست گماهای احلاط گیر

6^{b} Vo ‏مایهریر . ‏ 7^{a} V ‏حوانمرد این باع .

8^{a} W ‏دهد , دی ‏ P Pe U L V ‏ری , ‏D ‏حی , ‏Vo ‏رەی

8^{b} ‏را ‏ L бр　9^{a} V ‏حان . ‏ 10^{b} Pe ‏تر نقل

11^{b} V ‏حورند . ‏ 12^{a} D ‏چو گفتم ; ‏Pe ‏چه گفتم یکره چه راد ,

E ‏دگر رو چه راد ان سحن . ‏ 12^{b} ‏براراست ‏ E Vo ‏بواراست

** W сәрлөвhә apı ‏داستان

13^{b} D W ‏که عالم شد ار . ‏ 14^{b} U ‏شینند , ‏D ‏یشسد , ‏و : ‏Vo бр

15^{a} E Vo ‏بزرگان سوی دستنوس آمدند . ‏ 15^{b} E Vo ‏آمدند

16 Vo бр

همان نامهٔ شه که بنوشت پیش | بمادر سپردند بر مهر خویش
چو مادر فرو خواند هم نامه را | سیه کرد هم جام و هم جامه را
ز طومار آن نامهٔ دل شکن | چو طومار پیچید بر خویشتن
20 ولی گرچه شد روز بر وی سیاه | سر خود بپیچید از اندرز شاه
بامید خوشنودی جان او | نگه داشت سوگند و پیمان او
پس شاه بر او فراوان گریست | همه ساله خون خورد و خون میگریست
چو شد کار او نیز هم ساخته | ازو نیز شد کار پرداخته

XXXII

نالیدن اسکندروس در وفات پدر

مغنی بدان ساز غمگین نواز | درین سوگ غم مرا چاره ساز
مگر کز یك آواز رامش بزور | مرا زین شب محنت آری بروز
پس از مرگ اسکندر اسکندروس | آشوب شاهی بجنباند کوس
اگر چه ز شاهان بپرور تخت | جز او کس نیامد سزاوار تخت
5 بدین مالك شد روزه زانی نداشت | که چندان نو آیین نوائی نداشت
بنالید چون نالهٔ دردمند | که زین افتد از شاخ سرو بلند

17^a Pe L همان نامهٔ شب که بنشت بیش ,
V همان نامه آن شب که بنوشت ش
18^a عم V بشم V و Vo عم هو نامه را
18^b حام P Pe U L D Vo حان 19 Vo خوبش حند Pe انجمن
20^a Pe ولیك ارچه , Vo دلی , I ولی گرچه روزی بروبد سیاه
20^b D واندرز 21^b Vo سوگند پیمان
22^a I بس از شاه نیز , بسی شد بر و فراوان گریست
Vo گریست , P U بسی شاه بر او فراوان گریست ,
O D گریست , V گریست 23^a Vo چه شد
1^a Pe I بران , Vo سور 1^b P Pe O U L Vo شورش ,
2^b Vo بشمی , محنت L برده چاره , V برده
* W сәр тевhо ает داستان
3^a U شاهی , L بجنباند کوش , شاهی بجنباند P بجنباند , Pe بجنباند کوش ,
O E D بجنباند , Vo بجنباند بجنباند , W برد بیر
4^a Vo بیدار تخت , 4^b L بیارد , 5^a L برابن , Pe روز
5^b Pe L D چندین , V که چندین نوازش نوابی ,
E نوابی , U نوان و : بو آیین

چو آهو بره کو در آید زخواب	کند آشتی مادرش را کباب
بزرگان لشکر نمودند جهد	که با آن ولیعهد بندند عهد
در گنج بر وی گشایند بار	بجای سکندر برندش نثار
10 ملك زاده را عزم شاهی نبود	که در وی جز ایزد پناهی نبود
ز شاهان و لشکرکشان عذر خواست	که بر جز منی شغل دارید راست
که بر من حرامست می خواستن	بجای پدر مجلس آراستن
مرا با حساب جهان کار نیست	که این رشته را سر پدیدار نیست
گمانم بد کان جهانگیر شاه	بزور جوانی کند عزم راه
15 فرو ماند ایوان و اورنك را	پذیرا شود دخمهٔ تنك را
من از خدمت خاکیان رسته ام	بایزد پرستی میان بسته ام
بر این سرسری پول ناپایدار	چگونه توان کرد پای استوار
همانا که بیش از پدر نیستم	پدر چون فرو رفت من کیستم
نخواهم شدن زو جهانگیرتر	به رو بهتر آرای و تدبیر تر
20 ز دنیا چه دید او بدان دلکشی	که من بین بینم همان دلخوشی
چو دیدم کران تا کران هست خوش	بدان تختور شد جهان تخته پوش

---

7 W نا تلی hee ... np

7^a L E خواب . 8^b L بندند عهد , که با او به معنی
Vo ندند ,که با او ولیعهد بندند , Pe بدند , U بندند

9^b Vo در گنج برور گشاینده از . 9^b L بار

10^b L ایزد شاهی بود

11^b Pe L (L دارند) راست دارند شغل حرمی بر که ,
E Vo که بر من جز این شغل دارند , D منی سعل , من این شعل

12^a Vo حرامست . 13^a با بر

14 L V Vo W ... pn ما هم گمان بد که گردد بسك
(گمان میکشد حاره بسك V , گمان که گردد بسك Vo)
بخورشید (چو خورشید V , زخور بد Vo) کافند بکام نهنك

15^b و Vo 6p, L اورنك او . 15^b دخمهٔ E حسبهٔ , L تنك او

16^b میان L کمر O بپاهی 17^a P باس , O E D V بدین

18^b Vo فرو مرد من U , چون بدر رفت مین کیستم

19^a Vo زان . 19^b و Vo 6p 20-ден ,19^a §-ын 1-чи
бенинго ... L 6p

20^b Pe O U D بان . 21^a E D Vo کرش

21^b Vo بان تخت در شد جهان تخت پوش W , بران ,
E . با خور شد , P Pe O U تخت پوش

همه تحت و پیرایه را سوحتم — تحت کیاں تحته ر دوختم
نشینم سکنجی چو افتادگاں — سارادی حاں آرادگاں
هوسهای ایں نقرهٔ رر حرید — سا کیسه کر نقره و رر درید
25 چو پیمانه پر گشت پرترکمی — سر در کـی هرچه در سرکمی
هماں به که پیش ار ىر انگیحتن — شوم دور اریں حای نگریحتں
ىدارم سر تاح و سودای تحت — که ىرسم شیحوں درآید سحت
دریں عار چوں عنکبوتاں عار — ر مور و مگس چىد گیرم شکار
ىکی دیر حارا ىدست آورم — دراں دیر تنها ىشست آورم
30 ىاشك حود ار گوهر حاں پاك — فرو شویم آلودگیهای حاك
بپیچم سر ار هرچه پیچیدىی — سپیچم ىکار سپیچیدىی
شوم مرع و در کوه طاعت کىم — ىسح گیاهی قىاعت کىم
چو هىگام روس درآید فرار — کىم در فرشته در دیو ىار
ىاسانی ار رىحها ىگذرم — که دشوار میرم چو آساں حورم
35 مرا چوں پدر در معاك افکىید — کمی حاك را ریر حاك افکىید
چو ار مرك ىسیار یاد آوری — شکیىده ىاشی درآں داوری
وگر ىاری ار تلحی مرك یاد — ىدشواری آں در ىوای گشاد

22 P Pe O U L V 15-дән сонра кәлмишдир
22[а] D ىحىه . O سوحىم . 22[б] Vo ىتحته , O دوحىم
23[а] U E V W سىسىم 23[б] ىارادی E Vo ىعمحواری
24[а] Vo آں . 24[б] F کیسه و ىقره , D کیسه که ىقره ; ورر . Pe ور
25[а] F ىر شد چه پر تر , D V W و پر تر
25[б] سر . V ىر , در E Vo ىر
26[а] Vo اراں حای حوں ریحتں . Pe ارىں حاں حوں ریحىں ,
D ارىں حوں و حوں ریحىں , O U E V حای حوں ریحىں
27[а] و Vo бр 27[б] E V Vo (V ىحت) که ىرسم درآید شیحوں سحت
28[б] E رمور و ملح , Vo رمور ملح 29[а] P دید
30[а] D E V Vo حوهر 31[а] P O D ببیچم , U ىىحم ,
Pe ىحىدگی 31[б] Pe ىسحیم ىکار ىسحىدگی
32[а] E ىر دیىا پدىری قىاعت کىم . 32[б] E ىشىم در آں دیر وطاعت کىم ,
D V W ىسح . Vo ىسحم . ىسحم گیاه 33[б] E ىر ىار
34[а] W ىگدرم (мәнчә ىگدرم дүздүр)
34[б] P E D Vo گر . چو 35[а] PeVo افکىد
35[б] E Vo کمی , Pe Vo افکىد 36[а] V ىاشد دل ار ىاشی در آں
37[а] Vo دگر ار تلحی 37[б] Vo ىدشوار

سرانحام در دیر کوهی نشست … ر شغل حهاں داشت یکباره دست
دل ار شغل عالم نطاعت سپرد … دریں ریست گمتش نشاید که مرد
40 تو ںیر ای حواں ار پس پیر حویش … مگرداں اریں شیوه تدںیر حویش
که در عالم این چرح ںیرںك سار … نه آں کرد کاںرا تواں گمت ںار
سا یوسماںرا که در چاه ںست … سا گردںاںرا که گردں شکست

XXXIII

انحامش روزگار ارسطو

معںی دلم سیر گشت ار ںهیر … ںراور یکی ںاله ار ںاںك ریر
مگر ںالهٔ ریرم آید ںگوش … اریں ںالهٔ رار گردم حموش
سکںدر چو ریں کںده ںگشاد ںد … ںر افکںد ںر حصں گردوں کمںد
همه فیلسوفاں درگاه او … درآں پویه گشتںد همراه او
5 ارسطو چو وا ماںد اراں آفتاب … ار اںر سیه ںست ںر حود ںقاب
سیاهی ںپوشید و درعم ںشست … چو وقت آمد او ںیر هم رحت ںست
ر سرو سهی رفت ںاںدگی … طبیعت درآمد ںساںںدگی
ںشستںد یوںاںیاں گرد او … ار استاد او تا ںشاگرد او
چو دیدںد کاں پیك مںرل شںاس … ںمںرل شود ںی رقیںاں پاس
10 حںر ںار حستںد اراں هوشمںد … که پیدا کں احوال چرح ںلںد

38[a] Vo کوه
38[б] داشت E V Vo شست , Pe ںکیار 39 E бр
40[a] پس E پی , V ای حواں حوں سریر حوش
40[б] O E Vo ار آں 41[б] V ںهاں کرد کاںرا ںهاں کرد ںار
1[б] V W ںر ںاںك 2[б] E ورس . 3[б] Vo در افکںد ,
B ںر صحں
* W сәрлөвhә дрı داستاں 4 P O U V B бр
4,5 Pe бр 5[a] واماںد V داںد . 5[б] D V Vo ر ار , U ںسه
6[a] و Vo бр 6[б] Vo آںد , ںیر او V پسر آں , هم · Pe D бр
7—27 Vo бр 7[a] Vo پاںدگی . 8[a] او Pe هم
8[б] V B W : راںساد , او Pe هم . 9[a] پیك · V پیر
9[б] D رود , B رود ںی ںقیماں
10 Vo бр

بگو تا چه جوهر شد این آسمان | کزو دور شد هر کسی را گمان
شناسندهٔ راه دیگر سرای | چنین گفت کایزد بود رهنمای
سی رهبری بر فلك ساختم | بدین دل که من پرده نشناختم
چو خواهم شد اکنون به بیچارگی | درین ره به بینم جز آوارگی
15 جهان فیلسوف جهان خواندم | رصد بد همت آسمان داندم
جهان مدخل از دانش آراستم | نوشتم درو هرچه می خواستم
همه در شناسائی اختران | فرو گفته احوال گردون در آن
کنون کز یقین گفت باید سخن | رها کن رصدنامهای کهن
بیزدان پاك از مرا آگهیست | که این جوان بوشیده بر یا تهیست
20 سخن چون باینجا رساید سار | سخنگوی مرد از سخن ماند بار
بپالود روغن ز روشن چراغ | بفرمود کارند سیبی ز باغ
بکف بر نهاد آن نوازنده سیب | سوئی همی داد جانرا فریب
همی را چو زرین طارم یل زنك | گذر کرد و آمد بدها بیر تنك
بخندید و گفت الرحیل ای گروه | که صبح مرا سر برآمد ز کوه
25 ز یزدان پاك آمد این جان پاك | سپردم دگر ره به یزدان پاك

12^b بود B ترا 13^a L در , Pe ساحیم
13^a Pe B برین , D بدین دردلی پرده نشناختم , P O U V Vo بساحتم ,
Pe بساحتم , F V بساحتم   14 V چو خواهد
14^b Vo . ره نسیم 15^a P Pe O U V Vo جهان داندم
15^b O V Vo خواندم , B خوانده‌ام 16^a Vo جهان بدخل
16^b B نوشتم B به سیم   17 Vo فرون ، V گفت , B فرو گفته
احوال گردون E احوال هر ملك , D اسرار گیتی
18^a کز V . از 19^a V از سر آگهست ، به عطار پاك
ارمرا P O V B از سر , U از سر , P پاك از سر آگهی
19^b Pe کی جوان پوشیده برجاهی , برما P U V B , برما ,
O از ما , Vo از ما 20^a P Pe U Vo باینجا , F B W بدینجا ,
V بدانجا , V بار 21^a Vo بپالوده ، روغن V روش
21^b P O D کارند , E کارید , D باغ
22^a نوازنده U نوازاده , V آرنده . و 22^b E سویش همی داد جانرا شکیب ,
سوئی D سویش , B W شکیب 23^a نیل O ملك , U ملك , V نیلك
23^b E Vo W گذر کرد در آمد ، D گذر گه در آرم
24^b B . بر سر 25^a زیزدان ٠ V زعطار ; Vo جاك پاك
25^b بیزدان V بعطار

بگفت این و بر زد یکی باد سرد   بر آورد گردون ازو نیز گرد
چو بگذشت و بگذاشت آسیب را   بسیاران بینداخت آن سیب را

XXXIV

انجامش روزگار هرمس

معنی بیاران خجسته جهان سوار   بر آهنگ با نالهٔ نو بسار
که گشتیم چون بلبل از ناله مست   بان ناله زین ناله دایم برست

چو هرمس بدین ژرف دریا رسید   رهی دید کز وی رهائی ندید
فرو رفت و گفت آفرین بر کسی   که کالای کشتی ندارد بسی
5 چه باید گران باری ساختن   که باید بدریا در انداختن
جهان خانهٔ وحش بود از نخست   درو با نوا هر گیاهی که رست
ز کوه گران تا بدریای ژرف   چه و نام او شد بباران و برف
چو شد آهوی گور آدم پدید   گریزنده شد گور و آهو رمید
من آن وحشی آهوم کز رنج و زور   بپای خودم رفت باید بگور

26ª Vo آه سرد 26ᵇ Vo اران.
گرد D رنك 27ª و Vo бр
27ᵇ بیاران V بسان, بینداخت Vo رها کرد
1 B hашиядэ 1ª I W بداں, خرهٔ P V خره, U خرهٔ, D چره,
B نعمهٔ, Pe حره خانوار, Vo حردهٔ بان بوار
2ᵇ E V W بدان, B بران ناله زان, Vo ناله دایم پرست
* W сәрлөвhә јох داستان
3—12 Vo „38" §-ын 2-ҹи бејтиндән сонра кетмишдир
3ª Pe بان, L V بدس, D B بدان
4ª Vo فرون و Vo бр 4ᵇ V کشتی نیارد کسی
5ª B بارکی 5ᵇ که باید Pe حماند, Vo که باید
6ª وحش B حوش 6ᵇ بانوا P Pe Vo بانوا, E بانوان, V بانو
7ᵇ چه و نام E چواسار, Vo B بر نام (B چه) چو
8ª P O U آهو وگور آدم, Pe کور اهن, D آهوی وگور آدم.
V آهو وگورو آدم, Vo B آهو و کور رادم.
8ᵇ Vo آهو گور آهو, D آدم, E رسید. 9 Pe бр
9ª E که از من آن گور وحسم, D وحش,
W دست زور, B رنج دور, V Vo رنج زور رنج و زور

10 درین ره پناه خود ار هیچکس نسارم حز ار پاك یزدان و بس
شما نیر چون عزم راه آورید بپاکیزه یــزدان پــناه آوریــد
درین گفتش حواب حوش نار برد سحن را چه حسابم او بیر مره

XXXV

انجامش روزگار افلاطون

معنی بــرارای لحــنی درســت که این بیست مارا حطائی محست
بداں لحن بــردن تــواں نامداد همه لحنهای جهان را ر یاد

فلاطون چو در رفتن آمد چه گفت که ما نیر در حاك حواهیم حفت
چناں شد حکایت دراں مرر و بوم که نالغ ترین کس مسم راهل روم
5 چــو در پــردهٔ مــرك ره یافتم ر هــر پــردهٔ روی بــر تــافتم
بماں طفل مانم که هنگام حواب بگهوارهٔ حــواش آیــد شــتاب
بحفتن منــش رهــموں آیدش بداند که آں حواب چوں آیدش
درین چار طبع محالــف بهاد که آب آمد و آتش و حاك و باد
چگــونــه تــواں راسـتی یافتن ر کــژی بــاید عــاں تافــتن
10 بود چار دیوار آں حانه ســست کــه بیادش اول باشد درســت
گدشت ار صد و سیرده سال من بــده ســالهٔ ماند احوال من

10ª V سارم الا بمعبودو بس . 11ª Vo . آورید
11ª Vo آورید , V اورد 12ª B حواب حرگوش برد
12ª حسابم راچه Vo бр , D B حسابم , V بوشابم , W حسابم
1ª E D لحنی , Vo لحن , V راهی
1ª D B کری بیست مارا حطائی درست , P Pe O U V حطائی در ست ,
Vo حطای بزرك . 2ª B охунмур 2ª Pe U B بیاد
* W сәрлөвһә арт داستان
3ª Vo درگمس آمد . 4ª B چناں بد , P F V درس ,
Vo درس مرر بوم . 5ª Pe نافسم . 5ª Pe نافتیم
6ª E V W . بداں . 6ª E B (B بگهوارهٔ حوش آرم (آرد ,
V Vo بگهوارهٔ حویشم . 7ª E . بحسیں مش , Vo بش ,
O V آمدئش . 7ª V بدانم که آں حواب چوں آمدش ,
B W این , O آمدش . 8ª E چاره
8ª B · گر آب آیدو , Vo حاك باد . 9ª Vo بیاید
10ª V بیاید . 11ª Pe سار ده . 11ª W بده سالگاں

همان آرزو حواهیم در سرست   کهن من شدم آررو نو ترست
بدین آررو چون زمانی گذشت   فلك فرش او نیر هم در نوشت

XXXVI

انجامش روزگار والیس

معنی بیاد آر ـر ـیاد مـں   ســرودی ر آهنك فریاد من
بکن شادم ار شادی آن سرود   مگر نگذرم زاب این هفت رود
چو والیس را سر درآمد بحواب   در افکند کشتی بدریای آب
شسته رفیقان بیاریگرس   بیاریگری چون فلك ر سرش
5 چو ر ناتوان یافت تیمار دست   تنومند را ناتوانی شکست
ر نیروی طالع حبر نار حست   بناهای اوتاد را یافت سست
ستاره دل ار داد ر داشته   ستمگر شده داد نگذاشته
بان همنشیان که بودند پیش   حبر داد ار اندازهٔ عمر حویش
چنین گفت کایمن مباشید کس   ازین هفت هندوی کحلی حرس
10 که این احتران گرچه فرح پیند   ر ما فرحی نیر حالی بیند
چو بحس اوفتد دور سیارگان   بود دور دور ستمکارگان

12^a V سرشت . $12^б$ Vo و پراست

13^a Pe O U V برس , Vo بریں داستان چوں , E بدس داستان چوں

$13^б$ هم در Vo B درهم

1^a آر Vo آورد . $1^б$ Vo سرود , Pe B باهنك و فریاد ,
O U Vo : باهنك ; D باهنك دریای من . 2^a B مکں

$2^б$ B آں

* W сәрлөвһә арт داستان

3^a در D бр, B ر حواب . $3^б$ E D B W بطوفان آب

4^a P Pe O U D V Vo . (D رقیبان) و رفیقان سست . $4^б$ D بیارنگری

5-дән „42“ §-ын 17-дәк P бр   5 — 8 V бр

5^a E Vo B بیمار . $5^б$ B آن ناتوانی . 6^a طالع B احتر

$6^б$ E بناهای او باد را دید سست , یافت Pe فباد

8^a E بدان . $8^б$ B دادند 10, 11 V бр

10^a پیید Pe سند , Vo B بیند . $10^б$ Vo : ز بافرقی نیر حالی سد

11^a Pe چو بحش

شمار ستم تا نیاید بسر | بگیتی نیاید کسی دادگر
چو بار اختر سعد یابد قران | بیکی رسد کار هفت اختران
فلك تا رسیدن بان بار گشت | ورقهای ما باری اندر نوشت
15 چو گفت این پاهنده را کرد یاد | فرو بست لب دیده برهم نهاد

XXXVII

انجامش روزگار بلیناس

معنی درین پردهٔ دیر سال | نوائی بر انگیز و با آن بنال
مگر بر نوائی چنان نالهٔ | فرو بارد از اشك من ژالهٔ

بلیناس را چون سر آمد جهان | چنین گفت در گوش کار آگهان
که هنگام کوچ آمد اینك فراز | بجای دگر میکنم ترکتاز
5 گلین خانهٔ کو سرای منست | نه من هیکلی دان که جای منست
بآن هفت هیکل که دارد سپهر | سرم هم فرو ناید از راه مهر
من آن اوج گردون پا خسروم | که در خانه می آیم و میروم
گهی در حرم غنچهٔ را نکاح | گهی همچو طاووس برم شاخ
پر بوارم از چشمها ناپدید | بهرجا که خواهم توانم پرید
10 شد آمد بقدر زمان کی کم | زمانرا کجا پی بهم بی کم

12[a] Pe D B شمارا
12[b] B ساند , D بکی   13[b] F D W بیك احتران
14[a] E فلك بارسمده بدان , B فلك بارسیده , V بدو , W بدان
14[b] ماباری V باباری , Vo ماباوی   15[a] D بادکرد
15[b] D فرو گفت این دیده
* W сорлевно арт داستان
4[b] V بجائی .   5[a] D • کلی خانه کان سرای , E V کان ,
Vo کو و سرای .   5[b] نه من E نه‌بس , D B زمین , که Vo бр
6[a] E V بدین .   6[b] D بامد , V تاید • Pe ماه و مهر
7[a] B من آن موج گردون ساحون سرم .   8[a] V شاخ
8[b] Pe W گهی بر بر (بر پرم W) طاوسی را شاخ ,
O U Vo گهی بر سرم طوطی‌را شاخ • E , گهی پر طاوسی را شاخ ,
D گهی بر سرم طایری را نکاح , V گهی پرطاوس رانم شاخ
9 Pe O U V бр   9, 10 Vo 10, 9
9[a] Vo پرنوار از چشم ها ندید .   10 D бр
10[a] B زمان . 10[b] Vo زمان هر کجا پی نهد ,
B زمانی که جای نهم ; Pe O U V بی نهد ,

چو کوشم بهم بر سر سدره پای | چو حواهم کنم دردل صحره جای

ندشت و ندریا تواىم گدشت | هم الیاس دریام و هم حصر دشت

حر این هرچه یابی در ایوان من | نه من هم شبیبست بر حوان من

من آنم که حواهم شدن بر فرار | برون دان ر من هرچه ماىد ىار

15 چو گفت این ترىم ىاوار نرم | سوی همرهان نارگی کرد گرم

ىر آسود ار آشوبهای جهان | که حشىی ىود مرگ ىا همرهان

XXXVIII

انجامش روزگار فرفوریوس

بیار ای مغنی نوائی شگفت | گرفته رها کن که حوابم گرفت

مگر زان ترنم شوم حفته نیز | نه بیم مگر حواب آشفته نیز

چو آمد گه عزم فرفوریوس | نه بر شتر بست و نواحت کوس

بهم صححتان گفت کاین باغ نغز | که ریحان چشمست و مطور مغز

5 چو پایندگی نیستش در سرشت | چه تاریک دوزح چه روشن بهشت

ز دانائی ماست مارا هراس | که ار راه ایمن شد ره شناس

کمان گر همیشه خمیده بود | فنا دور را قب دریده بود

11ª , 11ᵇ E 11ᵇ , 11ª 11ᵇ دردل Vo برسر

12ª Vo توانا گدشت . 12ᵇ O دریام هم, E B W دریا و هم

D دریام و حصر دشت که الیاس , Vo دریام هم حصر

13ª حراین E چومن , Pe در امام من

13ᵇ Pe D B ر من , E نمن هم سنین است و مهمان من ,

V ر من همشیبست درحان من , Vo نه اوهم سس است و بر حوان من ,

U هم سنیست 14ª V B درفرار , Pe برفرار

14ᵇ Pe E D V B داىد , W • ىاىد . 15ª Vo چه

15ᵇ Vo نارگی , B راند گرم . 16ᵇ V B که چسبی

2ª E B V وگر , B حفته حیر . 2ᵇ مگر D دگر , V بحر , Vo اگر

* W сәрлевhә apr : داستان . 3ª V قرفوریوس

4ª کاس Vo کای 4ᵇ B W وریحان مغز (W چشمست) چشمد مطور که ,

مطور E D Vo گلزار 5ª B چو ناىدگی

5ᵇ Vo و دورح چو روشن , D V B حرم بهست

6, 7 Pe 6p 6ª ماست Vo راست

6ᵇ راه E Vo W رهرن . 7 • O U D V 6p

ترازوی چرش فروشان برنك		بود چرب و چربی ندارد سنك
همه ساله محمل کش بار گنج		بیاساید از محنت و درد و رنج
10 چو پرداخت زین نقش پرگار او		کشیدند خط بر سر کار او

XXXIX

انجامش روزگار سقراط

دراز ای مغنی سرم را ز خواب		بابریشم چنك و رود و رباب
مگر کاب آن رود چون آب رود		بخشکی کشی تری آرد فرود

چو سقراط را رفتن آمد فراز		دو اسبه به پیش اجل رفت باز
شنیدم که زهری بر آمیختند		بهای دلش در گلو ریختند
5 تن زهرخوارش چو شد دردمند		سوی سمر نرمهٔ زد بلند
چنین گفت چون مدت آمد بسر		نشاید شدن مرك را چاره گر
در آن خواب کافسرده بالین بود		نشسته یکایك ببالین بود
چو دیدند کان مرغ علوی خرام		برون رفت خواهد برودی ردام
بسقراط گفتند کای هوشمند		چو بیرون رود جان ازین شهربند

8а ترازوی Pe ترازوی , E V B چربی
8в و Vo бр , چربی Pe U حوبی . 9а V بار گنج , B و گنج
9в B محنت درد رنج ; Vo درد رنج . 10а E چو بر باحت ,
10в Vo برکار , Pe کشد برخط ; V رر . Pe رزین , زین
1в B بابریشم , O E V رود رباب , W بابرشم رود و چنك و رباب
2а Vo آب , D این .
2в V بخسکی ز کشتی برارد فرود , D بخسکی کشد
* W сәрлөвhә арт داسان
4в O U D V بهان , Vo بهان از وش در , E D بهان از دلش در
5а Vo درمند . 5в برمهٔ E سمرهٔ , D Vo سرفهٔ , V حسمهٔ , B نعرهٔ
7 O B бр 7а Vo همه زیرگان گرد بالین او ,
E دران خواب کافسرده , W در آن خون که افسرده کردد ز حوش ,
Pe U که افسرده سالین بود , D که افسرده پائین او
7в E چو زهر هلاهل حه داروی بوس , W سست ,
Pe U . سالین بود , D Vo بائین او , V بائس بود
8а حواهد U бр , B برودی تمام
9 Pe O бр 9а Pe U سئوالی بکردند ازو دلپذیر ,
O بپرسند شاگردی از وی براز
9в Pe U . (U آنکس) که چون جان کند عزم ازین بادکیر ,
O که چون جان برفس کند ترکتار , V رود ردی

10 فرو ماند ار حنبش اعصای تو — کحا به بود ساختن جای تو
تبسم کنان گفتشان اوستاد — که بر رفتگان دل نباید نهاد
گرم بار بیبید گیرید پای — بهرجا که خواهید سازید جای
درآمد باو تیر طوفان حواب — فرو برد چون دیگران سر تاب
شدند آگه آن ریرکان در بهشت — که استاد دانا بایشان چه گفت

XL

انجامش روزگار نظامی

معنی ره رامش جان نسار — نوازش کنم زان ره دلنواز
چنان زن نوا از یکی تا بصد — که در بزم خسرو زدی باربد
نظامی چو این داستان شد تمام — بعزم شدن تیز بر داشت گام
نه بس روزگاری برین برگذشت — که تاریخ عمرش ورق در نوشت
5 فزون بود شش مه ز شصت و سه سال — که بر عزم ره بر دهل زد دوال
چو حال حکیمان پیشینه گفت — حکیمانه بخفت و او نیز خفت
رفیقان خودرا بهنگام رحیل — که از ره خبر داد وگاه از دلیل
بخندید وگفتا که آمرزگار — بآمرزشم کرد امید وار

10ª E فرومانده جنبش ز اعضای تو , Pe O U V اعضای ما
10ᵇ Pe O U V جای ما . 11 V бр
11ª D Vo گفتشان , گفت آن Pe اوستاد نامداد
12ª V سید , بگفتا گرم بار بیند بای E D Vo B W بیابید , Pe وگیرید
13ª E V W بدو , D درو , Vo جواب . 13ᵇ D دیگر ,
E B درآب . 14ª B این 14ᵇ E بریشان , V بدیشان ,
Vo که آن دانا
1ª B راش 1ᵇ V رس , Pe E Vo نوار · جان 2ª V از را
* W сәрлөвhә арт داستان
3ᵇ V بیر بردار کام , بعزم سفر تیر بردار کام Vo
4ª D رس روزگاری بدین , Vo روزگار
5ª V شش , و سه Vo бр
7, 8 Vo 8ᵇ , 8ª , 7ᵇ , 7ª , D 8, 7 7ª بگاه E براه, Vo بوقت
7ᵇ O هم از ره خبر داد و هم از دلیل , Pe E رحیل , B وحیل
8ª Pe E امرورگار , B آمورگار . 8ª کرد · D دارد

زمـا رحمت خویش دارید دور   شما وین سـرا ما و دارالسـرور

10 درین گفتگو بد که خواش ربود   تو گفتی که بیداریش خود نبود

XLI

در مدح ملك عزالدین

معنـی ره رامش آور پدید   که غم شد بپایان و شادی رسید

رونده رهی زن که بر رودسـار   چو عمر شه آن راه باشد دراز

گر آن خردارا سـتد روزگار   خـرد ماند بر شـاه ما یادگار

بقا باد شـه را بیروی بخت   بدو باد سر سـبزی تاج و تخت

5 ملك عز دین آنکه چرخ بلند   بدو داد اورنك خود را کمند

گشـاینـدهٔ راز همـت اختران   ولایـت خداونـد هشـتم قران

شـنیدهٔ بزم کسـری و کی   فرمان صفت شاه فیروز پی

لش حقه نوشـداروی عـهد   ورو زنده این چـرخ فیـروزه مهد

ز شـیرینی چشـمهٔ نوش او   شده گوش او حلقه در گوش او

9a B شما و تن و ماو ,U سماوی ماو 9a Pe O دارم Vo زمن.

بما زمن بمالی دارالعرور E زمن Vo وین

10b Pe که بیدار هرگز نبود ,U هوشیار کسی کا هرگز نبود

1a Vo راهش L رونده E زننده Vo زر ندیده رهزن

و سار B ,گذرن U گه

2b Pe U که چون عمر سه اسد آن ره دراز,

O بود همچو عمرسه آن ره دراز

* W opp. Rhp art دعای پادشاه

3b V بر بلند D ماند ,فروماند Vo 6p

4a Vo B بادشه. Vo تاج بخت

4, 5 Vo 5a, 6, 4b, L 5a U ملك عزالدین,

ملك نصرت الدین که چرخ .F Pe U V او F B

6b Pe همتم قران 7a صفت L W کمر

8, 9 O 6p 8a عهد B عور.

8b Vo فرورنده این چرخ فرور عهد,

فرور مهد L ,کعش زهره چون زهره باشد بعور B

9a L Vo B شمرهٔ نوش او

9b Vo 6p , E B او ,مه حلقه کوش او حلقه D کوش مه حلق

9b E B apr

(B ملك رد بودی درای و خرد (ورای خرد

اران حلقه گوش مه طوق خود

10 چو بزمی بر آراید ار بامداد — نشید درآن نزم چون کیقباد[1]
درآن انگبین خانه بینی چو نحل — بحوش آمده دو فنوبان فحل
چو هر دو فنوبی بفرهنك و هوش — سا یکدگررا که مالیده گوش
نشسته بهر گوشه گوهر کشی — ر انگیخته آبی ار آتشی
ملك پروراںی ملایك سرشت — کلید در باغهای بهشت
15 وزیری بتدبیر بیش ار بطام — با کفی الکفاتی بر آورده نام
چو شه چون ملکشه بود دستگیر — بطام دوم شاید اورا وزیر
رهر کشوری کرده شخصی گزین — بزرك آفرینش بلند آفرین
چو گل خوردن باده شان نوشمند — چو بابل مستی همه هوشمند
همه بیم هشیار و شه بیم مست — همه حرب گفتار و شه چرب دست
20 که دارد چنان نزمی ار خسروان — حر او هم ملك هم جهان پهلوان
درآن برم کاشوررا کار نیست — حر این نامهٔ نغزرا بار نیست
بدان تا جهانرا تماشا کند — رصد بدی کوه و دریا کند

10' Vo بزون
I B apı
رمیں ر احمن کرد (کردد E) انجم کده
درو انجم (انجمن B) آسمان صف زده
11' چو V دو , Pe O بحل Vo . بنی رحل
11ª V بحل آمدهٔ دو جان همچو نحل . B بحوش آمد دو فنوبان نحل
12 13 O 13, 12 12 U سا یکدگر را به بحمد گوش
V , بکمابرا به بحمد گوش Pe , سا نامیابرا بمالیده گوش
E D Vo B مالید 14 D бр 14ª Vo بروران
14' Vo بری . 15ª Vo وزیر
15' B الکفاه , باکف الکفاه U , الکفاته D , الکفابی E V الکفابی
16ª Vo چون ملکشاه شود دسگیر , V چون ملك بود دسگیر
16' B اشد . 17, 18 D бр 17' Pe برر آورش ,
E B W بزرك . 18ª B نوش چند , W نوشحند امد
19ª Vo همه هشیار , O U E بیمه مست
20ª E D V B چنین , Vo چنین نرم
20' حر او Pe جهان , O U جوان ,
E Vo B جوان تخت شاه جهان پهلوان
21ª E جای نیست . 21' E پای بیست
22ª Pe بران , B کنند . 22' و Vo бр. B کنند.

گهی تاختن در طرار آورد گهی بر حبش ترکتاز آورد
نشسته جهانجوی بر جای خویش جهان ملك آفاق آورده پیش
25 بپیروزی نامهٔ دلسوار در هفت کشور برو کرده بار
بدو مجلس شاه خرم شده تصاویر عالم فراهم شده
جهای وارث بزم کیخسروی ساروی تو پشت دولت قوی
بطرکس درین جام گیتی نمای بس آنچه خواهی ز گیتی خدای
خیال چنین خلوتی زادهٔ دهد مژدهٔ شه شهزادهٔ
30 بس بر جهان در گشاد این کلید که دری ز دریائی آید پدید
که تا میل رد صبح بر تحت عاج جهان در بودست در هیچ تاج
چو مهد آمد اول بتقریر کار اگر مهدی آید شگفتی مدار
برارای بزمی بدین خرمی کمر بند چون آسمان بر زمی
چه بودی که در خلد آن بزمگاه مرا یکرمان دادی اقبال راه
35 مگر زان بهی بزم آراسته ز کارم شدی بند برخاسته

23ᵃ Pe U آورند 23ᵇ Pe O U D Vo در حبش ,
V درحس , Pe برك و بار آورند , U برك و بار آورند
24ᵇ E D Vo B W آفاقش . 25ᵃ E Vo B W بپیروزی این نامهٔ ,
D بپیروزی ای نامهٔ . 25ᵇ Vo دران هفت کشور بران کرده بار ,
U B · بدو , Pe کرد . 26ᵃ Pe بر او
26ᵇ Vo · رضا کس وبر برکار عالم شده , V تطاوبر برکار عالم شده ,
E D B W برگار عالم عالم فراهم
27ᵃ U جهای , E B جهی , Vo رهی , حدای
28ᵃ D بدس 28ᵇ D بس , B بخواه از حدای وبپرس زگیتی حدای
29ᵃ Vo حلوت . 29ᵇ E شه را شهرادهٔ
30ᵃ B بس در جهان , در D 6p , Pe O U V , بر
Vo چنس كليد 30ᵇ V Vo D آمد . 31ᵃ V میل سك
31ᵇ D چنس در بیاموده برهیج تاج , V چنس در بودست بر ,
E در بیاموده برهیج تاج , Vo B در ساموده برهیج تاج ,
W · در بپیوست بر هیچ تاج . 32ᵃ D سقدیر
32ᵇ V آمد 33ᵃ Pe بر این , Vo حسروی
33ᵇ Pe V بر زمین 34ᵃ چه بودی · E جهودی ,
V او برمگاه , Vo که در بزم این برمگاه
34ᵇ B مرا , مگر Pe D · اقبال شاه 35ᵃ بهی O U شهی
35ᵇ Pe سد بزم

چو آن یاوری نیست در دست و پای که در مهد میو کم تکیه جای
فرستادن جان سمینوی پاك به از زحمت آوردن تیره خاك
دو گوهر برآمد ز دریای من فروزنده از رویشان رای من
یکی عصمت مریمی یافته یکی نور عیسی برو تافته
40 بخوبی شد این همچو بدر منیر چو شمس آن بروشن دلی بی نظیر
سوت که شه دو همدوی نام یکی مقبل و دیگر اقبال نام
فرستاده‌ام هردورا نزد شاه که یاقوت را درج دارد نگاه
عروسی که با مهر مادر بود به از پرده دارش برادر بود
نماید چو آید بر شهریار چنان پرده‌گی را چنین پرده دار
45 چو من برل خاص تو جان داده‌ام جگر نیز با جان فرستاده‌ام
چنان بار گرداش از پیش خویش کز امید من باشد آن رفق بیش
مرا تا بدینجا سر آمد سخن تو دانی دگر هرچه خواهی بکن [۲]

36ª V چو آن داوری نیست دردست پای Vo جز این یاوری
37 B ôp
37ª I زحمت I زحمت زحت
38ª رای Vo ôp
39ª مریم 39ᵇ Vo بران تافته
40ª Vo آن همچو · W چو بك , V همچون
40ᵇ Pe O U او V , چو شمس فلك روشن و بی نظیر
41ª Pe O U V (Pe همدو نام (همدوی نام سوت گذشته دو همدوی نام
Vo عروس 43ª B نام , سوسگهی شد دو همدوی
43ª برادر D براد 44ª Vo نماید , B به باید , Pe O U V Vo آمد
44ᵇ F چنین کودکی را چنان پرده دار ,
D Vo B W چنین پرده‌گی را چنان پرده دار ,
Pe U چنان پرده دار
45ª Pe O U Vo (U Vo زیرکی) حاص جان داده ام , چو من زیرکی
E B عرض زان که V چو من برل وچو بر برل
46ª پیش U نفس , E B W برد , Vo برم . 46ᵇ D که
داری B خواهی 47ª E B W سرآمد , بایسجا D , برانجا
E D B apr

درین یاوری (داوری D) بخت یار تو باد
سعادت مدد (بدو · B) بخش کار تو باد

XLII

در خاتمت کتاب

چو گوهر برون آمد از کان کوه / ز گوهرخران گشت گیتی ستوه

میان بست هر یك بگوهرخری / خریدار گوهر بود گوهری

من آن گوهر آوردم از ناف سنك / بگوهر فروشی ترازو بچنك

نه از بهر آن کاین چنین گوهری / فروشم بگنجینهٔ کشوری

5 بقاروی قفل داران گنج / طمع دارم اندازهٔ دست رنج

فرو رفتن از بهر کم بیش نیست / بهای ماه تا مشتری خویش نیست

بپوشنده بار خویم بهوش / گرو شکند نام گوهر فروش

کمرخواهی کوه کردن چو دیو / همان چون ددان بر کشیدن غریو

ستاره بر گنج بر داختن / جواهر بدریا در انداختن

10 ازان به که بر گوش ازلك معز / گشادن بر دستانهای معز

بپوشندهٔ سنك اید بجست / گهر بی خریدار ماند درست

مرا مشتری هست گوهر شناس / همان گوهر افشاندن بی قیاس

1ᵃ F V گوه و 1ᵇ حران F حماں Vo حران

2ᵃ U I F D Vo W بسمه L گوهر سوی

2ᵇ Pe L بود جوهری 3ᵃ F D آوردم من بی گوهر

D آورده من گوهر V W آورده 3ᵇ I گوهر

4ᵇ Vo 5ᵃ 5ᵇ 4ᵇ 4ᵃ 4ᵇ آن کاین F آنك

F V گنجینه گوهری 5ᵃ I برون V و قفل

Pe قفل داران 5ᵇ دست B بیں

6ᵃ Vo فرون ماندن I فرو رفتن I D B W فره ماندن

6ᵇ L بهای ماه تا مشتری نمیل بیست B پسمده

Pe مس بیست . 7 Pe op 7 8, 9 L op

7 O U V Vo شکند 8—9 Vo 9ᵃ, 9ᵇ 8, 8ᵇ

8ᵃ Pe U F مگر خواهی V مگر خواهیم Vo کمر خواهی

10ᵃ L از آرسدکه برگوش ازلك معز O E D Vo B برگوش

10ᵇ کشادن در Vo کشادند دری Pe کسادن در او

L کسادن درد اوساد آن معز . 11 L op

11ᵃ E D Vo B W نماند سحر را پوشیده

12ᵇ F B چوکان گوهر افساندش بی قیاس

L همان گوهر افشادن بی حواس Vo افشاندی

و لیکن ز سنك آزمایان کوه — پی من گرفتند چندین گروه
چو لعل شب افروزم آمد بچنك — ز هر محیقی گشادند سنك
15 که مارا ده این گوهر شبچراغ — و گرنه گرانی برون بر ز باغ
بر آشفتم از سختی کارشان — ز بیوردی بیع بازارشان
که بیاعی در به سرهنگیست — پسند بوا در هم آهنگیست
ز در درگذر بیع دریاست این — بها کی که بیعی مهیاست این
چو در بیع دریا نشیند کسی — خریده بدریاش باید بسی
20 بدریا کند بیع دریا پدید — که دریا بدریا تواند خرید
هر آواره کان شد بگیتی بلند — ز اندازهٔ بود گیتی پسند
چو بیوریی باشد اندازه را — باندی کجا باشد آواره را
درین نکته کز گل برد رنك را — جوابیست پوشیده فرهنك را
و گرنه من در تاراج به — مگر درد را دانم از تاج ده

15ᵃ آزمایان I ... ز سی I 15ᵇ I B آمد
15ᵇ I B گشادند 15ᵃ ده ... V درین
15 P ... U L V باغ ... رباغ ... گرانی برون بر ... گرانی ... د ...
16 L om. 16ᵃ ... بوردی V ... سروشی ... ع P ... بیع ... D ع ...
V بازارشان ... 17ᵃ V ... که ... در سرهنگیست ... و ...
17ᵇ I ... آهنگیست I سمند بواهم وا سحیست ... ... آ ... و ...
وا پسند ... هوا ... سمند ... درهم ... O U ... هم ...
18ᵃ بیع دریاست I ... بیع در است ... 18ᵇ ... D V ... گو
V ... بعی ... که بها کو ... P ... بیع ... که ... بها کو ,
L ... اس ... که بیعی ... I ... 19 20 L ...
19ᵃ بیع P ... بیع , V ... زرف ... V ... سی ... ماند ... خریدش بدریا
20 D ... L ... مرارارة کای شد ... سد ... آوار ... هر
V ... دکان ... 21ᵇ I ... پسند ... کیمی ... از اندازدان ... 22 D ...
22ᵃ P ... باشد ... وری ... چه ... I ... را ... اندیشه ... باشد ... سورشی ... چه
22ᵇ L ... را ... پسند ... ایدس ... کجا ... بلمدی ... 23 Vo om.
23ᵃ Pe ... برد ... گل ... نکته ... اس ... بر , کر ... L ... جو , O ... دل ... ز ,
برد ... I ... بود ... 23ᵇ L ... را ... حکر حنك ... پوسید ... که نکجاست . I ... بوسنده
24ᵃ L ... ده ... بارآج ... ز ... ده ... قیاس ... دگر . من ... B ... مرا ,
Pe V ... در ... و , Vo ... ده ... باراج ... من ... دری ... گرنه ... و
24ᵇ Pe U E B ... (U E B ... تاج) ... ده ... از تاج ... دانم ... را ... درد ... (E ... کمر) ... مگر,
L ... به ... تاج ... از ... دآنم ... را ... درد ... مگر , V ... به ... تاج ... از ... دانم ... نمی ... در ... مگر,
. V به ... تاج ... از ... دانم ... درنمی ... مگر , Vo ... ده ... تاج ... از ... دانم ... را ... درد ... مگر

25 به رانست چندین سحن راندم — همه آیت فاقه بر خواندنم
که با من جهان سختی میکند — ستورم سلک رختی میکند
تهی بیست ار ترهٔ حوان من — ز مانددرستیست افغان من
چو پرگار بیت باشد درست — قلم چون نگردد ز پرگار سست
عرابی که با تن‌درستی بود — همه دانش انجیر ستی بود
30 ملی گر چه شد سال بر من کهن — نشد رونق تارگیم ار سحن
همورم کهن سرو دارد بوی — همان نقره حکم کند حوشروی
هورم به پنجاه بیت ار قیاس — صد اندر ترازو نهد حق شناس
همورم زمانه نه بیروی سخت — دهد در بداماان و دنیا شخت
ولی دارم اندیشهٔ سر بلند — که بر صد شیران گشایم کمند
35 چو شیر افکنم صید و حود بگدرم — حورد سیه روباه و من حون حورم
چو سر سیه را گرنه ار دیك برد — چه سود ار عحوره کند سیه حرد
حهانی چنین در غلط باحتن — سپهری چنین در کج انداحتن
شصت آمد اندازه سال من — بگشت ار حود اندازهٔ حال من

---

25 L бр
25a Pe راندیم Vo داندم 25b L B Vo W همان آیت
Vo همان آیت فاقه ر حواندیم 26a حهان I حمان
26 L کشودم سلك رحیبی میکند 27a تره B سمری Vo طره
27c Pe L درسست افعان من (L رںی) رنانی 28 P бр
28a سیت U F D V B بت ، Vo بیست ، L بیش
28c نگردد ر L نارد ار 29 30 Vo 30a ، 30a ، 9a 29a
29a عرابی Pe عدائی V عرالی ، L باس ، I درس ،
Vo حوردش 29b عرابی که باشد رسبی بود P داش
O U Vo همه کارس انجیر (ارد Pe) پرسبی بود Pe L ، کارس
30a V نسد ، P نارکیم ، Pe نارکم ، D نارکی ، V نادکم
31a Pe که اس 31c هره B بعر 32, 33 I бр
32a سحاه بیت F B سحاه و همت ، Vo پنجاه کم
32b Vo صدم در F B صداندر ، شده در ترارو کند حق سناس
D صده در 33a Pe و بحت 34a شیرس Vo شمران
35a و Vo B бр نگدرم Pe охунмур
35b Pe حون من حورم ، Vo روباه من 36—39 L бр ،
36, 37 B бр 36b Vo چه دارا عحوره کند
37a Pe باحس 37b Vo سپهر ، 38a Vo شصت آوارهٔ سال من
38b Vo : حود آوارهٔ حال من

همانم که بودم بده سالگی — همان دیو با من بدلالگی

40 گدشته چنان شد که بادی بدشت — فرو مانده هم رود خواهد گدشت

درازی و کوتاهی سال و ماه — حساب رسن دارد و دلو و چاه

چو دلو آبی ار چه بیارد فرار — رسن خواه کوتاه و خواهی درار

من این گفتم و رفتم و قصه ماند — ساری نمی باید این قصه خواند

بیوشنده به گر غم خود حورد — که او نیر ازین کوچکه بگدرد

45 بگوید که او چون گدشت ار جهان — کند چارهٔ خویش با همرهان

یکی رور من نیر در عهد خویش — سخن یاد میکردم ار عهد پیش

غم رفتگان در دلم جای کرد — دوچشم مرا اشک پیمای کرد

شب آمد یکی زان غریقان آب — چنین گفت با من بهنگام خواب

غم ما بان شرط حوردن توان — که باشی تو بیرون ازین همرهان

50 چو با کاروانی درین تاختن — همی کار خود بایدت ساختن

ازان شب سبیج سفر ساختم — دل ار کار بیهوده پرداختم

که ایمن بود مرد بیدار هش — ز غوغای این باد قندیل کش

نه ار درخم می فروشی خرم — چو بی جامهٔ را نحون میبرم

$39^{б}$ Pe بود دیو

$40^{а}$ Pe باری , L پادی گدشت , Vo باد $40^{б}$ L V ماند

$41^{а}$ Pe ماه و سال , L سال ماه $41^{б}$ L دارد دلو , E B دارد ار دلو

$42^{а}$ Vo چو دلو آید بی ار چاه باید فرار $42^{б}$ و O L Vo бр.

43, 44 V 44, 43 $43^{а}$ من L Pe چو , V رفتم و گفتم

$43^{б}$ باید V شاید . $44^{а}$ Vo بیوشند , به کر P Pe U O L Vo راکو,

V کو $44^{б}$ کوچکه بگدرد U позулуб

$45^{а}$ P بکوید , Pe L : بگوید , O U بگوید که چون او ,

Pe که او نیر چون $45^{б}$ V که بایی تو بیرون ازین همرهان

$46^{а}$ در Pe با , E مهد $46^{б}$ P Pe O L V Vo مهد خویش ,

B . حهد خویش 47 L бр 47, 48 Vo $48^{б}$, $48^{а}$, $47^{б}$, $47^{а}$

$47^{а}$ جای O E کار . $47^{б}$ پیمای O E بیمار

48 Vo бр $48^{а}$ زان L V Vo ار , Pe برهان آب

$49^{а}$ Pe بران , E B W بدان , V بدس , Vo بدان شرط حور در جهان

50 P Pe L бр , V 45-дән сонра кетмишдир

51 L бр $52^{а}$ که P E Vo کی , Pe L V گر ;

P Pe O U I هشیارهش $52^{б}$ P Pe B آن, L آن کرد قندیل

53 Pe бр $53^{а}$ L نه ار , D Vo . می فروشان , W : می فروشد

$53^{б}$ P O U . می جامهٔ , L چو بی جامه‌را من نحون مبرم ,

را . D бр , Vo B نحون ورم

گر از پشت گوران ندارم کباب ز گور شکم هم ندارم عذاب

55 گرم نیست پالودهٔ مغز پیش کم مغز پالوده را خورد خویش

وگر خشک شد روغنم در دماغ به بی روغنی جان کنم چون چراغ

چو از نانك طبلی تهی شد تنم چو طبل از طپانچه خورم شکم

گرم بشکند گردش سال و ماه مرا مومیائی بس اقبال شاه

خدایا تو این عقد یك رشته را برومند باغ هنر کشته را

60 به بی یاری اندر جهان یار باش شب و روزش از بد نگهدار باش

بپایان شد این داستان دری بپیروز فالی و نیك اختری *

چو نام شهنش فال مسعود باد وزین داستان شاه محمود باد

دری بود ناسفته من سفتمش بفرخنده‌ترین طالعی گفتمش

از آنجا که بر مقبلان نقش بست عجب نیست گر مقبل آید بدست

65 چو بر خواند این نامه را شهریار خرد یاورش باد و فرهنگ یار

همین داستان باد ازو سربلند هم او باد ازین داستان بهره‌مند

54^a V گوران شیران

$54^б$ P Pe O U V ز گور شکم من ندارم سباب ,L ز گوه

55 L бр 55^a W وگر $55^б$ حورد Pe حون, E D Vo B W قوت

56, 57 B бр 56^a شد Vo бр , Pe L چراغ . W اباغ

57^a L چو طبلی تهی شدم . D چو ازناں چو طبلی , ور ازناں

V چو از ناں چو طبل . W چو از ناں طبلی . Vo طبل

$57^б$ E D Vo از طپانچه حوری , L از

U L سکم 57 P тәкрар етмишдир

57, 58 Pe тәкрар етмишдир

59—61 Vo 59^a , 61^a , $59^б$, 60^a , $60^б$, $61^б$

59^a Pe عهد , E رشته ام $59^б$ B کسه ام

60^a یار E бр Vo نباری اندر , B به بی یاریم در جهان

$60^б$ Vo : سب روزش اندر بهله نگهدار باش

B نگهدار باد . شب و روز از حود نگهدار باش . Pe D

61^a بپایان Vo شد این , بیان Pe رسد $61^б$ L فال Vo فال ملك

* E B арт جهارا دهم روز بود از ایار

بود (بود F) در گذشته ز پانصد شمار

62^a Vo مسعود باش $62^б$ Vo محمود باش

63^a من L حون . $63^б$ V سیکوترین طالعی .

L من گفتمش , Vo طالع فال من $64^б$ E Vo W آمد, D آرد

65 D бр 66 — 68 P L V бр 66^a D : همان داستان شد از و ,

Vo ازان $66^б$ Pe هم از یاد این داستان

نظامی بدو عالی آواره باد   نظمی چنین نام او تاره باد
برو باد فرخنده چون نام او   ار آغار او تا بانجام او *

خان او Pe B نام او ، نظم چنین خان آن تاره باد 67ª Vo
آن Vo ، ر آغار 68ª Pe . بدو 68ª D W

سرش سبز باد و دلش شادمان   W apr
ازو دور چشم بد بدگمان
جهانش مطیع و زمانش بکام
فلک بنده و روزگارش غلام

تم الکتاب بحمدالله تعالی و حسن تیسیره والصلواة والسلم علی خیرحلقه   P apr
محمد واله فرغ من تحریره العبدالمذنب الراجی الی رحمه ربه احمد بن الحسین
بانه فی غره من شهر شعبان المعظم سنه ثلاث و ستین و سبعمائة الهجریه والحمدالله .
الصلوة والسلم علی

تمت الکتاب خمسه من کلام ملک الشعرا افضل الحکما املح الشعرا نظامی گنجه . Pe
علیه الرحمه فی یوم اربعا عره فی الحج الحج لسنه سبع و ستین و سبعمائه
حرر العبد الضعیف المحتاج الی رحمه الله تعالی محمد عبدالطیف محمدالعقاوتری
الشیرازی

تم الکتاب الموسوم به سکندر نامه علی یدی اضعف عباداه تعالی عباداه تعالی و   O
حوجهم علی عفوه و غفرانه احمد بن الحسن بن بانه تعریها و فقدالله لمراضیه
جعل مستقبل عمره خیر بن ماضیه فی اوایل من ربیع الاول لسنه سبع و ستین
و سبعمائه الهلالیه حامدالله تعالی علی نعمایه و مصلیا علی نبی محمد افضل انبیاء
و مسلما

تم کتاب الموسوم باسکندر نامه بعون الملک الوهاب من مقالات افضل الشعراء   U
المتقدمین افصح المتکلمین نظامی گنجهٔ طیب الله مرقده وقد فرغ من تحریره
فی جمادی الاخر لسنه ثمان تسعین سبعمائه بیدالعبد الاضعر منور بن منصورالمطلب
حسن الله بانه و غفرالله ذنوبه و لکاتبه و لصاحبه ولمن نظرله امین یارب العالمین

تم الکتاب الموسوم بخمسهٔ نظامی گنجه العبد محمد والغفران فی جمادی الاولی سنه   L
اربع عشر و ثمانمائه

قدوقع الفراغ من تحریر هذالکتاب الشریف و تسطیر ذلک الرق المصنف   E
باشارة الخاقان بن الخاقان سلطان سلاطین العهد و الزمان حارس ممالک الربع
مسکون الذی لم یسمح بمثله الافلاک مادام السمک والسماک خلاصةادوار العناصر والملوان
مظهر لطائف ان الله یامر بعدل والاحسان غیاث السلطنه والدنیا والدین ابو شاهرخ

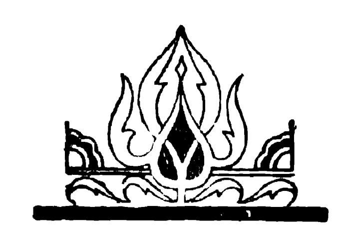
لطان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه علی یدالعبدالضعیف المفتقر الی‌الله المعبود
حمود احسن‌الله احواله فی عاشر ربیع‌الآخر سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه الهلالیه
دارالسلطنه هراة

تم‌الکتاب بعون‌الله الملک الوهاب فی تاریخ شهر شوال ختم بالخیر والاقبال D
سنه ست و تسعین و ثمانمائه الهجریه النبویة المصطفوته و صلی‌الله علی خیرخلقه
مظهر حقه محمدوآله و صحبه وسلم تسلیماً کثیرا دائماً ابداً سرمداً

قدوقع الفراغ من تسوید هذه‌الخمسه‌المبارک مطبوعات V٥ , تمت ٩٠١ V
حضرت شیخ‌العارف الفاضل الکامل العادل نظامی گنجه قدس‌الله روحه‌العزیز فی غره
شهر ذی‌قعده سنه این نسخه برسبیل یادگاری جهت حضرت رفعت و معالی پناه عزت
. عوالی دستگاه حالوی صاحبی امیرزا حسن صورت تحریر یافت امید آنکه
هرگاه سطر دوستان درآید کمترین را بدعای خیر یاد آورند کتبه العبد ابن
محمد مقیم اللهم اغفرلی والوالدیه ولجمع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
برحمتک

عرض نقشست کز ما باز ماند
که گیتی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی برحمت
کند در حق این مسکین دعایی
خدایا بیامرز خواننده را
که گوید دعای نویسنده را

تمت‌الکتاب بعون‌الله الملک الوهاب والصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه و صفیه B
واله و اولاده المعصومین علی یدالعبدالضعیف ابن احمد حسین النظامی الحسینی
غفرالله له فی یوم‌الثلثاء شهر رمضان‌المبارک سنه تسع و سبعین و تسعمائه



فهرست

таким образом, количество наиболее древних рукописей несколько возрастает

Сличение всего этого материала показало, что хотя количество разночтении и весьма велико, но тем не менее, нельзя было бы утверждать, что текст Низами уже совершенно расплылся в разночтениях и уловить его невозможно Конечно, утверждать, что текст может быть восстановлен в том виде, в каком он вышел из под пера Низами, было бы рисковано, но, во всяком случае, можно сказать, что смысл строки почти во всех собранных рукописях (если он только вообще имеется, а не искажен до полной неразберихи) остается почти неизменным, а меняются только отдельные частности и средства выражения

Наиболее трудно выделение интерполированных строк, которые совершенно явно уже имеются и в рукописях XIV в По существу говоря, критерия для удаления таких строк пока нет вообще, ибо исходить из эстетических оценок было бы недопустимо, а руководствоваться логическим ходом повествования опасно, так как требовало бы прежде всего наличия полной уверенности в том, как именно Низами считал нужным разворачивать действие Поэтому, основным руководящим принципом было,—придерживаться состава рукописей XIV в, отмечая то, что издателям казалось сомнительным, квадратными скобками

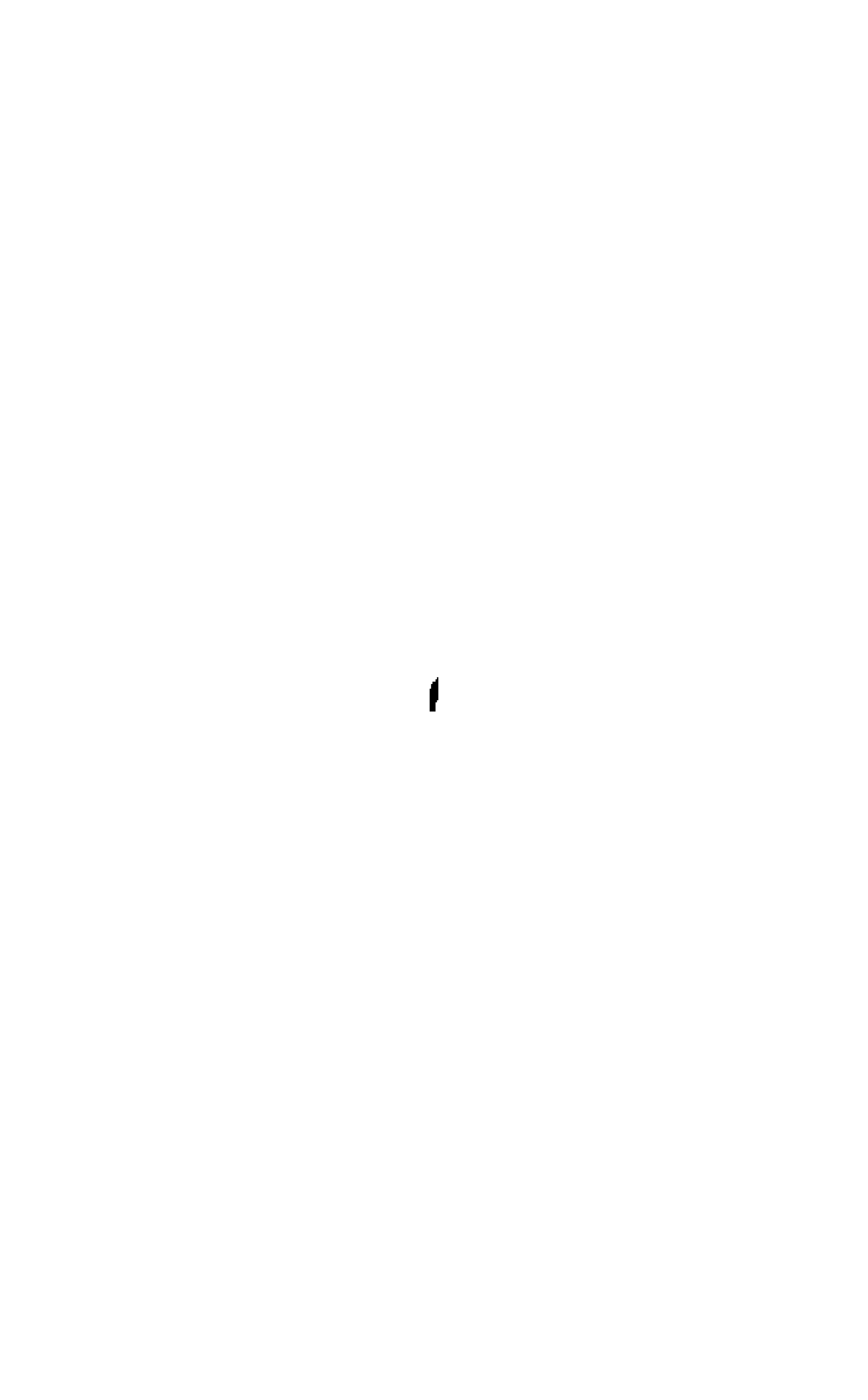
Строки, признанные бесспорно интерполированными, отнесены в разночтения, их место в тексте отмечено звездочкой после соответствующего бейта

Что касается самого текста, то принцип был принят такой 1) по мере возможности сохранять чтение P, 2) если P дает явную бессмыслицу, придерживаться группы XIV в., 3) только в тех случаях когда ни одна рукопись XIV в не дает удовлетворительного чтения прибегать (в порядке старшинства) к более поздним рукописям 4) если печатный текст Вахида (W) дает чтение, в наших рукописях не содержащееся, то даже, когда оно составителям кажется более приемлемым, оно все же помещается в разночтения (с указанием, что предпочтительно оно)

Таким образом, аппарат выдержать на одном уровне не удалось и он то отрицательный (чаще), то положительный Иного решения проблемы в данное время, повидимому, быть не может

Как уже сказано, текст не претендует на то, что воспроизводит подлинного Низами во всех деталях Если только такое воспроизведение вообще возможно, то это дело будущего Можно, однако, думать, что благодаря применению исторического принципа, текст этот позволит вести работу далее На его базе может быть составлен полный словарь Низами, а когда это будет сделано и выяснятся характерные особенности его лексики, можно будет получить дополнительные критерии и уточнить чтения с максимальным приближением

Е Э Бертельс



кописей возрастет до сотни и более. Совершенно очевидно, что строить работу на сотне рукописей невозможно, ибо при этом составитель текста просто утонул бы в бездне разночтений.

Среди известных рукописей Низами — наиболее древние относятся к XIV в., т. е. написаны полтора века спустя после смерти поэта. В них уже несомненно имеются и искажения и, что еще неприятнее, многочисленные интерполяции, однако, несмотря на это, они резко отличаются от более поздних рукописей, сохраняя старые чтения и позволяя установить правильный текст.

Поэтому, наиболее целесообразно было бы попытаться построить все издание только на рукописях XIV в., собрав все, что только можно найти. Однако, такой путь затрудняется тем, что рукописей XIV в. крайне мало и строить текст только на них без учета более поздних было бы опасно. Выход остается, таким образом, только один: использовать все старые рукописи, а для проверки их привлечь лучшие из рукописей XV и XVI вв. Поскольку разночтения отмечают, к какому веку относится то или иное чтение, картина исторического движения текста читателю будет ясна и позволит разобраться в характере рукописей.

Из рукописей XIV в. удалось собрать только четыре. Это: 1) рукопись Парижской Национальной Библиотеки Supplément Persan 1817, датированная 6 раджаба 763 г. (1 мая 1362 г.) и написанная рукой Ахмед ибн-ал-Хусейн ибн-Сана (для нее принято обозначение P)[1]. Эта рукопись, написанная обильно снабженным шатурами насхом, оказалась безусловно лучшей из всех имеющихся в нашем распоряжении, хотя и содержит описки, но в большей части дает почти безупречный текст. Поэтому она и была положена в основу работы и отступления от нее допускались только в редчайших случаях; 2) рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде (Ouseley 274), датированная концом шаввала 766 г. (июль 1365 г.)[2]. Эта рукопись по характеру близка к P, хотя и имеет значительные отступления (обозначается O); 3) рукопись Парижской Национальной Библиотеки Suppl. Persan 580, датированная 1 зу-л-ка'да 767 г. (9 августа 1366 г.). Несмотря на ее почтенный возраст, эта рукопись написана крайне небрежно и содержит множество описок, по составу, однако, близка к O (обозначается Pe); 4) рукопись Библиотеки Ленинградского Государственного Университета (MsO 304)[3], датированная 1375—6 гг. Эта рукопись хотя и потерпела в начале и содержит некоторое количество интерполяций, но по характеру приближается к P и может быть признана весьма неплохой (обозначается U). Из рукописей XV в. были привлечены следующие: 1) рукопись Британского Музея Add

[1] Описание см. E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale, Tome III, nr. 1217.

[2] Описание см. Sachau-Ethé, Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstânî and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Oxford 1889, № 585.

[3] Описание см.: том в 239 ff. формата 25×15,5 см, бумага белая, плотная, по 27 строк в четыре колонки. Почерк — четкий красивый насх. Заголовки даны синькой и киноварью, но сильно поблекли. В начале поэм необычные унваны. Переписчик (?) مصور المتطس. В этой рукописи MA отсутствует полностью и текст начинается прямо с XS. Поэмы расположены: XS f. 1v—49 r (закончена 30 раджаба 777=25 декабря 1375), LM f. 49v—95 r (закончена в пятницу 25 ша'бана 777=25 января 1376), HP f. 93v—141 r (закончена 22 сафара 778=11 июля 1376), SN f. 141v—205v (закончена раби II 778=август—сентябрь 1376), IqN f. 206v—239v (закончена джумада II 778=октябрь—ноябрь 1376). Переписка всех пяти (не считая MA) поэм заняла менее года, так что очевидно, мы имеем дело с профессиональной работой, которая, однако, по какой-то причине в феврале 1376 г. была на время отложена.

27261, переписанная для Джелаладдина Искендер ибн-Омар-шейха, правившего Фарсом от имени Шахруха. Это огромный том, содержащий целую библиотеку различных произведений, в том числе полную Хамсэ (обозначается L)[1], 2) рукопись Государственного Эрмитажа, входившая в библиотеку Шахруха и датированная 10 раби I 835 г (16 декабря 1431 г); рукопись дает сравнительно неплохой текст, но представляет собой характерный тип рукописи XV в., содержит много описок и во всех трудных случаях помощи не дает (обозначается E)[2], 3) рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки им. Салтыкова-Щедрина (n°337) (обозначается D)[3], 4) рукопись библиотеки Института Востоковедения Академии Наук СССР (n° C 57), выполненная между джумадой II 897 (апрель 1492) и 901 (1495—6 г.) и приобретенная в 1808 г. в Багдаде (обозначается V).[4] Рукопись эта неплохая, но содержит обычные искажения XV в., 5) другая рукопись Института Востоковедения (n°C 1735), переписанная между джумадой I 899 г. и зу-л-хиджэ того же года (февраль—сентябрь 1494). Рукопись выполнена тщательно, но страдает всеми недостатками манускриптов XV в. (обозначается Vo)[5]

Из рукописей XVI в. рукопись Института Литературы им. Низами АН Азербайджанской ССР. Эта рукопись ценных разночтений не дает и полна искажений, [illegible] по припискам на полях, она была, однако, [illegible] с неплохой рукописью и ряд правильных чтений так был восстановлен. Может считаться характерным образцом той невообразимой путаницы, которая была создана позднейшими переписчиками.

Помимо этих десяти рукописей были использованы все существующие печатные издания и в том числе издание Вахида, который также использовал какое-то количество рукописей XIX в., так что

---

[1] Описание см. Ch. Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1881, vol. II, p. 868.

[2] Описание см. М. М. Дьяконов, „Хамсэ" Низами 1431 года и её значение для истории [illegible] Востока. Труды Отдела Востока Государственного Эрмитажа, том III, стр. 275 [illegible] 40.

[3] Описание см. B. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale publique de St. Pétersbourg 1852.

[4] Описание см. [illegible] объемистый том в 397 ff. формата 24,5×16 см [illegible], по 17 строк в четыре колонки [illegible] каллиграфическим [illegible] Поэмы расположены MA — f 1v—34v, XS f [illegible] 5v—112 r, LM f 113v—171v, HP — f 172v — [illegible]1r, SN f 21[illegible]v—346v, IqN f 347v—397v. Поэмы переписаны [illegible] SN окончен 25 [illegible] 11 897, XS 20 ша'бана 898, MA в середине [illegible] 899, LM [illegible] того же года без указания даты, HP 20 [illegible] 900, IqN в 901 [illegible] без указания даты. Рука всюду та же, имя переписчика [illegible] Мухаммед Хасан Нишапури. Никаких украшений не содержит [illegible] и рукопись распалась на отдельные тетрадки. Можно думать, что рукопись писана не на продажу, а изготовлена любителем литературы для его личной библиотеки.

[5] Описание см. том в 394 ff. формата 26,5×16,5 см, бумага желтоватая, лощеная, по 19 строк в четыре колонки. Почерк—профессиональный красивый наста'лик о профессиональной переписке свидетельствует и быстрота, с которой выполнена рукопись. Текст окружен рамкой—золото с синим, он[illegible] заголовки сделаны золотом и синькой. Рукопись пострадала от времени и в XIX в. были добавлены хорошим настаʼликом, но без украшений (кроме обрамления красными чернилами), листы 3—4, 383—4 и 388 до конца. Поэмы расположены MA—f 3v—35r (закончена джумада I — февраль), XS f 35v—122r (закончена джумада II—март), LM f 122v—183r (вторник 30 раджаба—6 мая), HP—f 183v—252r (6 рамазана—11 июня), SN f 252v—345r (30 зи-л ка'да—1 сентября), IqN f 345v—конца (даты нет). Все поэмы кроме MA имеют неплохие унваны, рукопись украшена 27 миниатюрами, сильно пострадавшими от времени. В заключительной приписке говорится, что рукопись поднес в подарок Амирза Хасану ничтожный раб Гуфан ибн-Мухаммед Муким.

Бу он әлязмасындан башга бүтүн мөвҹуд нәшрийятлардан, ҹүмләдән Вәһидин нәшр этдийи китабдан да истифадә олунмушдур Вәһидин дә XIV әср әлязмаларындан истифадә этдийи нәзәрә алы нарса, истифадә эдилән ән гәдим әлязмаларынын сайы бир гәдә артмыш олар.

Бүтүн бу материаллар тутушдурулдугдан сонра мә'лум олмуш дур ки, мәтн фәргләри хейли чох олса да, Низами мәтнинин мүхтә лиф мәтнләр ичәрисиндә итиб-батдығыны, ону сечмәк мүмкүн олмады ғыны сөиләмәк олмаз Әлбәттә, мәтнин Низами гәләминдән чыхды ғы шәкилдә бәрпа эдилә биләҹәйини иддиа этмәк ҹәсарәт истәр лакин һәр һалда демәк олар ки, топланан әлязмаларында мисралары мә'насы (әкәр бу мә'на вардырса вә тамамилә анлашылмаяҹаг дәрә ҹәдә гәһриф эдилмәмишсә), тәгрибән дәйишмәмиш галыр, ялны айры-айры хүсусиййәтләр вә ифадә васитәләри дәйишир

Ән чәтин иш әлавә эдилмиш мисралары тапмагдыр, белә мис ралар XIV әсрин әлязмаларында вардыр Белә мисралары мәтндән чы хармаг үчүн һәләлик бир ме'яр йохдур ялныз бәдиилийи нәзәр алыб гиймәт вермәк олмаз, әсәрин мәнтиги инкишафына әсасланма исә горхулудур, чүнки бу, һәр шейдән әввәл һадисәни Низамини неҹә тәсвир этмәк истәдийинә тамамилә йәгинлик олмалыдыр Бун көрә дә, әсас тутулан принсип—XIV әср әлязмаларынын мәтнин сахлаиыб, шүбһәли көрүнән ерләри квадрат мө'тәризә ичәрисинә ал магдан ибарәт олмушдур

Әлавә олдуғуна шүбһә эдилмәйән мисралар мәтн фәргләри сыр сына кечирилмиш, мәтнин ичәрисиндә онлар улдуз илә гейд эдил мишдир

Мәтнин өзүнә кәлинҹә, белә принсип гәбул эдилмишдир 1) Мүм күн олдугҹа P мәтнини сахламаг, 2) P ачыгдан-ачыға мә'насыз ис XIV әср әлязмаларына әсасланмаг, 3) Тәкҹә XIV әср әлязмалар гане этмәдийи һалларда даһа сонраки әлязмаларына (тарихҹә ардь чыл сурәтдә) мүраҹиәт этмәк, 4) Вәһидин (W) чап мәтниндә бизим әляз маларында олмаян мисралар варса, бунлар һәтта мәгбул һесаб эдилс дә, мәтн фәргләри сырасына кечирилиб, даһа мө'тәбәр олдуглары көстәрилир

Беләликлә, элми иши бир сәвиййәдә сахламаг мүмкүн олмамыш каһ мәнфи (чох заман), каһ да мүсбәт нәтиҹә вермишдир Көрүнү ки, һәләлик мәсәлә башга ҹүр һәлл эдилә билмәйәҹәкдир

Юхарыда дейиләнләрдән мә'лум олдуғу кими, Низами әсәрлә ринин әслини, бүтүн тәфсилатилә, бу мәтнин экс этдирдийини идди этмәк олмаз Бу, үмумиййәтлә мүмкүн олан бир шейдир, лакин к ләҹәйин ишидир Бу мәтн, тарихи принсипи тәтбиг этмәклә, иши дава этдирмәйә имкан верәҹәкдир Бунун әсасында Низами әсәрләринин та луғәти тәртиб эдилә биләр, даһа сонра онун дилинин хүсусиййәтләр айдынлашар кәләҹәк тәдгигат нәтиҹәсиндә Низами әсәрләринин асли нә яхын мәтнини дүзкүн мүәййән этмәк мүмкүн олар

Е Э. Бертел

ОТ РЕДАКТОРА

Подготовка к юбилею Низами выдвинула перед советской на кой в первую очередь вопрос о тексте его поэм. Без наличия кри тического текста никакая иная работа успешно осуществлена быт не может, ибо всякое исследование прежде всего предполагает ка кую-то (хотя бы и не стопроцентную) уверенность в том, что дан ная строка или данная формулировка действительно принадлежи Низами, а не является позднейшим дополнением, переделкой, выпол ненной с какой-нибудь определенной целью

Из всех имевшихся в распоряжении науки изданий только одно а именно пражское издание „Һэфт-пейкэр"[1] удовлетворяет требова ниям науки и может быть положено в основу серьезной научной ра боты Все остальные издания[2], к сожалению, оставляют неизвестным какой материал был положен в основу подготовленного текста, сле довательно, скрывают историю его изменения в течение веков, а, тем самым, и не дают исследователю прочной базы Даже и самое по следнее издание, выпущенное иранским поэтом и ученым, Вэхидом Дэстгерди, при всех значительных его достижениях, все же базо для уверенной работы служить не может

Хотя издатель и пользовался большим числом рукописей, среди которых были и рукописи XIV в, но отсутствие разночтений и опи сания этих рукописей, к сожалению, не позволяет установить, каки ми принципами руководствовался издатель в своей работе над тек стом. Хотя он и указывает, что ни одно из принятых им чтений не является его конъектурой, а всегда покоится на какой-нибудь руко писи, но далеко не безразлично для истории текста, восходит ли это чтение к рукописи XIV в[3] или к позднейшей рукописи XVI в

Таким образом, подготовка нового издания сделалась совершенно необходимой За разрешение этой трудной задачи взялся Институт Литературы им Низами АН Азербайджанской ССР Работа велась исклю чительно напряженными темпами и осенью 1940 г текст всех пяти поэм, почти полностью, был уже подготовлен

Прежде чем приступить к работе нужно было разрешить одну довольно сложную задачу, а именно отобрать те рукописи, на кото рых должно покоиться издание Задача эта трудна, ибо количество рукописей, как полной „Хамсэ", так и отдельных ее частей весьма велико Если взять только одни ленинградские книгохранилища, то уже можно подобрать более двадцати рукописей Если же учесть еще книгохранилища западно-европейские и восточные, то число ру-

[1] H Ritter und J Rypka Heft Peiker, ein romantisches Epos des Nizami Gengeî, Praha, 1934

[2] Существующие издания текста охарактеризованы мною в работе „Низами и его изучение". Советское Востоковедение I (1941), стр. 95 сл

[3] И, притом, одной ли или нескольким.

Низаминин бизә мә'лум әлязмалары арасында ән гәдимләри XIV әсрә аиддир, йә'ни шаирин вәфатындан әср ярым сонра язылмышдыр. Бунларда да шубһәсиз тәһрифләр вә чохлу артырмалар вардыр, лакин буна бахмаяраг, һәмин әлязмаларында әввәлки мәтнләр сахланмыш вә бунунла да дүзкүн мәтни мүәййән этмәйә имкан вермишдир

Буна көрә дә элми-тәнгиди мәтн һазырламаг ишини ялныз XIV әсрин әлязмаларына әсасән гурмага чалышмаг вә бүтүн әлязмаларыны топламаг мәгсәдә даһа артыг уйғун оларды Анчаг бунун да бир чәтинлийи вар ки, XIV әсрин әлязмалары чох аздыр вә буна көрә дә сонраки әлязмаларыны нәзәрә алмаиыб, мәтни ялныз онлара әсасән тәртиб этмәк горхулудур. Беләликлә ялныз бир чыхыш йолу галыр бүтүн гәдим әлязмаларындан истифадә этмәли вә бунлары йохламаг үчүн XV вә XVI әсрләрин ән яхшы әлязмаларына бахмалы.

XIV әсрин әлязмаларындан ялныз дөрдүнү топламаг мүмкүн олмушдур 1) Парис Милли Китабханасындаки әлязмасыдыр—Supplement Persan, 1817 Буну Әһмәд ибни-әл-Һүсейн ибни-Сан 763-чү ил рәчәб айынын 6-да (1362-чи ил майын 1-дә) язмышдыр (бу әлязмасы үчүн P ишарәти гәбул эдилмишдир)[1] Әсасән гатышыг нәсх хәттилә язылан бу әлязмасы әлимиздә олан бүгүн әлязмаларынын ән аз нөгсанлысыдыр Буна көрә дә һәмин әлязмасы апардығымыз ишдә әсас алынмышдыр, 2) Оксфордда Бодлеян китабханасындаки әлязмасыдыр (Ouseley, 275), 766-чы ил шәввалын ахырларында (1365-чи илин июл айы) язылан бу әлязмасы орижиналдан, бир чох һалларда, узаглашырса да, P әлязмасына яхын кәлир (O ишарәти илә гейд олунур)[2], 3) Парис Милли китабханасында 1 зүлһиччә 767-чи ил (9 август 1366-чы ил) гейди илә олан әлязмасыдыр, Suppl Persan, 580 Чох сәлигәсиз язылмыш бу гәдим әлязмасында чохлу сәһвләр бурахылмышдыр, лакин тәркибчә O әлязмасына яхындыр (Pe ишарәти илә гейд олунур), 4) Ленинград Дөвләт Дарүлфүнуну китабханасынын 1375—6-чы илләрдә язылмыш әлязмасыдыр (MsO 354)[3] Бунун әввәлләриндә нөгсан вә бир гәдәр артырма олса да, хүсусиййәти э'тибарилә P әлязмасына яхынлашыр вә һеч дә пис һесаб эдилмир (U ишарәти илә гейд олунур) XV әср әлязмаларындан бунлар чәлб эдилмишдир 1) Вахтилә Шаһрух тәрәфиндән фарслар үзәриндә һөкмранлыг этмиш Искәндәр ибни-Өмәр шеих үчүн үзү көчүрүлән вә Британия музейиндә сахланан әлязмасы (A dd 27261) Бу, чох бөйүк бир чилддән ибарәтдир, орада

---

[1] Гәсвири E Blochet, Catalogue des manuscrits persans de la Bibliotheque Nationale, Tome III, nr 1247

[2] Гәсвири Sachau-Ethe Catalogue of the Persian, Turkish Hindûstînî and Pushtû Manuscripts in the Bodleian Library, Oxford 1889 № 585

[3] Гәсвири чилд 239 ff, формат 23×15,5 см, кагызы аг, галын, дөрд сүтунун һәр бириндә 27 мисра Нәсх хәттилә айдын вә гәшәнк язылмышдыр Нил вә зәнчәфә илә язылан башлыглар чох солмушдур Поэманын әввәлләриндә кичик үнванлар вардыр Әсәрин үзүнү (?) مصور المتطب көчүрмүшдүр. Бу әлязмасында MA йохдур вә мәтн бир баша XS илә башланыр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир XS f 1v—49 r (777-чи ил рәчәб айынын 30-да—1375-чи ил декабрын 25-дә гуртармышдыр), LM f 49 v—93r (777-чи ил шә'бан айынын 25-дә чүмә күнү—1376 чы ил январын 25 дә гуртармышдыр), HP f 93 v—141 r (778-чи ил сәфәр айынын 22-дә —1376-чы ил июлун 11-дә гуртармышдыр), ŞN 141 v—205 r (778-чи ил рәбиәл-ахирдә—1376-чы илин август-сентябр айларында гуртармышдыр), IqN f 206 v—239 v (778-чи илин чәмадиәл-ахир айында—1376-чы илин октябр—ноябр айларында гуртармышдыр), MA-ы нәзәрә алмадан беш поэманын үзүнү көчүрмәк бир илдән аз вахт апармышдыр Беләликлә бу поэмаларын үзүнү көчүрән, сәнәткар адам имиш, анчаг нәдәнсә 1376-чы илин феврал айында иши мүвәггәти даяндырмышдыр

мүхтәлиф әсәрләр, о ҹүмләдән бүтүнлүкдә Хәмсә (L ишарәти илә гейд олунур) вардыр[1]; 2) Шаһрухун китабханасына дахил олан вә 835-ҹи ил рәбиәл-ахирин 10-да (1431-ҹи ил декабрын 16-да) јазылан вә Дөвләт Ермитажында сахланан әлјазмасыдыр: бу әлјазмасынын мәтни нисбәтән пис дејилдир, лакин бу әлјазмасында чохлу сәһв вардыр вә чәтин һалларда көмәк етмир (E ишарәти илә гејд олунур)[2] 3) Салтыков-Шедрин адына Ленинград Үмуми Китабханасынын әлјазмасы (n° 337, D ишарәти илә гејд олунур)[3], 4) 897-ҹи илин ҹәмадиәл-ахири (1492-ҹи илин апрел ајы) илә 901-ҹи илин ҹәмадиәл-ахири (1495—6-ҹы ил) арасында јазылан, 1808-ҹи илдә Бағдадда әлдә едилән вә ССРИ Елмләр Академијасы Шәргшүнаслыг Институтунун китабханасында олан әлјазмасы (n° C 57) (V ишарәти илә гејд олунур)[4] Бу әлјазмасы пис дејилдир, лакин бунда да XV әсрә хас олан ади тәһрифләр вардыр 5) Шәргшүнаслыг Институтунун башга әлјазмасы (n°C 1735) 899-ҹу илин ҹәмадиәл-әввәл ајы илә һәмин илин зүлһиҹҹә ајы арасында (1494-ҹү илин феврал—сентјабр ајларында) јазылмышдыр Бу әлјазмасы диггәтлә јазылмыш, лакин XV әсрә мәхсус бүтүн нөгсанлар бунда да вардыр (Vo илә гејд олунур)[5]

XVI әсрин әлјазмаларындан Азәрбајҹан ССР Елмләр Академијасынын Низами адына Әдәбијјат Институтундакы әлјазмасы Бу әлјазмасы мүхтәлиф шәкилдә ифадә олунан гијмәтли мәтнләр верир вә тәһрифләрлә долудур Сәһифәләрин кәнарындакы гејдләрдән көрүнүр ки, о јахшы бир әлјазмасы илә тутушдурулмуш вә бир сыра дүзкүн мәтнләр бәрпа едилмишдир Бу ҹилд сонракы катибләрин төрәтдији ағыла сығмаз гарышыглыг үчүн бир нүмунә ола биләр

---

[1] Тәсвири Ch Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1881, vol II, p 868

[2] Тәсвири М М. Дјаконов „Хамсэ" Низами 1431 года и ее значение для истории миниатюрной живописи на Востоке Труды Отдела Востока Государственного Эрмитажа III, стр 275 сл Ленинград 1940

[3] Онун тәсвири B Dorn, Catalogue des manuscripts et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale publique de St Petersburg 1852

[4] Тәсвири Бу, 397 ff дән ибарәт һәҹмли бир ҹилддир Форматы 24,5×16 см, кағызы сары вә галындыр Һәр сәһифәдә дөрд сүтун ерләшдирилмиш вә һәр сүтунда 17 мисра јазылмышдыр Бу китаб гәшәнк хәтлә олмаса да, чох ајдын јазылмышдыр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир MA f 1v—34v, XŞ f 35 v—112 r, LM f 113 v—174v, HP f 175 v—244 r, ŞN f 245 v—346 v IqN f 347 v—397 v Поэмаларын үзү ади гајда илә көчүрүлмүшдүр, чүнки ŞN 897-ҹи ил ҹәмадиәл-ахирин 25-дә, XŞ 898-ҹи ил шә'банын 20-дә, MA—899-ҹу ил ҹәмадиәл-ахирин орталарында LM һәмин илдә (ајы вә күнү көстәрилмәмишдир), HP—900-ҹү ил шә'банын 20-дә, IqN—901-ҹи илдә (күнү вә ајы көстәрилмәмишдир) Һамысы бир адамын хәттилә јазылмышдыр. Онун ады Мәһәммәд ибни-һаҹы Мәһәммәд Ахсаи Нишапуридир Јазыда һеч бир нахыш јохдур Ҹилди сахлајан саплар чүрүмүш вә әлјазмасы ајры-ајры кичик дәфтәрләрә бөлүнмүшдүр Күман етмәк олар ки, бу китабы әдәбијјат һәвәскары сатмаг үчүн дејил, өз китабханасында сахламаг үчүн јазмышдыр

[5] Тәсвири ҹилд 394 ff, формат 26,5×16 5 см, кағыз сарымтыл вә галын Дөрд сүтунун һәр бириндә 19 мисра јазылмышдыр Хәттат тәрәфиндән нәстә'лиг хәттилә јазылмыш Китабын гыса мүддәтдә јазылдығы да, сәнәткар тәрәфиндән үзү көчүрүлдүјүнү сүбут едир Мәтн һилли гызыл сују илә ҹәрчивәјә алынмыш, башлыглар гызыл сују вә лил илә јазылмышдыр Узун илләр бу әлјазмасына тә'сир етмиш вә XIX әсрдә зинәтсиз јахшы нәстәлиглә тамамланмышдыр (гырмызы мүрәккәб илә ҹәрчивәјә алынмышдыр) вәрәгләр 3—4, 383—4 вә 388 ахыра гәдәр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир MA—f 3 v—35 r (ҹәмадиәл-әввәл—февралда гуртармышдыр), XŞ f 35 v—122 r (ҹәмадиәл ахирдә, мартда гуртармышдыр), LM f 122 v—183 r (рәҹәб ајынын 30-да—мајын 6-да дүшәнбә күнү) HP f 183 v—252 r (рамазанын 6-да—ијунун 11-дә), ŞN f 252 v—345 r (зүлгә'дәнин 30-да—сентјабрын 1-дә) IqN f 345 v—ахыры (тарихи јохдур) MA-дан башга һеч бир поэманын пис үнваны јохдур Әлјазмасы 27 хырда нахышла бәзәнмиш, бу да замандан солмушдур Китабын ахырында јазылмышдыр ки, бу әлјазмасыны Амирза Һәсәнә онун рәзил гулу Туфан ибн Мәһәммәд Мүгим һәдијјә етмишдир

слова „артырылмышдыр", что означает „добавлено", „бр"—от слова „бурахылмышдыр", что означает „опущено"

В случаях, когда в тексте рукописей имеются добавления на полях, то это обозначается словом „hашийәдә", что означает „на полях", при чем иногда это обозначение дается сокращенно в виде „hаш"

Издаваемая работа („Икбал-намэ") подготовлена была на основе следующих рукописей и изданий

1 Рукопись Парижской Национальной Библиотеки—обозначается „P" (763 г хиджри)

2 Рукопись Парижской Национальной Библиотеки—обозначается „Pe"

3 Рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде—обозначается „O"

4 Рукопись Библиотеки Ленинградского Государственного Университета обозначается „U"

5 Рукопись Британского Музея (Лондон)—обозначается „L"

6 Рукопись Государственного Эрмитажа (Ленинград)—обозначается „E"

7 Рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки — обозначается „D"

8 Рукопись Института Востоковедения (Ленинград)—обозначается „V"

9 Рукопись Института Востоковедения (Ленинград)—обозначается „Vo"

10 Рукопись Института Литературы им Низами АН Азербайджанской ССР (Баку)—обозначается „B"

Кроме вышеуказанных рукописей, при подготовке „Икбал-намэ" было использовано издание Вэхида Дэстгерди, обозначаемое „W".

Сознавая все трудности нашей работы, сложность отдельных вопросов, мы считаем, что в нашей работе могут иметь место некоторые недочеты Вместе с тем нам кажется, что подготовка к печати первого полного научно-критического издания поэм Низами обеспечит возможность дальнейшей всесторонней научно-исследовательской работы по важнейшим вопросам, связанным с творчеством и мировоззрением поэта

А А. Али-заде

РЕДАКТОРДАН

Низами юбилейинә һазырлыг онун поэмаларынын мәтни мәсәләсини ирәли сүрдү. Тәнгиди мәтн олмадан һеч бир элми иш мүвәффәгиййәтлә көрүлә билмәз, чүнки һәр чүр тәдгигат апарылырса да һәр шейдән әввәл бу вә я башга бир мисранын доғрудан да Низамийә аид олдуғу вә я мүәййән мәгсәдләрлә сонрадан онун әсәринә әлавә эдилдийи, гурашдырылдығы һаггында бир йәгинлик олмалыдыр.

Низаминин нәшр олунмуш әсәрләри ичәрисиндә анчаг Прагада нәшр олунмуш „Һәфт пейкәр“[1] мәтни элмин тәләбләрини өдәйир вә бу нәшр чидди элми ишдә әсас көтүрүлә биләр. Тәәссүф ки, бүтүн галан нәшриййатлар[2] мәтнин һансы материаллар әсасында ярандығыны айдынлашдырмыр, әсас мәтнин әсрләр боюнча дәйишмәси тарихини кизләдир, беләликлә дә тәдгигатчыя мөһкәм бир әсас вермир. Иран шаири вә алими Вәһид Дәсткердинин бурахдығы ән сонунчу нәшрдә бөйүк мүвәффәгиййәтләр әлдә эдилдийинә бахмаяраг, тәдгигат апармаг үчүн э'тибарлы бир мәнбә ола билмәз.

Нашир бир чох әлязмасындан, һәмчинин XIV әсрин әлязмаларындан да истифадә этмишдир. Лакин бу әлязмаларынын башга нүсхәләрдән фәргини көстәрилмәдийи үчүн наширин мәтн үзәриндә ишләниркән һансы принсипләри әсас көтүрдүйүнү мүәййән этмәк мүмкүн олмур. Вәһид Дәсткерди көстәрир ки, онун гәбул этдийи мисраларын һеч бири онун шәхси мүлаһизәси илә бәрпа эдилмәйиб, һөкмән бир әлязмасына әсасланыр. О, буну көстәрсә дә, лакин һәмин мәтнин XIV әсрдәки әлязмаларынданмы вә я XVI әсрдәки әлязмасынданмы көтүрүлмәси элм үчүн һеч дә фәргсиз дейилдир.

Беләликлә йени нәшри һазырламаг тамамилә ваҹиб бир иш олду вә бу чәтин вәзифәни дә Азәрбайчан ССР Элмләр Академиясынын Низами адына Әдәбият Институту өз үзәринә көтүрдү. Иш олдугча бөйүк сүр'әтлә апарылырды. 1940-чы илин пайыз фәслиндә беш поэманын һамысы, демәк олар ки, тамамилә һазырланды.

Ишә башламаздан әввәл ән чәтин олан бир вәзифәни еринә етирмәк, йә'ни нәшриййатын әсасланачағы әлязмаларыны сечиб айырмаг лазым иди. Бу вәзифә чәтиндир, чүнки истәр бүтүн „Хәмсә“нин, истәрсә онун айры-айры һиссәләринин әлязмалары олдугча чохдур. Ялныз бир Ленинград китабханаларында ийирмидән артыг әлязмасы сечиб айырмаг олар. Гәрби Авропа вә Шәрг китабханалары да нәзәрә алынарса, о заман әлязмаларынын сайы йүздән артыг олар. Тамамилә айдындыр ки, йүз әлязмасына әсасланараг ишләмәк мүмкүн дейилдир, чүнки бу заман мәтн мүәллифи мүхтәлиф шәкилдә ифадә эдилән мәтнләр дәрясында гәрг ола биләр.

---

[1] H. Ritter und J. Rypka. Heft Peiker, ein romantisches Epos Nizami Gangei, Praha 1934.

[2] Һәмин нәшрийятлар һаггында „Низами и его изучение“ адлы әсәримдә мә'лумат вермишәм. „Советское Востоковедение“ I (1941), сәһ. 95.

[3] Һәм дә бир я бир нечә әлязмасындан.

было поручено руководить текстологической работой бригады и инструктировать тех членов бригады, которые впервые столкнулись в своей работе с трудностями, встречающимися при подготовке любого научно-критического текста.

В результате напряженной работы всех членов бригады и редактора, научно-критический текст поэм Низами был подготовлен

Работа по подготовке научно-критического текста произведений Низами была распределена между членами бригады следующим образом

„Лейли и Меджнун“—первую половину подготовлял Алескер-заде А , вторую половину—Бабаев Ф

„Һэфт пейкэр“—первую половину подготовила Смирнова О И , вторую половину—Бабаев Ф

„Хосров и Ширин“ —подготовил Хетагуров Л А

„Икбал-намэ“—подготовил Бабаев Ф

Текст поэм „Махзан-ул-эсрар“ и „Шараф-намэ“ подготовил Али-заде А А

Следует отметить, что при подготовке текста нами были разработаны единые принципы для всех участников бригады Каждая использованная рукопись имеет условное сокращенное обозначение, при чем эти обозначения давались в виде начальных букв латинским шрифтом, либо города, где находится рукопись либо учреждения, в котором она хранится[1] Что касается печатных изданий, то они обозначаются первыми буквами имени или фамилии издателя также латинским шрифтом Порядок, в котором даются рукописи для разночтения, был обусловлен возрастом рукописей, начиная с более ранних

Помимо разделения каждого произведения на главы с заглавиями, внутри отдельных глав нами была принята последовательная нумерация всех бейтов с обозначением цифр через каждые пять строк (бейтов)

Первый мисра в бейте обозначается буквой „а“, второй буквой „в“ Если же разночтение касается целого бейта, то он обозначается соответствующей цифрой нумерации

При наличии в мисра внешне схожих слов они даются в разночтениях с указанием нумерации бейта, условного буквенного обозначения мисра, отметки шифра рукописи, и, наконец, приводятся сами разночтения других рукописей без указания того сходного слова, на которое имеется разночтение Так, например, на стр 7 в бейте 22 в мисра „в“ имеется слово «بان» на которое дается такое разночтение 22в U L باين , E W : بدان , V بدن

При наличии в мисра внешне несхожих слов, в разночтениях приводятся нумерация бейта, условное буквенное обозначение мисра, указывается слово, на которое даются разночтения, отмечаются те рукописи, в которых эти разночтения имеются и, наконец, воспроизводятся сами разночтения Так, например, на стр 5 в бейте 6 в мисра „в“ приводится слово «آسمان», на которое дается следующее разночтение 6в آسمان V آینه (В редких случаях после приведенного слова дается разночтение, а после него приводится шифр рукописи)

---

[1] Исключение составляет рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки, относящаяся к коллекции Дорна, что и отмечено буквой „D“

Когда в мисра имеются два или более неодинаковых, но внешне схожих слова, то тогда мы придерживаемся такого же принципа, как и в предыдущем об'яснении.

При наличии в мисра двух или более одинаковых слов, если имеется внешнее сходство, то в разночтениях приводится не только самое слово, на которое падает разночтение, но и соседнее с ним, предыдущее, либо последущее

Так, например, на стр 57 в беите 59 мисра „в“ выглядит так. حطاست دردان پیش شدن دردی из чего видно, что слово درد встречается два раза Разночтения даются так: 59^{в} O . حطاست این درد پش

При наличии разных разночтений на одно из слов мисра буквенные обозначения рукописеи и воспроизодство самого слова отделяются запятыми „,“ .

Так, например, на стр 7 в беите 22 в мисра „в“ даются разночтения на слова «دمان» 22^{в} U L باین, E W · ندان, V: ندین

При наличии же разночтении на несколько слов в мисра пояснения разночтений к каждому слову отделяются точкой с запятой „,“

Так, например, на стр 6 в беите 20 в мисра „а“ даются разночтения на слова «ار» и «حردم» следующим образом

20^{а} L که ار, V حوردم

В разночтениях мы применяем условный знак „ “ взамен слова „равняется“

В случаях, когда порядок беитов в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале нумерация бейтов установленного нами порядка, потом приводится условный знак рукописи, после чего дается тот порядок бейтов, который имеется в этой рукописи

Так, например, на стр 13 беиты 92, 93 в рукописи V приведены в обратном порядке В разночтениях это показывается так

92, 93 V 93, 92

В случаях, когда порядок мисра в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале обозначение мисра в определенном беите в установленном нами порядке, а потом приводятся условные знаки рукописеи, после чего приводится тот порядок мисра, который встречается в приведенных рукописях Так, например, на стр 36 в беите 40 дается

40^{а} , 40^{в} L 40^{в} 40^{а} ,

В тексте имеются еще обозначения в виде звездочки (*), употребляемые тогда, когда даются разночтения заглавии глав или добавленных беитов и отдельных слов В последнем случае звездочка ставится либо в конце того беита, после которого идут добавления, приводимые в разночтениях, либо между строчками беитов

В виду того, что в разночтениях пояснения даются на азербайджанском языке, нами были приняты некоторые условные сокращения для наиболее употребляемых слов, как-то „арт“—от

6. Дөвләт Эрмитажы (Ленинград) әлязмасы, „E“ һәрфи илә көстәрилмишдир

7 Ленинград халг китабханасы әлязмасы, „D“ һәрфи илә көстәрилмишдир

8 Шәргшүнаслыг Институту (Ленинград) әлязмасы, „V“ һәрфи илә көстәрилмишдир

9 Шәргшүнаслыг Институту (Ленинград) әлязмасы, „Vo“ һәрфи илә көстәрилмишдир

10 Азәрбайҹан ССР Элмләр Академиясынын Низами адына Әдәбийят институту (Баки) әлязмасы, „B“ һәрфи илә көстәрилмишдир

„Игбалнамәнин“ һазырланмасында юхарыда адлары чәкилән әлязмаларындан башга „W“ һәрфи илә көстәрилән Вәһид Дәсткердинин нәшриндән дә истифадә эдилмишдир.

Ишдәки чәтинликләри, айры-айры мәсәләләрин мүрәккәблийини нәзәрә алараг һазырладығымыз әсәрин нөгсансыз олдуғуну сөйләйә билмәрик Бунунла бәрабәр бизим фикримизчә Низами поэмаларынын элми-тәнгиди мәтнинин һазырланмасы кәләчәкдә шаирин ярадычылыг вә дүнякөрүшү илә әлагәдар олан мүһүм мәсәләләрин даһа дәриндән тәдгиг эдилмәси үчүн имкан ярадачагдыр

Ә Ә Әлизадә

ПРИНЦИПЫ СОСТАВЛЕНИЯ НАУЧНО-КРИТИЧЕСКОГО ТЕКСТА „ХАМСЭ" НИЗАМИ

Подготовка научно-критического текста поэм азербайджанского поэта Низами Гянджеви является одной из основных работ по увековечению памяти великого поэта

Академия наук Азербайджанской ССР взяла на себя почетную задачу обеспечить подготовку научно-критического текста всех поэм Низами и издать литературное наследство великого поэта, которое вплоть до наших дней было представлено отдельными рукописями разного возраста, хранящимися в различных музеях и библиотеках (советских и зарубежных), или неполноценными литографиями, изданными в разное время на Ближнем Востоке

При подготовке научно-критического текста поэм Низами в нашем распоряжении имелось десять рукописей, собранных из разных коллекций и относящихся к разным периодам (преимущественно XIV—XV вв) Кроме того, мы имели возможность использовать критическое издание Рыпка „Һэфт-пейкэр", изданный Блендом текст „Махзан-ул-эсрар" и собрание всех поэм Низами, изданных иранским ученым Вэхидом Дэстгерди

На основе тщательного изучения, сравнения и сопоставления текстов старых рукописей составители для каждого отдельного случая должны были прежде всего пытаться установить с возможно большим приближением первоначальный замысел и текст поэта Сравнение текстов различных рукописей и анализ содержания в отдельных случаях давали возможность выделить строки явно позднейшего происхождения, наоборот, в некоторых случаях удавалось восстановить бейты, по тем или иным причинам опущенные переписчиками Особое внимание приходилось обращать на выяснение точного чтения и понимания некоторых слов-терминов, значительно искаженных переписчиками В отдельных случаях перед составителями текстов стояла не всегда до конца разрешимая задача установления правильной последовательности бейтов Наконец, составители должны были снабдить все тексты, бейты и отдельные слова всеми разночтениями, которые можно было найти в рукописях и наличие которых в нашем издании обеспечивает читателям и специалистам возможность иметь перед собой полную картину состояния текста по отдельным рукописям и имевшихся в свое время модификаций и интерполяций текста

Решением АН Азербайджанской ССР была организована бригада составителей научно-критического текста в следующем составе: Алескерзаде А , Бабаев Ф , Смирнова О И , Хетагуров Л А и Али-заде А. А Редактором всей работы был утвержден чл корр АН СССР проф Е Э Бертельс. Пишущему эти строки, кроме подготовки критического текста „Махзан-ул-эсрар" и „Шараф-намэ",

Низами әсәрләринин элми-тәнгиди мәтнинин һазырланмасы һей'әт үзвләри арасында белә бөлүшдүрүлмүшдүр·

„Лейли вә Мәчнун"—биринчи һиссәси Ә Әләсғәрзадә, икинчи һиссәси Ф Бабаев,

„Һәфт пейкәр"—биринчи һиссәси О И Смирнова, икинчи һиссәси Ф Бабаев,

„Хосров вә Ширин"—Л А Хетагуров,

„Игбалнамә"—Ф Бабаев,

„Мәхзәнүл-әсрар" вә „Шәрәфнамә"—Ә Ә Әлизадә

Гейд этмәк лазымдыр ки, мәтни һазырларкән ваһид бир принсип мүәййән эдилмиш, истифадә олунан һәр бир әлязмасына шәрти ихтисар әламәтләри верилмишдир ки, бу я әлязмасынын сахландығы шәһәрин вә я әлязмасынын сахландығы мүәссисәнин адынын биринчи һәрфи илә (латын һәрфи илә) көстәрилир Чап олунмуш әсәрләрә кәлдикдә, наширин ады вә я фамилиясынын баш һәрфи (енә дә латын һәрфи илә) көстәрилмишдир Әлязмаларында верилән вариантларда, онлардан тарихчә ән көһнәси әввәлчә язылмышдыр

Һәр бир әсәр фәсилләрә айрылмыш вә һәр фәслин ичәрисиндә бүтүн бейтләр, һәр беш бейтдән бир, сыра илә нөмрәләнмишдир.

Һәр бир бейтин биринчи мисраы „а" һәрфилә, икинчи мисраы исә „в" һәрфилә көстәрилмишдир Вариантлар бүтүн бир бейтә аид олдугда мүвафиг рәгәмлә нөмрә гоюлмушдур

Мисрада зәһирән охшар сөзләр олдугда мәтн фәргләриндә бейтин нөмрәсилә мисраын шәрти һәрфи әламәти, әлязмасынын шифрәси гейд эдилир вә һәмин мәтн башга әлязмасында она охшар сөзү көстәрмәклә һәмин вариант көстәрилир Мәсәлән, 7-чи сәһифәдә 22-чи бейтдәки „в" мисраында ساں сөзүнүн белә вариантлары вардыр

22в U L بابں, E W بداں, V بدیں

Мисрада бири-биринә охшамаян сөзләр мөвчуд олдугда мәтн фәргләринә бейтин нөмрәси, мисраын шәрти һәрфи әламәти гоюлур вә вариант үчүн верилән сөз көстәрилир, бу вариант олан әлязмалары гейд олунур вә нәһайәт вариант өзү тәкрар олунур Мәсәлән, 5-чи сәһифәдә 6-чы бейтдә „в" мисраында آسماں сөзү вардыр ки, бунун да ашағыдаки мәтн фәргләри вардыр·

6в آسماں V آبهمه

(Надир һалларда, көстәрилән сөздән сонра вариант верилир, ондан сонра әлязмасы ишарәси верилир)

Мисрада ики вә даһа артыг мүхтәлиф, лакин зәһирән бири-биринә охшар сөз олдугда юхарыда көстәрдийимиз принсипә риайәт эдирик

Мисрада ики вә я зәһирән бири-биринә охшар эйни сөзләр олдугда мәтн фәрги кими верилән сөзүн өзү деиил, она гоншу олан я әввәл вә я сонра кәлән сөз верилир.

Мәсәлән, 57-чи сәһифәдә 59-чу бейтдә „в" мисраында беләдир: بدردی شدن بیش درداں حطاست, бурада көрүнүр ки, درد сөзү ики дәфә тәкрар олунур Вариант белә верилир

59ᵉ O : پیش درد این حطاست

Мисрадаки сөзләрин бириндә мәтн фәрги олдугда әлязмасының һәрфи əламәги вә һәмин сөзүн тәкрары веркүл (,) илә айрылыр Мәсәлән, 7-чи сәһифәдә 22-чи бейтдә „в“ мисраында بان сөзүнүн мәтн фәрги верилир 22ᵉ U L بایں, E W : بدان, V : بدین

Мисрада бир нечә мәтн фәрги олдугда һәр бир сөз нөгтәли веркүл (,) илә бири-бириндән айрылыр мәсәлән, 6-чы сәһифәдә 20-чи беитдә „а“ мисраында از вә حردم сөзләринин мәтн фәрги верилир

20ᵃ L که از , V حوردم

Мәтн фәрләриндә биз „бәрабәр“ сөзү əвəзинə шәрти ишарә олараг ики нөгтә ( ) ишләгмишик

Мүхтәлиф әлязмаларында беитләрин сырасы бизим гаидая уйғун кәлмәдикдә, мәтн фәрги бизим гойдуғумуз гаидада бейтин әввәлиндә верилир, сонра әлязмасынын шәрти әламәти, бундан сонра да бу әлязмасында олан гаидада бейтләр сыра илә верилир

Мәсәлән, 13-чү сәһифәдә 92, 93-чү бейтләр V әлязмасында эксинә верилмишдир

92, 93 V 93, 92

Мүхтәлиф әлязмаларында мисраларын сырасы бизим гайдая мүвафиг кәлмәдикдә мәтн фәрләриндә мүәйиән беитдә мисраын әламәтиндән сонра әлязмасынын шәрти әламәти, бундан сонра да әлязмасында олдуғу гайдада мисра верилир Мәсәлән, 36-чы сәһифәдә 40-чы бейтдә беләдир

40ᵃ , 40ᵇ F 40ᵇ , 40ᵃ

Мәтндә улдуз ишарәси дә(*) верилмишдир, бу, фәсилләрин сәрлөвһәсиндә вә я беитдә әлавә эдилмиш айры - айры сөзләрин вариантлары үстүндә гоюлур Бә'зи һалларда улдуз я мәтн фәргләринә дахил эдилән әлавәдән сонра кәтән бейгин ахырында вә я бейтин сәтрләри арасында гоюлур

Мәтн фәрләриндә изаһат азәрбаичанча верилдииндән бә'зи сөзләр шәрти ихтисар шәклиндә верилмишдир Мәсәлән „артырылмышдыр“ әвәзинә „арг“, „бурахылмышдыр“ әвәзинә „бр“

Нәшр этдииимиз „Игбалнамә“ ашағыда көстәрилән әлязмалары вә нәшрләри әсасында һазырланмышдыр

1 Парис милли китабханасы әлязмасы, „P“ һәрфи илә көстәрилмишдир (763 һичри)

2. Парис милли китабханасы әлязмасы, „Pe“ һәрфи илә көстәрилмишдир)

3. Оксфордда Бодлеян китабханасы әлязмасы, „O“ һәрфи илә көстәрилмишдир

4 Ленинград Дөвләт Дарүлфүнуну китабханасы әлязмасы; „U“ һәрфи илә көстәрилмишдир

5 Британия (Лондон) музейи әлязмасы, „L“ һәрфи илә көстәрилмишдир

Чапа имзаланмыш 19 IX-47 Чап листи 16
Нәшријјат листи 18 Бир Чап листиндә олан
һәрфләрин сајы 45 000 ФГ 00721 Сифариш
№ 851 Тираж 2 000

Азәрнәшр мәтбәәси, 26-лар адына „Китаб
Сарајы“ Бакы Әли Бајрамов күчәси № 1

Азәрбајчан ССР НС јанында Полиграфија
вә Нәшријјат ишләри идарәси

НИЗАМИ „ХӘМСӘ“СИНИН ЭЛМИ-ТӘНГНДИ МӘТНИНИН ТӘРТИБИ ПРИНСИПЛӘРИ

Даhи Азәрбайчан шаири Низами Кәнчәвинин әсәрләринин элм тәнгиди мәтнини hазырламаг, бөиук шаирин хатирәсини әбәдиләш дирмәк саhәсиндә көрулән әсас ишләрдәндир

Азәрбайчан ССР Элмләр Академиясы Низаминин бүтүн поэмалларынын элми-тәнгиди мәтнини hазырламаг вә бу күнә гәдәр мухтәлиф музеи вә китабханаларда (совет вә харичи музеи вә китабханаларында) сахланылан аиры-айры әлязмаларыны вә я мухтәлиф заманларда Яхын Шәргдә нәшр олунмуш даш басмаларыны топлайыб бөйүк шаирин әдәби ирсини нәшр этмәк кими шәрәфли вәзифәни өhдәсинә алмышдыр

Бу ишә башларкән әлимиздә мүхтәлиф дөврләрә аид (хүсусилә XIV—XV әсрләр) коллексиялардан топланмыш он әлязмасы олмушдур Бундан әлавә Рыпканын „hәфт пеикәр“ тәнгиди әсәриндән Бленд тәрәфиндән нәшр олунмуш „Мәхзәнул-әсрар“ мәтниндән вә Иран алими Вәhид Дәсткерди тәрәфиндән нәшр олунмуш Низаминин күллийятындан истифадә этмишик

Көhнә әлязмаларыны диггәтлә өирәнмәк, бири-бирилә мугайисә этмәклә тәртибчиләр аиры-айры hалларда hәр шейдән әввәл шаирин илк мәтнинә мүмкүн гәдәр яхынлашмаға чәhд этмишләр

Мүхтәлиф әлязмаларынын мәтнләрини мүгайисә этмәк вә мәзмунуну тәhлил этмәклә аиры-айры hалларда даhа сон заманлара аид мисраларын айырд эдилмәси, бә'зән дә, әксинә, бу вә я башга сәбәбләрә көрә катибләр тәрәфиндән бурахылмыш бейтләрин бәрпа эдилмәси мүмкүн олмушдур Катибләр тәрәфиндән тамамилә тәhриф олунмуш бир чох сөзләрин, истилаhларын дүзкүн охунмасына вә анлашылмасына хүсуси фикир верилмишдир Айры-айры hалларда мәтни тәртиб эдәнләр гаршысында бейтләрин бири-бири ардынча дүзкүн кетмәсини тә'йин этмәк кими мәсәлә дурмушдур ки, бунун да hәлли hәр ердә мүмкүн деиилдир Нәhайәт, тәртибчи айры-айры сөзләрин вариантларыны, сөз фәргләрини геид этмишдир ки, бу да охучу вә мүтәхәссисләрә мухтәлиф әлязмаларында мәтнин нә вәзийиәтдә олдуғу hаггында мә'лумат вермәкдәдир

Азәрбайчан ССР Элмләр Академиясынын гәрары илә элми-тәнгиди мәтнин тәртиби үчүн ашағыдаки hей'әт тәшкил эдилмишдир Ә. Әләсғәрзадә, Ф Бабаев, О И. Смирнова, Л А. Хетагуров, Ә Ә Әлизадә.

ССРИ Элмләр Академиясынын мүхбир үзвү проф. Е Э. Бертелс бүтүн бу әсәрләрә редактор тә'йин эдилмишдир. Бу сәтрләри язана „Мәхзәнүл-әсрар“ вә „Шәрәфнамә“ үчүн тәнгиди мәтн тәртиб этмәкдән башга hей'әтин ишинә рәhбәрлик этмәк, элми-тәнгиди мәтн тәртибинә биринчи дәфә башлаянлара көмәк көстәрмәк тапшырылмышдыр

АЗӘРБАЙЧАН ССР ЭЛМЛӘР АКАДЕМИЯСЫ

НИЗАМИ адына ӘДӘБИЙЯТ ИНСТИТУТУ

НИЗАМИ КӘНЧӘВИ

ИГБАЛНАМӘ

Элми-тәнгиди мәтни тәртиб едән

Ф Бабаев

Редактор **Е Э Бертелс**

АЗӘРБАЙЧАН ССР ЭЛМЛӘР АКАДЕМИЯСЫ НӘШРИЙЯТЫ

БАКИ — 1947

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ЛИТЕРАТУРЫ им НИЗАМИ

НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

ИКБАЛ-НАМЭ

Составитель научно-критического текста
Ф Бабаев

Редактор Е Э. Бертельс

ИЗДАТЕЛЬСТВО АКАДЕМИИ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
БАКУ — 1947